

راه هدایت
(راهنمای سعادت)
مجمع جهانی شیعه شناسی
محبوب ابراهیم زاده سرابی

بسم الله الرحمن الرحيم

مبلغ الهدایه (راه سعادت) از از دیدگاه منابع شیعه و سنی

نویسنده:

نادر حسین عبداللهی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبلغ الهدایه (راه سعادت) از از دیدگاه منابع شیعه و سنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : عبداللهی، نادر حسین،

عنوان و نام پدیدآور : مبلغ الهدایه (راه سعادت) از از دیدگاه منابع شیعه و سنی/ نادرحسین عبداللهی.

مشخصات نشر : قم: مجمع جهانی شیعه شناسی، ۱۳۸۹ -

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/گ۹الف۸ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

الذین یبلغون رسالات اللّه و یخشونه و لا یخشو ن أحد الا الله و کفی باللّه حسیباً؛

کسانی کـه پیـام هـای الهی را ابلاـغ می کننـد و از او می ترسـند و از هیـچ کسـی جز خـدا بیـم و هراس ندارنـد و خـد ا برای حسابرسی کفایت می کند(۱)

تبلیغ از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» به معنای رساندن کامل پیام، خبر، اندیشه و سخن به دیگری است، و «مبلِّغ» کسی است که با همه ی قدرت و توان خویش تلاش و کوشش می کند تا موضوعات و مواد تبلیغی دینی و الهی همراه خود را در ضمن نوشتار و یا گفتـار به مخـاطب انتقـال داده و برسانـد. در قرآن کریم، واژه «تبلیـغ» و مشـتقات آن، تقریبـاً ۲۷ بـار تکرار شـده است. گرچه عناوین دیگر نیز ماننـد: دعوت، موعظه، انذار و تخویف نیز بسـیار است. از دیدگاه قرآن کریم و أحادیث أهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام، رساندن پیام های خداوند یکتا، به اندیشه و دل مردم، از طریق خطا به، ونوشـتار مهمّترین وظیفه انبیاء و اوصـیاء الهی بوده است، به طور که به انجام رسانـدن این هـدف الهی و دینی تا آنجای اهمیّت دارد که قرآن کریم، خطاب به بهترین پیامبرش فرموده: «انّ علَیک

ص: ۳

۱- / سوره احزاب، آیه ۴۹

الّا البلاغ»(۱)؛

[ای پیامبر] بر عهده ی تو جز رسانیدن [پیام چیزی دیگری] نیست.

از این جهت این موضوع ارزشـمند را، از طریق آیات و روایات شـیعه و سنی در ضمن شش گفتار بسیار بطور مختصر ارائه می نماییم و از خوانندگان محترم در موارد لغزشها، طلب عفو و بخشش دارم. [سه شنبه ۱۳صفر ۱۴۳۲هجری]

۱- / سوره شورا، آیه ۴۸

گفتار اوّل:فضایل رهبران دینی از دیدگاه روایات

اشاره

ص: ۵

فضایل علی علیه السلام

عن ابن عباس قال، قال رسوالله (صل الله علیه): لو أن الأسحار [شجار] اقلم والبحر مداد والجن حساب والإنس کتاب ما أحصو فضائل علی بن ابیطال.

روایتی ارزشمندی که در کتب روایی فریقین وجود دارد، را از یکی مفاخر علمی و قابل اعتماد اهل سنت، بنام «ابن عباس» که بسیار از چهره های شناخته شده است، سلیمان قندوزی حنفی در «کتاب ینابع الموده فی القربی» بیان نموده است که مضمونش چنین است: اگر درختان قلم گردد، و دریاها جوهر گردد، جنیان بشمارند، انسانها بنویسند، نمی توانند فضایل برجسته ای امیر المومنین علیه السلام احصاء کنند!

عن أبی جعفر(ع): «إنّ الله أَوْحی الی النُبی(صلی الله علیه) أَنْ طَهِّرْ مَسْجدَک واَخْرِجْ مَنْ بِالْمَسْجِدِ ممّن یَرقَدُ فیه باللّیلِ، وامُرَّ بِسَدٍّ أبوابِ من کان له فی مَسْجِدِکَ بابٌ إلاّ بابَ علیٍّ ومَسْکَنَ فاطمه. ولا یَمُرَّنَّ فیه جُنُبٌ ولا یَرْقَدُ فیه غَرِیبٌ فَأَمَرَ رسول الله(صلی الله علیه) بِسَدِّ أبوابهم إلاّ بابَ علیٍّ وأَقَرَّ مَسْکَنَ فاطمه علی حاله

امام باقر علیه السلام فرموده: به درستی که خداوند به پیامبر (صل الله علیه وآله) وحی نموده که مسجد خود را پاک وتطهیر کن، و هر کسی که در آن، شب استراحت می کنند بیرون نموده و دستور بده که، همه در هایِ که به طرف مسجد باز است، باید بسته شود، جز در منزل علی و فاطمه، و هیچ شخص جَنُب حق عبور ندارد. آن وقت رسول الله

ص: ۷

(صل اللّه علیه وآله) دستور داد که تمام درها بسته شود مگر در خانه علی و فاطمه علیهماالسلام

ولایت علی علیه السلام

عن جعفر بن محمد عن أبیه عن آبائه: قال: نَزَلَ جبرئیل علی رسول الله(صلی اللّه علیه) فقال: « یا محمد الله یَقْرَئُکَ السّلامُ ویقول: إنِّی خَلَقْتُ السموات السَبْعَ وما فیهنَّ والارضین السَبْعَ ومَن عَلَیهِنّ وما خَلَقْتُ مَوْضِعاً أَعْظَمُ مِنَ الرُّکْنِ وَآلْمَقام ولَو أَنَ عَبْداً دعانِی هُناک مُنْذُ خَلَقْتُ السمواتِ والاَرْضینَ لقانِی جاحِداً لِوِلایَهِ عَلِیٍّ لاَکْبَبْتُه فی سَقَر«سدُّ هذه الأبواب إلاّ باب علی»(۱).

امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از رسول اللّه صل اللّه علیه وآله فرمود: حضرت جبرئیل به رسول خدا نازل شد و فرمود: ای محمّد، خداوندبرای «تو» سلام فرستاده و می فرماید: بدرستیکه «من» خلق ننمودم آسمانها ی هفتگانه را و آنچه که در بین آنهاست، و زمین هابی هفتگانه را و آنچه که به روی آنهاست، وخلق نکردم جایی که بزرگتر از «رکن» و «مقام» باشد، که اگر بنده ای مرا، با «انکار» ولایت علی [بن ابیطالب] علیهماالسلام همیشه بین رکن و مقام بخواند، در روز قیامت با صورت وارد جهنم می اندازم.

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۱۴ و۱۱۵، و نویسندی مجمع الزوائد می گوید: در بعض نسخ دارد: «غیر باب علی».

علا بن عرار: « امّا علی فلا تسأل عنه انظر إلی منزله من رسول الله (صلی اللَه علیه) فإنّه سدّ أبوابنا فی المسجد وأقرّ بابه – علی – وأمّا عثمان فإنّه أذنب یوم التقی الجمعان ذنباً عظیماً فعفا الله عنه وأذنب فیکم دون ذلک(۱).

سلیمان بلخی: قلت لجعفر بن محمـد الصادق حدثنی عما ثبت علیه دعائم الاسـلام اذا أخذتُ بها زکیّ عملی ولم یضـرّنی جهل مـا جهلت؟ قـال جعفر(ع): «شـهادت أن لاـ إله إلاّـ الله وأنّ محمّـداً رسول الله والاـقرار بمـا جـاء بهِ من عنـد الله وحق فی الاموال والزکـاه والاـقرار بالولاـیه الّتی أمر اللهُ بها ولایه آل محمّـد، قال رسول الله(صـلی اللَه علیه): «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته الجاهلیه».

قـال الله عزّوجـلّ: (اطِیعُـوا اللهَ وَاطِیعُوا الرّسُولَ وَاُولی الأـمْرِ مِنْکُم)(۲) فکـان علیٌّ صـلوات الله علیـه ثم صـار من بعـده الحسن ثم الحسـین ثم من بعده علی ابن الحسین ثم من بعده محمد بن علی وهکذا یکون آمِران، إن الأرض لا تصلح إلاّ بالإمام ومن مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته الجاهلیه»(۳).

سلیمان بلخی می گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که ستون های اسلام را برایم معرّفی کن که، اگر به آنها تمسک کنم کارهایم پاک و شایسته باشد و از تاریکی های جهل در امان بمانم؟

۱– همان.

۲– سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۳– ینابع الموده، باب ۳۹، ص ۱۳۷.

فرمود: شهادت به یکتاپرستی، شهادت به اینکه حضرت محمد رسول اللّه فرستاده خداست، و اقرار کن به آنچه که پیامبر از جانب خداوند آورده است، و قبول نما وجود زکات و اقرار به ولایت أهل بیت پیامبر را؛ چون هرکسی بدون شناخت امام عصر و زمان خود بمیرد با مرگ جاهلیت مرده است. چنانکه خداوند در قرآن سوره «نساء» فرموده: از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

و آن صاحبان امر بعد از خدا وپیامبر علی و اولاد علی علیهم السلام با ترتیب ذیل آمده اند: بعد از پیامبر، علی و بعد از علی، حسن و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن حسین و... می باشند؛ زیرا یک لحظه زمین بدون حجت خدا بقایی ندارد.

۴ – ابو داود باسناده عن عبدالله بن عمر قال: «من مات بغیر إمام مات میته الجاهلیه»(۱).

۵ – مسلم در صحیح: «من لم یعرف إمام زمانه فمات میته الجاهلیه».(۲)

ابراهیم بن محمد بن المؤید بن عبداللّه بن علی بن محمدجوینی:

۱– لو انّ الغیاض اقلام، والبحر مداد والجنّ حسّاب، والانس کتاب، ما أحس فضائل علی بن ابی طالب!!(۳)

ص: ۱۰

۱– مسند ابی داود.

۲– صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳– ص ۶۱

۲- ابـن عسـاكر در ترجمـه عبـدالجبّار ابن ابی الشـدر معجم الشـيوخ رقم (۵۸۵ از حـذيفه ابن اليمـانی نقـل می كنـد كه رسول خدافرمود: «ما من عبد صلّی علیَّ وعلی أهل بيتی الّا حشره اللّه تعالی مَعَنا غداًيوم القيامه(۱)

۳- ابی الازهری قال رسول اللّه: «لمّاجمع فاطمه وعلياً والحسن والحسين تحت ثوبه(۲)

۴- قـال أبی هريره قـال رسول اللّه: «لمّـا خلق اللّه تعـالی آدم ابوالبشـر ونفـخ فيه من روحه التفت آدم يمينه العرش فاذاً فی النّور خمسه اشـباح سـجداً وركّعـاً، قـال آدم: يـا ربّ هـل خلقت احـداً من طين قبلی؟ قال: لا، يا آدم. قال: فمن هؤلاء الخمسه اشـباح الّذين أراهم فی هيئتی وصورتی؟ قال: هولاء خمسه من وُلـدک لولاهم ماخلقتک، هولاء خمسه شـققت لهم خمسه اسـماء من اسـمائی، لولاهم ماخلقتک جنّه ولا النّار، ولا العرش ولا الكرسـی ولا السّـماء ولا الارض، ولا الملائكه ولا الاِنْس ولا الجن، فانا المحمود وهـذا محمـد، وانا العالی وهـذا علیّ وأنا الفاطر وهذه فاطمهه، وأنا لاحسان وهذا الحسن وأنا المحسن وهذاالحسـين ... وبعزتیّ انّه لايأتينی أحدبمثقال زرّه من خر دل من بغض أحدهم الا ادخلته ناری ولا ابالی(۳)

بعدفرموده: نحن صفينه النجاه، من تعلق بها نجاه، ومن حاد عنها هلک، فمن كان له الی اللّه حاجت فليسأل بنا أهل البيت.

ص: ۱۱

۱- السمط الاول ،ص ۲۳،پاورقی ۱

۲- ص ۳۴

۳- ص ۳۷،

ابوهریره می گوید: پیامبر(ص) فرمود: هنگامی که خداوند حضرت آدم را خلق کرد و روح بر او دمید، همین که حضرت آدم به سمت راست عرش نظر کرد، دیدند پنج نور در حال رکوع وسجود هستند، گفت: پروردگارا قبل از «من» نیز کسی را از گل آفریده ای؟! خطاب شد: خیر. حضرت آدم سؤال را تکرار نمود که این پنج صورت در حال رکوع و سجود که در شکل و صورت «من» می باشند، کیانند؟ خداوند فرمود: این پنج نور از فرزندان توست که اگر آنها نبود تو را خلق نمی کردم و آن پنج نور را از اسماء نورانی خود مشتق نمودم. ای آدم اگر آنها نبود بهشت نبود، جهنم نبود، عرش نبود، کرسی نبود، آسمان نبود، زمین نبود، ملائکه نبود، و... به عظت و جلالم سوگند که اگر در قلب هر کسی «ذرّه» ای دشمنی آن انوار پنجگانه باشد، به صورت وارد جهنم می اندازم وهیچ باکی هم ندارم.

۵- ابوالفضل عبدوس... کنت انا و علی نوراً بین یدی اللّه تعالی من قبل أنْ یخلق اللّه آدم بأربعه عشر الف عام، فلما خلق اللّه سلک ذالک النور فی صلبه، فلم یزل اللّه تعالی ینقله من صلب الی صلب حتّی اقرّه صلب عبد المطلب، ثم أخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین: قسماً فی صلب عبد اللّه، وقسماً فی صلب ابی طالب، فعلیٌّ منّی وأن منه لحمه لحمی و دمه دمی، فمن أحبه، فبِحُبّی و من أبغضه، فببغضی ابغضه(۱)

۱- ص ،۴۳،مقتل خوارزمی،ج ۱،ص ۵۰،آخرفصل چهار

۶- عبدالله ابن مسلم بنقل از ابن عباس می گوید که رسول خدا فرمود: «نحن اهل البیت مفاتح الرّحمه، وموضع الرّساله، ومختلف الملائکه ومعدن العلم(۱)

۷- معاویه قال... قال علی ابن الحسین: «نحن ائمه المسلمین وحجج اللّه علی العالمین، وساده المؤمنین، وقاده العزّ المحجّلین و موالی المؤمنین، ونحن أمان أهل الارض کما أن النّجوم أمان أهل السماء، ونحن الذین بنا یمسک اللّه السّماءأن تقع علی الارض الّا باذنه، وبنا یمسک الارض أن تمید بأهلها وبنا ینزل الغیث وینشر الرّحمه، ویخرج برکات الارض، ولولا ما فی الارض منّا لساخت بأهلها(۲).

۸ - ابوهریره: «یافاطمه أنت خیر نساء البرّیه وسیّده نساء أهل الجنّه.

قالت: فما لعلیّ؟ قال: رجل من أهل الجنّه. قالت: یا أبه فما الحسن والحسین؟ فقال: (هما) سیّدا شباب أهل الجنّه.(۳)

۹- أبی موسی اشعری: أنا و علیّ و فاطمه والحسن والحسین فی قبّه تحت العرش(۴)

۱- همان، ص ۴۴

۲- همان، ص ۴۶

۳- همان، ص،۴۸ مقتل خوارزمی،ج ۱،ص ۵۰،آخرفصل چهار

۴- همان، ص ۴۹، مقتل خوارزمی،ج ۱،ص ۵۰،آخرفصل چهار

۱۰- أبی زبیر مکی: «أطرح خمسک بخمسی (یعنی کفّک بکفّی): یاعلیّ أنا وأنت من شجره أنا أصلها وأنت فرعها والحسن والحسین أغضانها أدخله اللّه الجنّه.(۱)

۱۱- عکرمه: «من سرّه أن یحیی حیاتی ویموت مماتی ویسکن جنّه عدن غرسها ربی فلیوالی علیّاً من بعدی و الیوالی ولیه والیقتدا بأئمّه من بعدی فانّهم عترتی خلقوا من طیّنی و رزقوا فهماً وعلماً، ویل للمکذّبین بفضلهم من أمّتی القاطعین فیهم صلتی لا أنا لهم اللّه شفاعتاً(۲)

۱۲- رسول خدا فرمود: «من أحبّ أن یتمسک بدینی ویرکب سفینه النّجاه بعدی فلیقتدی بعلیّ بن ابیطالب و... والیوال ولیّه فانّه وصیّ وخلفتی علی امّتی فی حیاتی وبعد وفاتی و هو امام کلّ مسلم و أمیر کلّ مؤمن بعدی، قوله قولی و أمره أمری ونهیه نهی وتابعه تابعی وناصره ناصری و خاذله خاذلی ثمّ قال: من فارق علیّاًبعدی لم یرانی ولم أراه یوم القیامه، ومن خالف علیّاً حرّم اللّه علیه الجنّه وجعل مأواه النّار، ومن خذل علیّاً، خذله اللّه یوم یعرض علیه ومن نصر علیّاً نصره اللّه یوم یلقاه ولقّنه حجّته عند المسأله.(۳)

۱۳- أبی هارون عبدی به نقل از أبی سعید خدری می گوید، رسول خدا فرمود: «اللّه اکبر علی اکمال الدین واتمام النّعمه، ورضی الرّب برساله، والولایه لعلی من

بعدی. ثمّ قال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من

۱- همان، ص،۵۱

۲- همان، ص،۵۳

۳- همان، ص ۵۴

والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله.(۱) و دربعض روایات دارد که خلیفه دوم گفت: «بخ بخ لک یا ابن ابی طالب أصبحت مولای ومولاکلّ مسلم.

۱۴- أحمد بن عامر آلطائی: «لیس فی القیامه راکب غیرنا، نحن اربعه. فقام رجل الیه من الانصار فقال: فداک أبی وامّی ومن هم؟ قال: أنا علی دابه اللّه البراق، وأخی صالح علی ناقه اللّه عزّوجل الّتی عقرت، وعمّی حمز علی ناقه الغضباء، وأخی علیٍّ علی ناقه من نوق الجنّه وبیده لواء الحمد ینادی لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه. فیقول آدمیون: ماهذا الّا ملک مقرّب أونبیّ مرسل أو حامل عرش! فیجیبهم ملک من تحت بطان العرش: یا معشر الأدمیین: لیس هذا ملکاً مقرّباً ولا نبیّاً مرسلا ولا حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب.(۲)

۱۵- سلمان فارسی: «أعلم امّتی من بعدی علی بن ابی طالب. أنا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد بابها فلیأت علیّاً.(۳)

۱ – در کتاب استیعاب آمده: «بَعَثَ النّبی یوم الاثنین وَأَسْلَمَ علیٌّ یوم الثلاثاء(۴)

۲_ أَنَا عبدالله و أخو رسول الله وأَنَا الصّدیق الأکبر لا یقولها بعدی إلّا کاذب مفتری ولقد صلیت مع رسول الله قبل النّاس بسبع سنین وأَنَا اوّل من صلّی معه(۵).

۱- همان، ص ۷۴، مقتل خوارزمی،ج ۱،ص ۵۰،آخرفصل چهار

۲- همان، ص،۶۷، مقتل خوارزمی،ج ۱،ص ۵۰،آخرفصل چهار

۳- همان، ص،۹۸ و ۹۹، رسول خدا در بعض موارد فرموده :أنا دارالحکمه وعلی بابها

۴- الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۲.

۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۳، سنن بن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳- «اللّهمّ إنّی أوّل مَن أَناب وسمع وأجاب لم یسبقنی إلاّ رسول الله(صلی اللَه علیه) بالصّلاه(۱).

۴- قال ابو جعفر (راوی) «أول ذَکَر آمن برسول وصلی معه و صدقه بما جاءه من عند الله علی بن ابی طالب (علیه السلام)(۲) وذکر بعضهم «أوّل من صلّی علی(علیه السلام)»(۳)

۵ – ابن حمید...«علیّ أوّل من أسلمَ وهو ابن تسعه سنین(۴).

قال رسول(ص): «قال الله لو اجتمع النّاس کُلُّهُم علی ولایَهِ علیٍّ ما خَلَقْتُ النّار(۵). «إذا کان یوم القیامه نودیت یا محمّد، نعم الأبُ أبوک إبراهیم الخلیل ونعم الأخ أخوک علی بن أبی طالب

خوارزمی: «لمّا خلق اللهُ آدمَ ونفخ فیه من روحهِ عطسَ آدمُ فقال: الحمدُ للهِ.

فقال اللهُ عزّوجلّ: حمدنی عبدی، وعزّتی وجلالی لولا عبد ان أُرید أن أخلقهما فی الدار الدنیا ما خلقتُک. قال: یا ربِّ أیکونان منّی؟ قال: نعم یا آدم ارفع رأسَک فانظر، فرفع رأسَه فإذن علی العرش لا إله إلاّ الله محمّد نبی الرحمهِ وعلیّ مقیم الجنّه «من» عرف حقّ علی زکی وطاب و «من» أنکر حقّه لُعن

ص: ۱۶

۱- نهج البلاغه، محمد عبدی، خطبه ۱۲۷.

۲- تاریخ طبری، ج۲، ص۲۱۱، طبع اول، چاپ حسینیه مصر.

۳- همان.

۴- همان، ص۲۱۳.

۵- بحار الأنوار، ج۳۹، ص۲۸۴، ح۴، چاپ تهران.

وخاب. أقسمت بعزّتی أن أدخل الجنّهَ من أطاعه وإن عصانی وأُدخل النّارَ من عصاه وإن أطاعنی(۱).

رسول خـدا (ص) فرمود: «جـائنی جبرئیـل من عنـد الله بورقه آس خضـراء مکتوبٌ فیهـا ببیاض، إنّی افترضت محبّه علی بن أبی طالب علی خلقی، فبلّغهم ذلک عنّی(۲)

روی صاحب الکشاف: «لأدخلنّ الجنّه من اطاع علیّاً وإن عصانی ولأدخلنّ النّار من عصاه وإن اطاعنی (۳).

پیروی از علی علیه السلام

عن ابی محمد الحسن بن علیّ العسکری عن أبیه عن آبائه: عن رسول الله قال: «فی حدیث طویل... من لَقانی منکم بشهاده أن لا إله إلاّ الله وَحْدَه لا شَـرِیکَ له وأنّ محمداً عَبْدُه ورسولُه، صادقٌ فی أقواله، محقٌّ فی أفعاله وأن علیّ بن أبی طالب أَخُوه وَوَصیُّه من بعده ولیُّه وَیَلْتَزَمُ طاعتُه کما یَلْتَزِمُ طاعهَ محمّد، فانّ أولیاءُه الْمُصَلِّینَ المطهّرین المُنْبِئِنَ بعجائب آیات الله ودَلائِلِ حُجَجِ الله من بعدها أولیاءهُ أَدْخَلْتُه جَنَّتی وإن کانَتْ ذُنُوبُهُ مِثْلَ ذَبَبِ البَحْرِ(۴).

۱- مناقب، ج۲، ص۳۱۸.

۲- مناقب آل ابی طالب، ص۶۶.

۳- همان.

۴- بحار الأنوار، ج۶۸، ص۱۲۴، باب ۱۸.

قال رسول اللّه فی لیله المبیت: «یا علیّ أنت أخی فی الدّنیا والآخره، والّذی بعثنی بالحقّ ما أَخرتک إلاّ لنفسی أنت أخی فی الدّنیا والآخره(۱).

علی بن ابی طالب الی... أحد عشر بالجنّه وأخو رسول الله بالمؤاخاه وصهره علی فاطمه سیده النّساء العالمین واحد السابقین إلی الإسلام وأحد العلماء الربانیین والشجعان المشهورین..الخ روی له عن رسول الله(ص) خمس مأه حدیث، وسته وثمانون حدیثاً.

قال احمد بن حنبل فی فضائل علی(ع): «ما ورد لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل مثل ما وَرَدَ لعلیّ رضی الله عنه(۲).

طبرانی بسند الصحیح عن امَ سلمه عن رسول الله (صل اللّه علیه وآله): «مَنْ أَحَبَّ علیّاً فَقَدْ أَحَبَّنِی وَمَنْ أَحَبَّنِی فقد أَحَبَّ الله، وَمَنْ أَبْغَضَ علیّاً فَقَدْ أَبْغَضَنِی، وَمَنْ أَبْغَضَنِی فَقَدْ أَبْغَضَ الله (۳).

أبوذر و السلمان قالا: «أخذ النبی(صل اللّه علیه واله والسلم) بید علیّ(علیه السلام) فقال: إنّه أوّل من آمن

بی وهذا اولُ من یصافحنی یوم القیامه، وهذا الصدّیق الأکبر، وهذا فاروق هذه الاُمّه یفرق بین الحق والباطل، وهذا یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظالمین (۴)

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴، استیعاب، ج ۳، ص ۳۵، بحار الانوار، ج۳۸، ۳۴۷..

۲- تاریخ خلفاء سیوطی، ص ۶۴ و ۶۵ و ۱۶۸.

۳- همان، ص ۱۷۳.

۴- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۰۲. ویعسوب: بمعنای رهبر است.

امَ سـلمه قـالت: قـال رسول اللّه (صل اللّه علیه وآله) «هـذا علی بن ابی طالب لحمه لحمی ودمه دمی وهو منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبی بعدی - همچنان - من کنت مولاه فهذا علی مولاه...»(۱).

فی الاوسـط والصـغیر عـن ام سـلمه قـالت سـمعت رسـول الله قـال:علیٌ مـع القرآن والقرآن مـع علیٍّ لاـ یفترقـان حـتّی یردا علی الحوض(۲) رواه محمّد بن احمد بن موسی بن مردویه فی کتاب المناقب من عدّه طرق باسناده إلی ابی الثابت مولی أبی ذر عن اُم سلمه قالت: سمعت رسول الله یقول: علی مع القرآن والقرآن معه لا یفترقان حتی یرد علی الحوض»(۳)

عن أحمـد بن حنبـل: قال رسول اللّه صل اللّه علیه): یا علیّ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هارون مِن موسـی غیر إنّه لا نَبیّ بَعْـدِی، وأَنْتَ أَخی وَوارِثِی.قـال علیّ: مـا أُرِثُ مِنْـک یا نَبِیّ؟ قال(صـلی الله علیه وآله وسـلم): ما وَرَثَتِ الأَنْبی-اءُ مِنْ قَبْلِی.قال: ما وَرِثَتِ الأَنْبِیاءُ مِنْ قَبْلِکَ؟ قال رسول اللّه(ص): کتاب رَبِّهِم وَسُنَهِ نَبِیِّهِم(۴)

عن ربیعه قال، قال رسول الله(ص) یا بنی عبـد المطلب إنّی بعثت إلیکم بخاصه وإلی الناس بعامه وقـد رأیتم من هـذا الأمر ما قد رأیتم فأیّکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی؟ فلم یقم أحد فقمت إلیه وکنت

۱- مجمع الزوائد،ج۹، ص۱۱۱ و ۱۰۴، این دو حدیث در باره هیچ کدام از اصحاب وخلاف وارد نشده.

۲- هما، ص ۱۷۳.

۳- طرائف، ص۲۴ و۲۵.

۴- فضائـل امیر المـؤمنین مؤلـف احمــد حنبـل حــدیث ۲۵۹، فضائـل صــحابه احمــد حنبـل ، تاریـخ ابـن عسـاکر بخش امـام امیرالمؤمنین، ج ۱ ص ۱۲۳، فرائد سمطین ،ج ۱ ص ۱۲۱.

أصغر القوم قال: اجلس. قال: ثمّ قال ثلاث مرات، كلّ ذلک أقوم إليه فيقول لی اجلس حتی كان فی الثالثه فضرب بيده علی يدی قال بذلک ورثتُ ابن عمی دون عمی(۱).

پيامبر(ص): «اَعْلَمُ اُمّتی بالسنّه والقضاء علیّ بن ابی طالب.

ابن سعد عن علی (ع) قال: والله ما نزلت آيه إلاّ وقد علمت فی ما نزلت واين نزلت وعلی من نزلت إنّ ربّی وهب لی قلب عقولاً ولساناً صادقاً ناطقاً(۲).

ابی طفيل قال: قال علی: سلونی عن كتاب الله فإنّه ليس من آيه إلاّ وقد عرفت بليل نزلت أم بنهار أم فی سهل ام فی جبل(۳)

قال أبوعبدالله: «لو أنّ السّمواتِ والأرضَ وِضعَتا فِی كفّه، وَوِضعَ إيمانُ علیّ فِی كَفّه، لَرجّحَ إيمانُ علیّ

قال رسول الله(صل اللّه عليه واله والسلم): «مثل علی فی النّاسِ كَمثلِ (قُل هُو اللهُ أحدٌ) فِی القرآن!

قال ضابجی: قال رسول اللّه (صلی الله عليه وآله) لعلی «أنت بِمنزلهِ الكَعبه تؤتی وَلاـ تؤتِی، فإن أَتاک هولاءِ القَومُ فَسلّموها إليکَ – يعنی الخلافه – فاقبل مِنهُم وإن لَم يأتُوکَ فَلا تَأتِهم حتّی يَأتُوکَ

۱– تاريخ طبری، ج۲، ص۲۱۸.
۲– تاريخ خلفاء، جلال الدين عبدالرحمن سيوطی، ص۷۱.
۳– همان.

قال جابر بن عبداللّه الانصارى، سمعت يوم الحديبه، وهو أخذ بيد على(ع)يقول: هذا أمير البرره وقاتل الفجره، منصورٌ من نصره، مخذولٌ من خذله،...أنا مدينه العلم وعليٌ بابها، فمن اراد العلم فليأتى بابه.(۱)

مجاهد قال، قال رسواللّه (صل اللَه عليه واله والسلم): أنا مدينه العلم وعليٌ بابها، فمن اراد العلم فليأتى بابه (۲).

يحيى ابن سعيد قال، قال رسول اللّه (صل اللَه عليه واله والسلم): أنا مدينه العلم وعليٌ بابها،... كان عمر يتعوذ من معضله ليس لها ابوالحسن (۳).

جماعةٌ قالوا، أخبرنا جابر: قال رسول اللّه (صلى الله عليه وآله) هذا امير البرره وقاتل الفجره، أنا مدينه العلم وعليٌ بابها (۴).

اوّل من أسلم من الرّجال، ابوبكر، ومن الصبيان، عليّ، ومن النّساء خديجه، ومن العبيد، بلال الحبشى (۵). انّ عليّاً اوّل من أسلم، واوّل من صلّى مع رسواللّه (صل اللَه عليه واله) (۶).

عن عمر بن الخطاب قال،...اذا ضرب رسول اللّه منكب علّى بن ابى طالب، فقال: يا علّى أنت اوّل المؤمنين ايماناً، وأنت اوّل المسلمين اسلاماً، وأنت منىّ بمنزله هارون من موسى الا لا نبى بعدى(۷).

۱- تاريخ بغدادى، خطيب بغدادى، ج۳، ص ۱۸۱

۲- أُسدالغابه، ابن أثير، ج۴، ص۲۲، تذكره الخفاظ، الذهبى، ج۴، ص ۱۲۳۱.

۳- أسد الغابه، ابن أثير، ج۴، ص۲۳، تهذيب التّهذيب، ابن حجر، ج۷، ص ۲۹۶.

۴- لسان الميزان، ابن حجر، ج۱، ص۱۹۸.

۵- شرح كبير، ج۱۰، عبدالرّحمن بن قدامه، ص ۸۴

۶- عمده ابن بطريق، ص ۶۰

۷- مقام الامام على، نجم الدين عسكرى، ص ۱۴

اوّل من أسلم عَلّیّ بعد خدیجه، و هو ابن خمسه عشره سنه (۱).

قال عبـدالملک، ذُکِرَ لعطاء: أَکان أحـدُ من الصِّحَبِ أفقه من علیّ؟ قال: لا واللّه... وقـد عَلِمَ ألْأوّلان والْأخران انّ فَهْمَ کتاب اللّه منحصرٌ الی عِلْم علیٍّ(۲).

اوّل من أسلم علیٍّ بعد خدیجه وهو ابن خمسه عشره سنه او ستّ عشره سنه(۳).

عن اکرمه، مولی (عبد) ابن عباس قال: اذا لقیتُ الهاشمیین قالوا:

علّی بنُ أبی طالب اوّل من أسلَم(۴). أسلَم علّیٌ قبل ابی بکر.(۵)

قال ابن عباس: أسلم علیٌّ وهو ابنُ تسع سنین، ثمّ أسْلم ابو بکر، بعد ثلاثه ایّام(۶).

أبا احمر یقول: رأیت رسول اللّه یأتی «باب» علی وفاطمه، ستّه أشهر فیقول:

انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس ویطهره کم تطهیراً(۷)

۱- سنن کبری، بیهقی، ج۶، ص۲۰۷ ، معجم الزواید، هیثمی، ج۹، ص ۲۲۰. رواه البزار ورجاله الصحیح.
۲- جامع الصّغیر، مناوی، ج۳، ص۶۱.
۳- سنن کبری، بیهقی، ج۶، ص۲۰۷.
۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۳، ص۲۱۸.
۵- لبدایه والنّهایه، ج،۳ ص ۲۶، ابن کثیر
۶- نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۸۱.
۷- معجم الکبیر طبرانی، ج۲۲، ص ۲۰۰، جـامع ا لبیان، أبی جریر طبری، ج۲۲، ص ۱۰، شواهد التنزیل حاکم حسکتنی، ج۱۷، ص۴۹۷ و۴۹۸، ج۲، ص۴۲، تفسیر ابن کثیر، ج۳، ص۴۹۲.

جاء النّبی الی باب «علی» صلاه الغداه ثمانیه أشهر، یقول: الصّلاه الصّلاه (۱)

اذا طلع الفجر جاء النبی الی باب علی وفاطمه، فقال: الصلاه الصّلاه، انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس ویطهرکم تطهیراً (۲)

أتی النّبی باب علی وفاطمه، کلّ غداه فیقول: الصّلاه الصّلاه (۳)

جاء النّبی الی باب «علی» و«فاطمه» ستّه أشهر (۴) ... فی کلّ غداه (۵)

من حدیث امّ سلمه: سدّوا کلّ باب الّا باب علی...

قال احمد بن حنبل فی مسنده،ج۴، ص۳۶۹... عن زید بن ارقم: قال رسول اللّه یوماً: سدّوا هذه الابواب الّا باب علیّ فتلکم فی ذلک النّاس قال، فقام رسول اللّهصلی الله علیه وآله) فانّی اُمرت بسدّ هذه الابواب الّا باب علیّ، وقال فیه قائلکم! وانّی واللّه ما سددت شیاً ولا فتحته ولکن امرت بشیء فتبعته، وفی مجمع الزوائد للهیثمی ج۹، ص۱۱۷، رواه احمد... قالوا یا رسول

۱- فتح القدیر شوکانی، ج۳، ص۳۹۶
۲- کامل عبدالله بن عدی، ج ۷، ص ۶۱
۳- تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۴، ص۲۹۰، ج۱۹، ص۴۰۱، ج۴۱، ص۳۸۱، ج۴۲، ۹۹، تهذیب الکمال المزی، ج۳۳، ص ۲۶۰.
۴- سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج۲، ص۱۴۳.
۵- البدایه والنهایه ابن کثیر، ج۵، ص۳۴۳.

اللّه ، سددت ابوابنا کلها الا باب علیّ؟ قال رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) ما أنا سددت ابوابکم، ولکن اللّه سدّها.

یاعلیّ اِنَّ اللّه أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجُکَ فاطِمَهَ وَأَنِّی قَدْ زَوَّجْتُکَها عَلی أرْبَعَمِأه مِثْقالَ فِضَهِ. فقال علیّ: قَد رضِیْتُها یا رسول اللّه، ورضِیْتُ بِذلِکْ عن اللّه العظیم ورسوله الکریم(۱).

یـا علی اِنَّ الشِّیعَتُنـا یُخْرجُوْنَ مِنْ قَبُورِهِمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ عَلی مـا بِهِمْ مِنَ الْعُیُوب والـذُّنُوبِ وَوُجوهُهُم کَالْقَمَرِ فی الْلَیْلَهِ الْبَـدْر؛ وقَدْ فَرِّجَتْ عَنْهُمُ الشَّدائِد وَسَهَلَتْ لَهُمُ الْمَوارد (سختی های آنها به فرج ومشکلات آنها مبدل به گشایش وسهولت شود) وَاعْطُوا الْأَمْنِ وَالْاِمان وَارْتَفَعَتْ عَنْهُمُ الْأَحْزان (۲)،

یا عَلّی اِنَّکَ باق بَعْدِی وَمُبْتَلّی بِأُمَّتِی ومُخاصِمُ یَوْمَ القِیمَهِ بَیْنَ یَدَیِ اللّه التَّعالی (۳).

یاعلیّ قُمْ فَانْظُرْ کِرامَتُکَ عَلی اللّهِ عَزِّوجَلّ وکَلَّمَ الشَّمْس، (۴)

ص: ۲۴

۱- صواعق المحرقه، ص۱۶۲، نظم الدرر السمطین، ص۱۸۶، مجمع الزوائد؛ ج۹، ص۸۹، ذخایر العقبی ص۳۱ ،فرائد السمطین حموینی، ج۱ ص ۹۰.

۲- مفتاح النجاح بد خشی، ص۶۶ مخطوط ؛ ارجح المطالب امر ستری حنفی، ص۵۹۸ بالنقل از خوارزمی.

۳- ای علی تو بعد از من زنده ه وباقی خوای بود مبتلاـ بادر گیری با امت من گردی وروز قیامت در پیشگاه خداوند به مخاصمه با افراد در گیر شوی ، کنز العمال ج۱۶، ص۱۹۴.

۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۱۳، (چ ق)، فرائد السمطین حموینی ،ج۱،ص۱۸۴

یا علیّ لَو اِجْتَمَعَتْ أهْلُ الدُّنْیا بِأَسْرِها، عَلی وِلایَتِک لَما خَلَقَ النّار، وَلکِنْ أَنْتَ وَشِیْعَتُکَ الفائِزُونَ یَوْمَ الْقِیامَهِ (۱).

یا علی انا مدینه العلم وانت بابها ولن تؤتی المدینه الا من قبل الباب وکذب من زعم انّه یحبنی ویبغضک یا علی لأنّک منی وانا منک،لحمک من لحمی ودمک من دمی و روحک من روحی، وسریرتک من سریرتی (پنهانی تو از) وعلانیتک من علانیتی، وانت امام امتی وخلیفتی علیها بعدی، سعد من اطاعک وشقی من عصاک وربح من تولاک وخسر من عاداک، وفاز من لزمک وحلک من فارقک، مثلک ومثل الائمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق، ومثلکم مثل النجوم، کلما غاب الانجم طلع (الاخر) الی یوم القیمه (۲)

یا علی انت خیر البشر، ماشک فیک الا کفر(۳)، یا علی انت عبقریهم(۴)،

یاعلی انت قسیم الجنه والنار، تقول للنار هذا (این فرد از انسانها) لی وهذا لک(۵)

ص: ۲۵

۱- دُرّ بحرالمناقب ،ابن حسنویه موصلی، ص۵۸، مناقب خوارزمی ،ص ۶۷؛ کوکب الدرُّ کشفی، ترمذی ،ص۱۲۲ (چ پاکستان متن خوارزمی)

۲- الغدیر ج۶، ص۶۱.

۳- - موده القربی همدانی، مندرج در ینابع الموده (چ نجف) ص۲۹۳.

۴- ابن عباس می گوید گردهی محضر رسول خدا بودیم که علی وارد شد، رسول خدا فرمود: ای علی تو عبقری اینان (یعنی آقا وبه اصطلاح گل سر سبدشان) هستی ، تاریخ خطیب بغدادی، ج۸، ص۴۳۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۲، ص۳۲۹، کنز العمال ج۱۱، ص۶۲۷، کنوز الحقایق مناوی، ص۲۰۳.

۵- صواعق المحرقه، ص۱۲۶.

يا على انت وصيى، حربك حربى وسلمك سلمى وانت الامام وابوالائمه الاحدى عشر الذين هم المطهرون المعصومون ومنهم الامهدى الذى يملأ الارض قسطاً وعدلا فويل لمبغضهم(۱)

يـا على انّ اللّه أعطيت ثلاثاً ولم أُعْطِ! قلت (علىّ): يا رسول اللّه وما أُعْطيت؟ قال: صـهراً مثلى ولم أعط، وأعطيت مثل زوجتك فاطمه ولم أعطها، وأعطيت مثل الحسن والحسين(۲)

يا علىّ أقرّ اللّه عينيك، ذلك جبرئيل(۳) يا على انه لا يؤدى عنى الا أنا او أنت

يا على حسبك ان ليس لمحبك حسره عند موته ولا وحشه فى قبره ولا فضل يوم القيامه (۴).

يا على حقك على المسلمين كحق الوالد على ولده (۵)

يا على ستقاتلك الفئه الباغيه (گروه ستمگر معاويه) وانت على الحق فمن لم ينصرك يومئذ فليس منى(۶)،يا علىّ أبشر فانّك وأصحابك وشيعتك فى الجنّه (۷)؛

ص: ۲۶

۱- ينابع المده، ص۸۵ چ استامبول، ج۱، ص۲۵۲ (چ اسوه).

۲- مناقب خوارزمى، فصل ۱۹، ص۲۹۴ (چ قم)؛ فرائد السمطين جوينى،ج۱،ص۱۴۲.

۳- ، كفايه الطالب،گنجى شافعى، ص۳۷.

۴- موده القربا، ص۲۷ چاپ لاهور.

۵- مناقب ابن مغازلى، ص۴۷، ينابع الموده، ج۱، ص۳۶۹ چاپ اسوه.

۶- تاريخ دمشق، ابن عساكر، ج ۳، ص۲۱۵.

۷- فضائل الصحابه، احمد حنبل، ج۱، ص۶۵۴، مجمع الزوائد،ج۱۰، ص۲۱،كنزالعمال،ج۱۳،ص۱۱۰،اسعاف الراغبين بن صبان شافعى ،ص۱۳۱.

علّی مِنّی بِمَنْزِلَهِ (الرأس) مِنْ بَدِنِی (جسدی) ((۱)، علّی مِنّی کَالنَّفْسِ‌ی، طاعَتُه طاعَتِی ومَعْصِیَّتُه مَعْصِیَّتِی (۲)، علّی مِنّی وأَنَا مِنْه وهُوَ ولِیُّ کُلُ مُؤمِن ومُؤمِنَه بعدی (۳)

علّی نَفْسِی ،(۴)

علیّ بن أبیطالب باب الدِّیْن؛ من دخل فیه کان مؤمناً، ومن خرج منه کان کافراً(۵)،علیّ بن أبیطالب حلقه معلّقه (دستگیره که آویخته شده) بباب الجنّه من تعلّق بها دخل الجنّه(۶)،علیّ بن أبیطالب صاحب حوضی یوم القیمه (۷)، عَلیّ خازِنُ عِلْمِی(۸)،علیّ خَیْرُ أُمّتِی، أَعْلَمُهُمّ عِلْماً، وَأَفْضَلُهُمْ حِلْماً (۹)، علیّ خیر البشر فمن أبی فقد کفر (۱۰)؛

۱- - زهر الفردوس، ج۲ ص۳۱۶ ، الفردوس دیلمی، ج۳، ص۶۲.

۲- ینابع الموده باب ۷، ج۱، ص۱۷۳

۳- مسند احمد حنبل، ج۴، ص۴۳۷، معجم کبیر طبرانی، ج۴، ص۱۹و۲۱، ج۱۸، ص۱۲۹ ، الفردوس دیلمی، ج۳، ص۶۱ ، سنن ترمذی، ج۵، ص۲۹۶؛ سنن بن ماجه حدیث ۱۱۹ ، خصائص نصایی ،ص۹۷ (چ حیدریه نجف) ، مستدرک حاکم، ج۳، ص ۱۱۰ ، البدایه والنهایه ابن کثیر، ج۷، ص۳۴۴.

۴- الغدیر ج۱، ص۱۵۶، مناقب خوارزمی، ص۸۹ (چ تبریز)، مناقب عینی حیدر آبادی، ص۳۷ (چ اعلم پریس).

۵- کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین، ج۲، ص۲۴۳.

۶- فرائد السمطین، ج۱،ص ۱۸۰، مناقب خطیب خوارزمی،ص۳۲۴.

۷- همان، ۳۱۰.

۸- شرح نهج البلاغه، ابی الحدید، ج۲ از (ج۴) ،ص ۴۸۸ و،ج۹ (۲۰ج)،ص ۱۶۵.

۹- فرائد السمطین، ج۱، ص۱۵۵، کنزالعمّال، ج۶،ص۱۵۳(چ ق).

۱۰- تاریخ خطیب ،ج۷،ص۴۲۱؛ سیر أعلام النبلاء، شمس الدّین محمد الشافعی، ج۸،ص ۲۰۵، (چ بیروت)، فرائد المجوع، شوکانی، ص۳۴۸، لسان المیزان، ابن حجر، ج۲، ص۳۱۲.

عليّ رَأيَهُ الْهُدی وَمَنارُ (نمایشگر) الْاِیْمان واِمامُ أَوْلِیائِی (دوستان من) وَنُوْرُ مَنْ أطاعَنِی(۱)،علیّ طاعَتُه، طاعَتِیّ وَمَعْصِیَّتُه (تخلّف از فرمان)،مَعْصِیَتِّی(۲)، علیّ وشیعته هم الفائذون یوم القیامه (۳)

علیّ وصیّی فی عتر تی واهل بیتی وامتی من بعدی (۴)

علیّ ولی اللّه واولیاء علی یالمفلحون والفائزون بالله (۵)

علیّ یزهر باهل الجنه ککوب الصبح لاهل الدنیا (۶)

علیّ یعسوب المؤمنین والمال یعسوب المنافقین (۷)

علیّ یوم القیامه علی الحوض، لا یدخل الجنه الا من جا بجواز من علی بن ابی طالب (۸) علیُ بن ابی طالب اعلم الله بالله (۹)

ص: ۲۸

۱- حلیه اولیـاء، ج۱، ص ۶۷، تاریـخ بغدادی، ج۱۴، ص۹۹، منـاقب، ابن مغازلی، ص۴۶؛ ریـاض النظره، ج۲،ص ۴۴۹، کفایه الطالب، گنجی، ص۹۵؛ الغدیر،۳و۶،ص۱۱۸.

۲- فرائد السمطین، ج۱، ص۱۷۹.

۳- مسند احمد حنبل، ج۴، ص۱۶۵، سنن ترمذی شماره ۳۷۱۹، سنن ابن ماجه ۱۱۹، معجم الکبیر طبرانی، ج۴، ص۱۹

۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۷، فرائد السمطین، ج۱، ص ۲۷۰، کفایه الطالب گنجی، ص ۷۰، معجم الکبیر، ج۱۱، ص۳۵۱.مسند احمد حنبل، ج۴، ص۱۶۵، سنن ترمذی شماره ۳۷۱۹، سنن ابن ماجه ۱۱۹، معجم الکبیر طبرانی، ج۴، ص۱۹

۵- فرائد السمطین حموینی، ج۱، ص۱۰۶، ینابع الموده، ج۱، ص ۱۵۰

۶- فردوس دیلمی، ج۳،ص۶۳، مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴۰، فرائد السمطین، ج۱، ص۲۹۵، جامع الصغیر سیوطی، ج۲، ص۱۸۷.

۷- صواعق المحرقه ابن حجر، ص۱۱۳ چاپ قاهره، تاریخ دمشق، ج۲، ص ۲۶۰؛ جامع الصغیر، ج۲، ص۱۷۸، الجح المطالب امر تسری، ص۲۱.

۸- مناقب ابن مغازلی، ص۱۱۹، ارجح المطالب، ص ۵۵۰.

۹- کنزالعمال، ج۱۱، ص۶۱۴.

عليُ بن ابى طالب امامى وبيده لوائى، وهو لواء الحمد، مكتوب عليه لا الله الاالله، محمد رسول الله، على ولى الله،

عليُ بن أبى طالب باب حطّه (در ومصونيت) من دخل فيها (فى الدّين) كان مؤمناً ومن خرج (منها) كان كافراً (۱)

عليّ مع الحق، والحق معه لا يفترقان حتّى يردا على الحوض (۲).

روى عطا عن ابن عباس، انّ رجلا سئله:

فقال (رجل) انّ لى ثلاثه نسوه، و انّى طلقتُ احداهنّ فثبتت طلاقها؟

فقال ابن عباس: انْ كنت نويتَ واحده منهنّ بعينها، ثمّ أنسيتها، فقد اشتركَنَّ فى الطلاق، وانْ لم تكن نويتَ واحده بعيّنها، فطلق. أيَتَهنّ شئتَ.

وقال الشافعى: يوقف ميراثهنّ، انْ كان طلاق قبل الدّخول، دفع الى كل واحد نصف المهر... ولنا (اى ابن قدامه) قول عليّ(عليه السلام) أسلَم علّيّ قبل ابى بكر.(۳) ولا يعارضه قول ابن عباس، لِأنّ ابن عباس يعترف لعليّ بتقديم قوله، فانّه (ابن عباس) قال:

اذا ثبت لنا عن عليٍّ قولٌ، لم نعيده الى غيره، وقال ما علميّ الى علم عليٍ(۴).

ص: ۲۹

۱- فردوس ديلمى، ج۳، ص۶۴؛ جامع الصغير السيوطى، ج۲، ص۱۷۰، ينابع الموده، ج۲ ،ص۹۶، موده القربا همدانى، ص ۴۲ چاپ لاهور

۲- خصال صدوق، ص۴۹۶، امالى صدوف، ص۱۵۰؛ بحار، ج۳۶، ص۹۵، مسند امام رضاء، ج۱،ص ۱۲۱، بشاره المصطفى، محمد بن على طبرى، ص۴۴.

۳- لبدايه والنّهايه، ج،۳ ص ۲۶، ابن كثير

۴- المغنى، ابن قدامه، ج۷، ص۲۲۳.

قال ابن عباس: انّ علمى بالقرآن فى علم علیٍّ کالقراره فى المثعنجره (۱).

عقمت النّساء انّ تلدنّ مثل على (۲) . عجزت النّساء أنْ تِلِدنّ مثل علیٍ (۳).

قال عمر: عجزت النّسا أن تلدنّ مثل على بن أبی طالب، لولا علّیٌ لهلک عمر (۴).

حبُّ علّی حسنه لا تضرّ معها سیّئه، وبغضه سیّئه لا تنفع معها حسنه (۵).

حبُّ علّی علامه على طیب الولاده، وبغضه علامه على الزّنا (۶).

حبُّ علّی ایمانٌ وبغضه نفاق، وکانت الصحابه تقول: کنّا نعرف المنافق ببغضه لعلیّ بن ابی طالب(علیه السلام)(۷)

قال جابر بن عبد اللّه فى المدینه: یا معشر الانصار، أدبوا اولادکم، على حبُّ علّی، فمن أبی فانّظروا فى شأن أمّه(۸).

عبداللّه بن عباس قال: حبُّ علّی ایمانٌ وبغضه کُفْرٌ (۹).

۱- . لسان العرب، ابن منظور، ج۴، ص۱۰۳.

۲- الغدیر، ج۷، ص۱۵۱.

۳- مناقب خوارزمی، ص۸۱.

۴- المناقب، خوارزمی، ص۸۱

۵- رساله فى العداله، شهید الثانی، ص۲۲۷

۶- حدائق، محقق بحرانی، ج۵، ص۱۹۲

۷- مسند زید بن علی، ص۴

۸- من لایحضر الفقه، صدوق، ج۳، ص۴۹۳

۹- عیون اخبار رضا، ج۱، ص۹۲

حبُّ علّی ایمانٌ وبغضه نفاقٌ، واللّه لا یحبّه الّا مؤمن ولا یبغضه الّا منافق (۱).

حبُّ علّی فرضٌ علی الشّاهد والغائب (۲)

قال رسول اللّه (صلی الله علیه وآله)، یا أعرابی: انّ اللّه خلق حبُّ علّی شجرهٌ، أصلها فی الجنّه واغصانها فی الدّنیا، فمن تعلّق بغُصنٍ من اغصانها فی الدّنیا، أِوْرده الجنّه وبغض علّی شجره، أصلها فی النّار وأغصانها فی الدّنیا، فمن تعلّق بغصن من اغصانها فی الدّنیا آُرده فی النّار(۳).

حبُّ علّی یأکلّ الذُنوب کما تأکل النّار الحطب... حبُّ علّی لی أمل، و ملجئی من الأجل، انْ لم یکن من عمل، فحبّه خیرُ العمل، حبُّ علّی قذف فی قلوب المؤمنین (۴).

حبُّ علّی فی النّاس مثل سوره(قل هواللّه أحد) فی القرآن، فمن قرأها مرّهً واحدهً، کان له ثواب ثلث القآن، ومن قرأها مرّتین له ثواب ثلثی القرآن، ومن قرأها ثلاثاً، له ثواب من قرأه کله.

۱- همان، ص ۵۲۵

۲- روضه الواعظین، ص ۱۳۱

۳- شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۲۲۳

۴- مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۳

وکـذا فمن أحبّ علّ بلسانه، کان له ثواب ثلث امتک، ومن أحبّه بلسانه وقلبه،کان له ثواب ثلثی أمّتک، ومن أحبّه بقلبه وعمله، کان ثواب أمّتک بأسرها(۱).

قال رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) انّی کنت یوم «أحد» جالساً وقد فرغنا من جهاز عمّی حمزه فأتانی جبرئیل(علیه السلام) وقال: انّ اللّه یقول: یـا محمّـد فرضت صـلاه ووضـعتها عن المریض، وفرضت الصّوم ووضـعته عن المریض و المسـافر، وفرضت الحجّ ووضعته عن المقل، وفرضت الزّکاه ووضتها عمن لا یملک النّصاب، وجعلت حبُّ علّی بن ابیطالبَ لیس فیه رخصه(۲).

فضایل علی (ع) در منابع عامه

در این جزوه مختصر، به بعضـی از روایـاتی مهمَ و ارزشـمند که در بیـان شخصـیت برجسـته ای علمی، تاریخی وجهانی مولود کعبه و نـام آوران میـادین جهاد، شـجاعت، سـخاوت، تقوی، حلم و... در راه دین اسـلام و حقانیت مکتب رسول اللَه (صل اللَه علیه واله) حضرت امیر المومنین و سایر ائمه ای اطهار علیهم السلام از منابع «شیعه» و برادران «اهل تسنن» می پردازیم و از آنجا که این روایات از نگاه مفهوم بسـیار روان وواضـح است واحتیاجی به ترجمه نـدارد. لذا در بسـیار از موارد از ترجمه آنها خود داری می شود. البتّه، در ابتدا به ترجمه چند روایت اشاره می کنم تا اینکه

۱- الفضائل شاذان بن جبرئیل القمّی، ص۱۱۳

۲- المختصر، حسن بن سلیمان بلخی، ص۱۰۲

داشـنمندان و عالمـان حق طلب و باانصـاف بـا دیـد «حق» و «انصـاف» و دور از تعصـبات کورکورانه دیگری در این مورد طبق روایـات طرفین قضـاوت کننـد و نه، این که از بـاب تعصب وارد بحث شود چنـان که بعض با روش تعصب وارد بحث شـده و آنچه که در منابع ارزشـمند روایی دانشـمندان اهل تسـنن آمده با یک سـخن بی مدرک و بی محتوا، وارونه کرده و نسـبت به شیعیان تهمت های ناروا را وارد نموده است!!

روایتی ارزشمندی که در کتب روایی فریقین وجود دارد، را از یکی مفاخر علمی و قابل اعتماد اهل سنت، بنام «ابن عباس» که بسیار از چهره های شناخته شده است، سلیمان قندوزی حنفی در «کتاب ینابع الموده فی القربی» بیان نموده است که مضمونش چنین است:

اگر درختـان قلم گردد، و دریاهـا جوهر گردد، جنیان بشـمارند، انسانها بنویسـند، نمی تواننـد فضایل برجسـته ای امیر المومنین علیه السـلام احصاء کنند! چنانکه رسول اللَه(صـلی اللَه علیه وآله والسـلم) برای گروه از اصـحاب خویش فرمودند: که خداوند تبارک وتعالی برای برادرم علی

بن ابطالب انقدر فضایلی را قرار داده است که قابل احصا و شمارش نیست؛ بنا بر این:

اگر کسـی فضـیلتی از فضایل علی (علیه السلام) را بگوید و به آن اعتقاد داشته باشد، خداوند معصیَت های گذشته و آینده ای اورا می بخشد؛

ص: ۳۳

و کسی که فضیلتی از فضایل آن برزگوار را بنویسد تا هنگام که همه ای فضایل آن حضرت نوشته شود، ملائکه ها برای او طلب آمرزش می کنند؛

وکسی که با اعتقاد راسخ به فضایل علی بن ابیطالب (علیه السلام) گوش فراه دهد، آنچه معاصی که باشنیدن مرتکب شده است، خداوند عفو می کند؛ وکسی که با علاقه وخلوص نیّت با فضایل امیر بیان (علیه السلام) بنگرد، خداوند از آن گناهان که او از طریق نگاه کسب نموده است، می گذرد؛ بعد از این مطالب، پیامبر اکرم(صل اللَه علیه وآله) فرمود: نگاه کرده به علی(علیه السلام) عبادت است، ذکر نام وفضایل او عبادت است، پس افتخار هر که علی(علیه السلام) باشد مومن است و شمنان او کافر است.

عن ابن عباس قال، قال رسواللَه(صل اللَه علیه): لو أن الأسحار [شجار] اقلم والبحر مداد والجن حساب والإنس کتاب ما أحصو فضائل علی بن ابیطالب.

ایضاً أخرج موفق بم أحمد الخوارزمی بسنده عن محمد بن عماره عن أبیه عن جعفر الصادق عن آبائه عن امیر المو منین قال، قال رسول اللَه (صلی اللَه علیه واله) لرهط من أصحابه: انَ اللَه جعل لأخی علی بن ابیطالب فضائل لا تحصی کثره، فمن ذکر فضیله من فضائله مقراً بها غفراللَه له ماتقدَم من ذنبه وما تأخر، ومن کتب فضیله من فضائله لم تزل الملائکه تستغفر له مابقی لذلک الکتاب رسم، ومن استمع الی فضیله من فضائله

غفراللَه له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع، ومن نظر الی کتاب من فضائله غفر اللَه له الذنوب التی اکتسبها بالنظر، ثم قال: النظر الی علی بن ابیطالب عباده و ذکره عباده لا یقبل اللَه ایمان عبد الا بموالاته والبرائه من أعدائه(۱).

همین روایت با اینکه در منابع فراوان آمده؛ در میزان الإعتدال می گوید: همه راویان این حدیث معروف و مشهور است؛ ولی با توجَه به این که در بین آنها یک نفر معلوم نیست لذا «هذامن أفضع ما وضع» همچنین در لسان المیزان می گوید: «هذا کذب!!»

باید گفت: آیا در سایر موارد اگر سخن ابن عباس و مجاهد با گفتار دیگران در تضاد هم باشد، قول این عباس و مجاهد مقدم است؛ اما در مورد فضایل علی(علیه السلام) که از این روایت و بلکه روایات مهمتری مانند روایت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه...» وجود دارد تردید دارید؟! چنانکه در سنن می گوید:

عن علی(علیه السلام) قال: عهد الیَ النَبی الامیَ إنَه لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق(۲)

سعد بن أبی وقاص یحدیث عن أبیه عن النَبی (صل اللَه علیه) إنَه قال لعلی(علیه السلام): ألا ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی (همان، ص۴۳)

۱- / ینابع الموده، سلیمان قندوزی حنفی، متوفی۱۲۹۴، طبع الاولی۱۴۱۶، نشر: دارالآسوه،ج۱، ص۴۶۴

۲- / سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، متوفی ۲۵۷ه تحقیق محمد فواد عبدالباقی، نشر: بیروت، ج۱، ص۴۴

عن حبه بن جوين عن علی (علیه السلام) قال: عبدت اللَه مع رسول اللَه سبعین سنه قبل أن یعبده أحد من هذه الآمه(۱)

عن أنس قال: نبئی[بعث] رسول اللَه (صل اللَه علیه وآله)یوم الإثنین و أسلم علی بن ابطالب یوم الثلاثاء (همان)

علی(ع) میزان حق وباطل

در این مورد روایـات وجود دارد که دلالـت دارد بزرگترین راسـتگو در عالم امکان علی بن ابیطالب است، و سـخن غیر آن را فقـط دروغگویـان به زبان می آورنـد؛ وهمچنان میزان حق وباطل در میان امت پیامبر (ص) علی بن ابیطالب است. لـذا او رهبر مومنین و ثروت رهبر ستمگران هستند.

عن ابی ذر وسـلمان قالا: أخـذ النَبی بیـد علی فقال: ان هـذا اول من آمن بی وهـذا اول من یصافحنی یوم القیامه وهـذا الصـدیق الأکبر و هذا فاروق هذه الأمه یفرق بین الحق والباطل، وهذا یعسوب المومنین والمال یعسوب الظالمین(۲)

۱- / مستدرک، محمد بن محمد حاکم نیسابوری، متوفی ۴۰۵هجری، نشر: بیروت ۱۴۰۶، ج۳،ص ۱۱۱

۲- / مجمع الزواید، نور الدین ابوبکر هیثمی، متوفی ۸۰۷ ه، طبع ۱۴۰۸ه، نشر: بیروت، ج۹، ص۱۰۲

ابن صالح عن منهال عن عباد بن عبداللَه قال، قال على بن ابيطالب ٠عليه السلام): أنا أخو رسول اللَه (صل اللَه عليه

وآله) وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدى ال كذاب، صليت قبل الناس لسبع سنين(۱)

حديث طير

عن أنس بن مالـك قـال: انَ النَبى (صل اللَه عليه وآله) كان عنـده طائر فقال اللهمَ إئتينى بأحبَ خلقك الىَ يأكل معى من هـذا الطير. فجاء ابوبكر فرده، و جاء عمر فرده، و جاء على فأذن له(۲)

آنس بن مالك مى گويد: روز نزد پيامبر (صل اللَه عليه وآله) مرغ بريانى آورده شد، رسول خدا دست بر دعا بر داشته وفرمود: پرودگارا، بهترين مخلوق خويش را مشرف نما، تا اين كه به همرايم از اين مرغ استفاده نمايد. نگهان ابوبكر وارد شد، اورا منع نمود و بعد عمر آمد، اورا نيز برگرداند. همين كه على بن ابيطالب وارد شد، اجازه ورود داد.

ص: ۳۷

۱- / سـنن ابن مـاجَه، محمـد بن يزيـد قزوينى، متـوفى ۲۷۵، هجرى، تحقيـق محمـد فواد، نشـر بيروت، ج۱، ص۴۴؛ در مجمع الزوايد، ج۹، مى گويد: هذا اسناد صحيح و رجاله ثقات.

۲- / سـنن كبرى، أبى عبدالرحمن أحمد بن شعيب نسائى، طبع الاولى ۱۴۱۱ه ، متوفى ۳۰۳ه، نشر: بيروت، ج۵، ص۱۰۷، تحقيق دكتر عبدالغفار السليمان البندارى

بستن درِ خانها

روزی پیامبر به اصحاب دستور داد که همه ای درهایی که به سوی مسجد باز هستند باید بسته شود، جز در خانه ی علی وفاطمه! عده ای هنگام که با این فرمان رسول خدا اعتراض نمودند، ایشان فرمود: به خدا سوگند که این دستور شخصی «من» نیست. بلکه خداوند دستور داده است، و من نیز از فرمان خداوند پیروی نموده ام.

عن البراء بن عازب قال :کان نفر من اصحاب رسول الله ابواب الشارعه فی المسجد و ان رسو ل الله قال یوما سروا هذه الابواب غیر باب علی بن ابطالب فتکلم فی ذلک ناس فقام رسول محمد الله و اثنی علیه ثم قال : انی امرت بسدالابواب غیر باب علی ابن ابوطالب فیه قائلکم وا انی والله ما فتحه شیا و لا سددته ولکنی امرت بشی فاتبعته(1).

نشستن در مسجد ممنوع

عن عبیدالله بن عمرو عن زید عن أبی اسحاق عن العلاء بن عرار قال أبی قلت لعبد الله بن عمرو، هو فی المسجد جالس، کیف تقول فی هذین الرجلین علی و عثمان؟ و قالا جمیعاً، فقال عبداللَه، اما «علی» فلا تسأل عنه احداً وانظر الی منزله من رسول اللَه. قال أبی أخرجنا من المسجد

۱- / تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، طبع ۱۴۱۵هجری، نشر: دارالفکر، متوفی ۵۷۱، تحقیق علی شیری، ج۴۲، ص۱۳۸.

رسول اللَه الا علی .... و اما عثمان فقال أبی قتلا یوم التقی الجمعان فاذنب ذنباً عظیماً فعفی اللّه عنه(۱)

خوابیدن در مسجد ممنوع

عن جابربن عبدالله جائنا رسول اللَه و نحن مصطجعین فی المسجد و فی یده عسیب (جریده من النخل) رطب فضربنا و قال: أتر قدون فی المسجد؟! إنَه لا یرقد فیه احداً فاجفلنا و أجفل معنا علی ابن ابیطالب. فقال رسول الله: تعال یا علی إنَه یحل لک فی المسجد ما یحل لی. یا علی ألا ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی الاَ النبوه و الَذی نفسی بیده إنَک لتذودن عن حوضی یوم القیامه رجالاً کما یذاد البعیر الضَال عن الماء بغضاً معک ...(۲)

جابر بن عبداللَه انصاری می گوید: ما جمعی در مسجد النَبی خوابیده بودیم که پیامبر (صل اللَه علیه وآله والسلم) بهمراه شاخه های ریز خرما وارد شد و فرمود: هیچ کسی حق خوابیدن در مسجد را ندارند، آن وقت علی بن ابیطالب در حال خروج به همراه ما بودند که رسول خدا فرمود: ای «علی» برگرد که «تو» می توانی در مسجد استراحت نمایی؛ زیرا آنچه برای «من» در مسجد مباح است، برای «تو» نیز مباح است. بعد

۱- / تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، طبع ۱۴۱۵هجری، نشر: دارالفکر، متوفی ۵۷۱، تحقیق علی شیری، ج۴۲، ص۱۳۸.

۲- / همان ص ۱۴۰؛ میزان الاعتدال، ذهبی، متوفی ۷۴۸هجری، ج۱، طبع الاولی۱۳۸۲هجری، نشر: بیروت، تحقیق: علی محمد بجلویریا، ص ۴۶۸

فرمود: آیا راضی نیستی که جایگاه تو در نزد من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد، منتها بعد از «من» دیگر پیامبری نخواهد بود.

توقف جنب در مسجد ممنوع

عن ابی سعید حذری قال قال رسول الله : لا یصلح لأحد أن یجنب فی المسجد غیر و غیرک یا علی.

عن امَ سلمه قال: خرج النَبی (صلی اللَه علیه وآله) من بیته حتی انتهی الی صرح المسجد، فنادی فی أعلی صوتها، إنَه لایحل المسجد لجنب ولا لحایض الا لمحمد ... و علی و فاطمه بنت محمد....

ابن حازم عن عن سهل بن سعد: إن رجلًا اتاه فقال: إن فلان لأمیر مِن امراء المدینه یدعوک، فتسب علیاً! قال فضحک وقال: أقول ماذا؟ قال: تقول ابوتراب! وقال ما سماه ابوتراب الاَ رسول اللَه. والله ما کان الیه اسمٌ أحبَ الیه منه. قال ابوحازم فقلت یا أباالعباس، کیف کان ذلک؟ قال: فدخل علی(ع) علی فاطمه ثمَ خرج فصطجع فی المسحد فدخل النَبی (ص) علیها. قال اين علی؟ فقالت: هو ذا فی المسجد. فخرج فوجد رداه قد سقط عن ظهره وخلص تراب الی ظهره. فجعل النَبی (ص) یمسح التراب عن ظهره

ص: ۴۰

ویقول إجلس أباتراب! واللَه ماکان له من اسمٍ أحبَ الیه منه وما اسماه ایاه الا هو(۱).

عن ابی موسی ... : سمعت علیاً یخطب علی المنبر وهو یقول: أنا الصدیق الأکبر، آمنت قبل أن یومن ابوبکر و أسلمت قبل أن یسلم (همان ص۱۵۲)

عن سعدبن أبی وقاص قال: کنت جالساً فتنقصوا علی بن ابیطالب فقال: لقد سمعت رسول اللَه یقول: له ثلاث خصال: لأن تکون لی واحده مهنا أحب الیَ من حمر النعم: سمعته یقول: إنَه منی بمنزله هارون من موسی الاـ أنه لاـنبی بعدی. وسمعته یقول: لأعطین الرایه غداً رجلًا یحبَ اللَه ورسوله، ویحبه اللَه والرسوله. وسمعته یقول من کنت مولاه فعلی مولاه.

مراسم انجام اخوت

عن بن عباس قال: لما أخا النَبی بین أصحابه، بین المهاجر والانصار، فلم یواخ بین علی بن ابیطالب وبین أحدّ منهم. خرج علی مغضباً حتی أتی جدولاً من الارض فتسود دراعه، فسف علیه الریح. فطلبه النَبی فوکز برجله، فقال له، قم: فما صلحت ان تکون الا أباتراب؟ أغضبت علی حین أخیت بین مهاجرین و الانصار ولم اواخ بینک و بین أحد منهم؛ اما

۱- / الاحاد والمثانی ابن ابی عاصم م ۲۸۷ هجری، تحقیق باسم فیصل احمد الجوابره، طبع الاولی ۱۴۱۱ هجری، نشر: دار الدرایه، ج ۱ ، ص۱۵۰.

ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی الا من احبک. حف بالأمن والایمان و من ابغضک اماته اللَه میته الجاهلیه وحوسب بعمله فی الاسلام(۱).

علی در غدیر خم

قال سعد: کن مع رسول اللَه بطریق مکه وهو موجه الیها، فلما بلغ غدیر خم وقف النَاس. ثمَ ردَ «من» مضی ولحقه «من» تخلف. فلما اجتمع النَاس الیه، قال: ایَهاالنَاس هل بلغت؟ قالوا نعم. قال: اللهمَ أشهد ثلاث مرات یقولها. ثم قال: ایَها النَاس من ولیکم؟ قالوا: اللَه ورسوله. ثلاث ثمَ أخذ بید علی فاقامه. ثم قال: من کان اللَه و رسوله ولیه فهذا ولیه. اللهمَ وال من والاه وعاد من عاداه.

بعد عجیب اینستکه می گوید این سخن پیامبر برای ترغیب و دوستی است!! الترغیب فی حبَ علی وذکر دعا: النبی لمن احبه و دعاه علی من ابغضه:

باید گفت: آیا نگهداری آن جمعیت بزرگ در آن گرمای شدید صرفاً برای بیان دوست داشتن علی از افراد عادی قابل تصور است؟!(۲)

ص: ۴۲

۱- / معجم الکبر سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی الطبرانی، متوفی ۲۶۰ هجری، طبع الثانیه: نشر مکتبه ابن تیمیه القاهره، ج ۱۱ ص۶۲

۲- / سنن کبری، ص۱۳۵ ، ج۵ ، نسائی شافعی؛ خصائص امیرالمومنین نسائی شافعی م ۳۰۳ ه نشر مکتبه نینوی الحدیثه ص۱۰۴

شأن نزول آیه

عن سعید بن جبیر عن ابن عباس: إنه سئل عن قوله تعالی: وعد اللَه الَذین آمنوا وعملوا الصَالحات. قال: سأل قوم النبی فقالوا: فیمن نزلت هذه الایه یا نبی الله؟ قال: اذا کان یوم القیامه عقد لواء مِن نورٍ ابیضٍ، فینادی منادٍ لیقم سید المومنین ومعه الَذین بعث محمد (ص). فیقوم علی بن ابیطالب، فیعطی اللواء من النور الأبیض بیده، تحته جمیع السابقین الاولین، من المهاجرین والانصاری لایخالطهم غیره حتی یجلس علی منبر من نور رب العزه و یعرض جمیع علیه رجلاً- رجلاً- فیعطی أجره و نوره. فاذاً أتی علی آخرهم قیل لهم: قد عرفتم منازلکم من الجنَه؟ انَ ربکم تعالی یقول لکم عندی مغفره واجر عظیم؛ یعنی، الجنه. فیقوم علی بن ابیطالب والقو تحت لوائه حتی یدخلهم الجنه ثَم یرجع الی منبره ویعرض علیه جمیع المومنین فیاخذ نصیبه منهم الی الجنه و یترک اقواماً منهم الی النار و ذلک قوله تعالی (والذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجرهم)؛یعنی السابقین الاولین و أهل الولایه. وقوله: (والذین کفروا وکذبوا بایاتنا)؛ یعنی بالولایه بحق علی و حق علی الواجب علی العالمین(اولئک اصحاب الجحیم و هم الذین قاسم علی علیه السلام، علیهم النارا فاستحقوا الجحیم (همان ج ۲ ص۲۵۴)

لازم می بینم که قسمت از أحادیث را در این زمینه فضایل امیر المومنین علیه السلام به صورت «الف» و «با» تنظیم نمایم گرچه در قسمت اول بعض أحادیث بدون تنظیم بیان شده است:

حبُّ علّی بن ابی طالب فی قلب کلّ مؤمن (۱).

حبُّ علّی یأکل السیئِأت، حبُّ علّی عبادةٌ(۲)

عن ابن عباس قال، قال رسول اللّه: حبَ علی بن ابیطالب یأکل السیئات کما تأکل النار الحطب(۳) عنوان صحیفه المؤمن حبُّ علّی، حبُّ علّی یأکل سیئأت(۴)).

حبُّ علّی من الایمان وبغضه من النّفاق(۵).

عن عدی بن ثابت عن زر عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال: والَذی فلق الحبه وبرء النسمه أنَه لعهد النَبی الامَی الیَ، إنَه لا یحبنی الا مومن ولا یبغیضنی الا منافق(۶).

حبُّ علّی فی عنوان صحیفه المؤمن(۷).

حبُّ علّی حسنه لایضرّمعه سیئه(۸).

ص: ۴۴

۱- شواهد التنّزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص۴۷۳

۲- تاریخ بغدادی، ج۱۲، ص ۳۴۶ و ۴، ص ۴۷۱

۳- / تاریخ بغداد، أبی بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی، متوفی ۴۶۳، طبع الاولی۱۴۱۷، نشر: محمد علی بیضون، دارالکتب بیروت، ج۴، ص۴۱۷؛ تاریخ مدینه المشق، ج۱۲، ص۵۲.

۴- تاریخ دمشق، ج۵، ص ۲۳۰ وج ۱۳، ص۵۲

۵- سیره أعلام النّبلاء، ذهبی، ج۱۲، ص۵۱۰

۶- / سیر أعلام النبلاء، ذهبی، متوفی ۷۴۸هجری، طبع التاسعه۱۴۱۳، نشر: بیروت، ج۱۲، ص۵۰۹.

۷- لسان المیزان، ابن حجر عثقلانی، ج۴، ص۴۷۱

۸- مناقب، خوارزمی، ص۷۶

حبُّ علّی علم علَی الایمان، وبغضه علمٌ علَی النّفاق(۱).

حبُّ علّی علم علی النّجاه والایمان، وبغضه علم علی النّفاق والهلاک حبُّ علّی یأکل الذّنوب کما تأکل النّار الحطب(۲).

لولا علیٌ لهلک العمر، ویقول أعوذُ باللّه من کلّل معضله لم یکن لها ابوالحسن(۳).

ابی عبداللّه قال: انّما یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر من کنت فیه ثلاث خصال: عامل بما ی-أمر ب-ه وتارک لما ینهی عنه، عادل فّیما یأمر عادل فیما ینهی، رفیق فیما یّأمر به و رفیق فیما ینهی(۴).

جعفر بن محمد قال: امتحنوا شیعتنا عند ثلاث: عند مواقیت الصلاه کیف محافظتهم علیها، و عند السّرارهم کیف حفظهم لها عند عدونا، و الی امولهم کیف مواساتهم لاخوانهم فیها (۵).

لو وزن ایمان علیّ وایمان أمّتی، لَرَجح ایمان علّی(علیه السلام) علی ایمان أمّتی الی یوم القیامت(۶).

قال رسول اللّه(صلی الله علیه وآله): لو أنّ السّموات والارض وضعت فی کفّه وایمان علیٍّ فی کفّه لَرَجح ایمان علیّ(علیه السلام)(۷).

۱- نهج الایمان، ابن جبیر،ص۴۷

۲- ینابع الموده،ج۱،ص ۱۴۹، جواهر المطالب ابن دمشقی، ج۱، ص۲۵۲

۳- تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه، ص۱۵۲؛ نظم درر المسطین، زرندی حنفی، ص ۱۳۰، فتح الملک العلی، احمد ابن الصّدیق مغربی، ص ۷۱

۴- همان ۱۰۹

۵- - همان، ص۱۰۳.

۶- کنزل العمال، ج۶، ص۱۵۶

۷- لسان المیزان، ج۵، ص۹۷ ابن حجر عثقلانی،کنزل العمّال همان

ثلاثه لم یکفروا بالوحی طرفهَ عیْن... وعلیّ ابن ابطالب (۱).

قال ابنُ حَسْنویه: سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول: من مات ولَقَی اللّه جاحداً لولایه علی بن ابی طالب(علیهما السلام) لقیه وهو غضبانٌ علیه سخطا، لا یقبل من أعماله شیاً(۲).

والخیارُ هو الّذی لا یحتاج الی أحد من الأمّه، و الأمّه یحتاج الیه لعلمه، فأمره ظاهر، اذا کان اللّه دلّ علیه و دلّ علیه الرّسول وبرء من النّفاق ... (۳).

لَأُعْطینَ الرّأیه غداً الی رجل یحبّ اللّه و رّسوله، ویحبّه اللّه و رسوله، ولیس لِأَحد من الأمّه أن یشهد لِأَحد أنّ اللّه یحبّه و الرّسوله، ویحبّ اللّه و رسوله، الّا علیّ... وقد یجب علی الأمه أن تعقل هذا الموضع ولا تقدم علی من یحبّ اللّه ورسوله، ویحبّه اللّه ورسوله فانّ اللّه لایحبّ الا الخیار، وقد برء من النّفاق(۴).

قوله (ص) مثَل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا، ومن تخلف عنها غرق، ومن تقدمها مرق، ومن لزمها لحق، فلمتمسک بأهل بیت هاد متهد بشهاده من الرُسل والمتمسک بغیرهم ظالٌ مضل. وقال الشّافعی فی هذا المعنی:

ولَمّا رأیت النّاس قد ذهبت بهم *مذاهبهم فی أبحر الغی والجهل.

ص: ۴۶

۱- مناقب خوارزمی، ص۵۵، تاریخ بغدادی، ج۱۵،ص۱۵۵.

۲- علامه شهیر ابن حَسْنَویه، در بحر المناقب، ص۶۴، چاپ خطی

۳- در جنگ خیبر وقتی که دیگران فرار کردند

۴- معجم المسترشیدین، ص۵۸۹ محمد بن جریر طبری

ركبت على اسم اللّه فى السفينه النجا *وهم أهل بيت المصطفى خاتم الرُّسل.

وامسک حبل اللّه وهو ولاؤهم * کما قد أمرَ بالتّمسک بالحبل. سئَلَ عن خليل النّحوى (وهو ابن أحمد) مالدّليل على انّ عليّاً امام الكلى فى الكل؟ قال: احتياج الكلى اليه، واستغناه عن الكل. وقيل له: ما تقول فى على بن أبى طالب؟ فقال: ما أقول فى حق اِمْرَء كتمتْ مناقبَه أولياؤه

خوفاً، وأعداؤه حسداً، ثمّ ظهر من بين الكتمانين (۱).

انّ لكل الصلاه ثلاثه اوقاهٌ: فأوّالوقت، رضوان اللّه، و أوّسطه عفْواللّه، وآخره غفْران اللّه (۲).

قال (صلى الله عليه وآله) الطّاعه بعد طاعه دليل على قبول اطاعه، والمعصيّه بعد المعصيّه دليل على خذلان العبد، والمعصيّه بعد الطّاعه، دليل على ردّ الطاعه، والطّاعه بعد المعصيّه دليل على غفران المعصيّه (۳).

عن على (عليه السلام) ، قال (صلى الله عليه وآله) أيّهاالنّاس انّه قد أقبل اليكم شهراللّه بالبركه، والرّحمه، والمغره، و هو عنداللّه أفضل الشّهور وايّامه أفضل الايّام ولياليه أفضل ليالى، و ساعاته أفضل ساعات دُعِيْتم فيه الى ضيافه اللّه ...و جعلتم فيه من أهل كرامه اللّه، أنفاسُكم فيه تسبيح، ونومكم فيه عباده، وعملكم فيه مقبول، و دعاؤكم فيه مستجاب، فسئلوا اللّه ربّكم

۱- معجم المناضرات، شيخ عبداللّه الحسن، ص ۱۷۴؛ سفينه البحار، ج۱، ص۴۳۶.

۲- - فقه الرضا، ص۱۷

۳- كما قال اللّه تعالى فى السّوره البقره: يا ايّهالّذين آمنوا لا تبطلوا صدقات كم بلمن والاذى..، غوالى اللالى، ج ۱، ص۲۸۳، ح ۱۲۴

بنیات صادقه، فانّ أشقی مَنْ حرم غفران اللّه فی هذا الشّهر العظیم. ایّها النّاس انّ أبواب الجنان فی هذا الشّهر مفتِحَه، فسئلوا ربّکم أنْ لا یغلقها علیکم، وأبواب النّیران مغلقه، فسئلوا ربّکم أنْ لا یفتحها علیکم والشّیطان مغلوله فسئلو ربّکم أنْ لا سلطها علیکم (۱).

ابن عساکر عن ابن عباس قال: مانزل فی أحد من کتاب اللّه تعالی مانزل فی علی(علیه السلام)(۲).

طبرانی وابن ابی حاتم عن ابن عباس: «ما انزل اللّه (یاایّها الّذین آمنوا) الّا و علیّ امیرها و شریفها ولقد عاتب اللّه اصحاب محمّد فی غیر مکان وما ذکر علیّاً الا بخیر(۳)».

سیوطی در درّالمنشور در ذیل آیه (یا ایّها الذّین آمنوا اتّقواللّه وکونوا مع الصّادقین) می گوید: ابن مردویه عن ابن

عباس فی قوله تعالی: (اتّقواللّه وکونوا مع الصادقین) قال: مع علی بن ابیطالب۷(۴)

روی بسنده عن ابن عباس قال: قال ابوموسی الاشعری انّ علی اوّل من أسلم مع رسول اللّه(ص).(مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۴۶۵).

ابن عباس انّ رسول اللّه(ص)قال: من اراد أن ینظر الی ابراهیم فی حلمه والی نوح فی حکمته والی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب(علیه السلام)(۵).

۱- مشارق الشموس، ج ۲، محقق خونساری، ص۴۴۱.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفا، ص۱۷۱ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص۱۱

۳- همان - المعجم الکبیر ج۱۱، ص۲۶۴ - المناقب للخوارزمی ص۲۶۶ - ذخایر العقبی ص۸۹

۴- سیوطی تفسیر الدرالمنشور، ج ۳ ص ۲۹۰

۵- ریاض النضره، ج۲، ص۲۱۸

و انّ الشجر اقلام والبحر مداد والانس کتاب والجنّ حساب ما احصّوا فضایل امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)(۱).

ابـن عبـاس، قـال رسـول اللّـه: «من سبّ علیّاً فقـد سبّنی ومن سبّنی فقـد سبّ اللّه ومن سبّ اللّه عزّوجّـل أکَبَّه اللّه علی مِنْخره». (مستدرک الصحیحین، ج۱، ص ۱۲۱؛ مسند احمد حنبل، ج۶، ص۳۲۳ رأی ابوبکر علیّاً فقال: من سرّه أن یَنْظُرَ الی أعْظَم النّاس منزلهً مِنْ رسولِ اللّه وأقْربَه قرابهً وأعظم غناء عن نبیّه، فَلْیَنْظُرَالی هذا (علی) (۲).

جـاء ابوبکر و علی یزوران قبرالنّبی(صـلی الله علیه وآله) بعـد وفـاته بستّه ایّام قال علی لِأَبی بکر؛ تقـدم؛ فقال ابوبکر: ما کنت لا تقدم رجلا سمعت رسول اللّه یقول: «علی منّی بمنزلت من ربّی(۳)».

انس بن مالک قال: لمّا حضـرت وفاه أبی بکر... الی ان قال، قال ابوبکر: سـمعت رسول اللّه(صـلی الله علیه وآله)یقول: «انّ علی الصّراط لعقبه لایجوزها احدٌ الّا بجواز مِن علی بن ابیطالب(علیه السلام)(۴)

ص: ۴۹

۱- المناقب للخوارزمی، ص۳۲ - کفایه الطالب ص۲۵۲ - موده القربی ص ۲۴۹

۲- کنزالعمال ج۶، ص۳۳؛ الریـاض ج ۲، ص۱۶۳، صواعق ص۱۰۶، المنـاقب للخوارزمی ص ۱۶۱ - ترجمه امیر المـؤمنین من تاریخ دمشق ج ۳، ص ۷۰

۳- ریاض النضره ج ۲، ص۱۶۳ - ذخایر العقبی ص ۶۴ - الصواعق المحرقه ص۱۷۵

۴- مناوی کنوزالحقائق ص۴۲ - تاریخ بغدادی ج ۱۰،ص۳۵۷ - ذخائر العقبی ص ۷۱

عایشه قالت: رأَئیتُ ابابکر یکثر النّظر الی وجه علی. فقلت: یا أبهِ رائتک تکثر النّظر الی وجه علی(علیه السلام).

فقال سمعتُ رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول: «النّظر الی وجه علی عباده(۱)».

عُمَرْبن الخطاب انّه قال: أشهد علی رسول اللّه(ص) لَسَمِعْتُه وهو یقول: «لو انّ السّماوات السَّبْع وضعت فی کفّه ووضع اِیْمان علّی فی کفّه لَرَجَحَ ایمان علی۷(۲).

عن عمر انّه قال: علی مولی مَنْ کان رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) مولاه(۳)

سالم قیل لعمر انّک تصنع بعلی شیئاً ما تصنعه بأحد مِن اصحاب رسول اللّه. قال انّه مولایی»(۴)

أبی هریره قال: من صام یوم ثمانی عشر مِن ذی الحجه، کتب له صیام ستین شهراً و هو یوم غدیر «خُم» لمّا أخذ بید علی بن ابیطالب(علیه السلام) فقال: «ألَستُ ولِیّ المؤمنین؟ قالوا: بلی، یا رسول اللّه. قال(صلی الله علیه وآله): «من کنتُ مولاه، فعلی مولاه»، فقال عمربن الخطاب:بخٍّ بخٍّ لک یابن

۱- المعجم الکبیر ج ۱۸، ص۱۱۰ - المستدرک ج ۳، ص۱۴۱ - مناقب علی بن ابی طالب ابن معاذل ص۲۰۶، رقم ۲۴۴ - تاریخ بغدادی ج ۲، ص۵۱ - المناقب للخوارزمی ص ۳۶۱
۲- ریاض النضره ج ۲، ص۲۲۶ - مناقب علی بن ابی طالب ابن معاذلی ص۲۸۹ - المناقب للخوارزمی ص۱۳۱ - کفایه الطالب ص ۲۵۸ - موده القربی ص ۲۵۴
۳- الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۰
۴- همان

أبی طالب اصبحتُ مولای ومولی کلّ مسلم (فأنزل اللّه الیوم أکملت لکم دینکم(۱)

عمر بن الخطاب: لقـد أعطی علی بن ابیطالب ثلاث خصال لَأَنْ تکون لِی خصـله منها أحبّ الیّ من أن اعطی حمراءلنِّعَمْ. قیل ما هنّ یا أمیرالمؤمنین. قال: تزویجه فاطمه بنت رسول اللّه(ص) وسکناه المسجد مع رسول اللّه(ص) یحلّ فیه ما یحلّ له والرّأیه یوم خیبر(۲) اعوذ باللّه من معضله لیس لها ابوالحسن(۳).

ابی الاسود الدئلی: انّ عمر أتی بامرأه قد وُلِدَت لستّه أشهر فهّم برجمها؛ فبلغ ذلک علیّاً فقال(علیه السلام): لیس علیها رجم. فبلغ ذلـک عمر. فسئاله فقـال(ع): (والوالـدات یرضـعن اولادهـنّ حولین کـاملین لمن اراد ان یتمّ الرّضـاعه) وقال(ع): (حمله وفصاله ثلاثون شهرا) فستَّه الشّهر حمله، وحولانِ تمام رضاعه لاحَدَ علیها. فترک عمر رجمها وقال: لولا علیّ لهلک عمر.(۴)

عمر بن الخطاب قال: کنت أنا وابوعبیده و ابوبکر وجماعه من اصـحابه اذ ضرب رسول اللّه منکب علی علیه السلام فقال: یاعلی أنت اوّل المؤمنین ایماناً واوّل المسلمین اسلاماً وأنت منّی بمنزله هارون من موسی(۵)

۱- منـاقب علی بن ابیطـالب ابن معاذل ص ۱۸،رقم ۲۴ - شواهـد التنزیل ج ۱، ص ۲۰۰ - المناقب للخوارزمی ص۱۵۶ - تاریخ بغدادی ج ۸، ص ۲۹۰

۲- تاریخ اصبهانی ج ۱، ص۲۷۶ - المختصر من المختصر ج ۲،۳۳۲ - المناقب للخوارزمی ص۵۵

۳- الفصول المهمه، ص۱۸ - تهذیب التذیب، ص۳۳۸ - اسدالغابه، ج۴، ص۲۲.

۴- سنن البیهقی ج۷، ص۳۴۳

۵- الریاض النضره ج۲، ص۲۱۴

محمّد بن یحیی بن حبان قال: کانت عند جدی حبان امرأتان، هاشمیه والانصاریه؛ فطلق الانصاریه وهی ترضع فمرّت بها سنه ثمّ هلک عنها ولم تحض فقالت: أنا أرثه لم احض فاختصمنا الی «عثمان بن عفان» فقضی لها باالمیراث فلامت الهاشمیه عثمان فقال: هذا عمل ابن عمّک هواشار علیّاً بهذا؛یعنی علی بن ابیطالب(ع)(۱)

ابی جازم قال: جاء رجلٌ الی معاویه فسئاله عن مسأله فقال: سل ها علی بن ابیطالب، فهو أعلم قال: یاامیرالمؤمنین جوابک فیها أحبّ الیّ من جواب علیّ. قال بئسما قلت؛ لقد کرهت رجلا کان رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یغزره بالعلم غرزاً و لقد قال له: أنت منی بمنزله هارون من موسی الا انّه لانبیّ بعدی و کان عمر اذا أشکل علیه شیء أخذ منه(۲)

کان معاویه یکتب فیما ینزل به لیسأل له علی بن ابیطالب، فلمّا بلغه قتله، قال: ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابی طالب. فقال له اخوه عتبه لایسمع هذا منک أهل الشّام. فقال له: دعنی عنک(۳).

قال معاویه و هو الّذی کان یکنس بیوت الاموال و یصلّی فیها و هو الّذی قال یا صفرا و یا بیضاء غری غیری و هو الّذی لم یخلف میراثاً و کانت الدّنیا کلّها بیده الا ماکان من الشّام(۴)

۱- موطاء امام مالک بن انس فی طلاق المریض ص۳۶ - صنن بیهقی ج۷،ص۴۱۹ - ابن حجر الاصابه ج۸، قسم اول ص۲۰۴ - الاستیصاب ج ۲، ص۷۶۴

۲- الریاض النضره ج ۲ ص ۱۵۹

۳- الاستیعاب ج ۲ ص ۴۶۳

۴- ابن ابی الصدید ج ۱ ص ۷۰

عامر بن سعد بن ابی و قاص عن ابیه قال: أَمَرَ معاویه بن ابی سفیان سعداً فقال: ما منعک أن تسبّ اباتراب؟ فقال: اما ماذکرت ثلاثاً فألهن رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) فلن اسبّه لان تکون لی واحده منهنّ احبّ الی من حمرالنّعم، سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول له: وقد خلفه فی بعض مغازیه(۱)

سعد بن ابی و قاص قال: قدم معاویه فی بعض حاجاته فدخل علیه سعد فذکروا علیّاً فقال منه فغضب سعد و قال: تقول هذالرّجل سمعت رسول اللّه(ص) یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و سمعته یقول: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی» و سمعته یقول: «لاعطین الرّأیه الیوم رجلا یحبّ اللّه و رسوله(۲)».

عمر و بن العاص قال: لما قدمت من غزوه ذات السلاسل و کنت أظن انّ لیس أحد أحبّ الی رسول اللّه(ص) منی فقلت: یا رسول اللّه ایّ النّاس أحبّ الیک؟ فذکر فی کنزالعمال اناساً (ای ان قال) عمرو بن العاص قلت: یا رسول اللّه فأیْن علی؟ فالتفت الی اصحابه فقال: انّ هذا لیسألنی عن النّفس(۳)

علقمه و الاسود قالا: آتینا باایوب الانصاری عند منصرفه من صفین فقلناله:یا آبا ایوب انّ اللّه اکرمک بنزول محمّد(ص) و بمجئی ناقته تفضّلا من اللّه و اکراماً لکه حتی اناخت ببابک دون النّاس ثمّ جئت بیسیفک علی عاتقک

ص: ۵۳

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل الهمابه، سنن ترمذی، ج ۲ ص ۳۰۰، مسند احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۱۸۵، خصائصی نسایی ص ۴- مروج الذهب ج ۳

۲- صحیح ابن ماجه باب فضل اصحاب رسول الله ص ۱۲- خصایص نباثی ص ۴ باکمی تفاوت

۳- کنز العمال ج ۶ ص ۴۰۰

تضرب به أهل لا اله الا اللّه؟ فقال: یا هذا انّ الرّائد لا یکذب أهله و انّ رسواللّه(صلی الله علیه وآله) امرنا بقتال ثلاثه مع علی(علیه السلام) بقتال النّاکثین و القاسطین و المارقین فاما الناکثون فقد قابلنا هم اهل الجمل طلحه والزبیر و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم یعنی معاویه و عمراً و اما المارقون منهم أهل الطرقات و أهل السعیفات و أهل االنخیلات و أهل النهروانات و اللّه ما ادری این هم ولکن لابد من قتالهم ان شاللّه قال: و سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول لعمار « یا عمّار تقتلک الفئه الباغیه وانت اذ ذالک مع الحق و الحق معک یا عمّار بن یاسر ان رأیت علیاً قد سلک وادیاً سلک الناس وادیاً غیره فاسلک مع علیّ فانه لن یدلّیک فی ردی ولن لیخرجک من هدی، یا عمّار من تقلد سیفاً اعان به علیاً علی عدوه قلده اللّه یوم القیامه و ساحین من در، و من تقلد سیفاً اعان به عدو علی علیه قلده اللّه یوم القیامه و ساحین من نار قلنا یا هذا حسبک رحمک اللّه حسبک رحمک اللّه.

ابن مغازلی شافعی در کتاب «مناقب» از ابو ایوب انصاری روایت می کند که رسول خدا مریض بودن و فاطمه برای عیادت از وی بر او وارد شد و او را به نهایت ضعیف و ناتوان دید و گریه سر داده و اشک به رخسارش روان گردید. پیامبر وقتی فاطمه را چنین دید؛ دلداری داد و فرمود: «یا فاطمه انّ اللّه أطلع الی الارض اطلاعه فاختار منها آباک فبعثه نبیاً ثمّ اطلع الیها ثانیهَ فاختار منها بعلک فاوحی الیّ فانکحته ایاک واتخذته وصیّاً

ص: ۵۴

اما علمت انّ لکرامه اللّه ایاک زوجک اعظمهم حلماً واقد مهم سلماً واعلمهم علماً فسرّت بذلک فاطمه و استبشرت(۱)

ابی ذر قال. قال رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) من اطاعنی فقد اطاع اللّه و من عصانی فقد عصی اللّه ومن اطاع علیّاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی(۲)

عن ابی ذر قال: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّه الآ بثلاث:

بکذبهم اللّه ورسوله والتّخلف عن الصلوه وبغضهم علی بن ابیطالب(۳)

انس بن مالک قال: صعد رسول اللّه(ص) المنبر فذکر قولاـ کثیرا ثمّ قال: «این علی بن ابیطالب؟» فوثب الیه فقال: ها اناذا یا رسول اللّه. فضمّه الی صدره و قبل بین عینیه و قال یا علی صوته معاشر المسلمین هذا اخی وابن عمی و ختنی هذا لحمی و دمی وشعری هذا ابوالسبطین الحسن والحسین سیدی شباب أهل الجنه(۴)

انس بن مالک قال: کنت عند النّبی(ص)فرأی علیّاً مُقْبِلاـ فقال. یا أنس قلت: لبیک قال: هذا المُقْبِل حجتی علی امتی یوم القیامه(۵).

ابن عمر قال: انّ رسول اللّه(ص) اخی بین اصحابه. فاخی بین ابوبکر و عمر وبین طلحه والزُبَیر وبین عثمان بن عفّان وعبدالرّحمن بن عوف، فقال

۱- مناقب خوارزمی، ص۶۳، مناقب ابی المغازلی، ص۱۰۱

۲- حاکم، مستدرک الصحیحین ج۳،ص۱۲۱

۳- الریاض القره ج۳، ص۱۹۰ - موده القربی ص۲۵۷ - تلخیص المستدرک ج ۳، ص۱۲۱

۴- ذخائر العقبی ص۹۲

۵- ذخائر العقبی ص۷۷ - تاریخ بغداد ج۲ ص۸۸ - مودّه القربی ص۲۴۸

علی(علیه السلام): «یا رسول اللّه انّک قد اخَیْت بین اصحابک فمن اخِی؟» قال رسول اللّه(صلی الله علیه وآله): «اما ترضی یا علی أن أکون اخاک؟». قال ابن عمر وکان علی جلداً شجاعاً فقال علی(علیه السلام) بلی یا رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) فقال رسول اللّه(ص): انت اخی فی الدّنیا والاخره(۱).

عبداللّه بن عمر قال: سمعت رسول اللّه(ص) فی حجه الوداع و هو علی ناقته فضرب علی منکب علی و هو یقول: اللّهم اشهد اللّهم قد بلغت هذا اخی وابن عمی وصهری وابو ولدی اللّهم کب من عاداه فی النّار(۲).

داود بن یزید الاودی عن ابیه قال: دخل ابو هریره المسجد فاجتمع الیه النّاس فقام الیه شابّ فقال: انشدک باللّه سمعت رسول خدا(ص) یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه» قال. فقال: انی اشهد انی سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه(۳)».

ابی هریره قال: من صام یوم ثمانی عشره من ذی الحجه کتب له صیام ستین شهراً وهو یوم غدیر خُم لما اخذ النّبی(صلی الله علیه وآله) بید علی بن ابی طالب فقال: ألست ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه...(۴)».

۱- مستدرک الصحیحین، ح۳، ص۱۴ - الرّیاض النضره، ج۲، ص۱۶۷

۲- کنزالعمال ج۳، ص۶۱ - ج۶ ص۱۵۴

۳- هیثمی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۰۵

۴- تاریخ بغداد، ج۸، ص ۲۹۰

ابی هریره قال: سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول: «انظر الی وجه علی عباده(۱)»

ابی اسحاق عن هبیره بن مریم قال: خطبنا الحسن بن علی علیه السلام فقال: لقد فارقکم رجل بالامس لم یسبقه الاولون بعلم ولا یدرکه الآخرون وکان رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یبعثه بالرأیه و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله لاینحرف حتی یفتح له (۲).

قال رجل لسلمان: ما أشدّ حبّک لعلی(علیه السلام)؟ قال: سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول: «من أحب علیّاً فقد احبّنی ومن ابغض علیّاً فقد ابغضنی(۳)».

ابی سعید خدری قال: لما نصب رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) علیّاً یوم «غدیر خم» فنادی له بالولایه، هبط جبرئیل علیه بهذه الایه: (الیوم أکملت لکم دینکم(۴).

عمّار بن یاسر یقول: سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول لعلی(علیه السلام): «یا علی طوبی لمن احبّک وصدق فیک وویل لمن ابغضک وکذب فیک(۵)»

۱- تاریخ بغداد، ج۳، ص۵۱

۲- مسند امام احمد حنبل، ج۱، ص۱۹۹

۳- مجمع الزوائد، هیثمی،ج۹، ص۱۱۳

۴- سیوطی، الدر المنثور، ذیل آیه

۵- مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۳۵، تاریخ بغداد، ج۲، ص۲۱۵

جابر بن عبداللّه قال: کنّا عند النّبی(ص) فأقبل علی(علیه السلام) فقال النّبی(ص): «والّذی نفسی بیده انّ هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیامه» فنزلت: (انّ الّذین آمنوا و عملوالصّالحات اولئک هم خیر البریّه). فکان اصحاب النّبی اذا أقبل علی(علیه السلام) قالوا: جاء خیر البشر(۱)

جابر بن عبداللّه قال: انّ علیّاً حمل باب خیبر یوم افتتحها وانّهم جربوه بعد ذلک فلم یحمله الا اربعون رجلا(۲)

ابن مسعود قال: قرأت علی رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) سبعین سوره وختمت القرآن علی خیر النّاس علی بن ابی طالب(علیه السلام)(۳).

ابونعیم عن ابن مسعود قال: انّ القرآن أنزل علی سبعه أحرف؛ منها حرف الّا وله ظهر وبطن وان علی بن ابی طالب عنده منه الظّاهره والباطن (۴).

خیثمه بن عبدالرحمن قال: سمعت سعد بن مالک وقال له رجلً: انّ علیّاً(علیه السلام)یقع فیک أنّک تخلفت عنه فقال سعد: واللّه انّه لرأی رأیته واخطأ رأی انّ علی بن ابی طالب أعطی ثلاثاً لان أکون اعطیت احداهنّ أحبّ الیّ من الدّنیا وممّا فیها لقد قال له رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یوم غدیر «خُم» بعد حمد اللّه والثناء علیه: «هل تعلمون أَیْنَ أَوْلی بالمؤمنین»؟

قلنا نعم. قال: «اللّهم من کنت مولاه فعلی مولاه وآل من والاه وعاد من عاداه وجئی به یوم خیبر وهو ؤرمد مایبصر». فقال: یا رسول اللّه(ص)

۱- سیوطی الدر المنثور، ذیل آیه منوز الحقائق، ص۹۲

۲- تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۳۲۴، میزان الاعتدال، ج۲، ص۲۱۸

۳- همان

۴- ترجه الاتقان، ح۲، ص۵۸۹، التفسیر والمفسرون، ج۱، ص ۹۰

أین أرمد؟ فتفل فی عینیه و دعا له فلم یرمد حتّی قتل وفتح علیه خیبر. وأخراج رسول اللّه عمّه العباس وغیره من المسجد فقال له العباس: تخرجنا ونحن عصبتک وعمومتک وتسکن علیّاً! فقال: «ما أنا أخرجتکم وأسکنته ولکن اللّه أخرجک وأسکنه(۱)»

أبی الطفیل قال: شهدت علیاً یخطب وهو یقول: «سلونی فواللّه لا تسئلونی عن شیء الا أخبرتکم وسلونی عن کتاب اللّه فواللّه ما من آیه الا وأنا أعلم أبِلَیْلٍ نَزَلَتْ أم بنهار، أم فی سهل أم فی جبل»(۲)

عایشه انّ النّبی(ص) قال: «خیر اخوتی علیّ وخیر اعمامی حمزه و ذکر علیّ عباده(۳).

عروه عن عایشه قالت: قال رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) النّظر الی وجه علی عباده(۴).

وقالت عایشه: لمّا بلغها قتل علی(علیه السلام) لتضع العرب ما شاءت فلیس لها أحد ینهاها»(۵)

عایشه قال رسول اللّه(ص) لما حضرته الوفاه ادعوا اِلَیَّ حبیبی فدعوا له أبابکر فنظر الیه ثمّ وضع رأسه ثمّ قال: «ادعوا اِلَیَّ حبیبی فدعوا له عمر

۱- مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۱۶، بدایه النهایه، ج۷، ص۳۴۱ کفایه الطالب، ص۲۸۵ مختصر تاریخ دمشق، ج۱۷، ص۳۳۲ تاریخ بغداد ابن النجاه ص۱۱۲.

۲- ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج۲، ص۵۸۹، التقسیر والمفسرون دکتر محمّد ذهبی، ج۱

۳- الصواعق المحرقه، ص۷۴،کنزالعمال، ج۶، ص۱۵۲، الاصابه، ج۴

۴- حلیه الاولیاء، ج۲، ص۱۸۲

۵- ابن عبدالبر، الاستصحاب، ج۲، ص۴۶۹

فلما نظر اليه وضع رأسه ثمّ قال: ادعوا لی حبیبی فدعوا له علیّاً فلما رأه أدخله معه فی الثّوب الّذی کان علیه فلم یزل یحتضنه حتّی قبض ویده علیه»(۱)

عن عایشه سَأَلَتْ أیّ النّاس أحبّ الی رسول اللّه(ص)؟ قالت: فاطمه. فقیل من الرّجال؟ قالَتْ: زوجها. ان کان ما علمت صواماً قواماً(۲) وعنها وقد ذکر عندها علی فقالت: ما رأیت رجلاـ أحبّ الی رسول اللّه(ص) منه ولاـ امرأه أحبّ الی رسول اللّه من امرأته»(۳)

امّ سلمه قالت: أشهد انّی سمعت من رسول اللّه(ص) یقول: «من أحبّ علیاً فقدأحبّنی ومن أحبّنی فقد أحبّ اللّه ومن أبغض علیّاً فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض اللّه(۴)»

مولی أبی ذر: دخلت علی امّ سلمه فرأیتها تبکی و تذکر علیاً(علیه السلام) وقالت: سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله)یقول: «علیّ مع الحق والحق مع علی ولن یفترقا حتّی یردا علی الحوض یوم القیامه(۵)»

عمر ابن عبدالعزیز اموی (متوفی ۱۰۱ه– ق): ابوالفرج اصفهانی ... قال عمر بن عبد العزیز فی جواب سائلٍ: «أنا واللّه مولی علی» ثمّ قال: أشهد علی عدد ممن أدرک النّبی(ص) یقول: «قال رسول اللّه من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ سپس «مزاحم» مأمورش را طلب نمود وگفت: گرچه به امثال این

۱– ذخایر العقبی، ص۷۲، الریاض النضره، ح۲، ص ۱۸۰

۲– اسد الغابه، ج۵، ص۵۲۲، الصواعق، ص۷۲، الریاض النضره، ج۳، ص۱۱۵

۳– الریاض النضره، ج۳، ص۱۰۲

۴– الجوهره فی نسب علی، ص۶۶، المعجم الکبیر، ج۱ ص۳۱۹، الریاض النضره، ج۳، ص۱۲۲

۵– تاریخ بغداد، ج۱۴، ص ۳۲۱

فقیر دویست درهم می دهی؛ ولی برای او علاوه بر دویست دینـار، ۵۰ دینار به خاطر مولایش علی(ع)بـده. بعد دسـتورداد که اسمم را در لیست مقرری بگیرها ثبت کنید...(۱)

هارون الرّشید (م۱۹۳) قال: کنت یوماً عنـد المهدی فذکر علی بن ابیطالب (ع) فقال المهدی حدثنی أبی عن جدی عن أبیه عن ابن عبـاس قـال: «کنت عنـدالنّبی(ص) و عنـده اصـحابه حافین به اذ دخل علی بن ابی طالب(ص) فقال له النّبی(ص) «عبقریهم». قال المهدی: ای سیدهم(۲)

سعید بن جبیر - (تاریخ شـهادت ۹۵ یا ۹۴) عن مالـک ابن دینار قال: سألت سـعید بن جبیر فقلت: یا أبا عبـداللّه من کان حامل رأیه رسول اللّه(ص)؟ قال: فنظر الیّ و قال: انّک لرخی البال فغضبت و شکوته الی اخوانه من القراء فقلت: ألا تعجبون من سعید انّی سـألته مَن کـان حامـل رأیه رسول اللّه(ص) نظر الیّ و قال: انّک لرخی البال. قالوا انّک سألته و هو خائف من الحجاج و قد لازم بالبیت فسئله الآن فسئالته فقال: کان حاملها علی(علیه السلام). هکذا

سمعته من عبداللّه بن عباس. قال: هذا حدیث صحیح الاسناد(۳).

احمد بن حنبل (۱۶۲- ۲۴۱ ه-ق) روی بسـنده عن محمّد بن منصور الطوسـی، یقول: سمعت احمد بن حنبل یقول ما جاء لِأَحد من اصحاب رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) من الفضائل ما جاء لِعلیّ بن ابیطالب(۴)

۱- مختصر تاریخ دمشقی، ابن منظور، ج۲۷، ص۳۸۶، الاغایتی ج۸، ص۱۵۶
۲- تاریخ بغداد ج ۸ ص ۴۳۷
۳- مستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۷
۴- مستدرک الصحین ح۳ ص ۱۰۷

عبـدالله بن احمـد بن حنبل قال: کنت بین یـدی ابی جالساً ذات یوم فجائت طائفه من الکرخین فذکروا خلافه أبی بکر و خلافه عمر بن الخطاب و خلافه عثمان بن عفان، فأکثروا و ذکروا خلافه علی بن ابیطالب(علیه السلام) وذادوا و طالوا فوضع أبی رائسه الیهم فقـال: یـا هؤلاء قـد اکثرتم القول فی علی(علیه السـلام) و الخلافه و الخلافه و علی ان الخلافه لم تزین علیّاً بل علیّ زیّن الخلافه(۱)

قال امام احمد بن حنبل: ماجاء لاحد من اصحاب رسول اللّه(ص) من الفضائل اکثر ما جاء لعلی بن ابی طالب(علیه السلام)(۲).

حاکم نیشابوری (متوفی ۴.۳ ه- ق) قال: فقـد تواترت الاخبار انّ فاطمه بنت أسد ولدت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فی جوف الکعبه(۳)

امام محمّد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ه-ق) قال: ما هـذا الفظه ؛ قال الغزالی: قد علم الاوّلون والآخرون انّ فهم کتاب اللّه منحصر الی علم علی و من جهـل ذلـک فقـد ضـلّ عن الباب الّـذی من ورائه یرفع اللّه عن القلوب الحجاب حتّی یتحقّق الیقین الّـذی لایتغیّر بکشف الغطاء(۴)»

محمّد بن یوسف گنجی شافعی (متوفی۶۵۸) قال: فقد قال العلماء من الصّحابه والتّابعین وأهل بیته بتفضیل علی(علیه السلام) و زیاده علمه و غزارته و وَحِدَّه فهمّه و فوز حکمته و حسن قضایاه وصحّه فتواه وقد کان

۱- بغدادی تاریخ بغداد ج۱ ص ۱۳۵

۲- مستدرک الصحیحین ج۳ ص ۱۵۷ تهذیب ج۷ ص ۳۳۹ شواهد التنزیل ج۱ ص ۱۸

۳- مستدرک الصحیحین ج۳ ص۵۹ - ریحانه الادب ج ۷ ص ۴۲۷

۴- فیض القدیر ج۳ ص۴۶

ابوبکر و عمر و عثمان و غیر هم من علماء الصّحابه یشاورونه فی الاحکام ویأخذون بقوله فی النّقض والابرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و وجاحه عقله و صحّه حکمه ولیس هذا الحدیث فی حقّه بکثیر لِأَنّ رتبته عند اللّه و عند رسوله و عند المومنین من عباده أجل وأعلاء من ذالک(۱)

ابن ابی الحدید (۵۸۵ – ۶۵۶) شارح نهج البلاغه قال: فأمّا فضائله(علیه السلام) فانّه قد بلغت من العظم والجلالّه والانتشار والاستشهار مبلغاً یسمج معه التّعرض لذکرها والتّصدی لتفصیلها فصارت کما قال ابو العینا لعبیداللّه بن یحیی بن خاقان وزیرالمتوکل والمعتمد رائیتنی فیما تعاطی من وصف فضلک کالمخبر عن ضوء النّهار الباهر والقمر الزاهره الّذی لایخفی علی النّاظر فأیقنت انّی حیث انتهی بی القول منسوب الی العجز مقصرّ عن الغابه فانصرفت عن الثناء علیک الی الدعاء لک، ووکلّت الاخبار عنک الی علم النّاس بک. وما اقول فی رجل اقرّ له اعداؤه وخصومه بالفضل ولم یمکنهم جحد مناقبه ولا کتمان فضائله فقد علمت انّه استولی بنوامیّه علی سلطان الاسلام فی شرق الارض وغربها واجتهدوا بکلّ حیله فی اطفاء نوره والتحریض علیه ووضع المصائب والمثالب له ولعنوه علی جمیع المنابر وتوعدّوا مادحیّه بل حبسوهم وقتلوهم ومنعوا من روایه حدیث یتضمن له فضیله او یرفع له ذکراً حتّی حظروا ان یسمّی أحد باسمه فما زاده ذلک الا رفعه وسموا او کان کالمسک کلما

۱- کفایه الطالب، آخر باب ۵۸

سُتِرَ انتشر عرفه وكلما كُتِم تضوع نشره وكالشمس لاتستر بالراح وكضوء النّهار ان حجبت عنه عين واحده ادركته عيون كثيره»

وقد عرفت ان اشرف العلوم هو العلم الالهی لانّ شرف العلم بشرف المعلوم ومعلومه أشرف الموجودات فكان هو أشرف العلوم ومن كلامه اُقْتُبِس وعنه نُقِلَ واليه انتهی ومنه ابتداء...

ومن العلوم: علم الفقه وهو اصله واساسه وكل فقيه فی الاسلام فهو عياله عليه ومستفيد من فقهه.

من العلوم: علم تفسير القرآن، و عنه أخذ و اذا رجعت الی كتب التّفسير علمت صحّه ذلک لانّ اكثره عنه و عن عبداللّه بن عباس و قد علم النّاس حال ابن عباس فی ملازمته له وانقطاعه اليه وانّه تلميذه وخريجه و قيل له: أين علمک من علم ابن عمّک؟ فقال: كنسبته قطره من المطر الی البحر المحيط.

ومن العلوم: علم النّحو والعربيّه و قد علم النّاس كافّهً أنّه هو الّذی ابتدعه و أنشاه واملی علی ابی الاسود الدئيلمی فی اصوله: الكلام كلّه ثلاثه اشياء؛ «اسم» و «فعل» و «حرف».

ومن جملتها تقسيم الكلمه الی «معرفه» و «نكره» و تقسيم الاعراب الی «الرفع« و «النصب» و «الجر» و «الجزم»(۱) و هذايكاد يلحق بالمعجزات لان القوه البشريّه لا تفی بهذالحصر ولا تنحض بهذا الاستباط»

۱- معجم الا (با) ج ۱۴ ص -۴۲ ۵۰

فضایل فاطمه زهرا سلام اللّه علیها

قال النّبی(ص) لفاطمه: «انّ اللّه یغضب لغضبک ویرض لرضاک(۱)

قال أبی هریره؛ قال رسول اللّه(ص): اوّل شخص یدخل الجنّه فاطمه(۲).

قالت عایشه: قالت: کانت فاطمه أحبّ النساء الی رسول اللّه و زوجها أحبّ الرجال الیه. فثبت بهذه الا حادیث الصحیحه و الاخبار الصریحه انّ فاطمه کانت احب الی رسول اللّه من غیرها و آنها سیّده نساء أهل الجنّه و انّها سیّده النساء هذه الامه و سیّده النّساء اهل المدنیه(۳)

قال رسول اللّه (ص) یا سلمان: «من أحبّ فاطمه ابنتی فهو فی الجنّه معی ومن ابغضها فهو فی النّار». یا سلمان حبّ فاطمه ینفع فی مأه مواطن ایسر تلک المواطن: الموت و القبر والمیزان والمحشر والصراط، والمحاسبه(۴)

عن علی علیه السلام قال: انَ النبی صل اللَه علیه واله قال لفطمه: ألاـ ترضین أن تکون سیده النساء اهل الجنه و إبنیک سیدا شباب اهل الجنه(۵)؟

ص: ۶۵

۱- مستدراک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳؛ اسد الغایه، ج ۵، ص ۵۲۲، تهذیب التهذیب، ج۲، ص،۴۴۱؛ نظم الدرر السمطین، جمال الدین محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد زرندی حنفی، متوفی ۷۵۰ هجری، طبع الاولی۱۳۷۷، طبع ق مخطوط، مکتبه الامام علی الامیر المومنین، ج۱، ص۱۷۷؛ کنزل العمَال، متقی الهندی، ج۱۳، ص۶۷۴، نشر: بیروت.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۳۱، دلائل النّبوه ابونصیم، ص ۲۹۰

۳- مطالب السوول، ص ۸

۴- الحکم الزهره ص ۹۵

۵- / کنزل العمال، ج۱۳، ص۶۷۴

جابر بن عبداللّه عن اللّه الانصاری عن رسول اللّه عن اللّه تبارک و تعالی انّه قال: «یا أحمد لولاک، لما خلقت الافلاک، و لولاعلی لماخلقتک، و لو لا فاطمه، ما خلقتکما»(۱)

عن امَ المومنین عایشه قالت: قلت لفاطمه ابنه النَبی: رأیتک حین اکببت علی النَبی فی مرضه فبکیت، ثمَ اکببت علیه ثانیه فضحکت؟! قالت: اکببت علیه فأخبرنی إنَه میت فبکیت، ثمَ اکببت علیه الثانیه فأخبرنی إنَه اول أهله لحوقاً به و إنی سیده النساء اهل الجنه، فضحکت(۲).

فضایل حسن وحسین علیهما السلام

عقبه بن الحارث قال: صَلّی ابوبکر ثمّ خَرجَ یَمشِی فرأ الحسن(ع) یَلْعب مع الصبّیان فحمله علی عاتقه وقال: بأبی شبیه باالنّبی لا شبیه بعلی، و علی یضحک. هذا حدیت صحیح علی شرط الشیخین(۳)» * فی صحیح البخاری فی باب مناقب الحسن والحسین(علیهما السلام) روی بسنده عن أنس قال: لم یکن أحداً اشبه باالنّبی(صلی الله علیه وآله) من الحسن بن علی(علیه السلام)(۴)

ص: ۶۶

۱- جلوه نور، ص ۱۰۵

۲- / همان؛ تاریخ دمشق، ج۳، ص۱۵۶؛ أسد الغابه، ابن أثیر، متوفی ۶۳۰، ج۵، ص۵۲۲، نشر: اسماعلیان؛ ذیل تاریخ بغداد، ابن نجار بغدادی، متوفی ۶۴۳هجری، طبع الاولی ۱۴۱۷، بیروت، ج۲ ، ۱۴۰؛ میزان الإعتدال، ذهبی، ج۲، ص۴۹۲.

۳- مستدرک الصحیحین ج۳، ص۱۶۸ - مسند احمدبن حنبل ج۱ص۸ - تاریخ بغداد مج۱ ص۱۳۹

۴- صحیح البخاری، کتاب برءالخلق، ترمزی، ج۲، ص۱۳۵ - مستدرک الصحیحین ج۳، ص۱۶۸

قال ابو هريره فماكان أحدٌ أحبَ اليَّ من الحسن بن عليّ بعد ما قال رسول اللّه(صلى الله عليه وآله): «اللّهم انّى أَحِبُهُ فاحبّه واحبّ من يحبّه(۱)»

زبير: انّ رسول اللّه (ص) قبّل حسناً وضمّه اليه وجعل يشمّه وعنده رجل من الانصار فقال الانصارى: انّ لى ابناً قد بلغ ما قبّلته قطّ فقال رسول اللّه (صلى الله عليه وآله) أرأيت ان كان نزع الرحمه من قبلك فما زنبى. هذا حديث صحيح الاسناد على شرط الشيخين.(۲)»

براء بن عازب قال: قال رسول اللّه(ص) للحسن: «هذا منى وأنا منه و هو يحرم عليه ما يحرم عَلَيَّ(۳)

أبى هريره قال: قبّل رسول اللّه (ص) الحسن بن على و عنده الاقرع بن حاسب التميمى جالساً فقال الاقرع: انّ لى عشره من الولد ما قبّلت منهم احداً فنظر اليه رسول اللّه (صلى الله عليه وآله) ثم قال: مَن لايَرْحَمْ لايُرْحَم(۴)

عايشه قالت: انّ النّبى(ص) كان يأخذ حسناً فيضمّه اليه ثم يقول: اللّهم انّ هذا ابنى وأنا احبه فأحبه وأحب من يحبه(۵)

عن سعيد بن ابى سعيد المقبرى قال: كنّا مع أبى هريره فجاء الحسن بن على بن ابيطالب(عليه السلام) فمرّ علينا فسلّم فرددنا ولم يعلم ابوهريره، فقلنا له: يا أبوهريره هذا الحسن بن على قد سلّم علينا فلحقه وقال: وعليك السلام

۱- صحيح البخارى، فى كتاب اللباس، احمد بن حنبل، مسند ج۲، ص۲۳۱ - المستدرک ج۳، ص۱۶۹ - تذكره الخواص، ص۱۹۶

۲- مستدرك الصحيحين ج۳، ص ۱۷۰

۳- كنزالعمال، ج۷، ص۱۰۷، ذخاير العقبى، ص۱۲۳ كشف الخفا، ج۱، ص۲۰۵

۴- الجوهره فى سنب على۷ ص۲۳ - الاصابه ج۱، ص۷۴

۵- كنزالعمال ج۷ ص۱۰۵ - هيشمى ،مجمع الزوائد ج۹، ص۱۷۴

یا سیدی ثم قال: سمعت رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) یقول: انّه سید. هذا حدیث صحیح الاسناد.

خالـد ابن معـدان قـال: وفـد المقـدام بن معـدی کرب و عمر و بن الاـ سود الی معاویه فقال معاویه للمقـدام: ان الحسن بن علی توفی؟ فرجع المقدام فقال له معاویه: أتراها مصیبه؟

فقال: و لم لا أراها مصیبه و قد و ضعه رسول اللّه فی حجره و قال هذا منی و حسین بن من علی(۱)»

ابن عباس قال: ما ندمت علی شی فأتنی فی شبای الا انّی لم اجح ماشیاً و لقد حج الحسن ابن علی خمساً و عشرین حجه ماشیاً و انّ النّجاب لتقاد معه و لقد قاسم اللّه ماله ثلاث مرّات حتی انّه یعطی الخف و یمسک النّعل(۲)

محمّد بن علیّ قال: قال الحسن انی لاستحی من ربّی ان القاه و لم امش الی بیته. فمشی عشرین مرّه من المدینه علی رِجلیه(۳)

أنس قـال: بینا رسول اللّه راقـد از جاء الحسن یـدرج حتی قعـد علی صـدره ثمّ بال علیه فجئت امطیه عنه قال: و یحک أنس دع ابنی و ثمره فؤادی فانّ مَن أذی هذا فقد أذانی ومَن أذانی فقد اذَی اللّه(۴)

۱- مسند احمد بن حنبل ج ۴- ص ۱۲۲- فیض القدیر ج ۳ ص ۴۱۵.

۲- سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۳۱- البدایه، ج ۸ ص -۳۷ تاریخ الخلفا، السیوطی ص ۱۹۰

۳- حلیه الاولیاء ج ۲ ص ۳۷- اخبار الدون ص ۱۰۶

۴- کنزر العمال ج -۶ ص ۲۲۲، مجمع الزروائد ج ۱ ص ۲۸۴-

روی عن الحسن بن علیّ انّه کان مارّاً فی بعض صیطان المدینه فرأی اسود بیده رغیف یأکل لقمه و یطعم الکلب لقمه الی آن شاطره الرغیف فقال الحسن ما حملک علی أن شاطرته و لم تغابنه فیه بشیء(۱)

قال جویریه: لمّا مات الحسن بکی مروان فی جنازته.

فقال الحسین أتبکیه و قد کنت تجرعه ما تجرعه؟ فقال: انی کنت أفعل ذلک الی احلم من هذا. و اشار بیده الی الجبل(۲)

قال الباباقر(ع): لمّا ولد الحسین (ع) هبط جبرئیل فی الف ملائکه یهنون النّبی (صلی الله علیه وآله) بولادته، وکان ملکٌ یقال له «فطرس» فی جزیره من جزائر البحر، بعثه اللّه فی امر من اموره فأبطأ علیه، فکسر جناحه و أزاله عن مقامه، و أهبطه الی تلک الجزیره، فمکث فیها خمسمأه عام، وکان صدیقاً لجبرائیل(ع) فلمّا مضی قال له، أیْنَ ترید؟ قال (جبرائیل) له: ولد لنّبی مولودٌ فی هذه اللّیله فبعثنی اللّه فی ألف مَلَکٍ لَأَهِنَه.

قال (فطرس): أحملنی الیه لعله یدعولیّ. فلمّا أدّی جبرئیل الرّساله ونظر النّبی(صلی الله علیه وآله) الی فطرس قال

له: یا جبرئیل، «من» هذا؟ فأخبره بقصته فالتفت الیه رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) فقال: امسح جناحک الی المولود. یعنی الحسین، فمسح جناحه فعاد الی حالته، فلمّا نهض قال له النّبی (ص)

ص: ۶۹

۱- تاریخ بهداتد ج ۶ ص ۳۴- نور الابصار ص ۱۱۰

۲- ترجمعه الحسن من تاریخ دمشق ص ۱۵۶- البدایه وانهایه ج ۸ ص ۳۸ الصواعق المی قته ص ۱۳۸-

الزم أرض كربلاء وأخبرنى بكلّ مؤمن رأيته زائراً الی يوم القيامه، قال فذلک الملک، يسمّی عتق الحسين۷(۱)

اُسامه ابن زيد می گويد: «طَرَقْتُ النبیّ (ص) ذات ليله فی بعض الحاجهِ فَخَرجَ النبی (ص) وهو مُشْتَمِلُ علی شیء لا أَدْری ما هو، فَلمّا فَرَغْتُ من حاجتی، قلتُ: ما هذا الذّی أَنتَ مُشْتَمِلُ عليه؟ قال: فَكَشَفه فاذاً حسنٌ وحسينٌ عَلی وَرْكَبتيْه، فقال: هذان أَبنای وابنای إِبْنَتِی، اللّهمّ إِنّی اُحِبَّهُما، فَأَحِبَّهُما، وأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهما(۲).

إنَّ مَلكاً نَزَل مِنَ السَّماء علی صِفَهِ الطير، فَقَعَدَ عَلی يَدِ النّبی(صلی الله عليه وآله وسلم) فَسَلَّمَ عليه بالنّبُوه، وعَلی يَدِ علیٍّ(ع) فَسَلَّمَ عليه بِالوَصِيَّه، وعَلی يَدِ الحسن والحسين: فَسَلَّمَ عَلَيْهما بِالْخِلافَه،فقال رسول الله (ص) : لِمَ لَمْ تَقْعُدْ عَلی يَدِ فلان؟ فقال: أَنَا لا أَقْعُدْ فی أرض عصی عليها الله، فَكَيْفَ أَقْعُد علی يَدِ عُصَتِ الله(۳).

خَرَجْ علينا رسول الله (ص) ومعه الحسن والحسين... فقال: رجلٌ يا رسول الله إِنَّكَ لَتُحِبَّهُما؟ قال رسول الله (ص) : مَنْ أَحَبَّهُما فَقَدْ أَحَبَّنِی، ومَنْ أَبْغَضَهُما فقَدْ أَبْغَضَنِی! رواه ابن ماجه، واحمد، البزاز.(۴)

۱- دلائل امامه، محمد ابن جريری طبری (شيعی)، ص۱۹۱.
۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۱۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱ و۱۹.
۳- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.
۴- مجمع الزوايد، مؤلف حافظ نور الدين علی بن ابی بكر هيثمی محدِّث بزرگ اهل تسنن ج ۹، ص ۱۷۹.

سلمان: الحسن والحسين مَن أَحَبَّهما أَحْبَبْتُه، وَمنْ أَحْبَبْتُه أَحَبَّه الله، ومَنْ أَحَبَّه الله، أَدْخَلَهُ جَنّاتِ نَعِيم. وَمَنْ أَبْغَضْتُه، أَبْغَضَ الله ومَنْ أَبْغَضَه، الله، أَدْخَلَه، جَهَنَّم وله عذابٌ مُقِيمٌ (١).

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: إِنَّكُما مِنْ رَيحـانِ الله ... فقال قومٌ! أَتُحبُّهما يا رسول الله؟فقال: ما لی لا اُحِبُّ رَيْحانَتی مِنَ الدُّنيا شريف الرَضِیّ می گوید: تشَبَّه بالرَيحان لِانَّ الْوَلَد يَشُمّ وَيَضُمّ كما يَشُمُّ الرَّيحـانَ. واصلُ الرَّيحانِ مَأخوذٌ مِنَ الشیء الّذی يَتَرَوّحَ إليه وَيتَنَفَّسَ مِنَ الْكَرْبِ به»(٢)

اَنس بن مالک: كان رسول الله (ص) يَسْجُد، فَيَجِیءُ الحسنُ والحسينُ، فَيَرْكَبُ ظَهْرِه، فَيَطِيل، السُجُودَ.فيقال له: يا نبیّ الله، أَطَلْتُ السجودَ؟! فيقول رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : اِرْتَحَلَنِی إِبْنَی فَكَرِهْتُ أَنْ اُعَجِلَهما(٣).

نسائی: خَرَجَ، علينا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فی احدی الصّلاتی العِشاء وهو حاملُ حَسَناً فَتَقدَّم النبیّ (صلی الله علیه وآله وسلم) فَوَضعَه، ثُمّ كَبَّرَ للصّلاه، فَصَلّی، فَسَجَدَ بَيْنَ ظَهْرانی صلاته سَجْدَةً، فَاَطالَها. قال أَبی: فَرَفَعْتُ رَأسی فَاذاً الصَبیُّ عَلی ظُهْرِ رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وهو ساجدٌ! فَرَجَعْتُ إِلی السُجودِ، فَلَمّا قَضی رسول الله (صلی الله علیه وآله

١- همان، ص ١٨١، صحيح بخاری باب فضائل اصحاب النبیّ، ج ۴، و ۶ ص ٢۶ - ٢۴، بحار الانوار، ج ۴٣، ص ٢٨٠، مناقب اهلبيت، مؤلف ابن شهر اشوب، فضائل امام حسن وامام حسين(عليهما السلام).

٢- بحار الانوار، ج ۴٣ ص٢٨١، مجمع الزوايد، ج ٩، ص ١٨١، تاريخ خلفا، عبد الرحمن سيوطی باب فضائل اصحاب النبیّ، ج ۴، و ۶ ص ٢٧ و ٧٣، كنز العمّال، ج ٩، ص ۶۶٧؛ سنن الترمذی، مؤلف ابی عيسی بن سوره ج ۵، ص ۶١۵؛ درر السمطين، زرندی حنفی ص ٢١٢؛ كنز العمّال، متقی هندی ج ١٣، ص ۶۵٠، سنن الترمذی، محمد ناصر البانی ص ۵٠٨، هامش ١، اسد الغابه، ج ٢، ص ١٢ ماده حسن.

٣- مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨١، بحار الانوار، ج ۴٣، ص ٢٩٩ ٣٠٠.

وسلم) الصَّلاهَ، قال النّاسُ: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) إِنَّکَ سَجَدْتَ بین ظُهْرانِی صَلاتَکَ سَجْدهً أَطَلْتَها حتّی ظَنَنْتُ إِنَّه قَدْ حَدَثَ أمرٌ أو أَنَّه یُوحی إِلَیْکَ؟! قال (صلی الله علیه وآله وسلم): کُلُّ ذلِکَ لَمْ یَکُنْ، ولکن إِرْتَحَلَنِی فَکَرِهْتُ أَنْ اُعَجِّلَه حتّی یَقْضِی حاجَته(۱).

حذیفه: قلتُ بَلی.قال: ذاکَ مَلَکٌ، لَمْ یَهبِطْ إِلَی الارض قَبْلَ السّاعَهِ، فَاستَأْذَنَ اللهُ تَعالی أَنْ یُسَلِّمَ عَلَیَّ، ویُبَشِّرَنی أَنَّ الحَسَن والحُسینَ سَیّدا شبابَ أَهْلِ الجَنَّهِ، وأَنَّ فاطمه

سَیِّدَهَ نِساءِ أَهل الجَنَّه(۲). در حدیث دیگر می گوید: هُما والله سَیّدا شباب اَهْلِ الجَنَّهِ مِنَ الاوّلین وَالْاخرین(۳).

۱- تاریخ خلفا، سیوطی، ص ۷۳، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱ ماده حسن.

۲- مسند، زید بن علی ص ۴۶۱ و ۴۶۲، الاحکام، ج ۱ - امام یحیی بن الحسین ص ۴؛ المبسوط، ج ۱۶۱ - السرخی ص ۱۲۲، فضائل صحابه، امام احمد بن حنبل ص ۲۰ و ۵۸ و ۷۶، مسند، امام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۸۶، المعیار والموازن، ابو جعفر اسکافی ص ۱۵۱ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۳۲۳، المصنف، ابن ابی شیبه الکوفی، ج ۷، ص ۵۱۲، بغیه الباحث، حارث بن ابی اسامه ص ۲۹۷؛ سنن کبری، نسائی ج ۵، ص ۵۰ ص ۸۱ ص ۹۵ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰، خصائص امیر المومنین، مؤلف نسائی ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۳ و ۱۲۴، مسند، ابی یعلی الموصلی، ج ۲، ص ۳۹۵، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳، المعجم الاوسط، الطبرانی ج ۲، ص ۳۴۷، و ج ۴ ص ۳۲۵، و ج ۲۴۳ و ج ۶، ص ۱۰ و ۲۳۸ و ۳۲۷، معجم الکبیر، طبرانی ج ۳، ص ۳۵ - ۵۸، و ج ۱۹ ص ۲۹۲ و ج ۲۲، ص ۴۰۳، سولات حمره، دار قطنی ص ۲۱۶، شرح نهج البلاغه، عز الدّین ابی حامد مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی طبع بیروت، ج ۱ ص ۳۰، ج ۱۵ ص ۱۸۲ و ۱۹۷ و ۲۷۸ ج ۱۶، ص ۱۴، درر السمطین فی خبر السبط، ابن الابار ص ۷۸، نظم درر السمطین، زرندی حنفی ص ۲۱۴ و ۲۲۷؛ موارد الظّمان، هیثمی ص ۵۵۱، جامع صغیر، ج ۱، ص ۲۰ و ۵۸۹ و ۵۹۰، کنز العمّال، متقی هندی، ج ۷، ص ۲۶ و ج ۱۱، ص ۵۷۳ و ۷۵۶، و ج ۱۲، ص ۹۶ و ۱۰۲ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۵ - ۱۲۲، ج ۱۳، ص ۶۴۰، ۶۶۱، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۵. شرح مسلم، نَوَوی ج ۱۶، ص ۴۱، مجمع زواید، هیثمی ص ۱۶۵ - ۲۰۱، تاریخ خلفا، سیوطی، ص ۷۳، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۳ و ج ۱۳ ص ۶۴۰، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۲، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳ ماده حسن.

۳- همان.

سمعانی: رأیتُ الحسنَ والحسینَ عَلی عاتِقی رسول الله (ص) فقلتُ: نِعْمَ الْفَرَسِ لکما؟! فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): وَنِعْمَ الفارِسان هُما(۱).

جابر بن عبدالله: دَخَلْتُ عَلی النَّبی (صلی الله علیه وآله وسلم) وهو حاملُ الحسنَ والحسینَ علی ظَهْرِه وهو یَمْشِی بِهِما.فقلتُ: نِعْمَ الْجَمَلِ جَمَلُ کُما! ونِعْمَ العَدْلِ اَنْتُما در روایتی دارد: نِعْمَ المرکب رکبتما یا غلامین؟!فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): ونِعْمَ الراکبان هما(۲).

پیامبر اسلام (ص): إذا کانَ یومَ القیامهِ، زَیَّنَ عَرْش الرّحمن بِکُلِّ زینَه، ثُمَّ یُؤتی بِمَنْبَرَیْنِ مِنْ نُور، طُوْلِهما مِائَهُ مِیْل، فَیُوضَعُ أَحَدِهِما عَنْ یَمِیْنِ الْعَرْشِ وَالآخَرُ عَنْ یَسارِ الْعَرْشِ، ثُمَّ یُؤتی بالحسنِ والحسینِ وَیزیْنُ الْربّ تبارک وتَعالی بِهِما عَرْشَهُ کَما تَزَیَّنَ المرأهُ قرطباها(۳). وانَّ الجنَّهَ قالت: یا رَبِّ اسْکَنْتَنِی الضُعَفاء والمساکین! فقال الله: اَلا تَرْضِیْنَ انّی زَیّنَتُ اَرْکانَکَ بالحسن والحسین؟(۴).

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) : لَمَّا خَلَقَ اللهُ الجَنَّهَ، خَلَقَها مِنْ نُورِ وَجْهِهِ، ثُمّ أَخَذَ ذلِکَ النُّورَ فَقَذَفَهُ، فَأَصابَنِی ثُلْثُ النُّور، وَأَصابِ فاطِمَهَ ثلْثُ النّورِ، وَأَصابَ عَلِیّاً وَأَهْلُ بَیْتِه ثُلْثُ النُّورِ، فَمَنْ أَصابَهُ مِنْ ذلِکَ النُّورِ

۱- تاریخ خلفا، سیوطی، ص ۷۳ الخ، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۲۰، بحار الانوار، مجلسی(قدس سره)، ج ۴۳، ص ۹۹، کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۵۰.
۲- بحار، ج ۴۳، ص ۲۹۹.
۳- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۳.
۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۳.

إهْتَدی إلی وِلایَهِ آلِ مُحمّد، وَمَنْ لَمْ یُصِبْهُ مِنْ ذلِکَ النّورِ ضَلَّ عَن وِلایَهِ آلِ محمّد(۱). قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَن أبْغَضَ الحَسَن والحسینَ جاءَ یَومَ القِیامَهِ وَلَیْسَ عَلی وَجْهِهِ لَحْمٌ وَلَمْ تَنالْهُ شَفاعَتِی

اُبَی عن الحمیری... رَأیْتُ رسولَ الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یُقَبِّلُ الحسینَ بن علیّ بن أبی طالب (علیه السلام) وهو یقول: مَن أَحَبَّ الحَسَن والحُسینَ وذُرِّیَتَهُما مُخْلِصاً لَمْ تَلْفَحَ النّارَ وَجَّهَهُ، وَلَو کانَ ذُنُوبُهُ بِعَدِدِ رَمْلُ ع-الِج، ا لِاّ أَنْ یَکُوْنَ ذَنْباً یَخْرِجُه مِنَ الإِیمانِ(۲)

علیّ (علیه السلام) فرمود: «زارنا رسول الله (ص) وباتَ عِنْدَنا و الحسن والحسین نائِمان، فَآسْتَقِی الحسَنَ، فقام رسول الله إلی قِرْبَه لَنا .... فَاَهْوی بِیَدِه إلی الحسین وَبَدَءَ بالحسن فقالت فاطمهُ: یا رسول الله! أَحَبُّهما إلیکَ؟ قال: لا، وَلکنّهُ استَقی أوّل مَرَّه، ثُم قالَ رَسُولُ اللِه (صل الله علیه وآله) أَنَا وإِیّاکِ وَهَذینِ وَهذا الرّاقِدُ - یعنی علیّاً - یَوْمَ القِیامَهِ فِی مَکان واحد(۳)

وایضاً حسین منّی وأَنَا من حسین، أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حسیناً(۴).

محمد ابن مسلم قال: سمعت ابا جعفر وجعفر ابن محمد یقولان: ان الله تعالی عوّض الحسین من قتله أن جعل الامامت فی ذرتیّه، وشفاءفی تربته، واجابه الدعا

عند قبره، ولا تعدّایام زائریه جائیاً ورا جعاًمن عمره(۵)

ص: ۷۴

۱- همان.

۲- همان

۳- کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۳۸.

۴- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۱۷.

۵- بحارالانوار،ج ۴۴،ص ۲۲۱

قیل: کان یوماًمع جماعه من اصحابه مارّاًفی بعض التریق، واذا هم بصبیان یلعبون فی ذلک التریق، فجلسن النّبی عند صبیّ منهم وجعل یقبّل مابین عینیه ویلاطفه، ثمّ اقعده علی حجره وکان یکثر تقبله، فسأل عن علّه ذلک، فقال (صلی الله علیه وآله) انّی رأیت هذاالصبیّ یوماً یلعب مع الحسین ورأیته یرفع التّراب من تحتت قدمیه، ویمسح به وجهه وعینیه، فأناأحبّه لحبّه لِوَلدِی الّحسین ،ولقد أخبرنی جبرئیل أنه یکونو من أنصاره فی وقعه کربلا.(۱)

عبدالله بن عبدالرحمن...الحسنُ أَشْبَه برسول الله (صلی الله علیه وآله) ما بین الصَدْرِ إلی الرّأس، والحسینُ أَشْبَهُ بالنّبی ما کان أَسْفَلَ مِنْ ذلِک (۲).

علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) قال: «مَنْ أَرادَ أَنْ یَنْظُرَ إلی وَجْهِ رسول الله صلی الله علیه وآله مِنْ رَأسِهِ إلی عُنُقِهِ، فَلْیَنْظُرَإلی الحسنَ، وَمَنْ أَرادَ أَنْ یَنْظُرَ إلی ما لَدُنَ عُنُقِهِ إلی رِجْلِهِ، فَلْیَنْظُرَ إلی الحسینَ، إقْتَسَماهُ(۳).

قال رسول اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم): فی الجَنَّهِ دَرَجَهٌ، تُدْعی الوسیله، فإذا سَأَلْتُمُو اللهُ فَسْألوا إلی الوَسِیلَهِ، قالوا: یا رسول الله! مَنْ یَسْکُنْ مَعَکَ فیها؟ قال (صلی الله علیه وآله وسلم): علیٌّ وفاطمه والحسنُ والحسینُ (۴). وقال ایضاً: ألا إنّ مسجدی حرام علی کلّ حائض من النّساء وکلّ جنب

ص: ۷۵

۱- همان، ص ۲۴۲

۲- کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۵۹، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹.

۳- کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۵۹.

۴- همان، ص ۶۴۰، اُسْدُ الغابه، ج ۲، ص ۱۹.

من الرّجال إلّا على محمّد واهل بيته عليٌّ وفاطمه والحسن والحسين رضى الله عنهم(۱).

قال ابو أحمد العسكرى:سمّاه النّبى (صلى اللّه عليه وآله) الحسن وكنّاه أبامحمّدولم يكن يَرِفُ هذاالاسم فى الجاهليهِ ابن الاعرابى: اِنَّ اللَه حَجَبَ اسم الحسن والحسين حَتّى سمّى بهما النبيّ (صلى الله عليه وآله وسلم) ابنيه الحسن الحسين. قال: فقلت له: فاللذين باليمن قال: ذاك حسن ساكن سين وحسين بفتح الحاء وكسر السين ولا يعرف قبلها الا اسم رمله فى بلاد ضبه

ابوبكر بن دريد: قام الحسن بعد موت أبيه أميرالمؤمنين فقال: بعد رحمه الله عزّوجل أنا والله ما ثنانى عن أهل الشّام شك ولا ندم وإنّما كنّا نقاتل أهل الشام بالسلامه والصبر و... (۲).

مجلسى: اَنّ الحسن والحسين (عليهما السلام) مرّا على شيخ يتوضّأ ولا يَحْسُن، فأخذا فى التنازع يقول كل واحد منهما: أنت لا تحسن الوضوء فقالا: أيّها الشَّيخ كن حكماً بيننا يتوضّا كل واحد منّا فتوضّأ قالا: أيُنا يحسن؟ قال:

۱- حافظ ابوبكر احمد بن الحسين الشافعى البيهقى در «فى السنن الكبرى»، ج ۷ ص ۶۵ طبع حيدر آباد الدكن، ابو المؤيد الموفق بن احمد أخطب حوارزم «فى المناقب»، ص ۲۵۳ طبع تبريز، ابراهيم بن ابى بكر بن حمويه الحموينى در «فرائد السمطين»، كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۱۵۱.
۲- أُسْدُ الغابه، ج ۲، ص ۱۱ - ۲۲ مؤلف ابن الاثير، و تاريخ خلفا، سيوطى ص ۷۳؛ كنز العمّال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، بحار الانوار، ج ۴۳.

کلاکما تحصنان الوضوء ولکن هذا الشیخ الجاهل هو الذی لم یکن یحسن! وقد تعلّم الآن منکما وتاب علی یدکما ببرکتکما وشفقتکما علی اُمّه جدّکما(۱)

قال ابو السعید اشجع عن زرین: دخلتُ علی اُم سلمه وَهی تَبکی فقلت ما یُبکِیکِ؟قالتْ: رأیتُ رسولَ الله صلی الله علیه وآله وسلم - تعنی فی المنام - وعلی رأسهِ وَلِحیتِهِ التُراب. فقلتُ: ما لک یا رسول الله؟ قال (صلی الله علیه وآله وسلم): شهدتُ قتلَ الحُسین آنفاً(۲).

اُمّ سلمه: کان النّبی (صلی الله علی وآله وسلم) جالساً ذات یومٍ فی بیتی. فقال: «لا یدخلنّ عَلَیّ أحدٌ، فانتظرت فدخل الحسین فسمعت نشیج {صوت معه توجع وبکاء کما یرد الصبی بکاءه فی صدره} النّبی یبکی اطلعت فإذاً الحسین فی حجره أو إلی جنبه یمسح رأسه وهو یبکی، فقلت والله! ما علمت به حتّی دخل فقال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) : إِنّ جبرائیل کان معنا فی البیت فقال: أتُحبُّه؟ فقلت: أمّا من أحبَّ الدنیا فَنَعِم.فقال: إِنّ اُمّتک ستقتل هذا بأرض یقال له کربلا، فتناول جبرائیل من ترابها فأراه النبی، فلمّا اُحیط بالحسین حین قُتل قال: ما اسم هذه الأرض؟ قالوا: أرض کربلا.قال: صدّق رسول الله (صلی الله علیه وآله) أرض کرب وبلا(۳)

ص: ۷۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

۲- سنن ترمذی، ج۵، ص۶۱۵، مؤلف ابی عیسی محمد بن عیس بن سوره.

۳- کنز العمال، ج۱۳، ص۶۵۶.

ابی هریره قال: «رأیت رسول اللّه (صلی الله علیه وآله) وهو حامل الحسین بن علی (علیه السلام) وهو یقول: «اللّهم احبّه فاحبّه. هذا حدیث صحیح الاسناد.(۱)

یزید بن ابی زیاد قال: خرج النّبی (صلی الله علیه وآله) من بیت عایشه فمرّ علی بیت فاطمه (علیها السلام) فسمع حسیناً یبکی فقال: اَلَمْ تعلیمی أنّ بکاءه یؤذنی؟(۲)

ابی العباس قال: کنت عند النّبی (صلی الله علیه وآله) وعلی فخذه الأیسر ابنه ابراهیم وعلی فخذه الایمن الحسین بن علی تاره یقبّل هذا از هبط علیه جبرئیل بوحی من ربّ العالمین فلمّا سری عنه قال: أتانی جبرئیل من ربّی فقا لی: یا محمّد انّ ربک یقرء، علیک السّلام ویقول لک: لست أجمعهما لک فافد أحدهما بصاحبه فنظر النّبی (ص) الی ابراهیم فبکی و نظر الی الحسین فبَکی ثم قال: انّ ابراهی امّه أمه و متی مات لم یحزن علیه غیری وامّ الحسین فاطمه وابوه علی بن اعمی لحمه لحمی ودمه دمی ومتی مات، حزنت ابنتی و حزن ابن اعمی و حزنت انا علیه و انا او ثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل تقبض ابراهیم فدیته بابراهیم. قال فقبض بعد ثلاث فکان النبی(ص) اذ رأی الحسین مقبلا قبّله وضمّه الی صدره و رشف ثنایاه وقال: فدیت من فدیته بابنی ابراهیم(۳)

ص: ۷۸

۱- مستدرک الصیحین، ج۳، ص۱۷۷

۲- مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۲۰۱

۳- تاریخ بغداد، ج۲، ص۲۰۴

انس بن مالک قال: لما قتل الحسین بن علی جئی براسه الی ابن زیاد فجعل ینکت بقضیب علی ثُنایاه و قال ان کان لحسن الثغر فقلت فی نفسی لأسو انک لقد رائت رسول اللّه(ص)یقبل موضع قضیبک من فیه(۱)

زیدبن ارقم قال: کنت جالساً عند عبدالله بن زیاد اذ آتی راس الحسین(علیه السلام)فوضع بین یدیه فأخذ قضیبه فوضعه بین شفتیه فقلت له انک لتضع قضیبک فی موضع طالمالثمه رسول اللّه۹ فقال: قُمْ انک شیخ قد ذهب عقلک!(۲)

یعلی بن مره قال. قال رسول الله(ص): «حسین منّی و انا من حسین احبّ اللّه مَن احبّ حسیناً. حسین سبط من الاسباط»(۳)

فخر الرازی فی تفسیره الکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی (و علم آدم الاسماء کلها...)قال: اعرابی قصد الحسین بن علی(علیه السلام) حاجته قال: سمعت جدک یقول: اذا سألتم حاجه فأسالوها من اربعه: اما عربی شریف او مولی کریم او حامل القرآن او صاحب و جه صبیح فامّیا العرب فشرفت بجدک و اما الکرام فدآبکم و سیرتکم و اما القرآن ففی بیوتکم نزل و اما الوجه الصبیح فانی سمعت رسول الله یقول: اذا ارتّم آن تنظروا الیّ فانظروا الی الحسن و الحسین(ع) فقال الحسین(ع): ما حاجتک؟

۱- ذخایر العقبی، ص۱۲۶
۲- کنزل العمال، ج۷، ص ۱۱۰
۳- صحیح ترمذی، ج۲، ص ۳۰۷

فکبتها علی الارض فقال الحسین (علیه السلام): سمعت ابی علیاً یقول: قیمه کلّ امرء ما یحسنه و سمعت جدی یقول: المعروف بقدر المعرفه فسألک هن ثلاث مسائل ان احسنت فی جواب واحده فلک ثلاث ما عندی و ان اجبت عن اثنین فلک ثلثا ما عندی وان اجبت عن الثلاث فلک کل ما عندی و قد حمل الی صره مختومه من العراق فقال: سل و لاحول و لاقوه الا بالله فقال: ربّی انی الاعمال افضل؟ قال الاعرابی الایمان باللّه قال: فما نجاه العبد من الهلکه قال: الثقه با للّه قال: فما یزین المرء؟ قال: علم ومعه حلم قال: فان اخطاه ذلک قال: فمال معه کرم قال: فان اخطاه ذلک قال: فان فقر معه صبر. قال: فان اخطاه ذلک: فصاعقه تنزل من السماء فتحرقه فضحک الحسین و رمی بالصره الیه(۱)

قال الحسن البصری: کان الحسین بن علی (علیه السلام) سیداً زاهداً و رعاً صالحاً ناصحاً حسن الخلق فذهب ذات یوم مع اصحابه الی بستانه و کان فی ذلک البستان غلام له اسمه صاف، فلّما قرب من البستان رای الغلام قاعداً یأکل خبزاً فنظر الحسین الیه و جلس عند نخله مستتراً لایراه فکان یرفع الرغیف فیرمی بنصفه الی الکلب و یأکل نصفه الاخر فتعجب الحسین من فعل الغلام فلما فرغ من أکله قال: الحمد اللّه ربّ العالمین اللّهم اغفرلی واغفر لسیدی و بارک له کما بارکت علی ابویه بر حمتک یا ارحم الراحمین...»آ(۲)

قالت: ام سلمه دخلی النّبی (ص) فقال: «احفظی الباب لا یدخل عَلی احد فسمعت نحیبه فدخلت فاز الحسین بین یدیه فقلت واللّه یا رسول اللّه ما

ص: ۸۰

۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ذیل آیه ۳۱، سوره بقره

۲- مقتل حسین(علیه السلام)، ص۱۵۳، ط الغزی، تألیف علامه ابوالمؤید الموفق بن احمد

رائیته حین دخل. فقال: انّ جبرئیل کان عنـدی آنفاً فقال: انّ امّتک سـتقتله بعـدک بارض یقال لها کربلا أَفَتُرِید آن آراک تربته یا محمـد؟ فتناول جبرئیل من ترابها فأراه النّبی و دفعه الیه فقالت امّ سـلعه رضـی اللّه عنها فأخـذته فجعلته فی قاروره فأصـبته یوم قتل الحسین و قد صادماً (۱)

عاشـیه قـالت: دخـل الحسـین بن علی عَلی رسول اللّه و هو یوحی الیه فنزل رسول اللّه و هو منکب و هو علی ظهره فقال جبرئیل لرسول اللّه اتحبّه یا محمـد؟ قال: و مالی لا احبّ ابنی قال: فانّ امّتک سـتقتله من بعـدک فمدّ جبرئیل یده فأتاه بتربه بیضاء فقال: فی هـذه الارض یقتل ابنک و اسـمها طف فلّما زهب جبرئیل من عنـد رسول اللّه خرج رسول اللّه و التربه فی یده یبکی فقال: یا عاشیه انّ جبرئیل اخبرنی انّ ابنی حسین مقتول فی ارض الطّف و انّ امّتی ستفتن بعدی، ثمّ خرج الی اصحابه فیهم عَلِی و ابوبکر و عُمر و حُـذیفه و عمّـار و ابوذر و هو یبکی. فقالوا ما یبکیک یا رسول اللّه؟ فقال: اخبرنی جبرئیل انّ ابنی الحسـین یقتل بعـدی بارض الطّف و جاءنی بهذه التّربه واخبرنی انّ فیها مضجعه» (۲)

سلمی قـالت: دخلت علی امّ سـلمه و هی تبکی، فقلت مـا یبکـک؟ قـالت: رأیت رسول اللّه فی المنام و علی رأسه لحیته التّراب، فقلت: مالک یا رسول اللّه؟ قال: شهدت قتل الحسین آنفاً(۳)

ص: ۸۱

۱- نظم الدرّر، ص۲۱۵، مجمع الزواید، ج۹، ص۱۸۸، معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۶

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷

۳- صحیح الترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۱۹، زخائر العقبی، ص ۱۴۸

ام سلمه قالت: لمّا قُتِلَ الحسین ناحت علیه الجنّ و مطرنا دماً(۱)

اخرج الترمذی من حدیث زید بن ارقم ان رسول اللّه قال: علی وفاطمه والحسن والحسین أنا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم(۲).

۱- زخائر العقبی، ص ۱۵۰

۲- / الدصابه، بن حجر العسقلانی، ج۸، ص۲۶۶

عبادت امام سجّاد علیه السلام

قـال ابن سـعد فی الطبقه الثـانیه ... کان [علی بن الحسـین] ثقه مأموناً کثیر الحـدیث عالیاً رفیعاً ورعاً. قال زهری: ما رأیت قرشـیاً أفضـل من علی بن الحسـین وکـان مع أبیه یوم القتل و هو مریضٌ فسـلم. قال ابن وهب: عن مالک: لم یکن فی أهل بیت رسول اللّه مثل علی بن الحسین(۱)

ابوبکر بن أبی شـیبه: انّه احترق البیت الـذی و فیه قائم یصـلّی؛ فلمّا انصـرف قالو اله: مالک لم تنصـرف؟ فقال: انّی اشـتغلت عن هذه النّار بالنّار الآخری... و کان یصلیّ فی کلّ یوم و لیله ألف رکعهً(۲)

حافظ شـمس الـدین أبو عبد اللّه محمّد الذهبی المتوفی سـنه ۷۴۸ عن مالـک: بلغنی أنّه (أی علیّ بن الحسـین) کان یصـلّی فی الیوم و الیله ألف رکعه الی أن مات وقال: و کان یسمّی زین العابدین لعبادته(۳)

روی أنه (علی بن الحسـین) اذا وقف فی الصّلاه لم یشـتغل بغیرها؛ و لم یسمع شیّاءً لشغله بالصلاه، و سقط بعض ولده فی بعض اللّیالی فانکسرت یده، فصّاح الدّار، و أتاهم الجیران، و جییءَ بالجبر فجبّر الصّبی و هو یصیح من

۱- / تهذیب التهذیب، ابن حجر، متوفی ۸۵۳ هجری، طبع الاولی ۱۴۰۴، نشر: دارالفکر، ج۷، ص۲۶۹

۲- البدایه و النهایه ج ۹ ص ۱۰۵ ، الفصول المهمّه ص ۱۸۳ طبع الغری ، نور الابصار ص ۱۲۹ طبع مصر.

۳- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۷۵ طبع حیدر آباد ، تاریخ اسـلام مؤلف مزکور ج ۴ ص ۳۷ طبع مصر ، تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۷ ص ۳۰۶ طبع حیدر آباد ، عبد اللّه بن سـعد یافعی فی مرآه الجنان ج ۱ ص ۱۹۰ طبع حیدر آباد ، فصل الخطاب علامه محمّد خواجه پارسای البخاری علی ینابع الموده ص ۳۷۷ طبع اسلامپول .

الآلم، و کلّ ذلک لأسمعه، فلمّا أصبح، رأی الصّبی یده مربوطه إلی عنقه، فقال ما هذا؟ فاخبروه(۱)

سلیمان قندوزی: ... و کان علیّ بن الحسین قد جهد فی العباده ما لایفعله بعده أحد، فدخل ابنه أبو جعفر محمّد الباقر فرآه قد أصفرّ لونه من السهر و الجوع، و مصّت عیناه من البکاء، و صارت جبهته کرکبه البعیر، وانخرم أنفه من کثره السّجود، و ورمت ساقاه و قدماه من طول القیام فی الصّلاه، فیقول الباقر: لِمَ أملک نفسی حین رأیته بتلک الحال؟ فبکیت رحمهً علیه، و اذاً هو یفکّر فالتفت اِلَیَّ بعد حینه من دخولی فقال: یا بنیّ أعطینی بعض تلک الصُّحُف الّتی فیها عباده جدّی أمیر المومنین(علیه السلام) فأعطیه، فقراء فیها شیاءً یسیراً ثمّ ترکها من یده تضجراً و قال: من یطیق عبادته.

عبد الوهاب شعرانی: و کان (علیّ بن الحسین) اذا توضّا أصفرّ وجهه، فیقول له أهله: ما هذا الّذی یعتادک عند الوضوء؟ فیقول: أتدرون بین یدی من أُرید أن أقوم؟(۲)

احمد بن علی بن حجر عسقلان شافعی (متوفی ۸۵۲ ه-.): «کان علی بن الحسین رجلا له فضل فی الدّین(۳)»

ص: ۸۴

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۲، اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰۰.
۲- طبقات کبری، عبد الوهاب شعرانی ج ۱ ص ۲۷ طبع قاهره ، مکاشفه القلوب، محمّد غزالی متوفی سنه ۵۰۵ ص ۳۵ طبع مصطفی ابراهیم تاج قاهره ، کفایه الطالب ص ۳۰۰ طبع الغری ، مشارق الانوار ص ۱۱۹ طبع مصر، مرآه الجنان، شافعی ج ۱ ص ۱۹۱ طبع حیدر آباد ، شرح منظومه برزنجی، شیخ عبد الهادی (نجا) الابیاری ص ۲۰۴ طبع مصر؛ المختار فی مناقب الاخیار، مجد الدین بن أثیر جزری ص ۲۷ خطی.
۳- تهذیب تهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹

همزیستی امام سجّاد با فقرا

محمّـد بن اسحاق: «کان ناس من اهل المدینه یعیشون لا یدرون من این کان معاشم فلما مات علی بن الحسین فقدوا ما کانوا یؤتون به من اللّیل»(۱) * ابونعیم: «لمّا مات زین العابدین فلغسلوه جعلو اینظرون الی آثار سواد فی ظهره و قالوا: ما هذا؟ فقیل. کان یحمل جرب الدقیق لیلا علی ظهره یعطی فقراء اهل المدینه(۲)» انّ اباه علی بن الحسین قاسم اللّه ماله مرّتین»

عمر بن دینار: دخل علیّ بن الحسین عَلی محمّد بن أُسامه بن زید فی مرضَه، فجعل یبکی، فقال: ما شأنک؟ قال: عَلیَّ دَیْنٌ، قال: کَمْ هو؟ قال: خمسه عشر ألف دینار، قال: فهو علیَّ(۳)

محمّد بن اسحاق: کان النّاس بالمدینه یَعِیشُون لایَدْرُون مِن أیْنَ یعیشون و مَن یُعْطِیْهِم، فلمّا مات علیٍّ بن الْحسین فَقَدُوا ذلک، فعرفوا أَنَّهُ هو الّـذی کان یَأْتِیْهم فی اللّیل بما یأتیهم به، و لمّا مات وَجدوا فی ظَهْرِه وأَکْتافه أثر حمل الجَراب اِلی بُیوت الأَرامل والمساکین فی اللّیل، و قیل انّه یعوّل مائه اهل البیت بالمدینه ولا یدرون بذلک حتّی مات،... و کان یقول: انّ قوماً عبد الله

ص: ۸۵

۱- همان مدرک

۲- حلیه الاولیاءج ۳ ص ۱۳۶

۳- حلیه الاولیاء ج ص ۱۴۱، ابو نعیم اصفهانی طبع سعادت مصر؛ تاریخ اسلام، ذهبی ج ۴ ص ۳۵ طبع مصر؛ تذکره، سبط ابن جوزی ص ۳۴۱ طبع الغری، مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ طبع طهران، مشارق الانوار، حمزاوی ص ۱۲۰ طبع مصر، اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ۲۴۰ طبع عثمانی مصر.

رهبةً فتلك عبادةُ العبيد، و آخرون عبدوه رغبةً فتلك عبادةُ التّجار، و آخرون عبدوه محبَّةً و شكراً فتلك عباده الأحْرار الاخيار(۱)

اسماعيل بن منصور، قال بعضی: لمّا وضع علیّ بن الحسین علی السّریر لیُغْسِلَ نظراً الی ظَهْره و علیه مثل رکب الاءبل ممّا کان یحمل علی ظَهْره اءلی منازل الفقراء و المساکین(۲)

زهری: کان أکثر مجالستی مع علیّ بن الحسین، و ما رأیت أفقه منه، و کان قلیل الحدیث، و کان من أفضل أهلبیته و أحسنهم طاعةً(۳).

ص: ۸۶

۱- البدایه و النهایه ج ۹ ص ۱۰۶؛ حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۶ طبع سعاده مصر؛ ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری ص ۴۱۳ چاپ خطی؛ مطالب السوول ص ۷۸، نور الابصار ص ۱۲۹ طبع عثمانی مصر، الفاضل، ابو العباس مبرد ص ۱۰۵ طبع طراز الکتب مصر؛ طبقات الکبری، محمّد بن منیع بن سعد ج ۵ ص ۲۱۶، منهاج السنه، علامه ابن تمیمه ج ۴ ص ۱۴۴ ، ارشاد شیخ مفید ص ۲۷۵ ، بحار الانوار ج ۴۶ ص ۵۷.؛ تاریخ دمشق، ج۴، ص۳۷۸؛ تهذیب الکمال، ابوالحجاج یوسف المزی، متوفی ۷۴۲ هجری، تحقیق دکتر بشار ، طبع الاولی۱۴۱۳، ۲۰، ص۳۹۱؛ ینابع الموده، ج۱، ص۴۴۶.

۲- ر.ک. همان.

۳- البدایه و النهایه ج ۹ ص ۱۰۶.

أشکهای امام سجّاد علیه السلام

قـال أبی عبـد الله (علیـه السـلام) البکـاؤن خمسـه: آدم، یعقـوب، یوسـف، فـاطمه بنـت محمّـد (صـلی الله علیـه وآله) و علیّ بن الحسین(علیه السلام). فامّا آدم: فبکی علی الجنّه حتّی صار فی خدیه أمثال الأدویه. و أمّا یعقوب: فبکی علی یوسف حتّی ذهب بصـره، و حتّی قیـل له «تا الله تَفْتَؤُا تَـذْکُرُ یوسف حتّی تکون حَرَضاً أو تکون من الهالکین. وامّا یوسف: فبکی علی یعقوب حتّی تـأَذّی به أهـل السّـجن فقـالوا: امّـا أن تبکی بالنّهـار و سـکت باللّیـل و امّا أن تبکی باللّیل و سـکت بالنّهار، فصالحهم علی واحد منهما. و امّا فاطمه بنت محمّـد (صلی الله علیه وآله): فبکت علی رسول الله (صـلی الله علیه وآله) حتّی تأذّی بها أهل المـدینه، و قالوا لها: قد آیتنا بکثره بکائک، فکانت تخرج الی المقابر، مقابر الشـهداء فتبکی حتّی تقضـی حاجتها ثمّ تنصرف، و امّا علیّ بن الحسـین (علیه السـلام) فبکی عشـرین سـنه أو اربعین سـنه و ما وضع بین یدیه طعام الّا بکی، حتّی قال له مولی له: جعلت فداک یـابن رسول الله أنّی أخـاف علیـک أتکون من الهالکین قال: انّما أشـکو بَثّی و حُزْنی الی الله ما، لاتعلمون ، أنّی لم اذکر مصـرع بنی فاطمه الّا خنقتنی لذلک عبرهٌ(۱)

قال الخوارزمی: أَمَرَ بمنبر و خطیب، لیذکر للنّاس مساوی للحسـین و أبیه علیّ (علیهما السلام) فصعد الخطیب المنبر، فحمد الله و أثنی علیه، و أکثر الوقیعه فی علیّ و الحسین، و أطنب فی تفریط معاویه و یزید، فصاحّ به علیّ بن

۱- سوره یوسف، آیه ۸۶، خصال، صدوق، ص ۱۳۱، امالی، صدوق، ص ۱۴۰، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹.

الحسین: «ویلک أیّها الخاطب، اشتریت رضا المخلوق بسخط الخالق، فتبوأ مقعدک من النّار، ثمّ قال: یا یزید اِئذن لی حتّی أَصْعِدُ هذه الأعواد، فتکلّم بکلمات فهِنّ لله رضیّ، و لهؤلاء الجالسین أجرٌ و ثواب. فأَبی یزید، فقال النّاس: یا أمیر المؤمنین، اِئذِن له لیصعُد، فلعلّمنا نسمع منه شیاءً؟ فقال لهم: ان صعد المنبر هذا لم ینزل الّا بفضیحتی و فضیحه آل أبی سفیان!! فقالوا: و ما قدر مایحسن هذا. فقال: انّه من أهل بیت قد ذقّوا العِلم زقّا. و لم یزالوا به حتّی أذن له بالصعود. فصعدالمنبر فحمد الله و أثنی علیه، ثمّ خَطَبَ خُطبهً أبکی منها العیون، و أوجل منها القلوب. فقال فیها: در این کلام امام سجّاد در حقیقت چهار جمله وجود دارد که هر کلمه هزاران معنا دارد:

جایگاه اهلبیت پیامبر علیهم السلام

ایاس بن سلمه عن أبیه قال، قال رسول الله (ص): «ألنّجوم أمان لأهل السّماء و أهل بیتی أمان لأمتی». أخرجه ابو عمرو الغفاری. و عن علیّ رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: «ألنّجوم أمان لأهل السماء و أهل بیتی أمان لأمتی» أخرجه أبو عمرو الغفاری. و عن علیّ رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: «ألنّجوم أمان لأهل السماء فاذاً ذهبت النّجوم ذهب أهل السماء و أهل بیتی أمانٌ لأهل الارض، فاذا ذهب أهل بیتی، ذهب أهل الارض». أخرجه أحمد فی المناقب(۱)

ص: ۸۸

۱- ذخایر العقبی، ص ۱۷.

عن النّبی(صلی الله علیه وآله): «أنا و أهل بیتی شجرهُ فی الجنّه وأغصانها فی الدّنیا، فمن تمسک بنا اتّخذ الی ربّه سبیلا» أخرجه أبو سعد فی شرف النبوّه(۱)

فضایل علمی امام سجّاد علیه السلام

زهری (متوفی ۱۲۴ ه-.): ما رأیت أحداً أفقه من ذین العابدین(۲)»

ابو محمّد سعید بن المسیّب (متوفی ۹۴ ه): «ما رأیت قَطُّ أفضل من علی بن الحسین» وما رائیت اورع منه(۳)* حماد بن زید: «و کان افضل هاشمی ادرکته(۴)»

صاحب کتاب الصواعق المحرقه فی الرّد علی أهل البـدع والزنـدقه: زین العابدین هذا هوالّذی خلف آباه علماً و زهداً و عبادهً و کان اذا توضا للصّلاه أصفر لونه، فقیل له فی ذلک، فقال:أتدرون بین یدی من آقف؟ و حکی أنّه کان یصلی فی الیوم و اللّیله ألف رکعه»(۵)

ص: ۸۹

۱- همان، ص ۱۶ س ۲۰.

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۱۰۵

۳- تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۶۷

۴- منهاج السته ج ۲ ص ۱۲۳- طبع مصر

۵- الصواعق المحرقه ص ۱۱۹-

سفیان ثوری: حجّ علی بن الحسن فلمّا أحرم وَاسْتَوَّت به راحلته أصفر لونه وانتفض ووقع علیه الرعده ولم یستطع آن یلبّی، فقیل له مالک، لا تلبی؟ فقال: أخشی أن اقول لبیک، فیقال لی لا لبیک(۱)

مالک بن أنس: لم یکن فی أهل بیت رسول اللّه مثل علی بن الحسین(۲) * بلغنی اَنَّ علی بن الحسین کان یصلّی فی الیوم واللّیله ألف رکعه الی آن مات کان یسمّی زین العابدین لعبادته(۳)

فضایل علمی محمّد باقر علیه السلام

سبط ابن جوزی(۴):

«مارأیت العلماء عند أحد أصغر منهم عند ابی جعفر (علیه

السلام) ولقد رأیت الحَکَم عنده کانّه متعلّم»(۵).

احمد بن تیمیه بحرانی (متوفی۷۲۸ ه-): بنیان گذار مسلک وهابیت ومؤلف کتاب «منهاج السنّه النّبویه فی نقض کلام الشیعه»؛ یعنی «منهاج الکرامه» علامه حلّی بنقل از کتاب «سُبُل الهدی» که در تطهیر أَوْ ساخ

ص: ۹۰

۱- کفایه الطالب، ص ۴۵۰، طبع تهران

۲- تهذب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۳- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۴

۴- تذکره الخواص،؛ تاج الموالید، فی موالید الائمه ووفیاتهم، طبرسی، متوفی، ۵۴۸، طبع ۱۴۰۶ه طبع صدر.

۵- مرأه الجنان، ج ۱، ص۲۴۸، تذکره الخواص، ص۳۳۷، طبع نجف؛ شرح الازهار، احمد المرتضی، متوفی ۸۴۰، نشر غمضان صنعا، ۱۴۰۰، ج ۱، ص۴۸۴؛ علل الشرایع، صدوق، م ۳۸۱ه نشر حیدریه نجف ۱۳۸۶ه، ج ۱، ص۲۳۳.

منکرات آن کتاب آب دریاها کافی نیست؛ می نویسد: «ابوجعفر محمّد بن علی من خیار اهل العلم والدّین و قیل انّما سمّی الباقر لانّه بَقَرَ الْعِلم»(۱)

عبداللّه بن أسعد الیافعی (متوفی۷۵۵ ه-): ابو جعفر الباقر محمّد بن زین العابدین... احد الائمّه الاثنی عشر فی اعتقاد الامامیّه و هو والد جعفر الصّادق لقّب بالباقر لانّه بقر العلم ای شقّه و توسّع فیه.

عبدالحیّ بن العماد الحنبلی (متوفی۱۰۸۹ ه-): کان (علیه السلام) من فقهاء المدینه و قیل له الباقر لانّه بَقَرَالعلم ای شقّه و عرف أصله و خفیّه و توسع فیه وهو أحد الائمه الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیّه وله کلام نافع فی الحلم والمواعظ منه(۲)

عبدالرحمن الشرقاوی: الامام محمّد الباقر هو أعلم أهل زمانه بالقرآن و تفسیره و بالحدیث والفقه».(۳)

فضایل علمی امام صادق علیه السلام

علّامه محمّد بن طلحه الشّافعی: و هو (ای جعفر بن محمّد الصادق) من عظماء اهل البیت و ساداتیهم ذو علم جمه و عباده موفره و اوراد متواصله و زهاده بیّنه و تلاوه کثیره یتبع معانی القرآن الکریم و یستخرج من بحره

۱- منهاج السند النبویه، ج۲،ص۱۲۳، طبع مصر، سال ۱۳۲۱

۲- شذرات الذهب، ج۱، ص۱۴۹

۳- الاهرام المصریه، مورخ ۱۸/۸/۱۹۷۸- ص ۱۰

جواهره و يستنج عجائبه و يقسّم اوقاته على أنواع الطّاعات بحيث يحاسب عليها نفسه، رؤيته تذكره الآخره، و استماع كلامه يزهد فى الدّنيا، و الأقتداء بهداه يورث الجنّه(۱)

قال أبو حنيفه: جعفر بن محمّد أفقه من رأيته و لقد بعث الى أبى جعفر المنصور إنّ النّاس قد فتنوا بجعفر بن محمّد فهيئى له مسائل شداداً فلخصتُ أربعين مسئله و بعث بها الى المنصور بالحيره، ثم أبرد اِلَىَّ فوافيته على سريره و جعفر بن محمّد عن يمينه فتداخلنى من جعفر هيبه لم أجدها من المنصور فأجلسنى ثم التفت الى جعفر قائلا يا أبا عبد الله هذا أو حنيفه؟ فقال: نعم أعرفه، ثم قال المنصور: سله ما بدالك يا أبو حنيفه. فجعلت أسأله و يجيب الاجابه الحسنه و يفهم حتّى عن أربعين مسله، فرأيته أعلم النّاس باختلاف الفقهاء، فلذلك أحكم أنّه أفقه مَن رأيته(۲)

علّامه قندوزى: اتفقوا على جلاله الصّادق(عليه السلام) و سيادته، قال الشّيخ أبو عبد الرّحمان السلمى فى طبقات المشايخ الصوفيّه: جعفر الصّادق فاق جميع أقرانه من أهل البيت و هو ذو علم عزيز فى الدّين و زهد بالغ فى الدّنيا و ورع تامّ عن الشّهوات و أدب كامل عن الحكمه الى أن قال: كان

۱- مطالب السؤول، ص ۸۱ طبع تهران، اكمال الرجال، خطيب تبريزى عمرى، ص ۶۲۳ طبع دمشق.
۲- جامع مسانيد أبو حنيفه، علامه خوارزمى، ج ۱ ص ۲۲۲ طبع حيدر آباد، مناقب أبو حنيفه، حافظ أبو مؤيد موفق خطيب خوارزمى ج ۱ ص ۱۷۳ طبع حيدر آباد، جواهر المضيئه، محىّ الدين عبد القادر بن أبى الوفاج، ۲ ص ۴۸۶ طبع حيدر آباد؛ وسيله النجاه، مولوى محمد مبين هندى، ص ۳۵۴ طبع گلشن.

جعفر الصّادق رضی اللّه عنه، واسع العلم، وافر الحلم، و له من الفضائل و المآثر ما، لایحصی.(۱)

مالک بن أنس فی الموطا: أختلفت الی جعفر بن محمّد زماناً فما کنت أراه الّا علی احدی ثلاث خصال: اما مصلّا واما صائم و اما یقرأ القرآن(۲) وما رأت عینٌ ولا سمعتُ أُذُنٌ ولا خطر عَلی قلب بشر أفضل من جعفر بن محمّد الصّادق علماً و عباده و ورعاً(۳)

ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی (۸۰- ۱۵۰ ه-.-ق): ما رأیت أفقه من جعفر بن محمّد لما أقدمه المنصور بعث الیّ فقال: یا أبا حنیفه انّ النّاس قد افتتنوا بجعفر بن محمّد فهیئی له من المسائل الشداد فهیّات له اربعین مسأله ثم بعث الیّ ابو جعفر و هو بالبصره فاتیته فدخلت علیه و جعفر بن محمّد جالس عن یمینه، فلمّا أبصرت به دخلتنی من الهیبه لجعفر بن محمّد الصادق مالم یدخلنی لابی جعفر...»(۴). ثمّ قال ابو حنیفه: ألسنا روینا أن أعلم النّاس أعلمهم باختلاف الناس؟»

عبدالکریم بن أبی العوجاء (مقتول ۱۵۵): ما هذا ببشر و ان کان فی الدّینا روحانی یتجسد اذا شاء و یتروح اذا شاء فهو هذا و اشار الی الصادق»(۵)

ص: ۹۳

۱- ینابع الموده، علّامه قندوزی، ص ۳۸۰،طبع اسلامبول.

۲- تهذیب التهذیب، ج۲، ص۱۰۴

۳- المجلس السنیه، ج۵، التوسل والوسیله ابن یتمیه، ص۵۲

۴- مناقیب ابی حنیفه، للموفق، ج۱، ص۱۷۳، جامع اساتید ابی حنیفه، ج۱، ص۲۲۲ تذکره الحفاظ ذهبی، ج۱، ص۱۵۷

۵- اسد، جیدر، الامام الصادق ج ۱ ص ۵۴

عمرو بن ابی المقدام: کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمّد، علمت أنّه من سلاله النبیّین(۱)

ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳ ه-.): أفضلم و أکملهم جعفر الصّادق و من ثَمّ کان خلیفته (ای الباقر) و وصیّه و نقل النّاس عنه من العلوم ما، سارت به الرکبان و انتشر صیّته فی جمیع البلدان روی عنه الائمه الا أکابر(۲)

زهری مصری مالکی: و لقد اختلفت الیه (ای الی الجعفر) زماناً فما کنت أراه الّا علی ثلاث خصال: امّامصلّیاً وامّا صائماً وامّا یقرء القرآن، و ما رأیته قطّ یحدّث عن رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) الّا علی طهاره و لا یتکلّم فیما لا یعنیه، و کان من العلماء العبّاد الزهّاد الّذین یخشون اللّه، و ما رأیته قطّ الّا یخرج الوساده من تحته و یجعلها تحتی(۳)

عمر بن بحرالجاحظ (متوفی ۲۵۵ ه-.): جعفر بن

محمّد الّذی ملاء الدّنیا علمه و فقهه و یقال: أنّ أبا حنیفه من تلامذته و کذلک سفیان الثوری، و حسبک بهما فی هذالباب»(۴)

عبدالرحمن بن محمّد بن علی بسطامی حنیفی (متوفی ۸۵۸ ه-.): جعفر بن محمّد ازدحم علی بابه العلماء و اقتبس من مشکاه انواره الاصفیاء و کان یتکلّم بغوامض الاسرار و علوم الحقیقه و هو أبن سبع سنین»(۵)

ص: ۹۴

۱- تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۱۰۴ منهاج السنه ج ۱ ص ۱۲۴

۲- حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲

۳- مالک حیاته و عصره و آرائه و فقهه، ص ۱۰۴، طبع مخیم مصر.

۴- رسائل الجاحظ، سدوبی، ص ۱۰۶

۵- مناهج التوسل ص ۱۰۶

عبدالحی بن العمّار الحنبلی (متوفی ۱۰۸۹ه-.-ق): الامام سلاله النّبوه ابو عبداللّه جعفرالصادق بن محمّد الباقر... قد

ألف تلمیذه جابر بن حیّان الصوفی کتاباً فی ألف ورقه یتضمن رسائله وهی خمس مأه وهو عند الامامیه من الاثنی عشر بزعمهم. قیل: أنّه سأل أبا حنفیه عن محرم کسر رباعیه ظبی فقال: لا أعرف جوابها فقال: امام تعلم انّ الظّبی لایکون له رباعیه»(۱)

عبدالرّحمن بن محمّد بن خلدون (متوفی ۸۰۸ ه-): و أعلم أنّ کتاب الجفر کان أصله ان هارون بن سعید العجلی و هو رأس الزیدیه کان له کتاب یروی عن جعفر الصّادق و فیه علم ما سیقع لأهلبیت و علی العموم ولبعض الاشخاص منهم علی الخصوص و قع ذلک لجعفر و نظائره من رجالاتهم علی طریق الکرامه والکشف الّذی یقع لمثلهم من الاولیاء و کان مکتوباً عنه جعفر فی جلد ثور صغیر فرواه عنه هارون العجلی و کتبه و سماه الجفر با سم الجلد...(۲)»

فضایل علمی موسی بن جعفر علیهما السلام

موسی بن جعفر ابو الحسن الهاشمیّ، و یقال له، الکاظم، ولد «سنه ثمانٌ» او «تسع و عشرین و مائه» و کان کثیر العباده و المرؤه، اذا بلغه عن أحد أنّه یؤذیه أرسل اِلیه بالذّهب و التُحَفْ(۳)

۱- شذرات الذهب، ج۱، ص ۲۲۰

۲- مقدمه ابن خلددون ص ۳۳۴

۳- البدایه و النهایه، حافظ بن کثیر، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

ابن صباغ مالکی: قال بعض أهل العلم: الکاظم هو الامام الکبیر القدر و الأوحد الحجّه الحبر الساحر لیله قائماً القاطع نهاره صائماً... و کان موسی الکاظم أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم کفّاً و اکرمهم نفساً و کان یتفقّد فقراء المدینه و یحمل الیهم الدراهم و الدنانیر الی بیوتهم و النفقات و لا یعلمون من أیّ جهه وصِلَهم ذلک، و لم یعلموا بذلک الّا بعد موته(علیه السلام) و کان کثیراً ما یدعو: اللهمّ انِی أسالُک الرّاحه عند الموت و العفو عند الحساب.(۱)

دخل موسی الکاظم علی الرّشید فقال له: لِمَ زعمتم أنّکم أقرب الی رسول الله منّا؟ فقال: لو أن رسول الله حیّ فخطب الیک کریمتک هل کنت تجیبه؟ قال سبحان الله! و کنت أفتخر بذلک علی العرب و العجم. فقال لکنّه لا یخطب الیّ و لا اُزوجّه لأنّه ولدنا و لم یلدکم.

محمدبن احمد بن ذهبی (۶۷۳ – ۷۴۸ه–ق): وقد کان موسی بن جعفر(علیه السلام) من أجود الحکماء ومن العباد والاتقیاء»(۲)

محمّد بن ادریس ابو حاتم رازی (متوفی۲۷۷ه–): ثقه، صدوق، امام من ائمه المسلمین(۳) * یحیی بن الحسین بن جعفر العقیقی (۲۱۴– ۲۷۷ه–): کان موسی بن جعفر یدعی العبد الاصالح من عبادته واجتهاده»(۴)

ص: ۹۶

۱– فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۲۱۹– ۲۱۳.

۲– میزان الاعتدال، ج۴،ص۲۰۱

۳– به نقل منهاج السنه، ج۲۰، ص۱۲۴ تهذیب التهذیب، ج۱۰، ص۳۰۲

۴– تهذیب التهذیب، ج۱۰، ص۳۰۲

احمد بن حجر الهیثمی: ورث أباه علماً ومعرفهً وکمالا وفضـلا سـمّی الکاظم لکثره تجاوزه وحلمه وکان معروفاً عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عنداللّه وکان أعبد أهل زمانه وأعلمهم وأسخاهم(۱)

حافظ أبی بکر احمـد بـن علی الخطیـب البغـدادی (متـوفی۴۶۳ ه-): کـان موسـی بـن جعفر یُـدعی العَبْـدُ الصّالِـحُ مـن عبـادته واجتهاده... (۲)

کمال الدین محمّد بن طلحه شافعی (۵۸۳-۶۵۲ه-): هو الامام الکبیر القدرِ العظیمِ الشأن الکبیرِ... یُبِتُ اللَّیلَ ساجِداً وقائماً ویَقْطَع النّهـار مُتَصـدقّاً وصائِمـاً ولِفَرطِ حِلْمه وتجـاوزه عن المُعْتَـدین علیه دُعِیَ کاظماً کان یجازی الْمُسِیءَ باحسانه الیه ویَقابِلُ الجانِی بِعَفْوه عنه ولِکَثْرَه عبادته کان یُسَـمّی بالعبـد الصّالـح ویُعْرَفُ فی العراقِ ببابِ الحوائـج الی اللّه لِنَجْـح مطالب المُتَوسـلین الی اللّه تعالی به کراماته تُحارُّمنهاالعُقُول بأن له عند اللّه تعالی قَدَم صدق لاتَزَلْ ولا تَزُل...(۳)»

احمـد بن محمّـد بن ابی بکر بن خلّکان (۶۰۸- ۶۸۱ه-):... قال الخطیب فی تاریـخ بغداد: کان موسـی یدعی «العبدالصالح» من عبادته واجتهاده...وکان یسـکن المدینه فأقدمه المهدی ببغداد فحبسه فرأی فی النّوم علی بن ابی طالب(علیه السـلام) وهو یقول: یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الارض وتقطعوا أرحامکم؟(۴)

۱- الصواعق المحرقه، ص۷۱

۲- تاریخ بغداد، ج۱۳،ص۲۷ - ۲۸

۳- مطالب السؤل، ص۸۳، چاپ سنگی که با کتاب تذکره الخواص سبط ابن جوزی در ایران چاپ شده است.

۴- سوره محمد، آیه ۲۲

فضایل امام جواد علیه السلام

سبط ابن جوزی (۶۵۴۵۸۱- ه-): هو محمّد بن علی بن موسی... کان علی منهاج أبیه فی العلم والتُّقی والزّهد والجود ولما مات أبوه قدم علی المأمون فأکرمه واعطاه ماکان یعطی أباه...»(۱)

شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی شافعی: و لم یزل مشعوفاً به لما ظهر له بعد ذلک من فضله و علمه و کمال و عقله و ظهور براهنه مع صغر سنّه و عزم عَلی تزویجه بابنته امّ الفضل...(۲)»

نور الدّین بن محمّد مالکی مکی، مشهور به «أبی الصباغ»: هو أبو جعفر الثّانی فانّه تقوم فی آبائه أبو جعفر محمّد و هو الباقر بن علی فجاء هذا باسمه و کنیته فهو اسم جده فعرّف بأبی جعفر الثّانی وان کان صغیر السنّ فهوکبیر القدر رفیع الذّکر القائم بالامامه بعد علی بن موسی الرّضا ولده ابو جعفر محمّد الجواد للنّص علیه والاشاره له بها من أبیه کما أخبر بذلک جماعه من الثقات العدول(۳)

ص: ۹۸

۱- تذکره الخواص، ص ۹-۳۵۸

۲- نوار اابصار، ص ۱۷۷

۳- الفصل المهّمه ص ۲۶۵

فضایل امام هادی علیه السلام

احمد بن حجر الهیثمی المکی (م ۹۷۴ ه-): قال فی الصواعق المحرقه: «کان ابوالحسن العسکری وارث أبیه علماً و سخاء و من ثم جاء اعرابی من اعراب الکوفه و قال: این من المتمسکین بولاء جدک و قد رکبنی دین أثقلنی حمله و لم أقصد لقضائه سواک فقال: کَمْ دَیْنُک؟ فقال: عَشْرَه آلاف درهَم. فقال طلب نفساً بِقَضائِه ان شاء اللّه تعالی، ثم کتب له ورقه فیها ذلک المبلغ دیناً علیه» اللّه أعلم یجعل رسالته(۱)

۱- الصواعق المحرقه ص ۲۰۵

گفتار دوّم :عبادت و بندگی از دیدگاه آیات و روایات

اشاره

در این گفتـار دوم «هـدف» بیـان مقـداری از آیات و روایات مربوط به سـرنوشت آدمی است، و از آنجا که هـدف در لغت به معنـای هر چیزی بلنـد و بر آفراشـته، نشـانهء تیر، و آنچه آدمی برای رسـیدن به آن می کوشـد از قبیـل مقام، مال ومکنت و نیز مقصود وغایت آمده است(۱)

بنـا بر این، در مورد موجود ذی شـعور مثـل انسـان می توان گفت: هـدف، چیزی است که انسان قبل از عمل آن را در نظر می گیرد و نیروی خود را برای رسیدن به آن کار می برد و مقصودش دستیابی و رسیدن به آن است.

بعبـارت دیگر: هـدف آن چیزی است که عشق وعلاـقه به آن محرّك آدمی می شود تـا این که راه رسـیدن به آن را بر گزینند ووسایـل لازم برای وصول به آن را انتخاب کرده و به کار بگیرد. لـذا هـدف در بیان تبلیغ دینی هماننـد دیگر روشـهای تبلیغ و تعلیم و تربیت اسـلامی، همان اهـداف را دنبال می کند که پیامبران الهی در نظر داشـتند و آنها عبارتند از: بندگی خدا و پرهیز از طـاغوت؛ تزکیه و تعلیم؛ خروج از ظلمت به سوی نور؛ بر قراری عـدالت؛ رهـای از وابسـتگیهاو عادتهـای جاهلاـنه؛ بر طرف شدن حرص وحسد ... که این عناوینی مهمّ از طریق آیات و روایات برای مبلّغان دینی به صورت دسته بندی جمع آوری شده است.

ص: ۱۰۲

۱- / فرهنگ فارسی، محمد معین، ص۵۱۰۸

ثواب زیارت اهل بیت

قال الصادق علیه السـلام: من زارنا بعـد مماتنا فکأنما زارنا فی حیاتنا، ومن جاهـد عدونا فکأنما جاهد معنا، ومن تولی محبّنا فقد أحبّنا، ومن سُر موصناً فقد سرنا، ومن أعان فقیرنا کان مکافته علی جدنا رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله والسلّم(۱)

عن أبی عبداللّه علیه السلام: من نوی من بیته زیاره قبر امام مفترض طاعته، وأخرج لنفقته درهماً واحداً، کتب اللّه له سبعین ألف حسنه، ومحاعنه سبعین الف سئیه، وکتب اسمه فی الدّیوان الصّدیقین والشّهداء، أسرف فی تلک النفقه اولم یسرف(۲)

قـال الحسـین علیه السـلام لرسول اللّه: یـا ابتـاه مـا جزاء من زارک ؟ فقـال: من زارنی حیاً ومیتـاً او زار أبـاک او زار أخاک، او زارک، کـان حقـاً علیّ أن ازوره یوم القیـامه فـأخلصه من ذنوبه (همـان)قـال رضـا علیه السـلام: من زار فبر مؤمن فقرأ عنـده «انا انزلناه» سبع مرات، غفراللّه، له و لصاحب القبر. (بحار ج۸۲ ص۱۶۹)

قـال الصّادق علیه السـلام: من زار الحسـین بن علی علیهمـا السـلام، لاـ اشـراً، ولا بطراً، ولا ریاءً، ولا سـمعه، محصت ذنوبه کما یمحص الثوب فی

ص: ۱۰۳

۱- / بحار الانوار، ج۷۹، ص۱۲۴

۲- / مسدرک الوسائل ، ج ۱۰، ص۱۸۴

الماء فلايبقى عليه دنس، ویکتب له بکل خطوةٍ حجّه و کلّما رفع قدمه له عمره(۱)

قال حمدان بن اسحاق: قلت لِأَبى جعفر الثانى علیه السلام: ما، لمن زار قبر أبیک بطوس؟

فقال: من زار قبر أبی، غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر (همان) روی أنّ من زار أمیر المؤمنین علیه السلام کان له الجنّه (همان) روی أنّ من زار الحسین علیه السلام محصّت ذنوبه کما یمحص الثوب فی الماء و یکتب له بکلّ خطوةٍ حجّه و کلّما رفع قدمه عمره (همان)حُریز عن أبی عبداللّه علیه السلام: من زار الحسین بن علی علیهماالسلام یوم عاشورا و جبت له الجنّه.

اهل دنیا

یا احمد! أَبغِضُ الدَنیا و أَهلَها و أَحِبِ الآخِرهَ و أَهلَها:

ای احمد دنیا و اهلش را دشمن بدار آخرت و اهلش را دوست بدار.

قال: یا رب! و من أهلُ الدُّنیا و من أهل الآخره ؟ قال : أهل الدُنیا مَن کَثُر أکلُه وضِحکُه و نَومُه و غضبُه قَلیلُ الرِضا

ص: ۱۰۴

۱- / وسائل الشّیعه، ج ۱۰

عرض کرد: پروردگارا اهل دنیا و اهل آخرت کیست؟ فرمود: اهل دنیا کسی است که خنده ی زیاد و خواب و خشمش فراوان دارد؛ خشنودیش کم و راضی به قضای الهی نیست

کسِلانُ عند الطاعه، شجاع عندالمعصیه، أمله بعید، وأجلُه قریب. به طاعت خدا سست و نافرمانیش قهرمان، ارزویش دراز و مرگش نزدیک است.

لایحاسب نفسه، قلیل المنفعه، کثیر الکلام، قلیل الخوف، کثیر الفرح عند الطعام، و أن أهل الدنیا لایشکرون عند الرخا و لایبصرون عند البلا؛

نفسش را آزمایش نمی کند، نفع به مردم ندارد، سخن زیاد می گوید، ترس از عذاب اندک و زیاد خرسند است. همچنان در هنگام برخورداری نعمتها سپاسگذار نیستند و در گرفتاریها صبر ندارد .

کثیر الناس عندهم قلیل و یحمدون انفسهم بما لایفعلون و یدعون بما لیس لهم. مردم را به دیده ی حقارت می نگرد و خود را بر کارهای خیر که انجام نمی دهد می ستاید و مردم را به کارهای می خواند با اینکه خود به جا نمی آورد.

اهل آخرت

یا أحمد أن أهل الخیر، وأهل الآخره رقیقه وجوههم کثیر حیاؤهم، قلیل حمقهم، کثیر نفعهم، قلیل مکرهم:

ص: ۱۰۵

ای احمـد اهل خیر وآخرت صورتهایشان لاغر و حیائشان بسـیار، حماقت ایشان در کارها انـدک، و نفعشان فراوان، تزویر نمی کنند.

الناس منهم فی راحه، و انفسهم منهم فی تعب، کلامهم موزون مردم از آنان در آسایس و خود در اذیت اند، سخنانشان با أدب و متانت است.

محاسبون لِأنفسهم، متعبون لها، نام أعینهم و لا تنام قلوبهم، أعینهنم باکیه و قلوبهم ذاکره

به اعمالشـان توجه دارد، چشـماهیشان خواب می رود و لی قلوبیشان بیدارنـد، چشـهایشان از ترس خـدا گریان و قلوبشان ذاکر است.

فی اول النعمه یحمدون و فی آخرها یشکرون، دعاوهم عندالله مرفوع و کلامهم مسموع، تفرح بهم الملائکه

در آغاز هر نعمتی سـتایش خداوند و در پایان آن سپاسـگذارند، دعای آنان مستجاب و به سخنانشان توجه می شود وفرشتکان به وجود آنان شاد می شوند.

یحب الرب أن یسـمع کلامهم کما تحب اوالده ولدها، ولا یشغلون عنه طرفه عین، ولا یریدون کثیره الطعام ولا کثره الکلام ولا کثیر اللباس

خدا دوست دارد سـخن آنان را بشوند آنچنان که مادر سخن گفتن فرزندش را دوست دارد، لحظه ای از یاد خدا غافل نیستند، به فکر غذای زیاد، سخن بسیار و یا لباسهای فراوان نیستند.

ص: ۱۰۶

یا أحمد ان أهل الآخره لا ینهاهم الطعهام منذ عرفوا ربهم، و لا یشغلهم مصیبه منذ عرفوا سیآتهم، یبکون علی خطایاهم، یتعبون انفسهم ولا یریحونهاوان را حه أهل الجنه فی الموت و الآ خره مستراح العابدین

ای احمد اهل آخرت از عشق به خدا لذت می برند نه، از خوردن غذاهای مادی، تنها گناه آنان را ناراحت می کند و بر لغزشهای گذشته ی خود اشک می ریزند، بدن را به رنج عبادت انداخته و از خوشگذاراندن بیهوده بیزارند. راحتی اهل بهشت در مرگ و آخرت جایگاه اسایش بندگان واقعی است.

مونسهم دموعهم التی تفیض علی خدودهم، وجلوسهم مع الملائکه اللذین عن أَیمانِهم وعن شِمائِلِهم و مناجاتهم مع الجلیل الذی فوق عرشه، و ان أهل الآخره قلوبهم فی اجوافهم، قد قرحت یقولون: متی نستریح من دار الفناء الی دارالفنا

مونس اهل آخرت اشکی است که برای خدا بر صورتشان جاری است و همنشینی آنان با ملائکه های مأمور ضبط اعمال آنان از طرف راست و چپ هستند. گفتگوی آنان با خدای بزرگ است. دلهای آنان در سینه ها از تنگی دنیا جراحت برداشته می گویند: چه زمانی از این خانه فانی به منزل دائمی می رویم.(۱)

ص: ۱۰۷

۱- بحارالانوار. خصال وارشاد القلوب. طبق نقل سخن خدا. ص۳۲۴

... یا أحمد! عجبت من ثلاثه عبید: عبد دخل فی الصلاه وهو یعلم الی من یرفع یدیه؟ وقدام من هو؟ وهو ینعس

ای احمد! «من» از سه گروهی از بندگانم در شگفتم: بنده ای در حال نماز چرت می زند با این که می داند به سوی چه کسی دست بلند کرده وبا چه کسی روبرو شده است.

وعجبت من عبد له قوت یوم من حشیش او غیره وهو یهتم لغدٍ. وعجبت من عبد لایدری انی راضٍ عنه أم ساخط علیه وهو یضحک!

واز بنده ای که مخارج یک روز خود را دارد و با فکر مخارج فردایش می باشد، و از بنده ای که در حال لبخند است؛ اما یقین ندارد که من از او راضی و یا در خشمم.

یا أحمد! ان فی الجنه قصراً من لؤلؤٍ و دره فوق دره، لیس فیها فصم ولا وصل فیها الخواص، أنظر الیهم کل یوم سبعین مره، وأکلمهم کلما نظرت الیهم ازید فی ملکهم سبعین ضعفاً

ای احمد! در بهشت کاخی است که از لؤلؤ و در ساخته شده است و در آنجا فنا نیست. آن قصرها محل بندگان خاص من است که در هر روزی هفتاد مرتبه به آنان نظر نموده وبا آنان سخن می گویم، هر مرتبه ای که به آنان می نگرم کاخهای آنان را هفتاد برابر کنم.

و اذا تلذذ أهل الجنه بالطعام والشراب تلذذوا بکلامی وذکری وحدیثی

ص: ۱۰۸

گرچه اهل بهشت از غذائی بهشتی لذت می برند ولی از سخن وحدیث با من لذت می برند.

قال: یا رب! ما علامات اولئک؟ قال: هم فی الدنیا مسجونون قد سجنوا السنتهم من فضول الکلام وبطونهم من فضول الطعام

پیامبر فرمود: پروردگارا! علامت آنان چیست؟ فرمود: آنان در دنیا دائماً زندانی و زبانهایشان از سخن گفتن بیهوده در حبس و شکمهایشان از غذای حرام خالی است.

یا أحمد! ان المحبه لله هی المحبه للفقراء والتقرب الیهم

ای احمد! دوستی خدا دوستی با فقیران و ارتبات به آنان می باشد.

قال: یا رب! ومن الفقراء؟ قال الذین رضوا بالقلیل وصبروا علی الجوع وعلی الرخاء ولم یشکوا جوعهم ولا ظماهم ولم یکذبوا بالسنتهم

فرمود: پرورگارا! فقرا کیانند؟ فرمود: آنان که به اندک از دنیا قانع و به گرسنگی صبر وشکیباست و بر سختیها و مشکلات شکایت نمی کنند ودروغ نمی گویند.

ولم یغضبوا علی ربهم ولم یغتموا علی ما فاتهم ولم یفرحوا بما اتاهم

به خدا غضب نمی کنند (که آنان را فقیر نموده ام) وآنچه از دست دهد غمگین نمی شود وبه آنچه به دست آورند خرسند نمی گردد(۱)

۱- بحارالانوار . خصال . ارشاد القلوب . طبق نقل سخن خدا . ص۳۱۸

قال رسول الله(صل الله علیه وآله): لاتجلسوا عند کل عالم الا عالم یدعوکم من الخمس الی الخمس: من الشک الی الیقین ومن الکبر الی التواضع ومن الریا الی الاخلاص ومن العداوه الی النصیحه ومن الرغبه الی الزهد.

در مجلس هر دانشـمندی ننشـینید مگر دانشـمندی که دارای مرتبه ای از علم باشد که شـما را ازپنج چیز به پنج چیز برساند: از مرتبه ی شـک به مرتبه ی یقین، از خودبینی به فروتنی، از ریاکاری به خلوص، از دشـمنی با خلق به خیرخواهی واز شـهوات و میل به حرام به دوری و کناره گیری(۱)

قال رسول الله: أفضل الایمان أن تعلم ان الله معک حیث ما کنت

برترین مرتبه ی ایمان آن است که بدانی همیشه خدا با توست.(۲)

گناهان کبیره

ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم سیّأتکم و ندخلکم مدخلًا کریماً(۳)

شرک به خدا؛ قتل نفس محترمه، قذف زنهای محصنه، خوردن مال یتیم، زنا، سحر، خوردن مال ربا.

۱- طرائف . ج۱ .ص۱۷
۲- کنزالعمال . ج۶۶
۳- / سوره نساء، آیه ۳۱

عن أبی عبداللّه علیه السلام: لا تسلموا علی الیهود ولا علی النّصاری ولا علی المجوس ولا علی عابد الوثن ولا علی آکل الرّباء

قال رسول اللّه (ص): لعن اللّه آکل الرّبا وموکله و کاتبه و شاهده

عن أبی بصیر عن أبی عبدالله علیه السلام: {ما حد} آکل الرّباء بعد البیّنه؟ قال: یؤدب، فان عاد، یؤدب، فان عاد قتل. (۱)

قال اللّه: ولایغتب بعضکم بعضاً أیحبّ أن یأکل لحم أخیه میتاً (حجرات۱۲)

من قال فی مؤمن مارأته عیناه و سمعته اذناه فهو من الّذین قال اللّه: انّ الّذین یحبّون أن تشیع الفاحشه فی الّذین آمنوا لهم عذاب عظیم فی الدّنیا والآخره واللّه یعلم وأنتم لا تعلمون(۲)

قال رسول اللّه (ص): ایّاکم والغیبه، فانّ الغیبه أشدّ من الزّنا، فانّ الرّجل قد یزنی فیتوب اللّه علیه و انّ صاحب الغیبه لایغفر له حتّی یغفر له صاحبه(۳)

قال الصّادق علیه السلام: الغیبه حرام علی کلّ مسلم (بحار ج۷۲ ص۲۵۷)

کذب من زعم انّه ولد حلال و هو یأکل لحوم النّاس بالغیبه (امالی ،ص۱۷۴ وسایل ۱۲)

۱- من لایحضر ، ج۴،ص ۷۰

۲- / سوره نور، آیه ۱۹

۳- وسائل ج۲

میزان انسانیت

یا ایها الناس إنا خلقنا کم من ذکر و أنثی و جعلنا کم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أکرمکم عند اللّه اتقاکم ان اللّه علیم خبیر :

ای مردم! مـا شـما را از یـک مرد و زن آفریـدیم و شـما را تیره هـا و قبیله هـا قرار دادیم تا یکـدیگر را بشناسـید (واینها ارزش نیست) گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شما است، خدا دانا وآگاه است(۱).

گرچه گروهی ثروت و اولاـد را ملاـک امتیـاز می داننـد، گروهی به نسب و قبیله خود افتخـار می کننـد و جمعی به مقـام بلند اجتماعی و سیاسـی خود فخر فروشـی می کننـد؛ اما از آنجا که اینها امور واهی و متزلزلِ مادی و زود گـذر است؛ اسـلام روی همه ی آنها خط بطلان کشـیده است و ارزش واقعی را در صـفات ذاتی، مخصوصاً تقوی، پرهیزکاری، تعهد و پاکی قرار داده است و حتی برای موضوعات مهمّی همچون علم، دانش در مسیر ایمان و تقوی، و ارزشهای اخلاقی نیز أهمیتی قائل نیست.

و عجیب این است که قرآن در محیطی ظهور نموده که امتیـاز قبیله ی جزء مهمّترین ارزشـها بوده است و اسـلام بـا خط بطلان روی آن، انسانهـا را از قیـد اسـارت خون، قبیله، رنگ، مال و ثروت، جا و مقام آزاد نموده و او را برای یافتن خویش، به دورن جانش و صفات ولایش رهبری کرده.

۱- / سوره حجرات آیه ۱۳

رسول خدا(صل اللّه علیه وآله) در مکه فرموده: ایّها النّاس إن الله قد إذهب عنکم عیبه الجاهلیه، و تعاضُمها بآبائها، فالناس رجلان: رجل برٌّ تقیٌّ کریمٌ علی اللّه، و فاجرٌ شقیٌ هَیِّنٌ علی اللّه، و الناس بنو آدم، و خلق اللّه آدم من تراب، و قال اللّه تعالی: یا ایها انا خلقناکم من ذکر و أنثی ...

ای مردم! خداوند ننگ جاهلیت و تفاخر با پدران و نیاکان را از شمازدود، مردم بیش از دو گروه نیستند: یا نیکوکار با تقوا و ارزشمند نزد خدا است، یا بدکار و شقی و پست در پیشگاه حق اند، همه ی مردم فرزند آدم است و خداوند آدم را از خا ک آفریده است، چنانچه فرموده: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم...(۱)

در جاییی دیگر فرموده: یا ایّها الناس! ألا إن ربکم واحد، و إن آباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی العجمی، ولا لعجمی علی عربی، ولا لِأسود علی أحمر، ولا لِأحمر علی أسود، الا بالتقوی ألا هل بلغتّ؟ قالو: نعم: قال: لیبلغ الشاهد الغائب؛ ای مردم! بدانید خدایتان یکی است و پدرانتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب؛ نه سیاه پوست بر سفید پوست برتری دارد و نه سفید پوست بر سیاه پوست، مگر با تقوا. آیا من دستور خدا را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: بله. فرمود: این سخن را حاضرین به غائبان برسانید.

۱- / سوره حجرات آیه ۱۳

نیز فرمود: ان اللّه لاـ ینظر الی احسابکم، ولاـ الی انسابکم، ولاـ الی اجسا مکم، ولا الی اموالکم ؛ ولکن ینظر الی قلوبکم، فمن کان له قلب صالح تحنن اللّه علیه و انّما انتم بنو آدم و أحبکم الیه اتقاکم؛

خداونـد نه، به وضع خانوادگی و نسب شـما نگاه می کند، نه به اجسام و اموالتان؛ ولی به دلهای شـما نگاه می کند. کسـی که قلب صالحی دارد، خـدا به او محبت می کنـد. شـما همگی فرزندان آدم هستید و محبوبترین شـما نزد خدا، با تقوا ترین شـما است؛ ولی عجیب این است که با این تعلیمات مهمّی اسـلام هنوز در میان مسلمانان حتّی در بین تشیع روی مسائل واهی مانند «خون» و «زبان» و «قیافه» تکیه کرده و بر اخوت اسـلامی و مذهبی مقدم می شـمرند و در تلاش هسـتند که عصبیت جاهلیت را زنـده کننـد بـا این که با این حرکت ضـربها ی را متحمل شدنـد و هنوز از خواب غفلت بیـدار نمی شونـد که اسـلام روی تقوا چقدر تأکید کرده است مانند آیات ذیل: و تزو دوا فان خیر الزاد التقوی (اعراف ۲۶) هو اهل التقوی و اهل المغفره (مدثر ۵۶) و تعاون علی اللبر والتقوی (مائده ۲) اعدلوا هو اقربوا للتقوی (مائده ۸) لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه: این آیه آخر درباره مسجد «قبا» نازل شده

که منافقین در مقابل آن مسجد «ضرار» را ساخته بودند(۱)

از مجموع آیـات اسـتفاده می شود که «تقوی» همـان احسـاس مسؤولیت و تعهـدی است که به دنبـال رسوخ ایمـان در قلب، بر وجود

۱- / سوره، تو به آیه، ۱۰۸

انسان حاکم می شود و او را از «فخور» و «گناه» باز می دارد، و به سوی نیکی، پاکی و عدالت دعوت می کند و اعمال انسان را خالص کرده و آلودگی ها را می زوداید. چنانکه از ریشه لغوی «تقوی» نیز به همین نتیجه می رسیم؛ چون، تقوی از ماده «وقایه») به معنای کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در این موارد، نگهداری روح و جان از هرگونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

باید توجه داشت که، تقوی میوه ی درختِ ایمان است و به همین دلیل، برای به دست آوردن این سرمایه ی عظیم، باید پایه ی ایمان را محکم ساخت. البته، ممارست بر اطاعت و پرهیز از گناه و ... ملکه تقوی را در نفس راسخ می کند، در روایات آمده که «تقوی» یک درجه بالاتر از ایمان و یک درجه پایین تر از یقین است که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده: الایمان فوق الإسلام بدرجه، والتقوی فوق الایمان بدرجه، والیقین فوق التقوی بدرجه، و ما قُسِم فی النّاس شیءٌ أقل من الیقین(1)؛ ایمان یکدرجه برتر از اسلام، و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است؛ اما یقین یک درجه بالاتر از تقوی

است، و هیچ چیزی در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است.

۱- (بحار، ج ۷۰، ص ۱۳۶)

فَرقِ إسلام و إیمان

خداونـد حقیقت ایمان را در قرآن چنین معرّفی می کتند: اعراب بادیه نشـین می گویند: ما ایمان آورده ایم، به آنها بگو: شـما ایمان نیاورده اید، بگوئید: اسلام آورده ایم؛ ولی، هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است:

قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم (حجرات آیه ، ۱۵).

طبق این آیه، اسـلام شـکل ظـاهری قـانونی دارد؛ پس، هرکسـی شـهادتین را بر زبان جاری کنـد، در سـلک مسـلمانان است و احکـام اسـلام بر او جـاری می شود؛ اما ایمان یک امر واقعی و باطنی است که جایگاه آن در قلب است، نه زبان و ظاهر او. بنا براین، اسـلام ممکن است دارای انگیزه های متفاوتی حتی انگیزه مادی و منافع شخصـی داشـته باشد؛ ولی، ایمان حتماً از انگیز های معنوی، از علم و آگاهی سرچشـمه می گیرد، و ایمان است که میوه ی حیات بخش «تقوی» بر شاخسارش ظاهر می شود. لذا پیامبر اکرم فرمود: اسلام علانیه، والایمان فی القلب؛ یعنی،اسلام امر ظاهر وآشکار است؛ اما مرکز ایمان تنها قلب است(۱).

امـام صادق فرموده : الا سـلام یحقن به الـدم و تؤدی به الامانه و تسـحِل به الفروج و الثواب علی الایمان؛ یعنی، با اسـلام خون انسان

۱- / طبرسی ، شیخ ابو علی الفضل بن الحسن ، مجمع البیان ، ج ۹، ص ۱۳۸

محفوظ، اداء امانت او لازم و ازدواج با او حلال می شود؛ اما ثواب مترتیب بر ایمان است(۱)

به همین دلیـل مفهوم اسـلام در بعض روایـات منحصـر به اقرار لفظی است، در حـال که ایمان، اقرار لفظ همرا ه با عمل معرّفی شده است:

الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلاعمل(همان).

بنـابر این، اولین نشانه ایمان عـدم تردیـد و دو دلی در مسـیر اسـلام است. و علامت دوم، جهاد با اموال و علامت سوم، جهاد با نفس است که خداوند فرموده: انماالمؤمنون الذین آمنوا باللّه و رسوله ثمّ لم یرتابوا و اهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّه.

حقیقت مرگ

غالباً تصور می کنند «مرگ» یک امر عدمی و به معنی «فنا» و «نیستی» است؛

ولی طبق آیـات و روایـات و دلاـئلی عقلی، مرگ یک امر وجودی و به معنی انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است. لـذا در بسـیاری از آیات از مرگ به «توفی» تعبیر شده است که به معنی بازگرفتن و دریافت روح از «تن» به وسـیله فرشتگان است، و آنچه که در این آیه آمده:

«و جاءت سکره الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید»

۱- / کافی ، ج ۲، باب ان الاسلام یحقن به الدم

سکرات مرگ حقیقت را [پیش چشم او] می آورد [و گفته می شود] این همان چیزی است که تو از او می گریختی(۱).

«سکره مرگ» حالتی شبیه به «مستی» است که به صورت هیجان دست می دهد وگاه بر عقل او چهره می شود و او را در اضطراب و نا آرامی شدید فرو می برد. لذا از امام سجّاد علیه السلام سؤال کردند: «ما الموت؟» مرگ چیست؟ در پاسخ فرموده:

للمؤمن کنزع ثیابٍ و سِخٍ قمِلهٍ، و فک قیودٍ، و اغلالٍ ثقیلهٍ، و الإ ستبدلال بأ فخرِ الثیاب ، و أطیبها روائحُ، و اوطی المراکب و أنس المنازل؛ و للکافر کخلع الثیاب فاخر، والنقل عن منارل أنیسُهٍ والاستبدال بأوسخ الثیاب و أخشیها، و اوحش المنازل، و أعظم العذاب؛

برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است، وگشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخر ترین لباسها و خشبوترین عطرها، و راهورترین مرکبها و مناسب ترین منزلهاست؛ اما برای کافر، مانند کندن لباس فاخر، و انتقال از منزلهای مورد علاقه، و تبدیل آن به چرکترین و خشن ترین لباسها و وحشتناک ترین منزلها و بزرگترین عذاب است(۲).

قال محمد بن علی علیهما السلام: و هو نوم الذی یأتیکم کل لیله الا أنه طویله مدته لا ینتبه منه الا یوم القیامه

۱- / سوره ق آیه ۹۱

۲- / بحارالانوار، ج ۶، ص۱۵۵

مرگ همان خوابی است که هرشب به سراغتان می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت(۱)

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، هنگام جنگ برای یاران خود از مرگ تعبیر لطیفی دارد:

صبراً بنی الکرم فما الموت الا قنطره تعبِر بکم عن البوس و الضراء الی الجنان الواسعه النعیم الدائمه، فأیکم یکره أن ینتقل من سجن الی قصر و ما هّوِ لِأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن وعذاب، إن أبی حدثنی عن رسول اللّه إن الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، والموت جسر هولاء الی جنانهم، و جسر هولاء الی جحیم؛

شکیبا باشید ای فرزندان مردان بزرگوار! مرگ، تنها پلی است که شما را از رنجها به باغهای وسیع بهشت و نعمت های جاویدان منتقل می کند، کدام یکی از شما از انتقال یافتن

زندان به قصر ناراحتید؟! و اما مرگ نسبت به دشمنان شما خروج از قصر و انتقال به سوی زندان و اعذاب است. پدرم از رسول خدا (ص) نقل فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که آنها را به باغهای بهشت، و پلی است که آنها را به جهنم منتقل می کند(۲).

طبق بعضی روایات سه روز برای انسان وحشتناک است: روز ولادت که با این جهان نا آشنا است، و روز مردن که عالم پس از مرگ را مشاهده می کند نا آشناست، و روز محشر که متوجه احکامی می شود که

۱- / (هماتن ظاهرا منظور از محمد بن علی ، امام نهم ، امام محمد جواد است.)

۲- / معانی الاخبار ، ص ۲۸۹، باب معنی الموت

در دنیا نبوده. لذا خداوند درباره حضرت یحیی فرموده: «و سلام علیه یوم ولد و. یوم یموت و یوم یبعث حیاً» و از زبان عیسی بن مریم همین سخن را بیان نموده واین دو پیامبر را در این سه روز مشمول رحمت خویش قرار داده است.(۱)

انتظار وتوجّه به مرگ

قال اللّه تعالی: اینما یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّده(۲)

جالب توجّه این است که در آیات متعدد از قرآن کریم همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مدثر از «مرگ» تعبیر به «یقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیتی، با هر اعتقاد که دارند و هر چیزی را که بتوانند انکار کنند؛ ولی، این واقعیت را نمی توانند انکار کنند که زندگی بالأخره یک روزی پایانی دارد، و از آنجا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات، ویا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می دانند همواره از نام آن گریزانند این آیات هشدار می دهد و در آیه مورد بحث تعبیر به «یدرککم» به آنها گوشزد می کند که فرار کردن از این واقعیتی قطعی عالم بیهوده است؛ زیرا معنای ماده «یدرککم» این است که کسی از چیز فرار کند و آن چیز به دنبالش بدود.

۱- بحار ج ۶ ص ۱۸۵

۲- / سوره نساء، آیه ۷۸

در سوره «جمعه» آیه ۸ نیز این حقیقت به صورت آشکار تری بیان شده: قل ان الموت الذی تفرون منه فانّه ملاقیکم؛

بگو مرگی که از آن فرار می کنید بالأخره به شما می رسد.

علاوه بر این، هیچ چیزی حتی برجهای محکم«مشیده» نمی تواند جلوی مرگ را بگیرد؛ زیرا مرگ از درون انسان سرچشمه می گیرد؛ چون استعدادهای انسان محدود است و یک روزی به پایان می رسد.

امیر بیان علی علیه السلام در در خطبه ۱۳۱:

فانّه واللّه الجِد لا العب، الحق لا الکذب، وما هو الی الا الموت، أسمع داعیه وأعجل حادیه، فلا یغرّرنّک سواد النّاس [عامتهم] من نفسک[بنفسک] فقد رأیت من کان قبلک ممن جمع المال، وحذِرَ الإقلال، وأمن العواقب، طول الأمل، وإستبعاد الأجل، کیف نزل به الموت فأزعجه عن وطنه، وأخذه من مأمَنه، محمولاً ـ علی اعواد المنایا، یتعاطی به الرجال الرجال، حملاً ـ علی المناکب و امساکاً بالأنامل، اما رأیتم الذی یأملون بعیداً و یبنون مشیداً و یجمعون کثیراً، أصبحت بیوتهم قبوراً، وما جمعوا بوراً، وصارت اموالهم للوارثین، و ازواجهم لقوم آخرین، لا فی حسنه یزیدون، ولا من سیئه یستعتبون.(۱)

امیر بیان و مولایی سخن علی بن ابیطالب علیهما السلام در این خطبه ۱۳۱ بعد از سوگند شدید مردم را به یاد مرگ دعوت نموده و می فر ماید، ای مردم: به خدا سوگند! این که می گویم بازی نیست، جدّی

۱- / نهج البلاغه، امیر المؤمنین علیه السلام، خطبه ۱۳۱

وحقیقت است، دروغ نیست، وآن، چیزی جز مرگ نیست، که بانگ دعوت کننده اش رسا، و به سرعت همه را میرانند!(۱)

بعد از بیان حقیقت و حتمیّت مرگ راهکار های زیبا را برای طرز زندگی مردم ارائه داده و فرموده که ای مردم از گذشتگان پند و اندرز بگیرید و با خبر باشید که: «انبوه زندگان، و طرفداران، تو را فریب ندهد. همانا گذشتگان را دیدی که ثروت ها اندوختند و از فقر وبیچارگی وحشت داشتند وبا آرزوهای طولانی فکر می کردند در أمانند، و مرگ را دور می پنداشتند، دیدی چگونه مرگ بر سر شان فرود آمد؟ و آنان را از وطن شان بیرون راند؟ و از خانه ی أمن کوچشان داد؟ که بر چوبه ی تابوت نشستند، و مردم آن را دست به دست می کردند و بر دوش گرفته و بر سر انگشت خویش نگاه می داشتند؟ آیا ندیدی که آنان آرزو های دور و دراز داشتند، وکاخ های استوار می ساختند، و مال های فراوان می اندوختند، چگونه خانه های شان گورستان شد؟ و اموال جمع آوری شده ی شان تباه و پراکنده و از آنِ وارثان گردید؟ و زنان آنها با دیگران ازدواج کردند؟ نمی تواند چیزی به حسنات بیفزاید، و نه از گناه توبه کنند!»

قال صادّق علیه السلام: ذکرُ الموت یُمِتُ الشّهوات فی النِفس ویقطع منا بِتَ الغَفله ویُقوِّی النّفس بمواعد اللّه ویُرِقُ الطبع ویَکسِر دعلامَ الهوی و یُطفئی نارَ الحِرص و یُحقّرُ الدّنیا و هو معنی ما قال النّبی صلی اللّه علیه وآله والسلم فِکرُ الساعه خیرٌ من عباده السَنهٍ و ذلک عند ما

ص: ۱۲۲

۱- / حادیه: آواز خواندنی که شتران را به شتاب می راند.

یحل أطناب خیام الـدّنیا و یَشُـدُّها فی الآخره ولا تسـکنُ بزوال الرّحمه عنـد ذکر الموت بهذه الصّـِفه و من لا یعتبر بالموت و قلّه حیلته و کثره عجزه و طول مقـامه فی القبر و تحیرّه فی القیـامه فلاـ خیر فیه قـال النّبی (ص) أذکروا هـادِمَ اللِـذّات. قیل وما هو یا رسول اللّه؟ فقال: الموت. فما ذکرهُ عبـد علی الحقیقه فی سـعه الّا ضاقت علیه الـدّنیا ولا فی الشّده الّا إتسـعت علیه والموت أوّل منزل من منازل الآخره و آخر منزل من منازل الـدّنیا، فطوبی لمن أُکرمَ عند نزول بأوّلها و طوبی لمن أخر من مشایَعته فی آخرِها والموت أقرب الأشیاء من بنی آدم و هو یعده أبعد فما أجراَ الإنسان علی نفسه و ما أضعفه من خلقٍ و فی الموت نجاه المخلصین وهلاک المجرمین ولـذلک اشـتاق مَنِ الشـتاق الموت وکره من کره. قال النّبیّ(ص) مَن أحبّ اللّه لقاءه و من کره لقاء اللّه کره اللّه لقاءه(۱)

یـاد آوری مرگ هواهـای نفسـانی را نابود می کنـد، روزنه های که باعث غفلت از خـدا می شود از بین می برد، طبع انسان را رقیق می کنـد، سـتون هوسـها را می شـکند، آتش حرص را خاموش می کنـد، دنیا را نزد انسان بی ارزش می کند، و این بیان پیامبر است که فرمود: یک ساعت تفکّر برتر از عبادت یکسال اسـت(۲)، با یاد آوری مرگ طناب دنیا را باز نموده و ستونهای آخرت را محکم کند، کسـی که مرگ را سـبب عبرت و قلّت حیل و باعث عجز خود قرار ندهد سـعادتمند نمی شود، آدم که در

۱- / مصباح الشریعه، ص ۱۷۱

۲- / مستدرک، ج ۱۱ ۱۸۳

فراخی زنـدگی می کنـد اگر یاد مرگ بیفتـد دنیا برایش ضـیق می گردد، مرگ اولین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منـازل دنیـا است و رسـتگار کسـی است که در هنگـام ورود مورد احترام قرار گیرد، مرگ از هر چیزی به آدم نزدیـک است، مرگ نجات مخلصین و هلاک مذنبین است، ظرافت مرگ این است که «مرگ لقای خداوند» است برای خدا جویان و مشقت است برای متنفران.

أبی عبیـد الحـذاء قال: قلت لِأبی جعفر علیه السـلام: حـدثنی بما انتفه به؟ فقال: یا أبا عبیـده أکثر ذکر الموت فانّه لم یُکَثر انسان ذکر الموت الّا زَهدَ فی الدّنیا. (۱)

قال علی علیه السلام: أصیکم عباد اللّه بتقوی اللّه وکثره ذکر الموت والزّهد فی الدّنیا. (من لا یحضر)

قال رسول اللّه: أفضل الزّهد فی الدّنیا ذکرُ الموت و أفضل العباده ذکر الموت و أفضل التّفکر ذکر الموت فمن أثقله ذکرالموت وجد قبره روضه من ریاض الجنّه. (۲)

ص: ۱۲۴

۱- (وسایل، ج۲، ص۴۳۴)

۲- جامع الأخیار، ص۱۶۵

ارتباط بین خالق و مخلوق

« أوحی اللِّه الی آدم أن إجتمع الکلام کلَه فی أربع کلمات: فقال: یاربَ یبیَنهنَ لی؟

فأوحی اللّه الیه: واحده لیّ؛ و أخری لک؛ وأخری بینی وبینک؛ و أخری بینک وبین النّاس. فألتیّ لیّ، تؤمن بی ولا تشرک بی شیئاً. والتیّ لک: فأجازیک عنها. والتیّ بینکَ وبینِی، فعلیکَ الدّعاء ؤعلیّ الإجابه. والتیّ بینکَ وبین النّاس، فأن ترضی لهم ما ترضی لنفسک و تکره لهم ما تکره لنفسک»

خداوند به حضرت آدم وحی نمود که همه ی سخنان را در ضمن چهار کلمه بیان نموده ام. حضرت آدم عرض نمود: پروردگارا، آن چهار «کلمه» را بیان فرما؟

خطاب شد، یک کلمه اختصاص به «من» دارد، و کلمه دیگر مربوط به «تو» است؛ اما یک «کلمه» بین «من» و «تو» و کلمه دیگر میان تو ودیگران است؛ اما آنچه اختصاص به من دارد، این است که به من ایمان بیاور و کسی را شریک و همتای من قرار مده؛ اما آنچه که مربوط به تو است؛ این است که من پاداش تو را می دهم؛ و اما آنچه بین من و توست، این است که، در خواست از تو و اجابت از من است. و آنچه بین تو و

ص: ۱۲۵

دیگران است. این است که هرچه را برای دیگران می خواهی برای خود بپذیر و آنچه را برای خود نمی پذیری برای دیگران آرزو مکن(۱).

وسایل سفر آخرت

«یاایّها الّذین آمنوا وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیل اللّه لعلّهم تفلحون»

ای اهل ایمان از خدا بترسید و پرهیز گاری را پیشه کنید ووسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید(۲)

کلمه «وسیله» در اصل به معنای تقرب جستن ویا چیز که باعث تقرب به پیشگاه خداوند است، می شود. مهمترین اسباب تقرب به سوی خداوند، ایمان به خدا و پیامبر اکرم وجهاد و عبادات وهمچنین موارد دیگری است که امیر المومنین به آنها اشاره نموده است:

قال علی علیه السلام: انّ أفضل ما توسل به المتوسلون الی اللّه: ألإیمان به وبرسولِه؛ والجهاد فی سبیله فانّه ذُروه {قلّها} إلاسلام؛ وکلمه الإخلاص فانّها الفطره {الفطرت توحیدیه}؛ وأقام الصلاه فانّها الملّله {أئین}؛ وإیتا الزّکوه فانّها فریضهٌ واجبه؛ وصوم شهر رمضان فانّه

ص: ۱۲۶

۱- / أمالی صدوق؛ فقه الرضاء، ص۳۵۴

۲- / سوره مائده ۳۵

جُنّه من العقـاب؛ وحـجُّ البيت وإعتمـاره فانّهما ينفيان الفقر وير حضان الـذنب؛ وصِـلَه الرَّحِم فإنّها مثراه فى المال ومنساه الأجل؛ والصّـدقه السّـر فانّها تكفر الخطئه؛ والصّـدقه العلانيّه فانّها تذهب ميته السوء؛ وصـنايع المروف فانّها تقى مصارع الهوان[نجات از سقوط]

امير بيان عليه السلام فرموده: بهترين ارتباط بين خالق و مخلوق عبارتند از:

۱) ايمان به خدا؛ ۲) ايمان به پيامبر [و اولياء اللّه]؛ ۳) جهاد در راه خداوند؛ چون از قلَهء كوه سارى اسـلام است؛) گفتن لا اله الاـ الله كه فطرت توحيـدى و يكتاپرستى است؛ ۵) به پـا داشـتن نماز كه آئين مكتب است؛ ۶) پرداخت زكـات واجب به فقرا و ايتام آل محمَد (صـلى اللَه عليه وآله) است؛ ۷) روزه ماه رمضان كه باعث نجات از عـذاب جهنم مى شود؛ ۸) حج وعمره كه پريشانى را وى زودايد و معاصى را مى شويد؛ ۹) ارتباط حسنه با خويشاوندان كه موجب ازدياد ثروت وطولانى شدن عمر مى شود؛ ۱۰) انفاق مخفى كه معاص را جبران مى كنـد؛ ۱۱) انفاق آشـكار كه مرگنابهنگام را دفع مى نمايد؛ ۱۲) كارهاى نيك كه انسان را از سقوط نجات مى دهد(۱)

قال الصّادق عليه السلام: القلب حرم اللّه فلا تسكن حرم اللّه غيره(۲).

۱- /محاسن ، أحمد بن محد بن خال برقى، متوفى ۲۷۴هجرى، تحقيق سيد جلال الدين، نشر: اسلامى، ج ۱، ص۲۸۹
۲- / مجلسى محمد باقر، بحار الانوار، متوفى ۱۱۱۱هجرى، طبع الثانيه ۱۴۰۳هجرى، ج۶۷، ص۲۵، نشر: بيروت

قال الصّادق علیه السلام: لو لم یتوعد اللّه علی معصیّه لکان یجب أن لا یُعصی شکاراً لنعمته

اگر خداوند برای گناه وعده عذاب هم نمی دادند، بخاطر شکر نعمت های خداوند ترک معصیت لازم بود.

همراهان مؤمن

عن أبی بصیر عن أحدهما علیه السلام: إذا مات العبد المؤمن دخل معه فی قبره سته صور: فیهنَّ صورهٌ هی حُسْنُهنَّ وجهاً و إبهاهنّ هیئهً و أطیبُهنَّ ریحاً وأنظفُهنَّ صورهً. قال: فیقف صوره عن یمینه، وأخری عن یساره، وأخری بین یدیه، وأخری خلفه، وأخری بین رِجْلَیْه،

ویقف الّتی هی أ]حْسَنُهُنَّ فوق رأسه. فإن أتی عن یمینه منعته الّتی عن یمینه ثمّ کذلک إلی أن یؤتی من الجحات السّت. قال: فتقول أحسنهن صوره: من أنتم جزاکم اللّه عنی خیراً؟

فتقول الّتی عن یمین العبد، أنا الصّلواه. و تقول الّتی عن یساره أنا الزّکواه، وتقول الّتی بین یدیه أنا الصّیام، وتقول الّتی خلفه، أناالحج والعمره، وتقول الّتی عند رِجْلَیْه أنا بِرء من وصلت من إخوانک، ثمّ یقلن: من أنت؟

فأنت أحسننا وجهاً و أطیبنا ریحاً و ابهاناًهیئهً؟ فیقول أنا الولایه لِآلِ محمّد صلی اللّه علیه وآله والسّلم(۱).

ص: ۱۲۸

۱- / محاسن برقی، ج۱، ص۲۸۹

اقسام عبادت

قـال اللّه تبارک وتعالی: وما خلقت الجن والإنس الّا لیعبـدون. [زاریات ۵۶]قال رسول اللّه(ص)؛ العباد ثلاثه: قومٌ عَبَدوالله خوفاً فتلـک عبـاده العبیـد، و قومٌ عَبَدوالله طلبـاً لثواب، فتلـک عبـاده الأجراء، و قومٌ عَبَدوا الله حبّاً فتلک عباده الأحرار وهی أفضـل العبادات.(المواعظه العددیه)

قال علی علیه السلام: ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا لجنتک ولکن وجت اهلا للعبادت فعبدتک.

قـال رسول اللّه(ص): من أشـرب قلبه حبّ الـدّنیا و رَکَنَ إلیهـا التـاط (ای التصق) منهـا بشـغل عنـاه (أهمّه) و أمـل لا یبلغ منتهاه [نهایت] و حرص لایذرک مداه (غایت).

قال رسول اللّه(ص): ثلاثه منجبات و ثلاثه مهلکات؛ اما المنجیات: فخیفه اللّه فی السِرّ و العلانیه، و القصد (ای اعتدال) فی الفقر و الغِنی، و العـدل فی الغضب و الرّضا؛ و اما المهلکات؛ فشـح مطاع (حرص و بخل شدیـد) و هَوی متبع و إعجاب المرء بنفسـه (المواعظ العدیه).

قال رسول اللّه(ص): ثلاث من خصال أهل الجنه: ألإِحسان الی مَن جفاک، و العفّو عمن یظلِمُک، والعطاء لمن لم یرجوک.

سستی در نماز

عن ابن مسعود قال: سمعت رسول الله (ص): من تهاون فی الصّلاه من الرّجال و النّساء عاقبه اللّه بثمانیه عَشَرِ عقوبه: سته فی الدّنیا، و ثلاثه عند موته، و ثلاثه فی قبره، و ثلاثه فی محشره، و ثلاثه عند الصّراط؛ فأما الّتی فی الدّنیا: ذُهابُ البرکه من رزقه، و ذهاب البرکه من حیاته، و ذهاب النّور من وجهه، و لا حظه له فی الإِسلام، ولا یشرکه اللّه فی الدّعاءِ الصّالحین، ولا یستجاب الدّعائه؛. و اما الّتی عند الموت:

۱: یموت ذلیلًا و علیه ثِقْلًا کأَنّه الجبل و به ضعفاً ۲: یموت عطشاناً ولو شرب ما الدّنیا لم یرو عطشه. ۳: یموت جائعاً و لو أکل طعام الدّنیاء لم یشبع؛. و اما الّتی فی قبره: یوکل اللّه به ملکاً یزعجه فی قبره، و یُضِقُ علیه قبره و یکون معذّباً الی یوم القیامه [تکون الظلمه فی قبره]، لا نُبَشِرُه الملائکه الرحمه؛ و اما الّتی فی المحشر؛ فإنّه یقوم علی صوره الحمار، و یُعْطِی کتابه بشماله؛ و یحاسبه اللّه حساباً طویلًا؛. و اما الّتی فی الصّراط: فلا ینظر اللّه الیه ولا یزکیه، ولا یقبل منه صرفاً ولا عدلاً، و یحاسبه اللّه علی الصّراط الف عام ثمّ یأمر به إلی النّار مع الدّاخلین. (مواعظ عددیه)

ابن مسعود می گوید، از پیامبر اسلام (صل اللَه علیه وآله) شنیدم که فرمود:

ص: ۱۳۰

اگر کسی [مرد یا زن] در نماز خود سستی کنند به هجده نوع عقاب گرفتار می گردد که شش تا در دنیا، سه تا به هنگام مرگ، سه تا در قبر، سه تا در روز محشر وسه تا در سر پل صراط است: اما آن شش مورد که در دنیاست: ۱) رزق او با برکت نیست؛ ۲) حیات او بی ارزش وبی برکت است؛ ۳) نزد خداوند آبرو و عزت ندارد؛ ۴) هیچ بهره از اسلام ندارد؛ ۵) با نیایش نیکان ارتباط ندارد؛ ۶) دعایش نزد خداوند مستجاب نمی شود؛ اما به آنچه که در حال مرگ مبتلا۔ می شود: ۱) در حال خواری وذلت میمیرد؛ ۲) در حال تشنگی جان می دهد گرچه آبهای دنیا را بچشد؛ ۳) در حال گرسنگی جان می دهد گرچه غذاهای عالم را بخورد.

اما به آنچه که در قبر گرفتار می شود: ۱) ملائکه ها او را شدیداً عذاب می کند؛ ۲) قبر او بسیار ضیق وتارک و تا روز قیامت مورد عذاب است؛ ۳) ملائکه رحمت هیچگونه بشارت رحمت بر او نمی دهد؛

اما به آنچه که در روز محشر بر خورد می کند: ۱) به صورت الاغ وارد محشر می شود؛ ۲) نامه ی اعمال او به دست چپش داده می شود؛ ۳) رسیدگی به اعمال او بسیار طولانی خواهد بود؛ اما آنچه را در پل صراط مشاهده می کند: ۱) خداوند به او توجهی ندارد؛ ۲) هیچ عذری از او پذیرفته نمی شود؛ ۳) هزاران سال در حال حساب اعمال و در نهایت به سوی آتش جهنم پرتاب می شود.

ص: ۱۳۱

پاداش عمل

قـال اللّه تعـالی: ان الّـذین یشترون بعهـد اللّهِ وأَیمانهم ثمناً قلیلاً أُلئك لا خلق لهم فی الآخرِه ولایُکلّمهم اللّه ولا ینظُرُ إلیهم یوم القیامه ولا یزکیهم ولهم عذابٌ الیم؛

بـدرستی کسانی که پیمان خـدا و سوگند خو شان را به بهای اندکی می فروشـند برای آنان در آخرت نصـیبی نیست و در آن روز خداوند به آنها سخن نمی گویند و به آنها نظر رحمت ندارد و همچنان آنان را از گناه پاک نمی کند و برای آنان عذاب درد ناک است(۱)

خداوند طبق این آیه پیمان شکنان را به پنج نوع قهر تهدید نموده است:

۱)در آخرت بهره ی ندارنــد؛ ۲) محرومیت از سـخن الهی؛ ۳) محرومیت ازتوجه خداونـد؛ ۴) محرومیت ازپاکی معاصـی؛ ۵) گرفتاری به عذاب درد ناک.

قـال رسول اللّه(ص): ثلاثه لا یکلمهم اللّه یوم القیمه ولا ینظر إِلیهم ولا یزکّیهم و لهم عـذاب ألیم: المنّان الّـذی لایعطی شـیاً الاّ مَنَّه، و المُنْفِق سلعته بالحلف الفاجر [قسم کاذب] و الحسود.

قال الله تعالی: یا موسی أنا إفعل بک ثلاثه أفعال، أنت ایضاً إفعل ثلاثه. فقال موسی، ما هذه ثلاثه؟ قال اللّه تعالی:

۱- / سوره آل عمران، آیه ۷۷

۱: وهبتک نعیماً کثیراً و لم أَمِنَ علیک فهکذا اذا أعطیتَ خلقِی شیاً فلا تأمَنَّ علیهم

۲: لو أکثرتَ الجفا معی، لقبلتُ معذرتَک اذا أَقبلتَ إِلیّ فکذلک أَقبِل معذره مَنْ جفاک، لو إعتَذَر الیک

.۳: لم أُکَلِفْتُ عملُ غَدٍ فلا تُکَلِفْنِی رزقَ غدٍ.

قـال رسول اللّه(ص): یا علی، للحسود ثلاث علامات: یتملق اذا حضـر؛ و یغتاب اذا غاب، و یَشْـهَدُ بالباطل . (مواعظ عـددیه)قال علی علیه السـلام: ضع أمرُ أخِیـک علی أحسنٍ حتیّ یَأْتِیک منه ما یغلبک(۱)، قال اللّه تعالی: ولا یغتب بعضـکم بعضاً أیحب أن یأکل لحم أخیه میتا فکرهتموه.

قال الرّضا علیه السلام: مَنْ بَهَتَ مؤمناً أو مؤمِنَه أو قال فیه ما لیس فیه، أقامه اللّه یوم القیامه علی تَلِّ مِّن النّار.(۲)

قال الصّادق علیه السلام: حُسْنُ ظَنِّ أَصْلُه مِنْ حُسْنِ الإِیمان المرء و سلامه صدره. (همان)

توفیق در کار خیر

قال أبی عبـداللّه علیه السـلام: رأیت المعروف کإسـمه ولیس شـیءٌ أفضل من المعروف الاّ ثوابه و ذلک یرا منه، ولیس کل من یحبّ أن

۱- / رسائل شهید ثانی، متوفی ۹۶۶، نشر: بصیرتی_ قم، ص۲۹۳.

۲- بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۴

يصنع المعروف الى الناس يصنعه، و ليس كل من يرغب فيه يقدر عليه، ولا كل مُن يقدر عليه يؤذن له فيه؛ فاذا إجتمعت الرغبه والقدره والإذن فهنا لك تمت السعاده لطالب و المطلوب اليه

امام صادق عليه السلام فرمود: به نظر «من» عمل نيكو نام نيك و داراى ثواب است. [البتّه، كار شايسته شرايطى

دارد]؛ گاه هر انسان كمك به ديگران را دوست ندارد؛ ولى، گاه دوست دارد توان انجامش را ندارد، وگاه توان دارد؛ اما توفيق ندارد؛ پس انجام عمل خير براى ديگرى مشروط بر اين است كه ميل، قدرت، همرا با اذن وتوفيق الهى باشد، تا انسان به سعادت برسد(۱). لذا در اين مورد روايات فراوان از معصومين عليهم السلام وارد شده است:

قال رسول اللّه صل اللّه عليه وآله: اول من يدخل الجنه المعروف و أهله و أول من يرد على الحوض(۲)؛ يعنى، رسول خدا فرمود: اولين كسى كه وارد بهشت و حوض كوثر مى شود، آدم نيكو كار است.

قال على (عليه السلام): أهل المعروف فى الدنيا، أهل المعروف فى الآخره؛ يعنى، انسان نيكو كار در قيامت نيز نيكو كار است (همان).

قال الصادق عليه السلام: إصنع المعروف الى كل أحد فان كان أهله والا فانت أهله؛ براى هر كسى خوبى كن، اگر او نيز أهل نيكى باشد، بسيار خوب؛ اما اگر او أهل نيكى نيست، تو خود أهل خير هستى(۳).

۱- / الكافى ، ج ۴، ص ۲۶

۲- / من لا يحضره الفقيه ، ج ۲ ، ص ۵۵، تحقيق على اكبر غفارى، نشر جامعه مدرسين ۱۴۰۴ هجرى ، طبع دوم

۳- همان

و قال الصادق علیه السلام: أیّما مؤمن أوصل الی أخیه المؤمن معروفاً، فقد أوصل ذلک الی رسول اللّه؛ یعنی، هر کسی به برادر دینی خود نیکی کند، همانا برای روسل اللّه نیکی کرده است.(۱)

وقال ایضاً: المعروفا شیءٌ سوی الزّکاه فتقربوا الی اللّه بالبر وصله الرحم

کار خوب چیز های است غیر از زکات و به وسیله آن اعمال شایسته انسان به خدا نزدیک می شود(۲)

قال ابوجعفرعلیه السـلام: صنایع المعروف تقی مضارع السوء [ای تحفظ الانسان عن المهالک و مساقط السوء] کار خوب انسان را از هلاکت نجات می هد.(۳)

قال ابوجعفر علیه السلام: لکل شیءٍ ثمره و ثمره المعروف تعجیله

هر چیزی میوه و آثاری دارد؛ اما آثار کار خیر عجله در انجام آن است.(۴)

وقال الصادق علیه السـلام: رأیت المعروف لایصلح الا بثلاث خصال: تصغیره و ستره و تعجیله، فانک اذا صغرته عظمته عند من تصنعه

۱- همان

۲- همان

۳- همان

۴- همان ص۵۷

الیه، و اذا سترته تممته، و اذا عجلته هنأ ته، وان کان غیر ذلک محققه [ای ابطلت ثوابه] و نکدته [ای ضیعه].(۱)

قال علی علیه السـلام: سمعت رسول اللّه یقول: من قضی لِأ خیه المؤمن حاجه کان کمن عُبُداللّه، و مُن دعا لمؤمن بظهره الغیب، قال الملک: ولک مثل ذلک، و ما مِن عبـد مؤمن دعا للمؤمنین و المؤمنات بظهر الغیب الاّ رد الله مثل الـذی دعا له من مؤمن او مؤمنه مضی من اول الدهر او هو اللّه یوم القیامه(۲)

توجّه به دنیا

و لقد ذَرَأ نا لجهنّم کثیراً من الجنّ و الإِنس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم اذانٌ لایسمعون بها أولئک کا لأ نعام بل هم أضل أولئک هم الغافلون.

به طور مسـلم گروه بسـیاری از جن وانس را برای دوزخ آفریدیم، آها دلها [عقلها] ئی دارند که با آن نمی اندیشـند وچشمانی دارند که با آن نمی بینند وگوشهای دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه

تر آنها همان غافلانند [زیرا با این که همه ی امکانات هدایت فراهم هستند بازهم گمراهند](۳).

ص: ۱۳۶

۱- همان

۲- / امالی، شیخ طوسی ، طبع الاول ۱۴۱۴ هجری ، نشر ثقافه، قم، ص ۴۸۱

۳- / سوره اعراف، آیه ۱۷۹

قال علی علیه السلام: القلب ثلاثه أنواع: مشغول بالدّنیا، و مشغول بالعقبی، و مشغول بالمولی؛ اما القلب المشغول بالدّنیا فله شدّه و البلا؛ و اما القلب المشغول بالعقبی فله درجات العُلی؛ و اما القلب المشغول بالمولی فله الدّنیا و العقبی والمولی(۱).

قال اللّه تعالی: ما جعل اللّه لرجل مِن قلبین فی جوفه. (احزاب) قال رسول اللّه(ص): لا یجد الرّجل حلاوه الإیمان فی قلبه حتیّ لایبالی من أکل الدّنیا. (مواعظ عددیه)

قال علی علیه السلام: لا یجتمع حبُّنا و حبُّ عدونا فی جوف انسان، ان اللّه لم یجعل لرجل من قلبین فی جوفه فَیُحِبّ بهذا و یُبْغِضُ بهذا (المواعظ العددیه)قال رسول اللّه(ص): زینه القلب ثلاثه: الصبر و الصّمت و الشّکر(۲).

قال اللّه تعالی: سَنُلْقِیَ فی قلوب الّذین کفروا الرُعْبَ بما أشرکوا با للّه. قال اللّه تعالی: ثمّ بعثنا من بعده (نوح) رُسُلاً الی قومهم فجاؤهم بالبیّنات فما کانوا لیؤمنوا بما کذّبوا به من قبلُ کذلک نَطْبع علی قلوب المعتدین (سوره یونس ۷۴)

ص: ۱۳۷

۱- / میزان الحکمه، ریشهری، محمد، تحقیق دارالحدیث، طبع الاولی، ج۴، ص۳۴۷۵.

۲- / الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، متوفی، ۱۳۸۹، طبع الثانیه، ۱۴۰۳، نشر بیروت.

تمایلات انسان

قال اللّه تعالی: ولله العزّه ولرسوله و للمؤمنین ولکن المنافقین لایعلمون(۱).

خداوند فرموده: عزت و کرامت تنها مربوط به خدا و پیامبر است، اما منافقین و بخردان آگاهی ندارند.

قال الصّادق علیه السلام: مطلوباتُ النّاس فی الدّنیا أربعه: ألغنی و الدعه [راحتی در زندگی] و قله الإِهتمام و العزّ: فأما الغنی موجود فی القناعه فمن طلبه فی کثره المال فلم یجده؛ و اما الدّعه فموجوده فی خفه المحمل فمن طلبها فی ثقله لم یجدها؛ و اما قله الإِهتمام فموجود فی قله الشغل فمن طلبها فی کثرته لم یجدها؛ و اما العزّ فموجود فی خدمه الخالق فمن طلبه فی خدمه المخلوق لم یجده(۲)

قال علی علیه السلام: من رضی من الله بالیسیرمن الرّزق، رضی الله منه بالقلیل من العمل. و ایضاً قال: القناعه مال لا ینفذ(۳).

قال علی علیه السلام: لا شرف أعلی من الإسلام ولا عزّ أعزّ من التّقوی ... ولا کنز أغنی من القناعه.

أبی عبدالله علیه السلام: من قنع بما رزقه اللّه فهو من أغنی النّاس.

ص: ۱۳۸

۱- / سوره منافقون آیه، ۸

۲- / المواعظ العددیه

۳- / کافی ، ج ۲،ص ۱۱۱

قال أبی عبدالله، قال رسول اللّه(ص): انّ اوّل ما عصی اللّه به، ستّ: حبّ الدّنیا وحبّ الرّیاسه وحبّ طعام وحبّ نساء وحبّ العلوّ وحبّ الکلام وحب الثروه، فصرن سبع خصال، فاجتمعن کلهنّ فی حبّ الدّنیا(۱).

قال أبی عبداللّه، قال رسول اللّه(ص): انّ فی طلب الدّنیا إضراراً بالآخره وفی طلب الآخره إضراراً بالدّنیا، فَأَضَروا بالدّنیا فَإِنَّها أَوْلی بِالْإِضْرار(۲).

قال أباعبدالله علیه السلام یقول: فیما ناجی اللّه موسی ... و اعلم انّ کلّ فتنه بَدْؤُها حبّ الدّنیا ولا تغبط أحداً بکثره المال، فانّ مع کثیره المال تکثرالذّنوب لِواجب الحقوق.(۳)

أبی عبیده حذا، قلت لِأَبی جعفر علیه السلام: حدثنی بما إِنْتَفَعُ به؟ فقال: یا أبا عبیده أذکر الموت، فانّه لم یکثرانسانُ ذکرَ الموت الّا زهد فی الدّنیا(۴).

نعمت های برتر

قال الرّسول اللّه(ص): یا أباذر إغتنم خمساً قبل خمسٍ؛ شبابک قبل هرمک[هدمک]، وصحّتک قبل سُقْمِک، و غنائک قبل فقرک، و فراغک قبل شُغْلِک، و حیاتک قبل موتک(۵)

قال الرّسول اللّه(ص): نعمتان مغبونٌ کثیر من النّاس الصحّه و الفراغ(۶)

۱- / الکافی، ج۲

۲- الکافی ، ج ۲، ص ۱۳۱

۳- همان

۴- / الکافی ۲۹،ص ۱۳۱

۵- / بحار الانوار، ج۸۱

۶- / همان

قال أمیر المؤمنین علیه السلام: ألا انّ من النِعَم سَعَهِ المال، و أفضل من سعه المال، صحّه البدن، و أفضل من صحّه البدن، تقوی القلب(۱)

وفی حکمه داوود(ع): العافیّه الملک الخفی.(۲)

قال علی علیه السلام: التّثبت خیرٌ من العجله الّا فی فرص لبرّ(۳)

قال الرّسول اللّه(ص): ترک الفرص غصص، الفرص تمرّ مرّ السّحاب.(۴)

قال علی علیه السلام: اربعه اشیاء لا یعرف قدرها الّا اربعه: الشّباب لا یعرف قدرها الّا الشّیوخ، والعافیه لا یعرف قدرها الّا أهل البلاء، والصّحه لا یعرف قدرها الّا المرضی، والحیاه لا یعرف قدرها الّا الموتی. (مواعظ العددیه)

ولایت مداری

قال الصّادق(ع): بُنی الاسلام علی الخمس: الصّلاه والزّکاه والصّوم و الحجّ و اولایه. . قال زراره فأیّ ذلک أفضل؟ قال:

الولایه أفضلهنّ... لانْها مفتاحهنّ و الوالی دلیل علیهنّ. قلت: ثمّ یلی ذلک فی الفضل؟ قال: الصّلاه(۵).

ص: ۱۴۰

۱- همان

۲- همان

۳- / مسدرک، ج۱۲

۴- همان

۵- الکافی، کلینی، متوفی ۳۲۹هجری، ج۲، ص۱۸، طبع چهارم ۳۶۵هجری، طبع حیدریه

قال رسول اللّه(ص): الصّلاه تستنزل بهالرّحمه. یا دارد: الصّلاه معراج المؤمن.

یا فرمود: «لکلّ شیءٍ وجه، ووجه دینکم أَلصّلاه. چنانکه فرموده: الصّلوه عمود الدّین. خداوند در حدیث کسا فرموده: یا ملائکتی یا سکّان سمواتی انّی ما خلقتُ السّماء مبنیه و لا أرضا مدحیّه ولا قمراً منیراً و لا شمساً مضیئه و لا فلکاً یدور و لا بحراً یجری ولا فلکاً یسری الاّ فی محبه هولاء الخمسه الذینهم تحت الکساء. فقال جبرائیل: یا ربّ و من تحت الکساء؟ فقال اللّه هم أهل بیت النّبوه و معدن الرساله، هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها.

عن عبدالله بن سنان: سئَلَ عن خلیل النّحوی (وهو ابن أحمد) مالدّلیل علی انّ علیّاً امام الکلی فی الکل؟ قال: احتیاج الکلی الیه، واستغناه عن الکل. وقیل له: ما تقول فی علی بن أبی طالب؟ فقال: ما أقول فی حق اِمْرءٍ کتمتْ مناقبَه أولیاؤه خوفاً، وأعداؤه حسداً، ثمّ ظهر من بین الکتمانین (۱).

در کتب متعدد أهل سنت آمده است که آیه ششم سوره «بیّنه» در باره امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده است و به چند نمونه اشاره می شود:

عن ابن عباس: لما نزلت هذه الآیه: انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات أولئک هم خیر البریّه؛ قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله والسّلم: لعلیّ علیه السّلام: هو أنت وشیعتک تأتی یوم القیامه أنت

۱- معجم المناضرات، شیخ عبداللّه الحسن، ص ۱۷۴؛ سفینه البحار، ج ۱، ص۴۳۶.

وشیعتک راضیین ومرضیین ویأتی عدوک غضبانا مقحمین. فقال: یا رسول اللّه، مُن عدوی؟ قال: مُن تبرء منک ولنعک.

آثار انفاق

قال علی: ألا فی الزکات فانها تطفی غضب ربکم(۱)

قال الصادق علیه السلام: حصنوا اموالکم بالزّکاه وداووا مرضاتکم بالصّدق و ما، تلف مال فی بر و بحر الاّ بمنع الزّکاه منه.(۲)

قال الصّادق علیه السـلام: ایّما المؤمن، اطعم مؤمناً فی لیله من شـهر کتب اللّه له بـذلک مثل أجر من أعتق ثلاثین نسـمه مؤمنه و کان له بذلک عنداللّه دعوه مستجابه(۳)* قال رسول اللّه(ص):الصّدقه تمنع میته السوء.(۴)

قال رسول اللّه (ص): الصّـدقه علی خمسه اجزاء: جزء الصّدقه فیه بعشـره و هی الصّدقه علی العامه: قال الله: من جاء بالحسـنه فله عشر امثالها(۵)

و جزءالصّدقه فیه بسبعین و هی الصّدقه علی ذوی العاهات.

و جزء الصّدقه فیه بسبعمائه و هی الصّدقه علی ذوی الارحام.

و جزء الصّدقه سبعه الآف و هی الصّدقه علی العلماء .

و جزء الصّدقه فیه بسبعین ألفا و هی الصّدقه علی الموتی(۶)

ص: ۱۴۲

۱- / ثواب الاعمال، ص۴۵

۲- همان

۳- / الکافی ج۴کتاب الزکاه باب النوادر

۴- همان

۵- / سوره انعام آیه ۱۶۰،

۶- / مستدرک ج۱ ۵۳۶ وسایل ج۴ کتاب زکات

قال رسول اللّه(ص): ارض القیامه نارٌ ما خلا- ظلّ المؤمن، فانّ صدقته تظلّه. وقال رسول اللّه (ص): امّتی علی ثلاثه اضاف: صنف یشبهون الملائکه وصنف یشبهون الانبیاء وصنف یشبهون البهائم؛ اما الّذین یشبهون الملائکه فهمتهم تسبیح و تهلیل؛ واما الّذین یشبهون البهائم، فهمتهم أکلٌ و شربٌ ونومٌ(۱).

قال رسول اللّه(ص): تکون أمّتی فی الدّنیا علی ثلاثه اطباق؛ اما طبق الاولی فلا یحبّون جمع المال وادخاره [من افتعال من الذخر ای جعله ذخیره وحفظه] ولایسعون فی اقنائه و احتکاره و انّما رضا هم من الدّنیا سدّ جوعه و ستر عورته و غناهم منها ما بلغ الآخره، فاولئک الآمنون الّذین لاخوف علیهم و لا یحزنون؛ و اما طبق الثانی: فانهم یحبّون جمع المال من الطیّب وجهه و أحسن سُبُله یَصِلُون به ارحامهم و یبرون به اخوانهم و یواسون فقرائهم (المشارکه فی المعاش)؛ و اماطبق الثالث، فانّهم یحبّون جمع المال مماحل و حرم و منعه مما افترضه و وجب انفقوا انفقوا اسرافاً و بداراً و ان امسکوه امسکو بخلاً و احتکاراً(۲)

قال رسول اللّه(ص): علامهُ المؤمن خمسه: الورع فی الخلوه والصّدقه فی القلّه و الصبرعلی المصیبه و الصّدقه عندالخوف والحلم عند الغضب (همان ص۱۵۶)

ص: ۱۴۳

۱- / مواعظه عددیه ص۷۹

۲- همان ص۷۹

قـال رسول اللّه(ص): خمسه يظلّلهم الله تحت عرشه يوم لاظلّ الاظلّه: المصـلّين والمزكين اموالهم، والصائمين، والمجاهـدين فی سبيل اللّه، و الحجاج الی بيت الله الحرام. (۱)

آثار مثبت و منفی صدقه

قضـاء الحوائـج؛ اخلاـص مـن الشديـد؛ زيـاده الرزق و النجـاه مـن ميته السـوء؛ تكفير السـيّئات؛ طـول العمر وادام الرّزق؛ تكـثير السّيّات؛ طول العمر.

سَئَلَ النَّبِیُ(ص) إِبْلِسَ عن الصّدقه ، فقال له يا ملعون لِمَ تمنع الصّدقه؟

فقـال: يا محمّـد كان المنشار يوضع علی رأسـیّ و ينشر كما ينشـر الخشب. فقال النّبیّ (ص) لِماذا؟ قال: لِأَن فی الصّـدقه خمس خصـالٍ: يزيـد فی الأـموال؛ شـفاء للمريض؛ تـدفع البلاء؛ يمرون علی الصـراط كالبرق الخاطف؛ يـدخلون الجنّه بغير حساب ولا عذاب. فقال النّبی(ص): زادک اللّه عذاباً فوق العذاب

و قـال النّبی(ص): اذا خرجت الصّـدقه من يـد صاحبهـا تتكَلَمُ بخمس كلماتٍ: اولها كنت فانيّاً فاثبتنی، و كنت صـغيراً فأكبرتنی، وكنت عدواً فأحببتنی، وكنت تحرسنی والآن أنا أحرسک الی يوم القيامه(۲)

۱- همان ص۱۵۷

۲- / مواعظ عدديه، ص۱۷۳

امـام رضـاعليه السـلام فرمود: در بنی اسـرئیل سالیـان پی درپی قحطی آمـد، زنی که لقمه ای نانی در دهان داشت. فقیری از او طلب خیر نمـود. زن گفـت چیزی نـدارم همیـن لقمه را به شـما می دهم و آن را از دهـان بیرون آورد به فقیر داد. وقـتی دیگر ناگهـان بچه کوچـک او را در بیابـان گرگ به دهـان گرفت و فرار نمود و زن از دنبال آن صـدا می کرد. خداونـد جبرائیل را فرستاد وبچه را از دهان گرگ گرفت و

به مادرش داد وفرمود: این لقمه به جای آن لقمه که به سائل داده ای(۱).

روز حضرت عیسی علیه السلام برای حواریون فرمود: این مرد در فلان ساعت از دنیا می رود

و آمـاده شویـد تـا بر آن نمـاز بخوانیم. مرد رفت وبعـد از چنـد ساعت برگشت. حواریون گفتنـد یانبی اللَه آن مرد هنوز زنـده است؟!

حضرت عیسی از آن مرد سؤال نمود چه کاری کرده ای؟ آن مرد گفت: به درویش گرسنه دو دانه قرص نان داده ام. حضرت عیسی فرمود: بعـد از آن چه دیـده ای؟ گفت: پشـته ای هیزم می آوردم وقتی باز کردم دیـدم از میان آن یک مار سیاه بیرون آمد. حضرت عیسی گفت: همان مار مأمور مرگ تو بوده و آن را باصدقه از خود دفع نمودی.

ص: ۱۴۵

۱- / قال الرضاء علیه السـلام: ظهر فی بنب اسـرائیل قحط شدید سـنین متواتره، وکانت عند إمرأه لقمه من خبز فوضـعتها لتأکلها [فوضـعتها فی فمهـا لتأکلّهـا] فنـادی ألسائیـل، یا أمه اللّه الجوع؟ فقالت: إمرأه أتصـدّق فی مثل هـذا الزّمان؟! فأخرجتها من فمها فـدفعتها الی السّائل، وکان لها ولـدٌ صـغیر یحتطب فی الصّحراء فجاء الـذّئبُ فحمله، فوقعت الصیّحه فعـدّت الأمّ فی أثر الـذّئب فبعث اللّه جبرائیـل فـأخرج الغلاـم من فم الـذّئب فـدفعه الی امّه فقال لها یا أمه اللّه أرضـیت لقمه بلقمه. (رساله السـعدیه، علامه حلی(ه).

مواعظ عشاریه

قال اللّه تعالی: لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والأذَی کالّذی ینفق ماله رِئاءَالنّاس ولا یؤمن باللّه والیوم الآخِرِ فمثله کمثل صفوانٍ علیه ترابٌ فأصابه وابل...

ای أهل ایمان، انفاقهای خود را با منگـذاری و آزار محو و ازبین نبرید مانند کسانی که مال را برای جلب توجه دیگران و خود نمای انفاق می کنند، چنین کسانی ایمان به خدا و روزی قیامت ندارد، مثل این ریا کاران مانند دانه ی است که بر روی سنگ صاف کاشته شود و باران تند آن را ببرد و سبز نشود...(۱)

قال رسول اللّه(ص): علیکم بالصّدقه، فانّ فیها عشر خصال: خمسه فی الدّنیا وخمسه فی الآخره؛ و امّا فی الدّنیا: تطهیر اموالکم، وتطهیر أبـدانکم، و دواء أمراضـکم، ودخـل المسـره فی القلوب، وزیـاده الأموال و سـعه ارّزق؛ و امّا فی العقبی: ظِلٌّ فی القیامه، وسهوله الحساب، ورجحان المیزان بالثواب، و جواز علی الصراط، و درجه الأعلی.

قـال رسول اللّه(ص): اذا ظهرت فی أمتّی عشـر خصـال، عـاقبهم اللّه بعشـره: قیل وما هی یا رسول اللّه؟ قال: اذا قللوا الـدّعاء نزل البلاء، و اذا ترکوا الصّدقات کثرت الأمراض، و اذا منعوا الزّکات هلک المواشـی، و اذا أجار السـلطان منع المطر، و اذا کثر فیهم الزناء کثر فیهم فوت المفاجات، و اذا کثر الرّیاء کثر زلزلال، و اذا حکموا بخلاف ما أنزل اللّه سـلّط علیهم عـدّوهم، واذا انقضوا العهد إبتلاهم بالقتل، و اذا اطففوا الکیل أخذهم اللّه بالسنین..

۱- / سوره بقره، آیه ۲۶۴

قال رسول اللّه(صل اللّه عليه وآله): عشره من أمّتی يسخط اللّه عليهم يوم القيامه ويأ مر بهم الی النّار: فقالوا يا رسول اللّه من هؤلاء؟ فقال: شيخ زانٍ، وامام ضالّ، ومدمن الخمر، وعاق الوالديه، وقاذف المحصنه، والماشی بالنميمه، وشاهدالزور، ومانع الزّكات، والظّالمف وتارک الصلوه...

عذر پذيری

قال اللّه ياموسی أنا إفعل بک ثلاثه أفعال أنت ايضاً إفعل ثلاثه:

فقال موسی، ما هذه الثلاثه؟ قال اللّه: وهبتک نعيماً كثيراً ولم أمن عليک فهكذا اذا أعطيتک خلقی شياً فلا تأمن عليهم؛ لو أكثرت الجفاء معیّ لقبلتُ معذرتک اذا أَقْبِلّتَ إلیَّ فكذلک أقبل معذره مَنْ جفاک لو إعتذر إلَيْک؛ لَمْ أُكلِفک عملاً غد فلا تكفِنِی رزق غد(۱)

قال النّبی(ص) أفضل الأعمال ثلاثه: التّواضع عند دوله و العفو عند القدره والعطيه بغير المِنَّه (۲) * ثلاثه من خصال أهل الجنّه: أالإحسان الی من جفاک، والعفّو عمن يظلمک، والعطاء لمن لا يرجوک.(۳)

قال اللّه: أنا من الدّنيا يا محمّد أحبّ ثلاثه اشياء، قلب الشّاكر ولسان ذاكر و بدن للبلاء صابر.

۱- / همان، ص ۶۰

۲- / المواعظ العدديه، ص۷۲

۳- همان

وقال جبرائيل(ع): أنا من الدّنيا أحبّ ثلاثه: ارشاد الضّال و إعانه المظلوم و محبّه المساكين.

قال النّبى(ص) ثلاثه لا خوف عليهم يوم القيامه، المخلص فى الأيمان، والمجازى فى الأحسان والسلطان العادل.

قال النّبى(صل اللّه عليه وآله) هلاك النّفس فى الثلاثه، الكبر والحرص والحسد. فالكبر هلاك الدّين وبه لعن إبليس، والحرص عدوالنّفس وبه أخرج آدم من الجنّه، و الحسد رائد السّوء ومنعه وقتل قابيلُ هابيلَ.

قال النّبى(صل اللّه عليه وآله) نعوذ باللّه من رجل هفاه و حفاه ونفاه؛ الهفاه [أحمق] رجل يظهر المحبّه بلسانه ويكون عدوّاً فى قلبه، والحفاه [المبالغ فى السّؤال] هو الّذى يكون كثير المقال ولا يكون الفائده فى مقالته، والنّفاه [دنى ورزل] هو الّذى يقول ولا يعمل بما يقول.

عزَت و كمال

لقد كرمنا بنى آدم وحملناهم فى البرّ والبحر ورزقناهم من الطّيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا * يوم ندعوا كلّ اَناس بامامهم فمن أوتى كتابه بيمينه فأولئک يقرؤن كتابهم ولا يظلمون فتيلاً٧١ ومن كان فى هذه اعمى فهو فى الآخره أعمى وأضلّ سبيلاً

ص: ١۴٨

یعنی، ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل نمودیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم و بر بسیار از خلق خود برتری دادیم.(۱).

مهمَترین مواهب و گل سرسبد موجودات {انسان} سه دسته از امور معرَفی شده است:

۱: حملناهم فی البرّ والبحر؛

۲: ورزقناهم من الطیّبات؛

۳: وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً؛ ای علی جمیع ممن خلقنا.

الف: بهترین مواهب الهی حرکت انسان در خشکی ها و دریاها است؛ چون بهره گیری از انواع طیَبات بدون سیر وحرکت امکان پذیر نیست و حرکت مقدمه هر گونه برگت است یا برای این است که انسان بر پهنای زمین أعم از خشکی ها و دریا ها با چنین حرکت مسلَط است، بخلاف سایر موجودات که بر یک قسمت آن تسلَط دارد.

ب: عقل وتفکَر: در این مورد مفسیرین فرموده اند: کرامت انسان بخاطر قوَهء عقل، نطق و استعدادهای متفاوتی مانند اراده وآزادی... است. یا سلَطه انسان بر تمام موجودات روی زمین است یا بخاطر شناخت و قدرت بر اطاعت خدوند است و علاوه بر اینها استعدادهای عالی برای پیمودن مسیر تکامل نامحدود دارد.

۱- / سوره أسرای آیات ۷۰/۷۱/۷۲

ج: تفاوت کرامت و فضیلت: کرامت امر ذاتی و فضیلت امر اکتسابی است، یا کرامت اشاره به جنبه ای مادی و فضیلت اشاره به جنبهء معنوی است.

ح: چرا انسان موجود بر تر است؟ پاسخ: تنها مجود که از نیروی مختلف مادی ومعنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده است انسان است و این نیرو های متضاد باعث رشد و تکامل و گاه باعث بد ترین و شرور ترین مخلوقات می گردد چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است:

عبداللَه بن سنان قال: سئلت أبا عبداللَه علیه السلام: الملائکه أفضل أم بنو آدم؟ فقال: قال امیر المؤمنین علیه السلام« انَ اللَه رکب فی الملائکه عقلاً بلا شهوه و رکب فی البهائم شهوه بلا عقل و رکب فی بنب آدم کلتیهما. فمن غلب عقله شهوته فهو خیرٌ من الملائکه و من غلب شهوته عقله فهو شرَ من البهائم...قال علی علیه السلام: یا رسول اللَه أنت أفضل ام جبرائیل؟ فقال: یاعلی، انَ اللَه فضل الانبیائه المرسلین علی الملائکه المقرَبین و فضلنی علی جمیع النبیَن و المرسلین، والفضل بعدی لک یاعلی وللأئمه من بعدک، و انَ الملائکه لخدمنا و خدام محبَینا. یا علی الَذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربَهم و یستغفرون الَذین آمنوا بولایتنا. یا علی لو لا نحن ماخلق اللَه آدم ولا حواء ولا الجنَه ولاالنَار، ولا السَماء ولا الأرض(۱).

ص: ۱۵۰

۱- / علل الشرایع، صدوق، ج۱، ص۷

زیـد بن علی علیه السـلام فرموده: و تفضـیل المؤمن انَمـا هو لجـانب مـا رکب فیه من الشـهوات و الالاـم والعوارض النفسـانیه و التَسلط الشَیطان مع انواع الهموم و اما الملک فهو من جمیع ها معصوم(۱)

الکسیس کارل، نویسنده «کتاب موجود ناشناخته» می گوید: بدن انسان با ظرافت که دارد دارای استحکام فوق العاده است که در مقابل بیخوابی، خستگی، غم و اندوه و... تحمل دارد.

د: مسؤلیت پـذیری انسان: آیه بعـد اشاره دارد: «یوم نـدعوا کلّ اَناس بامامهم فمن أوتی کتابه بیمینه فأولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلاً * ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره أعمی وأضلّ سبیلاً.

به یـاد آوریـد روزی را که هر گروهی را بـا پیشوایشـان می خوانیم، آنهـا که نـامه عملشان به دست راست شان است آن را (با شادی وسـرور) می خواننـد و سـر سوزن به آنها ظلم نمی شود = اما آنها که در این جهان (از دیـدن چهره حق)نابینا بودند در آنجا نیز نابینا هستند و گمراهتر!(۲)

قال علی بن موسـی الرَضاء علیهماالسـلام: یدعی کلَ أناس بامام زمانهم و کتاب ربهم و سنَه نبیَهم وقال الصَادق علیه السلام: ألا تحمـدون اللّه اذا کان یوم القیامه فـدعا کلَ قومٍ الی من یتولونه، ودعانا الی رسول اللّه، و فزعتم الینا فالی أین ترون یـذهب بکم الی الجنَه و رب الکعبه_ قلها ثلاث.

ص: ۱۵۱

۱- / مسند زید بن علی علیه السلام ، ص۴۷۲

۲- / آیات ۷۱- ۷۲ سوره اسراء

امام سـجاد فرمود: چرا از خداوند تشـکَر نمی کنید؟ در روز قیامت خداوند هر گروهی را با رهبر شان می خواند، ما را با پیامبر وشـما را همراهی ما، فکر می کنیـد شـما را در اینحال به کجا می برند. سه مرتبه امام فرمود: به خدای کعبه به سوی بهشت می برد.

با توجَه به کرامت و مسؤلیت انسان، در هنگام دفن کردن صـدا می کننـد فلان آقا را تلقین دهید. می آیند صورت میت را باز کرده به روی خـاک قرار داده و دست از شـانه ی او گرفته وتکـان داده ومی گوینـد: یاعبـداللّه، اذا جـاءک الملکـان المقربـان الرسولین من عنـد اللّه یسـئلانک عن ربّک وعن دینـک وعن کتابـک و عن نبیّک وعن امامک... ولاتخف ولاتحزن وقل فی جوابهمااللّه ربّی ومحمد نبیّ والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبه فبلتی وعلیّ وأولادهم علیهم السّلام امامی!!

آیا کـدام «ربّ» همان خداونـد که در سوره «مؤمنون» در آیات متعـدد فرموده: «قـد أفلـح المؤمنـد»: آیا مؤمن کیست؟ فرموده: علامات مؤمن اینهاست:

اولاً: الّـذین هم فی صـلاتهم خاشـعون. ثانیاً: والّـذین هم عن اللغو معرضون. ثالثاً: والّـذین هم للزّکواه فاعلون. رابعاً: والّذین هم لفروجهم حافظون. خامساً: والّذین هم لأماناتهم وعهدهم راعون... بعد فرموده: فمن ابتغی وراء ذلک فأولئک هم العادون

سؤال: آیا قرآن را خوانده ای یانه؟ آیا به قرآن توجّه کرده ای یانه؟ آیا زکات داده ای یانه؟ آیا از غیبت دوری نموده ای یانه؟ وقتی در

ص: ۱۵۲

تلقین می گوید: والقرآن کتابی. آیا راست است یا حتّی در قبر هم باید دروغ گفت؟ این که می گوییم علی بن ابیطالب امامی. آیا به فرمانش وأعمالش ارتباط داشته ای یانه؟

ویژگی های شیعه

امام صادق علیه السّلام فرمود: انّا لنحبّ من کان عاقلاً، فهماً، فقیهاً، مداریّاً حلیماً، صبوراً، صدوقاً، وفیّاً، ان اللّه خصّ الأنبیاء بمکارم الأخلاق، فمن کان فیه فلیحمد اللّه، و من لم تکن فیه فلیتظرع الی اللّه وَلَیَسْإَله أیاها. قال عبداللّه بن بکیر،قلت: لِأَبی عبداللّه علیه السلام: جعلت فداک، ماهنّ؟ قال: هنّ الورع والقناعت والصبر والشکر والحلم والسخاء والشّجاعت والغیرت والبرّ وصدق الحدیث واداء الأمانت(۱)

عبداللّه بن یعفورقلت: لِأبی عبداللّه علیه السلام: انّا لنحبّ الدّنیاء فقال لیّ تصنع بها ماذا؟ قال: قلت: أتزوج منها، وأحجّ، وأنفق علی عیالی، وأنیل إخوانی، وأتصدّق. قال علیه السلام: لیس هذا من الدّنیاء هذا من الآخره(۲)امام صادق علیه السّلام فرمود: لیس من شیعتنا مُن قال بلسانه وخالفنا فی أعمالنا وآثارنا، ولم یعمل بأعمالنا؛ ولکن شیعتنا مُن وافقنا بلسانه وقلبه، واتّبع آثارنا وعمل بأعمالنا(۳).

ص: ۱۵۳

۱- / تحف العقول؛ بحار الانوار، ج۲؛ صیفات الشیعه، صدوق، متوفی ۳۸۱هجری، نشر عابدی تهران،

۲- / مسدرک الوساى، مقدمات تجارت.

۳- / سرایر، ابن ادریس، ج۳

خداونـد در سوره معـارج فرموده: الّذين على صـلاتهم دائمون عليه السّـلام والّذين فى أموالهم حق معلوم عليه السّـلام للسـائل والمحروم....فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون.

مؤمن بايـد خمس وزكات وحقوق النّاس را رعايت نماينـد. آيا ما حق النّاس و حق اللّه را رعايت كرده ايم يانه؟ كه در هنگام دفن مى گوييم:

«اللّه ربّى ومحمّد نبىّ والكعبه قبلتى والقرآن كتابى؟!!»

قال الصادق عليه السلام: ليس من شيعتنا من لم يصل صلاه الليل(١)

قال الصادق (ع): إنّ اللّه حرّم على شيعتنا المسكر من كلّ شراب(٢)

أبى الحسن موسـى بن جعفر عليه السّـلام فرمود: من لم يسـتطيع منكم أن يزورنا فليزر صالحى شـيعتنا، يكتب له ثواب زيارتنا. و من لم يقدر أن يصـيلنا فليصل صالحى اخوانه، يكتب له ثواب صلتنا. * عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام: قال كيف من انتحل قول الشّـيعه! و أحبّنا أهل البيت؟ فواللّه ما شيعتنا الّا من اتّقى اللّه و أطاعه وماكانوا يعرفون يا جابر الّا بالتّواضع والتّخشع والإنابه و كثره ذكراللّه والصّوم والصّـلاه والبرّ بالوالـدين وتعاهد الجيران من الفقراء و ذوى المسـكنه والغرمين واأيتام والصدق الحديث و تلاوه القرآن وكفّ الألسن من النّاس الّا خير... (وسائل)

ص: ١٥۴

١- / وسايل، ج۵ باب صلاه مندوبه

٢- .(بحار، ج ١٠٠)

قـال علی علیه السـلام: العقل شـجره اصـلها التّقی و فرعها الحیّاء وثمرتها الورع؛ فالتّقوی تـدعوا الی خصال الثلاثه: الی الفقه فی الدّین، والزّهد فی الدّنیا، والأنقطاع الی اللّه. و الحیاء یدعوا الی ثلاث خصال: الی الیقین، و حسن الخلق والتّواضع. والورع یدعوا الی ثلاث خصال: الی الصّدق اللسان، والمسارعه الی البرّ ، و ترک الشّبهات. (مواعظ عددیه).

محبوب همه

جـاء رجـل الی رسول اللّه(ص): فقـال علّمنی عملاً اذا عملته أحبّنی اللّه والنّاس، ویثری [زیاد شود] مالی، ویصـحّ بـدنی، ویطیل عمری، ویحشـرنی معـک، فقـال رسـول اللّه (ص): هـذه سـتّه خصـال: اذا أرت أن یحبّـِک اللّه فخفّه اتّقه، و اذا أرت أن یحبّک النّاس فاقطع عن ما فی أیـدیهم، و اذا أرت أن یثری مالک فأکثر من الصّـِدقه، و اذا أرت أن أن یصحّ بدنک فأکثر من الصّوم، و ی اذا أرت أن یطیل عمرک فصل ارحامک، و اذا أرت أن یحشر اللّه معیّ فأکثر من السّجود بین یدی اللّه القهار(۱).

ص: ۱۵۵

۱- / المواعظ العددیه، مشکینی،

قال اللّه یا عبادی: ستّه منیّ وستّه منکم؛ المغفره منی والتّوبه منکم، والجنّه منی والطاعه منکم، والرّزق منی والشّکر منکم، والقضاء منی والرّضاء منکم، والبلاء منی والصبر منکم، والإجابه منی والدّعاء منکم. (۱)

رباعیات مواعظ

قال رسول اللّه(ص): یا أباذر، جدد السفینه فانّ البحرعمیق، وخذ الزّاد کاملًا فانّ السفر بعید، وخفف الحمل فانّ العقبه شدید، وأخلص العمل فانّ النّاقد [کسی که عیب را مشخص می کند] بصیر.

قال رسول اللّه(ص): انّ اللّه أحتج أربعه بأربعه: علی الأغنیاء بسلیمان، و علی الفقراء بعیسی، و علی العبید بیوسف، وعلی المرضی بأیّوب.

قال اللّه یا موسی أحفظ وصیتی الیک بأربعه اشیاء: مادمت لا تری ذنوبک قد غفرت فلا تشتغل بعیوب غیرک، ومادمت لا تری کنوزی قد نفدت فلا تغتم بسبب رزقک، ومادمت لا تری زوالی ملکی فلا ترج الی أحداً غیری، ومادمت لا تری الشیطان میّتاً فلا تأمن مکره.

ص: ۱۵۶

۱- همان ص ۱۷۷

تمایلات نفسانی

قل اللّهم مالک المک تُؤتِی الْمُلْک مَنْ تَشآء وتُنْزِعُ الْمُلک مِمَّن تشآء وتُعِزُّ مَنْ تَشآءُ و تُذِلُّ مَنْ تَشآء

الحقّ فأتبعه و عرف الباطل فاتّقاه، وعرف الدّنيا فرفضها وعرف الآخره فطلبها.

بهترين عبادت

يـا أحمـد ليس شـيءٌ من العبـاده أحبّ الىّ من الصّـمت والصّوم، فمن صام ولم يحفظ لسانه كان كمن قام ولم يقرء فى صـلاته فأعطيته أجر القيام ولم أعطه أجر العابـدين. يا أحمـد هل تـدرى متى يكون العبـد عابداً؟ قال: لا، ياربّ. قال: اذا اجتمع فيه سبع خصـال: ورع يحجزه عن المحـارم، وصـمت يكفيه عما لا يعينه، وخوفٌ يزداد كلّ يومٍ من بكائه، وحياءٌ يسـتحىّ منى فى الخلا، وأكل ما لابدّمنه،ويبغض الدّنيا لبغضى لها، ويحبّ الأخيار لحبّى لهم(۱).

قال أبوعبداللّه(ع): ثلاثه لا يصيبون الّا خيراً: اولوالصّمت، وتاركوا الشرّ، والمكثرون ذكراللّه عزَوجلَ.

قال رسول اللّه(ص): يعذّب اللسان بعذاب لم يعذّب به شياً من الجوارح(۲).

قال الصّادق(ع): خفّ اللّه كأنّك تراه وان لم تكن تراه فانّه يراك.

وقال ايضاً(ع): موضع الصّلاه من الدّين كموضع الرأس من الجسد.

وقال(ع) ايضاً: تكاسل المرء فى الصّلاه من ضعف الايمان.

ص: ۱۵۸

۱- / مسند الرضاء داود بن سليمان بن يوسف الغازى، متوفى ۲۰۳هجرى، طبع الاولى ۱۴۱۸، ص۸۲

۲- / مستدرک، ج۱۷، ص۲۴۹

قال رسول اللّه(ص): کلّ عینٍ باکیه یوم القیامه الّا ثلاثه أعین: عینٌ بکت من خشیه اللّه، وعینٌ غضت من محارم اللّه، وعینٌ بتت ساهره فی السبیل اللّه..(۱)

همنشینی ومعاشرت

بدون تردید عامل سازنده ی شخصیّت انسان - بعد از اراده، خواست وتصمیم او- عوامل مختلفی هستند که، از أهم آنها همنشین، دوست ومعاشر است؛ چون انسان تأثیر پذیر است، وبخش مهمّی از افکار وصفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، و این حقیقت از نظر علمی وتجربی ثابت شده است و از نظر منطق اسلام تا جای است که در روایات بسیار آمده است. لذا سلیمان (ع) از رسول اللّه (صل اللّه علیه وآله): نقل می کند که حضرت فرمود:

«ولاتحکموا علی رجلٍ بشیءٍ حتّی تَنظروا الی مَن یُصاحِب، فإنما یُعرَف الرَّجل بأشکالِه وأقرانِه ویُنِسب الی اصحابه واخدانِه

درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید؛ چرا که انسان به وسیلهء دوستان، یاران ورفقایش شناخته می شود(۲).

علی علیه السلام درباره همنشین فرموده: «فمن إشتَبَه علیکم أَمرُه ولم تَعرِفوا دِینَه، فانظروا الی خُلطائِه، فان کانوا أهل دِینِ اللّه فهو علی دِینِ الله، وان کانوا علی غیر دِین اللّه فلا حظ له من دِین اللّه» ؛یعنی،

ص: ۱۵۹

۱- / معدن الجواهر، ابی الفتح علی کراجکی، طبع مهر استوار قم، طبع دوم، ص۳۴

۲- / سفینه البحار، ج۲، ص۲۷ ماده صدق

هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد، و دین او را نشناختید، به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین وآئین خدا باشند، او نیز بر دین و آئین خدا است، واگر بر آئین خدا نباشند، او نیز بهره ی از آئین حق را ندارد.(۱)

همچنان امام جواد علیه السلام در مورد همنشین فرموده: «ايّاك ومصاحبه الشرير، فانّه كالسّيف المسلول يَحسُن منظرُه ويُقبَح أَثره»، از همنشینی بد بپرهیز که همچون شمشیر برهنه، ظاهرش زیبا وأثرش بسیار زشت است(۲)

رسول اکرم (صل اللّه علیه وآله) فرمود: اربع يُمِتنَ القلب: الذّنب على الذّنب... ومجالسه الموتى. فقيل له يا رسول اللّه وما الموتى؟ قال كلّ غنى مترف: چهار چیز قلب انسان را می میراند: تکرار گناه، تا جای که فرمود... وهمنشینی با مردگان. کسی پرسید: ای رسول خدا مردگان کیانند؟ فرمود: ثروتمندان که مست ثروتند(۳)

در این مورد خداوند در قرآن از زبان مشرکین چنین فرموده: يا وَيلتى لَيتَنِى لَم إِتَّخِذ فلاناً خليلاً: ای وای برمن! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!

در شأن نزول این آیه می گویند: دو نفر از مشرکین به نام «عقبه» و «أُبَى» بودند که هر زمان «عقبه» از سفر می آمد، غذائی ترتیب داده وهمه ی اشراف قوم خود را دعوت می کرد و در عین حال که مشرک بود،

۱- بحار، ج۷۴،ص۱۹۷

۲- / بحار، ج۷۴،ص۱۹۸

۳- / خصال صدوق، ج۱ ص۲۲۸) در این مورد روایا ت متعهدد در بحار، ج۷۴ وجود دارد .

دوست داشت به محضر پیامبر برسد. روزی از سفر آمد، وطبق معمول دوستان رانش دعوت کرد و در ضمن پیامبر را نیز دعوت نمود. وقتی که سفره ی غذا پهن وآماده شد، پیامبر فرمود: تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت «مَن» ندهی، از غذائی تو میل نمی کنم. عقبه شهادتین را جاری کرد. هنگام که این جریان را أُبَی شنید گفت: تو منحرف شده ای؟ گفت: خیر. بلکه مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد، جز اینکه شهادتین را بگویم، ومن شرم داشتم که او از سر سفره ی من برخیزد وغذایم را نخورد، لذا شهادت دادم!

ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی وتوهین کنی؟ عقبه این کار را کرد ومرتد شد، و در جنگ «بدر» در صف کفار به قتل رسید وابی نیز در جنگ «احد» کشته شد(۱)

تواضع وفروتنی

طبق آیات وروایات «تواضع» کلید ایمان؛ اما کِبر وغُرور کلید کُفر محسوب می شود. همچنین در زندگی روزمره دیده ایم و در آیات و روایات نیز مکرّر خوانده ایم که مغرور، حتّی حاضر نبودند به سخنان رهبران دین گوش فرا دهند، وحقایق را بشنوند. بلکه به باد سُخریه می گرفتند؛ زیرا تفکر آنها بیش از «نوك بینی آنها» نبودند. لذا خداوند در

۱- / مجمع البیان، ج۷، ص۱۶۶؛ تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۸۵

مورد وصف متواضعین فرموده: بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که بی تکبر بر زمین راه می رود، وهنگام که جاهلان آنها را مخاطب قرار می دهند (وسخنان ناروا می گویند) به آنها سلام می گویند:

وعِبادُ الرّحمن الّذین یَمشُون علی الأرض هُوناً واذا خاطَبهم الجاهِلون قالوا سلاماً. (۱)

یکی از مهمّترین دستورات که خداوند در سوره اسراء، آیه ۳۷ به پیامبرش فرموده: «و لا تَمش فی الأرض مرحاً انّک لن تَخرِقَ الأرضَ و لن تَبلُغَ الجبال طولاً» در روی زمین از سر کِبر و غرور گام بر مدار، چرا که نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوههای نمی رسد.

ونیز به خاطر همین روح ایمان، تواضع است.

روزی حضرت پیامبر از کوچه ی عبور می کردند، جمعی در یک مکانی اجتماع کرده بودند! وقتی که از علت آن سؤال نمود. گفتند: دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز وخنده آورش مردم را متوجّه اش کرده است. حضرت فرمودند، می خواهید دیوانه واقعی را برای شما معرّفی می کنم ؟ همه گوش دادند و پیامبر فرمود: کسی که باتکبر وغرور راه می رود، وپیوسته به دو طرف خود نگاه می کند، پهلوهای خود را با شانه های خود حرکت می دهد، غیر از خود را نمی بیند واندیشه اش از خودش فراتر نمی رود. کسی که مردم به خیر او امیدواری ندارد و از شر او در امان نیستند، دیوانه ی واقعی او است؛ اما این را

که می بینید، تنها یک بیمار است «المُتَبَختِرُ فی مَشیِه النّاظِرُ فی عَطفَیهِ المُحَرِّ ک جَنبَیه

ص: ۱۶۲

۱- سوره فرقان، آیه ۶۲

بِمِنكَبيهِ الّذين لایُؤمَنُ شرُّه ولا یُرجی خیره فذلک المجنون و هذا المُبتَلِی!»(۱)

دنیایی فانی

عن امیرالمؤمنین: «أنـا بالْأَمْسِ صاحِبُکم وأنَا الْیَوْم عِبْرَةٌ لکم وغَـداً مُفارِقُکم، غَفَرَاللّه لِیّ ولکم...غـداً ترون ایّامی، ویکشف لکم عن سرائری، وتعرفوننی بعـد خلوّ مکـانی، وقیـام غیری مقامی». امیرالمؤمنین، یعسوب الـدّین مَولَی الموحـدّین علی بن ابیطالب علیه أفضلُ التّحیّهِ والثّناء

اقیـانوس کرامتِ آسـمان، علم ودانش، کوهِ صبر واسـتقامت، خداونـدگار زهـد وپارسایی، زهـد وتقوا وبالاخره جامع آنچه که همه خوبـان داشـتند، علی تنهـا دارد. او که نفس وجـان و هستی پیـامبر گرامی اسـلام بود وجز رسول اللّه او را نشـناخت ونمی توانند بشناسند. از جهات شبیه قرآن است: رسول اللّه (ص) فرمود:

«علیٌ مع القرآن والقرآن مع علی»، علی همراه قرآن و قرآن همراه علی است.

قرآن فرمود: «قل لئن اجتمعت الانس والجنّ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثلِه ولو کان بَعضـهم لِبعض ظِهیراً.؛ یعنی، هیچ کسی نمی تواند مثل من را بیاورد.

۱- بحار ، ج ۶۷، ص ۲۳۳

در سوره بقره فرموده: «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله...(۱)

امیرالمؤمنین فرمود: «سلونی عن کتاب الله فإنّه لیس من آیه إلاّ وقد عرفتَ بلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل نزلت أم فی جبل(۲) یعنی کسی نمی تواند ادعای «سلونی» نماید.

جامعیّت و کمال: فرمود: «أنا أعلم بکتاب اللّه منکم»؛ یعنی من طرق آسمان می دانم وطرق زمین می دانم و این علم غیب الهی است که به من داده شده است.

حبّ وبغض شدید: امیر المؤمنین مانند قرآن مورد حبّ وبغض واقع شد. حبّ شدید و بغض شدید و حبّ متعادل. بعضی در وقت خواندن قرآن گوش هایشان را می گرفتند ومی گفتند: «فأَمْطِرْ علینا حِجارهً من السّماء أو اِئْتِنا بعذاب الیم...(۳)، یعنی سنگ آسمانی بیاید وبمیریم؛ اما صدای خواندن قرآن را نشنویم!. خوارج هم اگر می فهمیدند قبر علیّ در کجاست، قبر را می شکافتند وبدن علی را می سوزانید و در صفین علیّ را از دین خارج خواندند. چنانکه به پیغمبر گفتند: بدّله او اِعْطی بقرآن غیره. حبّ متعادل: بعضی ها هم صبح وهم ظهر قرآن را می خواندن وأشک می ریختند. «حارث همدانی» هم که دلتنگ می شد، روز چندین بار می آمد ومی فرمود: آقا جان نمی توانم از شما جدا بشوم.

۱- / سوره بقره آیه ۲۳.

۲- همان.

۳- / سوره انفال، آیه ۳۲

شکایت از امّت: قرآن در سوره واقعه شکایت دارد: «أفبهذ الحدیث أنتم مدهنون». امیرالمؤمین هم در خطبه معروف شقشقیه فرموده: «واللّه لقد تقمصّها فلان، وأنّه یعلم أَنَّ محلّی منها (خلافت) محل القطب من الرّحی... ولایرقی الی الطّیر... یَهْرُمُ فیها الکبیر ویشب فیها الصّغیر ویکدح (سعی) فیها مؤمن حتّی یُلْقی ربّه... فصبرتُ وفی العین قَذی وفِی الْحَلْقِ شَجی أرای تَراثِی نَهْبا...

همزمانی صعود ونزول: همزمانی شب نزول قرآن با شب صعود امیرالمؤمنین یک امر تصادفی نیست. عبداللّه بن عمر می گوید: یا امیرالمؤمنین اگر مردم به کلمات تو و قرآن عمل می کردند «لَأَکَلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم...۶۶ مائده» از آسمان و زمین برکت نازل می شد مانند قرآن برکت بود.

مظلومیّت در اخفای فضایل: سعد بن وقّاص می گوید: واللّه اگر یکی فضایلی علی را که خودم از پیغمبر شنیدم، خاندان ما می داشتند! بر دنیا افتخار می کردم. باید سؤال کرد که ای سعد، تو که سابقه ی خدمات داشتی وسالها در اطراف پیغمبر و در فتوحات شرکت داشتی آن فضایل چیست؟ می گوید:

فضیلت اوّل: یک روز پیامبر مأمور شد که سوره «توبه» را به مردم مشرکین مکه ابلاغ کند، به دست یک کسی داد. هنوز قدمهای برنداشته بود، امیرالمؤمنین را فرستاد که برو او را برگردان و تو آیات را ابلاغ کن. آن شخص اعتراض کرد که یا رسول اللّه چرا «من» را بر گردانیدی؟

فرمود: جبریل آمد وفرمود: ای پیامبر آن را ابلاغ نکند «الّا أنت او من نفسک». چنانکه در سوره مباهله مقصود از کلمه (انفسنا) علی است؛ یعنی بایـد تو یا علی این سوره را بین مشـرکین ابلاغ کنیـد. یکوقت عبـداللّه افتـح با امام صادق عرض کرد ای پـدر «من» هم پسـر شـمایم و موسـی بن جعفر هم پسـر شـماست! ظاهراً مایان نزد شما تفاوت دارییم؟!! امام صادق فرمود: «أنت ابنی وهونفسـی»؛ یعنی تو پسر منی و موسی جانِ من است. شخصی می گوید، خدمت امام صادق بودم که امام باقر تازه فوت کرده بوده، گفتم حیف شد پدر شـما از دنیا رفتن. چون گاهی (بدون ذکر سند عن فلان عن فلان... زیرا فاصله زمانی بین امام باقر و پیامبر نزدیک به صد سال است لذا بدون واسطه از غیر معصوم قبول نمی شود) می فرمود: «قال

رسول اللّه» ما اسـتفاده می کردییم. امام صـدق فرمود: قال اللّه تبارک وتعالی، و نفرمود: قال رسول اللّه؛ یعنی ای بنده خدا «تو» فکر کرده ای که بعـد از امام باقر دیگر کسـی نمی توانـد بـدون واسـطه و ذکر سـند قال رسول اللّه بگوید؟! در حال که ماهمه یک نور و ازیک خانواده ایم فضـیلت دوّم: قال رسول اللّه یوماً: «سـدّوا هـذه الابواب الّا باب علیّ فتکلم فی ذلک النّاس قال،... وانّی واللّه ما سددت شـیأً ولا فتحته ولکن امرت بشـیء فتبعته(۱)». حمزه آمـد وفرمود: یا رسول اللّه «من» عموی شـمایم و «أنت اسکنت هذا الغلام؟!». فرمود: عمو جان این یک مسئله عاطفی نیست. بلکه خداوند دستور داده است و «من» مأمورم.

۱- در حال که مسجد پیامبر سقف هم نداشت ومردم می آمدند می خوابید و برای نماز می آمد.

فضیلت سوّم: سعد بن وقّاص می گوید: پیامبر در جنگ تبوک علیّ را در خانه گذاشت، مردم می گفتند که رابطه علی وپیامبر باهم ریخته، علیّ از این جریان نزد پیامبر شکایت کرد. پیامبر فرمود: «یاعلیّ أنتَ خاصّهُ أهلی»؛ یعنی ای علی جان تو شخص مخصوص منی. لذا گاهی سخنی را که به علی می گفتن با دخترش فاطمه زهرا نمی گفت. در اینجا لازم است که موعظه و سفارشات علی را بگوییم وهمه دنیا پند بگیرند. از نامه ۴۹ نهج البلاغه (و۳۲) من چهار اصل را بر داشت نمودم واین خطبه بعد از ضربت خوردن وقبل از شهادت است. این خطبه را کلینی در کافی و حتّی مسعودی در مروج الذهب آوردند ولذا اسناد متعدد دارد. علیّ بچه ها را دور خود جمع کرده و چند تا سفارش نمود:

« سفارش اوّل: کُلُّ امْرِء لاق ما یفرّمنه فی فراره...»، ای بچه هایم و ای مردم دنیا، همه مردم از مرگ فرار می کنند واگر زلزله شود فرار می کنند... بدانید که مرگ بسراغتان می آید و این مرگ شتری است که در پشت «دَرِ» همه خواهد خوابید. گرچه نمرودها و فرعونی ها و قارون ها و منصور دوانقی ها از مرگ فرار کردند وآخر مرگ بسراغشان آمدند. حتّی جبریل به رسول خدا فرمود: «عِشْ ماشئت فانّک مَیِّت» ای رسول اللّه هر طور که می خواهی زندگی کن آخرش مرگ است.

خداوند در آیات متعدد فرموده: «قل لو کُنْتُم فی بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِین کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ الی مَضاجِعِهِم(۱)»

فرموده: «أینما تکنوا یُدْرکم الموت ولو کنتم فی بروج مُّشَیَّدَه (۲)»

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲- سوره نساء، آیه ۷۸.

فرموده: «قل انّ الْموتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَانَّه مُلاقِیْکَم ثُمّ تُرَدُّونَ الی عالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهادَهِ...(۱)». ای مردم هرچند اعتقاد به معاد محکمتر باشد، و بیدانیم که تهمّت و دروغ فشار قبر دارد، مال حرام در شکم آتش می شود. انسان هواس خود را جمع می کند.

حاجی نوری در کتاب «دارالسّلام» راجع به مرگهای که قابل حسرت وغبطه است می گوید: یثار بالای سر زکریا بن صابُری {که هر از دو اصحاب امام صادق هستند} نشته بودم که داشت جان می داد، یکوقت دیدم ذکریا دست خود را بالا آورد وگفت: السّلام علیك یا أمیر المؤمنین می خواهم دستم را به دست شما بگذارم!! دیدم ذکریا نورانی شد و «من» چیزی را نمی دیدم! از دنیا رفت. آمدم خدمت امام صادق و محمد بن مسلم نیز آنجا بود. گفتگویی پیش آمد هنگام خواستم بلند شوم فرمود: بالای سر ذکریا بودی؟ گفتم: بله، یابن رسول اللّه. فرمود: «دیدی که جدم امیر المؤمنین بالای سرش آمد؟ و سه مرتبه قسم خورده و این جمله را تکرار فرمود: «واللّه لقد رأه».

در کتاب فضیلت های فراموش شده که فرزند آقای تربتی نوشته است. می گوید چند روز مانده بود که بابایم از دنیا برود، یک روز دیدم که چهره ی نورانی پیدا کرد و بلند شده وگفت: السّلام علیك یا رسول اللّه، السّلام علیك یا امیر المؤمنین و... تا به امام زمان و حضرت فاطمه رسید. یکوقت دیدم گفت: السّلام علیكِ یا زینب کبری بعد از آن هرچند سؤال

۱- سوره جمعه، آیه ۸.

کردم ای پدر مسئله چه بود؟ در جواب من می گفت، ای حسین علی مرا اذّیت مکن.

حاجی حسین قمّی در بغداد که در بستر بیهوشی قرار داشت اطرافیانش می گویند یکوقت دیدیم که می گوید: مرا بنشانید! گفتیم این آقا دارد هذیان می گوید. دوباره گفت مرا بنشانید که مولایم در کنارم آمده است! ای مردم این مرگها مگر قابل غبطه وحسرت نیست؟!! در قرآن می فرماید: در وقت جاندادن آنسان بالای سرش یا فرشته می آید و یا شیطان چنانکه در قرآن فرموده: هل أُنَبِاءُکم علی من تنزّل شیطان* ۲۲۱ تنزّل علی کلّ أفاک أثیم۲۲۲ شعراء).

گاه ملائکه می آید به محتضر هفت مطلب می گوید: انّ الذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ اسّتقاموا* ۳۰ فصّلت؛ از گذشته مترس، از آینده مترس، وبا سلام وصلواه می برد.

سفارش دوّم: «اما وصیّتی فلاتشرکوا باللّه شیأ... فلا تُضَیّعوا سُنَّهً وأَقِمُ هذَیْنِ العمودین، و اوقِدوا هذِیْنِ المصباحین»، ای مردم نگذارید که بر این دو چراغ و دو ستون (توحید و سنّت پیامبر) لطمه ای وارد شود». ستون اوّل توحید و ستون دوّم سنّت پیامبر است. چناکه پیامبر فرمود: «صلواکما رأیتمونی أصلّی» رسول خدا اوّل می آمد به طرف آسمان نگاه کرده پنج مرتبه می فرمود: «ربّنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان أنْ آمنوا بربّکم فَآمنّا ربّنا فاغفرلنا ذُنبنا وکفِّرْ عنّا سیَّتِنا وتوفّنا مع الْأَبْرار».

امام صادق فرمود: کسی این ها را بخواند دعایش مستجاب می شود (آیات آخر آل عمران). پیامبر در جلوی در مسجد آمده گریه می کرد

ص: ۱۶۹

ومی فرمود: «اللهمّ افتح باب رحمتک». ای مردم سنّت پیامبر أهمّیت به حقوق النّاس وحقوق اللّه و...است. سقیفه نیشینان سنّت پیامبر را زیر پاه کردند.

سفارش سوم: «أَنَا بِالْأَمْسِ صاحِبُکم، و أَنَاالیوم عِبْرَةٌ لکم، و غداً مُفارِقُکُمْ»؛ ای مردم من در شب هیجدهم در تکیه القضاء بودم و در شب نوزدهم مریض و مایه تأسف و عبرت بر شمایم و در شب بست ویکم از شما جدا می شوم. لذا این سه شب برای همه است.

سفارش چهارم: غَداً تَرَوْنَ ایّامِیّ، و یکشف لکم عن سرائری؛ یعنی آیندگان علی را خواهد شناخت، جرجرداق و محمّد عَبْدُه از نهج البلاغه تجلیل خواهد کرد. ابن ابی الحدید معتزلی عظمت و مقام نهج الباغه را خواهد شناخت؛ چون در وقتی که علی برای مردم می فرمود: «من اشتری عِلْماً بدرهم»؛ زیرا «علی» می داند که یک روز کلمات «او» مرکز وکانون علم و دانش می شود، یک روز دانشگاهی ها در مقابل نهج البلاغه خاضع می گردد و نهج البلاغه مرکز علم برای دنیا می شود. مردم نگاه می کرد!! اما حارث همدانی آن یاری با وفای علی شناخت که علی چه می گوید: رفت یک درهم داد، قلم وکاغذ آورد خطبه های از نهج البلاغه را من جمله نامه به امام حسن و نامه ۶۹ که خطاب به خودش است نوشت. گرچه نهج البلاغه مال قرن چهارم است لیکن قبلا هم نوشته شده بوده وسیّد رضی فقط منظم کرده است.

سفارش پنجم: وَتَعْرِفُونَنِیْ بعد خُلُوِّ مکانِیْ، وقیامی غیری مقامی»؛ ای مردم دنیا وقتی قدر علی را می دانند که در مسجد کوفه حجّاج نشسته، زیاد نشسته و ابن زیاد نشسته. دیشب علی به بچه ها سفارش نماز کرد،

ص: ۱۷۰

سفـارش یتیم کرد: «اللّه اللّه فی الایتـام». هیـچ چیزی علی را متلاـتم نمی کرد جز أشـک یتیم. همین که أشـک یتیم را می دید کنارش می نشست گریه می کرد ناله می کرد.فرمود: «أَعِنُونِی بورعٍ واجتهاد» علی را باتلاش در عبادت و تقوا یاری کنید.

قرآن درمانی

یا ایّها النّاس قد جائکم موعظه من ربّکم وشفاء لما فی الصّدور هدیً و رحمهً للمؤمنین.

صادق آل محمد فرمود: فیه {قرآن} خبرکم وخبر ماقبلکم وخبر ما بعدکم وخبر السّماء و خبر الأرض(۱).

همچنان فرموده:

انّ اللّه ختـم بـالنّبیّکم النـبیّن فلاـ نـبی بعـده أبـداً، و ختـم بکتـابکم الکتب، فلاـ کتب بعـده أبـداً، و أنزل فیه طبیـان کـلّ شـیءٍ. (کافی،ج ۱).

قـال علیٌ(ع): لیس علی أحـد بعـد القرآن من فـاقه (فاقه یعنی حاجت به سوی هـدایت)، فانّ فیه شـفاءٌ من داء الأکبر وهو الکفر والنّفاق والغیّ والضّلاله، فأسل اللّه به شفاءُ لما فی الصّدور من نفث الشّیطان کمرض والجهل والکفر والشّک...(۲)

ص: ۱۷۱

۱- / محاسن أحمد برقی ، ج ۱، ص۲۶۷

۲- / شرح اصول کافقی، محمد صالح مازندارانی، متوفی ۱۰۸۱هجری، ج ۱، ص۳۴۴

قال رسول اللّه(ص): ان أردتم عيش سُعَدا و موت الشّهدا، والنّجاه يوم الحسره، فدرسوالقرآن.

با تو جّه به اینکه خداونـد بهترین حـدیث را بیان کرده، با سه ویژگی مهمّ به آن چنین اشاره نموده است که؛ اولاً: قرآن از نظر عمق و زیبائی آیات همصـدا و هماننـد یکـدیگر نـد [کتابا متشابهاً] و هیچگونه تضاد و اختلاف در میان آنها وجود نـدارد، بر خلاـف کلمات انسان که هر چنـد وسـیع تر شود باعث اختلاف و تناقص بیشتر می گردد؛ اما انسـجام قرآن، فصاحت و بلاغت بی نظیری دارد که در همه ی آیاتش حاکم است؛

ثانیـاً: آیات قرآن مکرر [مثانی] است؛یعنی ، سـر گذشت ها، مواعظ و انـدرزها را چنان بیان نموده که هر گز ملالت آور نیست؛ ثالثـاً: آیـات قرآن نفوذ عمیق در انـدام انسانهـا دارد؛ یعنی، از شـنیدن آیـات قرآن لرزه بر انـدام خاشـعان از پروردگار می افتد [تقشـعر]، سـپس پـوست و قلبشـان، برون و درونشـان نرم و آمـاده ی ذکر خـدا می گردیـده و آرام می شـود: اللّـه نزل أحسـن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی تقشعر منه جلود الّذین یخشون ربّهم ثمّ تلینُ جلوده و قلوبهم الی ذکر الله(۱)

«مثانی» زمخشری در کتشاف، ج۴، ص ۱۲۳ می گویند: «مثانی» جمع «مثنی» بر وزن «مصلی» به معنای مگر و یا جمع «مثنی» بر وزن «مبنا» از تشبیه با معنای تکرار گرفته شده است؛ اما ارباب لعنت در کلمه «تقشـعر» از ماده «تشـعریره» بعضـی به معنای جمع شدن پوست «هنگام

۱- / سوره رمز ، آیه ۲۳

ترس» و بعضی به معنای لرزش بر اندام و بعضی به معناس راست شدن مو بربدن می دانند (مفردات و لسان العرب).

امیر المومنین علیه السلام در توصیف پرهیز کاران فرموده: آنها شب هنگام به پا می خیزد، قرآن را شمرده، شمرده و با تفکر می خوانـد، جان خود رابا تلاوت قرآن در غمی دلپـذیری فرو می برند، و دارو ی بیماری خود را از قرآن می طلبند، هر گاه به آیه تشویق بر خورد کننـد به آن دل بسته و چشم جانش با شوق در آن خیره می شود، و آن را نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای خوف و انـدرز بر سند گوش و دل فرا می دهند گویی صدای ناله ها و به هم خوردن زبانه های آتش مهیب جهنم در گوش آن ها طنین انداز است.

عباس عموی پیامبر از حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله . نقل می کنـد که حضرت فرمود: هنگام که بـدن بنـده ای از خوف خداوند لرزان شود، گناهانش فرو می ریزد همانگونه که برگهای خشک از درختان می ریزد.

بنام خدا باش

حضرت سلیمان که همسران زیاد داشت، روز در حال غفلت و بـدون انشاءاللّه گفت: من فرزنـدان زیاد داشته باشم که به همرایم با دشمنان جهاد کند؛یعنی، جمله که بیانگر ارتکای انسان به خدا در همه حال است، نگفت. در آن زمان هیچ فرزندی تولد نیافت، جز فرزندی ناقص الخلقه، همچون جسدی بی روح آنرا آوردند و بر کرسی او افکندند! سلیمان بعد

از لحظه فکر ناراحت شد که چرا یک لحظه از یاد خدا غفلت و بر نیروی خود اعتماد نمود، فوراً توبه نمود. در بعضی تفاسیر آمده که خداوند سلیمان را به یک بیماری شدید مبتلا کرد که مثل یک جسدی بی روح بر تخت خود افتاده بود. وقتی توبه کرد خداوند او را به حالت اول بازگردانید لذا خداوند فرموده:

ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب ما سلیمان را آزمودیم، و بر کرسب اوجسدی افکندیم؛ پس او به درگاه خداوند انابه کرد(۱).

پیامبر فرمود: شنیده اید خداوند چه اندازه از ملک و حکومت بر سلیمان داد؟ با این حال جز بر خشوع او نیفرود، به طور که حتی از شدت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت: ارایتم ما اعطی سلیمان بن داود من ملکه ؟ فان ذلک لم یزده الا تخشعا ما کان یرفع بطره الی السماء تخشعا لربه !(۲)

منطق آزاد اندیشی دینی

خداوند بندگان ویزه خود را در قرآن چنین معرّفی می کند که «آنها به سخنان این وآن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرا می دهند و با نیروی عقل و خِرد بهترین آنها را انتخاب می کند، هیچگونه تعجب و لجاجت در کار آنها نیست، هیچگونه محدودیتی در

۱- سوره ص آیه ۳۴

۲- روح البیان ج ۸ ص۳۹

فکر و اندیشهء آنها وجود ندارد. بلکه آنها در جستجوی حق و تشنه ی حق هستند و هر جا حق را بیابند با تمام وجود از آن دفاع و از چشمه ی زلال آن می نوشد تا اینکه سیرآب شوند. آنها نه تنها طالب حق و تشنه گفتار نیکوست. بلکه در میان خوب و خوبتر، نیکو و نیکوتر، بهترین و

ارزشمند ترین را انتخاب می کند «الّذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الّذین هدی هم اللّه و اولئک هم اولوا الالباب(۱)»

هشام به نقل از موسی بن عفر علیها السلام فرموده: یا هشام ان الله بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه ف فقال فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیستمعون احسنه (کافی ، ج ۱ کتاب العقل)

امر بمعروف

ابن ابی الحدید دانشمند سنّی«هفتصد» یا «هشتصد» قبل را جع به امیر المؤمنین می گوید: من بعض از خطبه های حضرت، مانند خطبه ۲۲۱ که تفسیر «الهاکم التکاثر» در باره معاد است؛ را هزار بار خواندم و هر دفعه که خواندم لرزیدم و ترسیدم. ایشان در جلد ۹ صفحه ۱۶۶ در یک مناسبت، یکمرتبه فصلی را باز می کند ومی گوید:

فصل فی فضایل «علی» و عین عبارتش این است: «لَسْتُ أَغْنِی بذلک ألاخبار العامّه الشّایعه»؛ یعنی ای خوننده گان محترم «من» کار به روایات

ص: ۱۷۵

۱- / سوره زمر ، آیه ۱۸

معروف شیعه مانند «أنا مدینه العلم و علی بابها و...» ندارم بلکه تصمیم گرفته ام به عنوان عالم سنی چند تا از روایات که درکتابهای أهل سنّت است و خودشان هم قبول دارد و فراموش کردند، برای شما از باب امر بمعروف ونهی از منکر بیاورم و تعبیرش این است: «فانّ ذلک من باب الامر بالمعروف و نهی عن المنکر» و آن منکر چیست: می گوید: «الّذی تقدیم غیره علیه» منکر تقدیم دیگران بر علی است. «فقد نَهی اللّه فی

سوره «یونس» آیه ۳۵: «أفمن یَهْدِی الی الحقّ أحقُّ أن یُتَّبَعُ أَمَّن لا یَهِدِّی الّا أن یُهْدی فما لکم کیف تحکمون»، هیچگاه مرجوح را بر راجح، مفضول را بر أفضل، وغیر متخصِّص را بر متخصِّص مقدم نکنید. بعد از این مقدمه؛ ۲۴ حدیث از کتُب بزرگان أهل تسنّن می آورد و عجیب روایاتی است وعجیب مطالبی را بیان می کند ومی گوید: ای مردم دنیا من امروز به عنوان یک فرد بیطرف می خواهم از علی بن ابیطالب دفاع کنم و بگویم که رسول اللّه فرمود: علی جان من بر تو ترجیح دارم با نبوت (یعنی لا نبّیَ بعدی(۱)

اماتو با هفت ویژگی بر همه مردم حتّی بر نوح و عیسی و... ترجیح داری: ،

ویژگی اوّل: «أنت اوّلهم ایماناً باللّه» همه قبول دارد که در هفت سالگی ایمان آورده

۱- در حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله) سه ویژگی است، هم پیامبر است، هم ولیّ خدا است وهم امام است.

ویژگی دوّم: «أَوْفی بِعَهْدِ اللّه» حضرت از تقسیم بیت المال دو رکعت نماز می خواندن و دست هارا بر داشته و می فرمود ای نماز در روز قیامت شاهد باشد که حق مردم را ادا نموده ام.

ویژگی سوّم: «أقسَمُهم بالسّوِیَه»: علی جان تو عادلترین مردم در تقسیم بیت المال هستی. خواهر أمیر المؤمنین بنام امّ هانی(۱)

که یکروز آمد، علی از بیت المال بیست درهم به او داد، بعد کنیزش آمد، برای او نیز بیست درهم داد وقتی

هر دو بیرون رفتند. امّ هانی سؤال کرد برای تو چقدر داده است؟ کنیز گفت: برایم بیست درهم! گفت: من هم عرب هستم، هم خواهرش، هم دختر عموی رسول اللّه، برای من هم بیست درهم داده است. با اعتراض برگشت وگفت: برادر مرا باکنیزم که یک فرد عجم است مساوی دانستی؟! حضرت فرمود: هرچند در قرآن دقّت می کنم «لافرق بین الحرّ و العبد ولا بین الأبیض والأسود ولا بین العرب والعجم» مگر در تقوی. و أقسهم باجرای حدود. طارق بن عبداللّه یک شب خانه علی آمد وگفت: شنیدم نجاشی را شلاق زده ای(۲)

و این کاری درست نیست؛ زیرا او پیرو شماست و یک عُمْری در خانه شما بوده است

۱- وقتی فتح مکه رسول اللّه دستور داد کسی فرار نکنند وتسلیم شوند. امّ هانی که در مکه بود، چند نفر مانند: حارث بن هشام، قیس بن صائب و... در خانه امّ هانی مخفی شدند. رسول اللّه به علی فرمود: برو آنهای که در خانه امّ هانی مخفی شده بیاور. علی کلاه خود و زره را گرفت وآمد، پشت در صدا زد خارج شوید. خواهرش که مدت هفت یا هشت سال بود برادر را ندیده ونمی شناخت. پشت در آمد و گفت: من خواهر أمیر المؤمنین و دختر عموی رسول اللّه هستم آنقدر حق دارم این ها را پناه دهم و الآن می روم نزد علی شکایت می کنم. أمیر المؤمنین کلاه خود را بر داشت و فرمود من «علی ام» خواهرم من مأموریت دارم. امّ هانی گفت: من قسم خوردم این ها را تحویل ندهم و نزد پیامبر می روم شکایت می کنم. هردو نزد رسول اللّه آمدند وقتی حضرت دید فرمود: تمام فرزندان ابوطالب شجاع است؛ اما علی جان تو وظیفه خود را انجام داده ای و من هم به کسانی که در خانه امّ هانی پناه آورده، پناه می دهم.

۲- نجاشی در ماه رمضان شراب خورد. لذا حضرت هشتاد ضربه بخاطر خوردن شراب زد و بیست ضربه بخاطر ماه رمضان.

و اشتباهاً یک کار خلاف هم انجام داده است. حضرت فرمود: بسیار کاری خوبی است؛ چون بنی اسرائیل حدود الهی را تعطیل نمودند از بین رفتند. آنوقت طارق ونجاشی رفتند به معاویه پیوستند. لذا علی علی گفتن کار ما را حل نمی کند. علی تازیانه بر دست گرفته می آمدند بازار خیّاط ها، بازار خرمافروش ها، بازار قصّابها و... فریاد می زد: «ای معاشر التّجار» ای بازاریها اوّل احکام را یاد بگیرد. نخرید ونفروشید مگر آنکه دروغ نگویید، قسم نخورید، کمفروشی نکنید، در وقت فروش از جنس تان دروغ تعریف نکنید و... می گفتن و گریه می کردن! آقاجان چرا گریه می کنید؟! می فرمود: ببنید این بازار ماست؛ یعنی «یبعون ویشترون وینسون المعاد» اما بازار حالا را تماشاکنید. حضرت یکروز بهمراه خصم نزد قاضی رفت. قاضی گفت: اجلس یا ابوالحسن» حضرت فوراً بلند شد وگفت: تو عادل نیستی چون مرا با کنیه و خصمم را با اسم صدا می کنی. قاضی خود ابوالاسود را صبح نصب کرد و عصر عزل کرد! گفت: آقا هنوز بیش از چند نفر نزدم شکایت نکرده است؟! حضرت فرمود: به من خبر دادن «انّ الصّوتک یعْلو صوت خصمین» یعنی صدای تو از صدای مراجعینت بالاتر است و بر مراجعین فریاد می زنی. چنان که امام حسین در ششم عاشورا برای امام سجّاد فرمود: «ایّاک والظّلم من لا ناصرله غیر اللّه» پسرم از ظلم به کسی که جز خداوند کسی را ندارد بپرهیز. علی علیه السلام فرمود: نمی خواهم مثل من لباس بپوشید، یا مثل من غذا بخورید و... اما ای مردم: «أَعِنُونِی بورع وَ اجْتهاد وَالسِّداد وعِفاف» علی را با تقوا، عفت، تلاش در عبادت واستقامت تان یاری کنید.

ویژگی چهارم: «أعدلهم فی الرَّعِیَّهِ»: علی جان تو در مردمداری عادلترین مردم هستی. می گوید یکروز رسول اللّه می خواست بریک جنازه نماز بخواند یک کسی گفت یا رسول اللّه او بدهکار است! حضرت عقب آمد و فرمود: من نماز نمی خوانم تا تکلیف او معلوم شود. علی صدازد یا رسول اللّه نماز را بخوان او بدیهی ندارد! رسول اللّه فرمود: بمن گفته که بدیهی دارد. علی بدون این که سؤال کند از که بدهکار است و بدیهی او چقدر است، فرمود: من ضامن بدیهی او هستم. آن وقت رسول اللّه نماز خواند.

نجاشی شاه حبشه اوّلین شاهی است که ایمان آورد ومسلمانها را به حبشه راه داد. نجاشی که در زمان پیغمبر از دنیا رفت، رسول خدا در مدینه مسجد غمامه به قول امروزی ها برای او یک نماز سفارشی باهفت تکبیر نماز میت خواند. بعد از نجاشی راجع به حکومت بین مردم اختلاف شد و أبی نیزر پسرش را زندان کردند(۱).

نجاشی کسی است که وقتی پیغمبر در جنگ «بدر» پیروز شد، سجده شکر بجا آورد.

روایت داریم «من لم یشکر المِنْعِم من المخلوقین لم یشکر اللّه». علی بلا فاصله پول داد أبی نیزر را آزاد کرد و در مدینه آورد. دو مزرعه خوبی داشت که یک وقت معاویه دویست هزار درهم پیشنهاد کرد، که یکی را از امام حسین بخرد، امام حسین قبول نکرد. البته حضرت در

روز ششم محرم به عمرو بن سعد فرمود: اگر از این لشکر بروی این مزرعه را به تو می دهم، امّا عمرو سعد توفیق آنرا نداشت. علی ابن نیزر را مدینه آورد

۱- چندین فنر من جمله جعفر بن ابیطالب و چند سال در حبشه بود: حتّی عمروعاص وابوسفیان رفتند، نجاشی موافقت نکرد.

وفرمـود: تو از این مزرعه مواظبت کن. بعـدها عـده ای از حبشه به مـدینه خـدمت أبی نیزر آمدنـد وگفتنـد: برگرد می خواهیم سلطنت را به تو برگردانیم. أبی نیزر گفت: من علی را با هیچ چیزی معامله نمی کنم؛ یعنی ای مردم من هرگز از علی جدا نمی شوم. ایشان سلطنت حبشه را رها کرد؛ ولی از کنار علی دور نشدند.

ویژگی پنجم: «أبصـرهم بـالقطیه»: علی جـان تو آگـاهترین مردم هستی. اگر امیرالمؤمنین نبود خلفا در مانـده می شدنـد؛ چون مردم از همه جا مانند: رم، یمن و... می آمدند وکار نداشـتند که جانشـین پیامبر کیست و اصلا آنها مسلمان نبودند. شخصی از راه دور نزد «اولی» آمده و مسلمان هم نبود، وگفت: «أین اللّه» خدا کجاست؟ اولی گفت: خدا در عرش است. گفت: اگر خدا در عرش است؛ پس در زمین گناه کنیم چون خـدا نیست. اولی گفت: نه، خدا در زمین هم است. آن شـخص گفت: پس خدا در عرش نیست. اولی در جـواب میخکب شـد. امیرالمؤمنین آمـد وفرمود: ای شـخص آتش روشن کن. وقـتی او آتش روشـن کرد، حضرت فرمود: ایا کجای این آتش داغ است؟

گفت: همه جایش. حضـرت فرمود: خـدا هم در همه جاست. بعـد حضـرت فرمود: اصـلا سؤال تو غلط است؛ چون خـدا خالق مکان است و کسـی که چیزی را آفریـده، در آن چیز جا نمی شود؛ زیرا خالق چیزی نمی توانـد جزو مخلوقش باشـد بلا تشبیه کسـی که ماشـین درست می کنـد نمی تواند جزو ماشـین باشد ولذا «اِنّ اللّه عَیَّنَ الْعَیْنَ فلا عَیْنَ له» این که گفته شود، خدا کِیْ بوده، ما کِیْ ندارم بلکه کِیْ را خدا آفریده وقتی که کرّات درست شد، زمان درست شد مثل سال وماه و...

ص: ۱۸۰

گِله ی قرآن

در سوره واقعه بعد از سوگند های بسیار شدید خداوند از بشر «گِله» می کند که چرا به قرآن توجّه ندارید، و در آن تدبر نمی کنید؟

فلا أقسم بمواقع النّجوم علیه السّلام وانّه لقسم لوتعلمون عظیم علیه السّلام قسم به جایگاه ستاره گان و قسم بع عظمت قرآن بعد فرموده: خصوصیت این قرآن بزرگ این است که:

۱- انّه لقرآن کریم. ۲- انّه فی کتاب مکنون. ۳- لا یمسّوه الّا المطهّرون.

۴- تنزیل من ربّ العالمین. بعد از این اوصاف به عنوان «گله» فرموده:

«أفبهذا الحدیث أنتم مدهنون»

می دانید که «ادهان» از «دهن» به معنای روغن مالی است؛ یعنی آیا در قرآن سُستی وتهاون می کنید؟

انواع سُستی: ۱- انسانی هزار فرمول ریاضی را بداند؛ ولی، خواندن قرآن رانه!! در حال که خداوند در سوره «مزمل» یک بار نماز ویک بار زکات را بیان فرموده؛ ولی دو بار به قرآن اشاره نموده است که «فاقروء ما تیسر من القرآن».

ص: ۱۸۱

امام صادق فرمود: لا ینبغی للمؤمن أن یموت حتّی یتعلّم القرآن او فی تعلیمه(۱).

۲- انسان قرآن بخواند؛ ولی تدبر نکند. در حال که خداوند فرموده:

أفلا یتدبرون القرآن. افراد ذیل هنگام که به این آیه «لن تنا لواالبرّ حتّی تنفقوا مما تحبّون...» رسید وتدبر نمودند توجّه کنید:

الف) فاطمه زهرا با تدبر در آیه سه شب غذا خانواده را با همراه لباس های عروسی به فقیر داد و اعضای خانواده گرسنه روزه گرفتند.

ب) أبو طلحه انصاری با تدبر در آیه بهترین باغ که در مدینه داشت در راه خدا انفاق نمود.

ج) زبیده همسر هارون رشید مادر أمین با تدبر در این آیه قرآن طلا نویس را فروخت و پولش را در مکه برد و چاه آب حفر نمود تا مردم استفاده کنند.

ناکامُرال ژاپنی با رفاقت بیک مهندس مسلمانی، مسلمان شد و گفت من دو دختر در دانشگاه «توکیو» دارم بیا آنها را نیز مسلمان کن. وقتی مهندس رفت، آن دختران گفتند: قرآن شما در باره زنان چه دستوری دارد؟ مهندس آیه ۳۵ احزاب را خواند: «انّ المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصّادقین والصّادقات ...» آنها دیدند که زنان و مردان در ده صفت باهم شریکند لذا مسلمان شدند.

۱- / کشف الغطاء، شیخ جعفر، متوفی۱۲۲۸هجری، نشر مهدویه اصفهان، ج۲، ص۲۹۹

چنانکه یک آیه صعصعه بن ناجیه را وآیه «ألم یأن للذین أن تخشع قلوبهم بذکر اللّه» فضیل بن غیاث «دُزْد» را نجات دادند.

قیس بن عاصم مشرک نزد پیامبر آمد و حضرت در حال قرأت سوره «رحمن» بود، قیس گفت یکبار دیگر بخوان؟ وقتی که حضرت خواندند مسلمان شد.

پسر سیّد عبداللّه تستری فوت نمود، بسیار غمگین بود. در رکعت اول نماز جمعه بعد از «حمد» سوره «والشّمس» را و در رکعت دوم، «سوره منافقون» را به این آیه رسید: « یا أیّها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و اولادکم عن ذکراللّه» آرام شد، بعد تکرار کرد وقتی به اینجا که «ومن یفعل ذلک فأولئک هم الخاسرون». رسید قلبش آرام شد.

دین شعاری

انّ المنافقون یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصّلاه قاموا کسالی یروان النّاس ولا یذکرون الاّ قلیلاً

منافقین می خواند خدا را فریب دهند در حال که او آنها را فریب می دهد و هنگام که به نمار می ایستد، در برابر مردم ریا می کنند و خداوند را جز اندکی یاد نمی کنند. در این آیه به پنج صفت بارز منافقین اشاره شده است که عبارتند از: ۱) نیرنگ و فریبکاری؛ ۲) کسالت وسستی در نماز؛ ۳) ریا کاری و بدور از خلوص نیت؛ ۴) یاد خداوند را بسیار

ص: ۱۸۳

مختصر به زبان می آورند؛ ۵) همیشه بدون هدف وسر گردانند (ولایذکرون..(۱)

.آیا علت بی توجّهی و کسالت در نماز: چست؟ فقر، اعتیاد، یا خـدا احتیاج نـدارد و ... بیان امام سـجاد(ع): در دعا ی ابوحمزه ثمالی: انّی کلّما قد تهیّأت و تعبءات و قمت الی ا لصّلاه، أَلقیت علیّ نعا ساً، اذا انا صلیت و صلبتنی مناجاتک ... مالی عرضت بلیّته ؟...

۱- لعلّک رأیتنی مستخفاً بحقّک: رعایت نکردن حق خدا باشد و حق خدا هم حبّ أهل بیت و صبر بر بلاست.

عابد در خواب دید که گفت او را به بهشت ببرید به رحمت خدا. عابد گفت: خودم تلاش کردم نماز خواندم و...«ادخل الجنه برحمه اللّه» نـدارد. گفت آنار را بیاوریـد وقتی که آورد اعمال عابـد به اندازه دانه های أنار نشد لذا گفت: «انّ الله اذا اراد بعبد خیراً عاتبه فی المنام» و توبه کرد

۲- لعلّک وجدتنی فی مقام الکاذبین: قال علی(ع): لا یجد عبد طعم الایمان حتّی یترک الکذب هزله وجدّه. قال الباقر(ع) : «انّ الله جعل الشرّ اقفالاً و جعل مفتاح ذلک الاقفال الشراب و الکذب شرّمن الشراب.

قال رسول اللّه(ص): انّ عذاب القبر من النمیه والغیه والکذب.

امام صادق فرمود: انّ الرّجل لیکذب الکذب فیحرم بها صلاه اللّیل، فاذا حرم الصّلاه اللیل، حرم الرّزق .

۱- / سوره نسا، آیه ۱۴۲

۳- لعلّک غفلت؛ یعنی غفلت در دین کرده ای. او لعلّک رأیتنی فی الغافلین.

زن مسیحی می گوید در روستای ایتالیا دیدم مسلمانی غرق در عبادت بود. تماشا کردم دیدم سخنان زیبا دارد. گفتم اینها چیست؟ چند آیه از قرآن خواند «انّما المؤمنون الّذین اذا ذُکر اللّه وجلت قلو بهم و اذا تُلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً»؛ مسلمان شدم(۱).

یعنی،

کسی اگر لذت ترک لذت را بداند به چشم و زبان خود خیانت نمی کنم؛ زیرا خدا چشم و اعضاء را برای کار نیک آفریده است.

۴- اولعلّک رأیتنی معرضا. ۵- اولعلّک وجدتنی غیر شاکرلنعمائک.

قال رسول اللّه(صل اللّه علیه وآله): خمساً لایجتمعن الاّ فی مؤمنن حقاً یوجب اللّه الجنّه: النور فی القلب و الفقه فی الاسلام و الورع فی الدّین و المودت فی النّاس و حسن السمت فی الوجه

ص: ۱۸۵

۱- انفال آیه ۱

عظمت زهرا (سلام اللّه علیها)

قال الصادق علیه السّلام: لفاطمه تسعه اسماء عند اللّه: فاطمه، الصّدیقه، الزّکیه، الطاهره، المطّهره، المحدثُه، والمرضیّه و الزهراء علیها السّلام. وکنیتها: أمُّ أبیها. انّ الفاطمه، امّ الامام و الزوجه الامام وبنه الرّسول(۱).

این که حضرت فاطمه در ثقیفه ای بنی ساعده فرموده: «انّی فاطمه بنت الرسول اللّه». نمی خواهد تنها اسم خویش را در آنجا معرّفی کنند. بلکه می خواهد بگویید: ای مردم «من» آن کسی هستم که خداوند در سوره «هل أتی» که همان سوره «انسان» است «من» را معرّفی نموده. «من» آن کسی هستم که خداوند در سوره «آل عمران» معرّفی نموده. «من» آن کسی هستم که خداوند در سوره «کوثر» معرّفی نموده؛ یعنی، ای مردم پیامبر صلی اللّه علیه وآله والسّلم در بارهء «من» فرموده: «فاطمه بَضْعَه منی فمن آذاها فقد آزانی...»

چنان که فرموده: «سدّوا کلّ باب الّا باب علی وفاطمه».

امام صادق فرموده: «لولا أنْ اللّه خَلَق علیّاً لفاطمه ما کان لها کفواً علی وجه الأرض»(۲).

ص: ۱۸۶

۱- / مستدرک سفینی البحار، علی نمازی، متوفی ۱۴۰۵هجری، نشر: جامعه مدرسین، ج۵، ص۱۷۴

۲- / علل اشرایع، صدوق، طبع نجف، ج۱، ص ۱۷۸

رسول اللّه فرموده: «لولا ـ أنْ اللّه خَلَق عليّاً لم يكن لفاطمه كفواً، آدم و من دونه». يا فرموده: «انّى تارک فيكم الثقلين كتاب اللّه وعترتى..(۱)» ؛ امّا هنگام كه رأيبس حمله كننـدگان پشت در حضـرت زهراء آمـد، «فدعا بالحطب وقال والذى نفس عمر بيده تخرجوا والّا احرقناها على من فى الـدّار(۲)» . فقيـل: «انّ فيهـا فاطمه»؛ يعنى، داخل خانه فاطمهء زهراء است. نگفته است: انّ فيها السلمان؛ نگفته است: انّ فيها مقداد؛ نگفته است: انّ فيها على او مسنٌ او حسين!

اين جمله از شخصيّت و مقـام فـاطمه حكايت دارد:فوقفت فاطمه على بابها فقال لا عهـد لى بقوم حضـروا سوء منكم.حضـرت زهراء عليها السّلام در آخر عُمْر امّ سلمه را صدازد تا برود امير المؤمنين را صدا زند. مرحوم مجلسى در بحار فرموده: وقتى امير المؤمنين آمـد: «وأقبل حتّى أخـذ رأسـها وتركه فى حجره ونادها يا زهراء! فلم تكلمه؛ فناداها يا بنت محمّـد، فلم تكلمه! فنادا يا بنت من صـلى بالملائكه، فلم تكلمه! فنادا يا فاطمه فأنا ابن عمک على بن ايطالب... ففتحت عيناها فى وجهه ونظرت اليه وبكت وبكى. وقـال على بن ابيطـالب: مالـذى تجـدنّه فأنا ابن عمک على بن ابيطال؟ فقالت: يا ابن العمّ انّى الموت الـذى لابـدّ منه ولا محيص عنه وأنا أعلم انّک بعدى لا تصبر على قلّه التزويج فان أنت تزوّجتَ امرأه اجعل لها

۱- / نهج البلاغه، امام على، تحقيق محد عبده، طبع بيروت، ج۱، ص۱۵۴
۲- / بحار الانوار، مجلسى محمد باقر، طبع بيروت، ج۲۸، ص۲۰۵

یوماً ولیله و اجعل لأولادی یوماً ولیله. ا أبالحسن ولا تصح فی وجههما فیصبهان یتیمین فانّهما بالأمس فُقدا جداهما والیوم یفقُدان امّهما.

علی جان برایم گریه ونااله کن! فرمود: چرا ای فاطمه جان؟ فرمود:«أبکنی فهو یوم الفراق». همین که حضرت فاطمه فرمود: علی جان وقت جدائی نزدیک است! أبکنی وابک للیتامی... فقال لها علی(ع): من این لک یا بنت رسول اللّه هذالخبر والوحی قد انقطع عنا؟ ای فاطمه جان چگونه می دانی وقت فراق و جدایی است در حال که بعد از رسول خدا وحی الهی قطع شده؟ فقالت: یا أبالحسن رقدت الساعه (یعنی یک لحظه خواب رفتم) فرأیت حبیبی رسول اللّه... فلما رأنی قال: هلّمی الیّ یا بنتی فانی الیک مشتاق. فقلت واللّه انّی لأشدّ شوقا منک الی لقائک. فقال أنت لیله عندی وهو الصّادق. بعد از آن حضرت زهراء وصیت نمود. علی وقت به وصیّت خود عمل کرد. بعد از غسل ... یا زینب یا حسنین.. هلموا و تزودوا من امّکم فهذا الفراق واللقاء فی الجنّه . بعد از جدمان به مادر رومی آوردیم ... علی فرمود: واللّه انّها قد حنّت وأنّت ومدت یدیها وضمتهما الی صدرها ملیّاً و اذاً بهاتف من السّماء ینادی یا أبالحسن ارفعهما عنها فلقد أبکیا واللّه ملائکه السّماء همین که علی فاطمه را بداخل قبر گذاشت یکدفعه صدا زد یا رسول اللّه این همان أمانت است که در شب زفاف به علی داده ای. (بحار،ج۴۳)

ص: ۱۸۸

ارزش عُمر

در روایت فرموده: لعاقل اربع ساعات من النهار:

۱- الساعه یناجی فیها ربّه؛ در دعا کمیل می خوانیم:. اللهمّ اغفرلی الذّنوب الّتی تنزلُ النّقم. اللهمّ اغفرلی الذّنوب الّتی تُغیّر النّعم ... اللّهمّ اغفرلی الذّنوب تُحْبس الدّعا . اغفرلی الذّنوب الّتی تنزل البلاء....

۲- ساعه یخاسب فیها نفسه. خداوند فر موده: الّذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفرلنا ذنوبنا و قنا عذاب النّار(آل عمران).

امام کاظم فرمود: من استوای یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیه شرّهما فهو ملعون و من لم یعرف الزیاده فی نفسه فهو فی النّقصان و من کان الی النّقصان فالموت خیرٌ من الحیاه ۳- و ساعه یأتی أهل العلم الّذین ینصرونه فی امر دینه و ینصحون؛ قال علیٌ ایّها النّاس ان الدّنیا دار فنا و الآخره دار بقاء، فخذوا من ممرکم لمقرکم

۴- و ساعه یخلی بین نفسه و لذاتها من امر الدّنیا فیما یحلّ و یحمد(۱).

ص: ۱۸۹

۱- / مهذب البارع، حلی ابن فهد، متوفی ۸۴۱، تحقیق مجتبی عراقی، طبع مدرسین، ج۳، ص۱۷۴

استوار در دین

ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشّاهدین (آل عمران)

۱- ایمان: خداوند فرموده: الصابرین ئو الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالا سحار. (آل عمران ۱۷)

۲- پیروی و اطاعت: امـام صادق در باره ابوالفضل العباس فرموده: «من» شـهادت می دهم به این که همانا تو تسلیم و تصـدیق کننـده ووفادار وخیر خواهی جانشـین پیامبر مرسل و نوه ی بر گزیـده او که راهنما ودانشـمند و جانشـین وتبلیغ کننـده ی مظلوم وستمدیده ی او بودی.

اشـهد انّـک بالتّسـلیم و التّصـدیق و الوفـا و النّصـیحه، لخلـف النّبی المرسـل و السّـبط المنتخب و الـدّلیل العـالم و الوصـی المبلغ...السّـلام علیـک ایّها العبـد الصّالـح المطیع للّه و لرسوله و لا امیر المومنین و الحسن و الحسـین... أشـهُد ودشـهِد للّه انک مضـیت علی مامضـی به البدریون والمجاهدون فی سبیل اللّه المناصـحون له فی جهاد أعدائه المبالغون فی نصـره أولیائه الذابون عن أحبائه...(۱)

۳- پیروی آسیه همسر فرعون: ربّ بن لی بیتاً فی الجنّه و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین (سوره تحریم۱۲)

ص: ۱۹۰

۱- / مفاتح الجنان، قمی حاج شیخ عباس، مترجم أحمدیان، نشر: دارالعلم= قم، نوبت چاپ چهارم ۱۳۸۰

۴) خداوند فرموده: یثبت اللّه الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی الحیاه الدّنیا و فی الآخره (۲۷ ابراهیم)(۱).

موعظه ی امام حسین علیه السلام

گنهکار نزد حضرت آمد و گفت: عظنی یابن رسول اللَه. حضرت فرمود: افعل خمسته اشیاء و اذنب ماشئت؛ ای مرد با پنج کار توجه کرده و بعد هرچه خواهی بکن!

۱: لا تاکل رزق اللّه؛ یعنی شایسته نیست از نمک کسی اسفاده کنید و بعد از آن نمکدان بشکنید

ص: ۱۹۱

۱- / تعداد لشکر یزید در کربلا: در بعضی از کتب چنین آمار داده است: حر ۱۰۰۰، عمرسعد ۴۰۰۰؛ عبداللّه تمیمی ۱۰۰۰؛ شعب بن ربیع ۱۰۰۰ ؛ محمّد بن اشعث ۱۰۰۰؛ شمر ۴۰۰۰. جریان مختصر از ورود حضرت مسلم بن عقیل به کوفه. هنگام که ایشان وارد کوفه شد، یزید توسط جاسوسان خود از او ضاع کوفه آگاه شد و فوراً در این مورد با درباریان خود مشورت کرده و در نتیجه آن تصمیم گرفت و سر انجام «عبیداللّه» که یکی از جلّادان سنگدل وخونخوار بود، روی کارآورد. ابن زیاد که در این هنگام والی بصره بود، یزید به او، نامه نوشت که فوراً و باشتاب خود را در کوفه برساند و امور کوفه را به دست گیرد. همین که نامه یزید به دست او، رسید، عبید اللّه بایک نیرنگ عجیبی از بصره به سوی کوفه حرکت کرد، او، باپوشیدن لباس بنی هاشم ونقاب بر صورت، وارد کوفه شد!! مردم کوفه خیال کردند که امام حسین است، از او، استقبال شایان نمودند! همین که وارد دارالاماره شد، فوراً خود را معرّفی و مردم را تهدید کرده وگفت: ای مردم کوفه هم اکنون لشکر یزید از شام به سوی کوفه در حرکتند، در این موقعیت حسّاس مردم بُزدل وناجوان مردان کوفه از ترس و رُعب از همدیگر جدا شدند و اختلاف وتشتّت فراوان بین آنها بوجود آمدند، بطور که با أندك زمانی اطراف حضرت مسلم را رهاکردند و از طرف دیگر برای دستگیری مسلم جایزه هنگفت تعیین نمود. لذا بلال پسر «طوعه» با طمع جایزه مکان استقرار مسلم را (که در خانه طوعه بود) برای ابن زیاد اطلاع داد. هنگام که لشکریان ابن زیاد حضرت مسلم را بعد از محاصره دستگیرکرده و در نزد ابن زیاد آوردند. علاوه بر این ها یکی از مصیبهای جانسوز که به دست عدّه ای از ستمگران بعد از رحلت رسول خدا برای اهل بیتش وارد گردید شهادت مظلومانه امام حسین همراه اهلبیتش در سر زمین کربلا است که در این مورد روایات ومتعدد وجود دارد که به نمونه از آنها اشاره می شود:

۲- اخرج من ولایه الله و اذنب ماشئت: بشر جای دیگری ندارد خداوند فرموده: ولله المشرق و المغرب فأینما تولو فثم وجه الله.

شاعر می گوید:

در مقام که کنی قصد گناه، گر کند کودک از دور نگاه

شرم داری زگناه در گذر، پردهء عصمت خود را ندر

شرم بادت زخداوند جهان، که بود واقف اسرار ونهان.

۳- اطلب موضعاً لا یراک اللّه و اذنب ماشئت: خداوند فرموده: لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الابصار (انعام۱۰۳)

۴- اذا جائک الملک الموت لیقبض روجک فادفعه عن نفسک و اذنب ماشئت:

مرگ همه جا هست خداوند فرموده: أینما تکونوا یدرک کم الموت و لو کنتم فی بروج مشتیده (نساء ۷۸)

۵- اذا ادخلک مالک النّار فی النّار فلا تدخل النار و اذنب ما تشت(۱). خداوند فرموده راه فرار وجود ندارد: فاذا جائت السّاخه قدس سره یوم یفر المرء من اخیه قدس سره وامّه قدس سره و ابیه قدس سره و صاحبته و بنیه قدس سره لکل ءمرءی منهم یومئذ شأن یغنیه. (سوره عبس)

ص: ۱۹۲

۱- / شجره طوبی، محمد مهدی حائری، طبع الخامسه، حیدریه، ج۲، ص۳۶۷

پیروی و خشوع

و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الـذین انعم الله علیهم من النبین و الصدقین و الشـهداء. الصالحین و حسن اولک رفقیا ذلک فضل من الله (سوره نسا ۶۹)

کسـانی که خـدا و رسول را اطـاعت کننـد بـا کسـانی که خداونـد به آنهـا لطف نموده که پیامبران و راسـتگویان و شـهیدان و نیکوکاران محشور می شوند و آنان همراهان نیکو هستند.

طبق روایات فراوان، بهترین پیامبر، رسول اللّه و اولین استگو، علی بن ابیطالب و بهترین شهید، حسین بن علی و بالاترین مطیع و صالح عباس است. یکروز ثوبان گفت: یا رسول اللّه در این دنیا «من» گاه گاه خدمت شـما می رسم قلبم آرام می شود. آیا در قیـامت فرضـاً در بهشت هم بـاشم و شـما را نبینم چه کنم؟ پیـامبر فرمود: ای ثوبان ثمان خصال من عمل بها امتی حشـره الله مع النّبیین .... یعنی چنین افرادی مصداق همین آیه می شود.

قیـل و مـاهی یـا رسول اله؟ قـال: من زوّد حاجـاً و أغـاث ملهوفـاً و اعتق مملوفـاًو ربی یتیماً و هـدی ضالاً و اطعم جائعاًو وری عطشاناً و صام یوم شدّ الحر(۱).

قال رسواللّه(ص): خصلتان لیس فوقها من البر شیءٌ ایمان بالله والنّفع لعباد الله. و خصلتان لیس فوقها من الشرّ شی الشّرک بالله و الضرّ لعباد اللّه(۲).

ص: ۱۹۳

۱- / معدن جواهر، کراجکی، ص۶۲

۲- / تحف العقول، ابن شعبه حرانی، متوفی قرن چهارم، ص۳۵

عُجب و خودبینی

قال الصادق: لایطعمن عشره فی عشر خصال: ذوالکبر فی ثناء الحسن: والخُب (نیز نگباز) فی کثیره الصّدیق؛ و لا السّیی الأدب فی الشرف ؛ولا البخیل فی الصیله الرحیم؛ ولا المستهزء بالنّاس فی الصّدیق الموده و لا قلیل الفقه قی القضاء و المغتاب فی السلامه؛ والحسود فی الرّاحه القلب؛ ولا المعاقب علی الذنب الصغیر فی السوود؛ ولا قلیل التجربه المعجب برائیه فی الریا سه (خصال صدوق)

عنه علیه السّلام: اصول الکفر ثلاثه: الحرص و الأ ستکبار و الحسد.

ریشه حسد را خداوند در قرآن چنین فرموده: ودکثیر من اهل الکتاب لویردّونکم من بعد ایمانکم کفارا حسداً (سوره بقره)

پامبر فرمود: یا علی انهاک عن الثلاث: الحسد و الحرص و الکبر. الحسد اکبر المعاصی و افسد القلب و هی اوّل حطئیه وقعت فی الأرض لما حسد ابلیس آدم(۱) .

در روایت آمده: انّ الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النّار الحطب(۲).

الحسد من عمل القلب وجحود فضل الله و هما جناحان الکفر؛ ان الحسد یاکل الایمان کما تأکل النار الحطب.

ص: ۱۹۴

۱- / روضه الواعظین، محمد بن فتال نیسابوری، متوفی ۵۰۸هجری، ص۴۲۴

۲- / رسائل، شهید ثانی، ص۲۱۰؛ لسان المیزان، بان حجر عسقلانی، ج۴،ص ۴۲۴

امام صادق فرموده: آفه الدّین: الحسد و العجب و الفخر؛ لا فقر کفقر القلوب(۱).

شکیبایی در بندگی

قال الصادق (ع): ینبغی للمؤمن أن یکون فیه ثمان خصال: قور عندالهزاهز، صبور عند البلا، شکور عند الرخاء، قانع بما رزقه الله، لا یظلم الاعلاء، ولایتحامل للاصدقاء، بدنه منه فی تعب، والنّاس منه فی راحه.

قال علی(ع): وعلیکم بالصّبر فانّ الصّبر من الایمان کالرّأس من الجسد، ولاخیر فی جسد لا رأس معه، ولا فی الایمان لاصبر معه.

صفات صبر اکثراً در کنار نماز آمده: واستعینوا بالصبروالصلوه وانها لکبیره الّا علی الخاشعین. یا فرموده: والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوه.. در بعض موارد دارد: انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب.. یا فرموده: الفقیر الصابر خیر من غناء الشاکر والکفاف اقل خطراً من الجانبین

شکر نعمت، نعمتت افزون کند ، کفر نعمت ، نعمتت را از کفت بیرون کند.

۱- / کشف اللثام، اصفهانی، بهاالدین محمد بن الحسن بن محمد فاضل هندی، طبع ق، ج۲، ص۳۷۴

امیرالمؤمنین(ع) فرموده: ان کان رزق مقسوماً فالحرص لماذا؟ وان کان الحساب حق فالجمع لماذا؟ وان کان الموت حق فالفرح لماذا؟ وان کان عقوبه من الله النار فالمعصیه لماذا؟ ولا یتحامل الاصدقاء.

پیامبر اکرم که در بیابان همراه اصحاب هیزم جمع کردند خدوند در قرآن صفت نیکو را چنین بیان فرموده: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الاتخافوا ولاتحزنواوابشروا بالجنه التی کنتم توعدون علیه السّلام نحن

اولیائکم فی الحیاه الدنیا وفی الاخره ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ماتدعون (۱)(۳۰فصلت)

ص: ۱۹۶

۱- / سوره فصلت، آیه ۳۰، وقایع تاسوعا وعاشورا: واقعه اوّل؛ محاصره کامل: امام صادق فرمود: روز نهم اطراف امام حسین و اصحابش را لشکر کوفه وشام احاطه کردند. پسر مرجانه (عبیداللّه) و عمر سعد به خاطر کثرت لشکر شادمانی می کردند؛ چون در آن روز امام حسین و یارانش را تنها دیدند. واقعه دوّم، ردّ آمان نامه توسط قمر بنی هاشم: وقتی شمر نزدیک خیمه ها آمد و فریاد زد: «أَیْنَ بَنُو اُخْتِیّ؟ کجاهستند (عبداللّه، جعفر، عباس وعثمان) پسران خواهرم! امام حسین برای قمر بنی هاشم فرمود: جواب شمر را بدهید گرچه او فاسق هست. باب الحوائج و برادرانش در جواب فرمودند: چه می گویی؟ شمر ملعون گفت: خواهر زاده هاییم شما در آمان هستید!! و خود تان را به کشتند ندهید. قمر بنی هاشم فرمود: دستت بریده باد: «أتأمُرْنا أن نَتْرُکَ أخانا الحسین بن فاطمه و نَدْخُلَ فی طاعه اللُّعَنا و اولاد اللُّعنا»؛ یعنی می گویی دست از طاعت برادر خود فرزند فاطمه برداریم و یزید ناپاک را اطاعت کنیم! واقعه سوّم: تصمیم دشمن به حمله کردن در شب عاشورا. واقعه چهارم: بر داشتن بیعت: امام حسین بیعت خود را از اصحاب برداشت وفرمود: هریکی تان می توانید از تاریکی شب استفاده نمایید و هر یکی شما یکی از أهلبیت مرا بگیرید و در روستاها پراکنده شوید. اوّلین بار أبالفضل العبّاس و بعد اصحاب فرمودند: ما هرگز دست از «تو» بر نمی داریم. واقعه پنجم: انجام دادن غسل شهادت: علی اکبر را با «سی سوار» و «بیست پیاده» فرستاد آب آوردند. آنگاه أبی عبداللّه رو به اصحاب کرده وفرمود: بر خیزید آب بنوشید که آخیرین توشه شماست و وضوگرفته و غسل شهادت نمایید ولباس هایتان را بپوشید تا این که کفن شما باشد. قال الحسین(ع) فی یوم عاشورا: «اللّهمّ الشّهد علی هؤلاء القوم فانّهم دعونا لینصروانا ثمّ عدواً علینا یقاتلوننا، اللّهمّ أمنعهم برکات الأرض وفرّقهم تفریقاً، و مزّقْهم تمزیقاً واجعلهم طرائق قدداً ولا تُرض الولاهَ عنهم واقتلهم بدداً ولا تغادر منهم أحداً، پرده اتّفاق أنها را چاک بزن و به شعب متفاوت پراکنده کن، ووالیان را از آنها خشنود مگردان، وآنها را میامرز وبه بدی به هلاکت رسان. ای مردم بترسید از روز که خداو ند فرموده: «یوم یفر المرء من أخیه۳۴ وامّه وأبیه۳۵ وصاحبته وبنیه۳۶ لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه ۳۷ وجوهٌ یومئذمسفره ۳۸... ووجوهٌ یومئذ علیها غبره ۴۱([۱])». وهمچنان فرموده: «ولا یغتب بعضکم بعضاً...» وقال رسول اللّه (ص): «کلّ مسلم علی مسلمٌ حرامٌ دمه وماله وعِرضه» ، والغیبه تناول العِرض وقد جمع بینه وبین الدّم والمال.

اتحاد و همبستگی

خداوند در سوره نحل آیه ۱۱۲ برای آدمهای شایسته مثل آورده اند: ضرب الله مثلًا قریه کانت آمنه مطمئنه یأتها رزقها من کل جانب فکفرت بأنعم الله فاذاقها الله لباس جوع والحوف بما کانوا یصنعون».

امنیت و اطمئنان در جامعه باعث رونق همه جانبه امور می گردد. مسلمانان در جنگ «بدر» با کشتن عتبه و شیبه و عده زیادی پیروز شدند ولی در جنگ «احد» با ۷۰ شهید شکست... در این مورد آیه ۱۳۹سوره آل عمران فرموده:

ولاـتهنوا ولاـتحزنوا وانتم الأـعلون ان کنتم مؤمنین. آیه بعد فرموده: وان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الأیام نداولها بین النّاس لیعلم الله المؤمنین

در مورد دفع اضطراب مخارج در سوره انعام ۱۵۱ فرموده: لاـتقتلوا اولاـدکم من املاق نحن نرزقکم و نیز در سوره اسری آیه ۳۱فرموده: ولاتقتلوا اولادکم من خشیه املاق نحن نرزقهم

در سوره هود آیه ۶ فرموده: وما من دابه الاـ علی الله رزقها ویعلم مستقر ومستودعها... امیر المؤمنین در این مورد فرموده: ان کان الرزق مقسوماً فالحرص لماذا؟

وان کان الحساب حقاً فالجمع لماذا؟ وان کان عقوبه من الله النّار فالمعصیت لماذا؟ وان کان الموت حقاً فالفرح لماذا

ص: ۱۹۷

پیامبر فرموده: ما اخاف علی امّتی من الفقر ولکن اخاف علیهم سوء تدبیر.. در روایت دیگر آمده: القیل مع تدبیر خیر من الکثیر مع التبذیر.

مقام ولایت

در سوره نساءآمده: اطعواالله واطیعواالرسول واولی امر منکم قال الصادقین علیهماالسلام: ان الله اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذه نبیاً؛ وان الله اتخذه نبیاً قبل ان اتخذه رسولاً؛ وان الله اتخذه رسولاً قبل ان یتخذه خلیلاً قبل ان یتخذه اماماً. فلما جمع الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماماًخلیل نحوی: مالدلیل علی ان العلی امام الکل فی الکل؟ قال: احتیاج الکل الیه واستغناه عن الکل.. سبط بن جوزی، صواعق الحرقه: ما رأیت العلما عند احد اصغر منهم عند ابی جعفر! ورایت الحکم عنده کانه متعلم (تذکره الخواص)

علی کیست؟!

ابن ابی الحدید در هفت صد یا هشت صد سال قبل می گوید خطبه ۲۲۱ که در تفسیر «الهاکم التکاثر» است بین از هزار بار خواندم وهر

بار بدنم می لرزید در جلد ۹ ص۱۶۶ یکمرتبه فصلی را باز کرده و می گوید: فصل فی فضایل علی ابن ابیطالب بعد می گوید: فصل فی فضایل علی ابن ابیطالب بعـد می گویـد: خوانندگان من بعنوان یک فرد بیطرف امروز از روایات معتبر اهل سـنت می آورم: «لست اعنی بـذلک الاخبار العامه الشایعه کانا مدینه العلم وعلی بابها... من کنت مولاه فهذا علی مولاه» ؛ یا حدیث ثقلین و غـدیرکه شـیعه دارد، سـخن جالب این است که می گویـد: فان ذلک من باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الذی تقدم غیره علیـه فقـد نهی الله عنـه: أفمن یهـدی الی الحق احـق ان یتبـع امن لایهـدی الاـان یهـدی فحـالکم کیـف تحکمـون(یـونس ۳۵)ترجیـح مرجوح ومفضول بر راجح وفاضل!! بعد از این مقدمه ۲۴ حـدیث آورده عجیب احادیثی علی جان من بر تو ترجیح با نبوت(لانبی بعدی ویژگی پیامبر، ولی، امام است) وتو حتی بر نوح وعیسی با هفت ویژگی مقدمی:

ویژگی اول: انت اولهم ایماناً بالله. در فریقین آمده که حضرت در سنّ هفت سالگی به شریعت خاتم الأنبیاء ایمان آورده است.

ویژگی دوم: اوفی بعهدالله؛ چون حضرت بعد از نمازمب فرمود ای نماز شاهد باش من به امر خدا وفا کردم.

ویژگی سوم:اقسم بالسویه. یکروز امیر المؤمنین علیه السلام از بیت المال ۲۰ درهم به امّ هانی خواهرش داد و ۲۰ درهم به کنیز امّ هانی، وقتی که امّ هانی از کنیزی خود سؤال کرد برای تو چقدر داده است؟ او گفت:

برایم بیست درهم. امّ هـانی بر گشت و اعـتراض نمود که آیـا بین عرب وعجم، و بین دخـتر عموی رسول اللّه و دیگران، و بین خـواهر خـود و دیگران فرق قایـل نیسـتی؟! حضـرت در جـواب فرمود: هر چنـد در قرآن تفکّر نمودم « لا ـ فرق بین الحر والعبد ولابین العرب والعجم الا بالتقوی اللّه.

اعدلهم فی الرعیته؛ یعنی روز پیامبر با اصحاب می رفتند یک وقت جنازه ی را دیدند، پیامبر خواست بر آن جنازه نماز بخواند، یکـدفعه شخصـی صـدا زد یا رسول اللّه آن مَرد مدیون من است! پیامبر کنار رفت تا دین او داده شود، یک مرتبه امیر المؤمنین بدون سؤال از این که چه مقدار مدیون است، فرمود یا رسول اللّه نماز را بخوان، من ضامن دین او می شوم!!

ابصرهم بالقضیه؛ روزی یکی از مشرکین آمد از یکی از اصحاب سؤال کرد آیا خدا کجاست؟ او گفت: خدا در آسمان است! آن مرد مشـرک گفت: پس اگر در زمین گناه کنیم اشـکال نـدارد. دوباره جواب داد که خدا در زمین است. آن مرد مشـرک گفت: پس در آسـمان معصـیت شود مانعی نـدارد؟ مجبور شد گفت وصـی پیامبر علی این أبی طالب است. وقتی که مشـرک آنجـا رفت وسؤال کرد حضـرت آتش را آورد و فرمود: آیا کـدام طرف این آتش سـرد است؟ مرد مشـرک گفت: همه آتش داغ است. حضرت فرمود: خدا نیز در همه جا وجود دارد. آن وقت مرد مشرک گفت: در حقیقت همین وصی پیامبر است.

صداقت و راستی

إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل بیت ویطهّرکم تطهیراً.

خداوند در سوره «دهر یا هل أتی یا انسان» [این نام هایی متعدد برای این سوره از کلمات اول آن گرفته شده است]؛ فرموده:

۱- یوفون بانذر، شرط دیانت وفا به نذر وتعهد است.

امام رضا فرمود: انا اهل بیت نری ما وعدنا علینا دیناً کما صنع رسول اللّه.

قال رسول اللّه: تقبلوا لیّ ستّ خصال، أتقبل لکم الجنه: اذا حدثتم فلا تکذبوا؛ واذا وعدتم فلا تخلفوا؛ واذا اءتمنتم فلا تخانوا؛ وغضوا ابصارکم وحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم وألسنتکم «بحار ج۷۲)

۲- ویطعمون الطعاماً علی حبّه مسکیناً و یتیماً و اسیراً.

در اطعام ایثار می کنندبااین که نیاز شدید دارد به دیگران می دهد نه انفاق؛ همه طعام می دهد هدف چیست، وچه کسانی را می دهد.

۳- انّما نطعمکم لوجه اللّه لا نرید منکم جزاً ولا شکوراً. در امور نیک مهمّ هدف الهی است و توجّه به مقام ربوبیت است «انما الاعمال بالنّیه»

ص: ۲۰۱

در روایت داریم «کان النّاس بالمدینه یعیشون لا یدرون من أین یعشون ومن یطعمهم فلما مات علی بن الحسین

فقدوا ذلک فعرفوا .. (البدایه والنهایه، ج۹)

حِرص و حسد

سئل علی بن الحسین ایّ الأعمال أفضل؟ فقال: مامن عمل بعد معرفه اللّه والرسوله فضل من بغض الدنیا و ان لذلک شعباً کثیره وللمعاصی شعباً فأوّل ماعصی اللّه به الکبر و هی معصیت ابلیس حین أبی واستکبر وکان من الکافرین.

والحرص وهی معصیه آدم وحواء حین قال اللّه لهما فکلا من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشّجره فتکونا من الظالمین... ثمّ الحسد وهی معصیه ابن آدم حیث حسد أخاه فقتله فتشعب من ذلک {تکبر وحسد} سبع حصال: حبّ النّساء، وحبّ الدّنیا، وحبّ الرّیاسه، وحبّ الرّاحه، وحبّ الکلام، وحبّ العلوم، وحبّ العلو، وحبّ الثروه.. بعد فرموده: منشاء همه ای این ها حب دنیا است: فاجتمعن کلهنّ فی حبّ الدّنیا فقال: الأنبیاء والعلماء بعد معرفه ذلک حبّ الدنیا رأس کلّ حطئه، والدّنیا دنیاءان؛ دنیا بلاغ و دنیا ملعونه.

قال امیر المؤمنین(ع): حبّ الـدّنیا رأس الفتن و اصل المحن، دنیا پرستی منشاء همه اختلافات و فتنه ها است. بعـد فرموده: انّک لم تلقی اللّه بعمل أضرّ علیک من حبّ الدّنیا؛ یعنی ضرر هیچ عملی بیشتر از دنیا پرستی نیست.

در بعض روایـات دارد: حبّ الـدنیا یفسـد العقل و یصم القلب عن السـماع الحکمه. در حال که قلب بهترین عضو برای شـنیدن حق است و دنیا پرستی قلب را از شنیدن حق محروم می کند.

عیسـی بن مریم فرمود: قسوه القلوب من جفوه العیون؛ وجفوه العیون من کـثره الـذنوب؛ و کثره الـذنوب من حبّ الـدّنیا؛ وحبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه. (دصول کافی)

مسیر تکامل

قال رسول اللّه: کمال أدب فی سبع خصال: العقل والحلم والصبر والرفق والصمت وحسن الخلق والمداراه

قـال البـاقر(ع): انّ اللّه خلق الملائکه و رکب فیه عقلاً بلا شـهوه و خلق البهـائم و رکب هیها شـهوه بلا عقل، وخلق بنی آدم و رکب فیه

ص: ۲۰۳

کلیهما، فمن غلب شهوته علی عقله فهو شرّ من البهائم و من غلب عقله علی شهوته فهو خیر من الملائکه. فلن یقبل من أحدهم مل الارض ..(۱)

امام باقر فرمود: الهوا عدوالعقل ومخالف الحق و اصل علامات الهوی من أکل الحرام وغفله الفرایض والاستهانه بالسنن والخوض فی الملاهی.

مشورت با دیگران

در قرآن فرموده: وشاورهم فی الأمر فاذا عزمت فتوکل علی اللّه

امام صادق فرموده: شاور فی حدیثک الذین یخافون اللّه...

در حدیث آمده: لا ظهیر کالمشاوره. همچنان دارد: ومن مشاور الرجال شارکها فی عقولها.

در بعض احادیث دارد: من استبد برأیه هلک. حضرت در جای دیگر فرموده: ثلاث هنّ قاصمات الظهر: رجل استکثر عمله، و نسی ذونوبه، وأعجب برأیه.

۱- / شهوت پرستی برصیصا عابد بنی اسرائل که بیماران مادر زاد را شفا می داد روز زن جوان بیمار را برادرانش آورد بنا شد چند روز نزد برصیصا بماند او اول تجاوز کرد بعد او را کوشت در بیابان دفن کرد ..بر صیصا را به دار آویخت شیطان آمد گفت: من تو را به اینجا کشاندم حال اگر قبول کرده ومرا سجده کنی تورا آزاد می کنم برصیصا گفت نمی توانم سجده کنم گفت با اشاره کافی است. وقتی که با اشاره سجده کرد مرتد از دنیا رفت این عاقبت شهوت است. انّ الذین کفروا بعد ایمانهم ثمّ ازدادوا کفراً.. الحلم؛ یعنی، من لا- یعجل عقوبه المذنب تفضلاً منه. صبر: مانند صبر ایوب که مال وفرزندانش و... همه از بین رفت و خودش بیمار شد ومردم قطع رابطه نمود و از شهر بیرون کرد فقط همسرش رحیمه کار می کرد به او غذا تهیه می نمود. روز گفت دعا کن تو پغمبر هستی اگر خدا بخواهد شفا پیدا می کنی. فرمود: هفتاد سال سالم بودم أکنون اگر هفتاد سال هم چنین زندگی کنم هنوز کم است!!

قال رسول اللّه: یا علی لا- تشاور جباناً فانه یضیق علیک المخرج، ولا- تشاور البخیل فانه یقصر بک عن عاتیک، ولا تشاور حریصاً فانه یزین لک شرّهما؛ واعلم یا علی ان الجبن والحریص والبخیل غریزه واحده یجمعها سؤء الظن(بحار ج۷۲)

علی علیه السلام فرمود: یا عمار فلا... تستشر السفله فی أمرک، فانک ان اءتمنتهم خانوک، وان حدثوک کذبوک، وان نکبت خذلوک، وان وعدوک موعداً لم یصدقوک. من استشاره أخاه المؤمن فلم یمحضه النصیحه سلبه اللّه لبُه (مغز)

علی علیه السلام فرمود: من غش المسلمین فی مشوره فقد برئت منه.

خدوند هم فرمود: یا ایهالذین آمنوا لا تتخذوا بطانه من دونکم لا یدلونکم خبالا ودّوا ما عنتم قد بت البغضاء من أفواههم ... (۱۱۸) بطانه لباس زیرین؛ ظهاره لباس روین، کنایه از محرم راز است.

خضوع در عبادت

ابوبکر بن أبی شیبه در مورد امام سجّاد می گوید: انّه احترق البیت الّذی هو فیه قائم یصلّی، فلمّا انصرف قالوا له: مالک لم تنصرف؟ فقال:

انّی اشتغلت عن هذه النّار، بالنّار الآخری... و کان یصلیّ فی کلّ یوم و لیله ألف رکعهً(۱)

حافظ شمس الدّین أبو عبد اللّه محمّد الذهبی المتوفی سنه ۷۴۸ عن مالک: بلغنی أنّه کان یصلّی فی الّیوم و الیله ألف رکعه الی أن مات و قال: و کان یسمّی زین العابدین لعبادته(۲)

روی أنه اذا وقف فی الصّلاه لم یشتغل بغیرها، و لم یسمع شیّاءً لشغله بالصلاه، و سقط بعض ولده فی بعض اللّیالی فانکسرت یده، فصّاح الدّار، و أتاهم الجیران، و جییءَ بالجبر فجبّر الصّبی و هو یصیح من الآلم، و کلّ ذلک لأسمعه، فلمّا أصبح، رأی الصّبی یده مربوطه إلی عنقه، فقال ما هذا؟ فاخبروه(۳)

عبد الوهاب شعرانی: و کان (علیّ بن الحسین) اذا توضّا أصفرّ وجهه، فیقول له أهله: ما هذا الّذی یعتادک عند الوضوء؟ فیقول: أتدرون بین یدی من أُرید أن أقوم؟(۴)

۱- البدایه و النهایه ج ۹ ص ۱۰۵ ؛ الفصول المهمّه ص ۱۸۳ طبع الغری ؛ نور الابصار ص ۱۲۹ طبع مصر.

۲- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۷۵ طبع حیدر آباد ؛ تاریخ اسلام مؤلف مزکور ج ۴ ص ۳۷ طبع مصر ؛ تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۷ ص ۳۰۶ طبع حیدر آباد ؛ عبد اللّه بن سعد یافعی فی مرآه الجنان ج ۱ ص ۱۹۰ طبع حیدر آباد ؛ فصل الخطاب علامه محمّد خواجه پارسای البخاری علی ینابع الموده ص ۳۷۷ طبع اسلامپول .

۳- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۰، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۲، اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰۰.

۴- طبقات کبری، عبد الوهاب شعرانی ج ۱ ص ۲۷ طبع قاهره ، مکاشفه القلوب، محمّد غزالی متوفی سنه ۵۰۵ ص ۳۵ طبع مصطفی ابراهیم تاج قاهره ، کفایه الطالب ص ۳۰۰ طبع الغری ، مشارق الانوار ص ۱۱۹ طبع مصر، مرآه الجنان، شافعی ج ۱ ص ۱۹۱ طبع حیدر آباد ؛ شرح منظومه برزنجی، شیخ عبد الهادی (نجا) الابیاری ص ۲۰۴ طبع مصر؛ المختار فی مناقب الاخیار، مجد الدین بن أثیر جزری ص ۲۷ خطی.

محمّد بن اسحاق: «کان ناس من اهل المدینه یعیشون لا یدرون من این کان معاشم فلما مات علی بن الحسین فقدوا ما کانوا یؤتون به من اللّیل»(۱)

ابونعیم: «لمّا مات زین العابدین فلغسلوه جعلو اینظرون الی آثار سواد فی ظهره و قالوا: ما هذا؟ فقیل. کان یحمل جرب الدقیق لیلا علی ظهره یعطی فقراءاهل المدینه(۲)» انّ اباه علی بن الحسین قاسم اللّه ماله مرّتین»

عمر بن دینار: دخل علیّ بن الحسین عَلی محمّد بن أُسامه بن زید فی مرضَه، فجعل یبکی، فقال: ما شأنک؟ قال: عَلیَّ دَیْنٌ، قال: کَمْ هو؟ قال: خمسه عشر ألف دینار، قال: فهو علیَّ(۳)

محمّد بن اسحاق: کان النّاس بالمدینه یَعِیشُون لایَدْرُون مِن أیْنَ یعیشون و مَن یُعْطِیْهِم، فلمّا مات علیِّ بن الْحسین فَقَدُوا ذلک، فعرفوا أَنَّهُ هو الّذی کان یَأْتِیْهِم فی اللّیل بما یأتیهم به، و لمّا مات وَجدوا فی ظَهْرِه وأَکْتافه أثر حمل الجَراب اِلی بُیوت الأَرامل والمساکین فی اللّیل، و قیل انّه یعوّل مائه اهل البیت بالمدینه ولا یدرون بذلک حتّی مات،... و کان یقول: انّ قوماً عبد الله

ص: ۲۰۷

۱- همان مدرک

۲- حلیه الاولیاءج ۳ ص ۱۳۶

۳- حلیه الاولیاء ج ص ۱۴۱، ابو نعیم اصفهانی طبع سعادت مصر؛ تاریخ اسلام، ذهبی ج ۴ ص ۳۵ طبع مصر؛ تذکره، سبط ابن جوزی ص ۳۴۱ طبع الغری، مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ طبع طهران، مشارق الانوار، حمزاوی ص ۱۲۰ طبع مصر، اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ۲۴۰ طبع عثمانی مصر.

رهبةً فتلک عبادةُ العبید، و آخرون عبدوه رغبةً فتلک عبادةُ التّجار، و آخرون عبدوه محبَّةً و شکراً فتلک عباده الأحْرار الاخیار(۱)

اسماعیل بن منصور، قال بعضی: لمّا وضع علیّ بن الحسین علی السّریر لیُغْسِلَ نظراً الی ظَهْره و علیه مثل رکب الاءبل ممّا کان یحمل علی ظَهْره اءلی منازل الفقراء و المساکین(۲)

مسیر کمالات

قال الباقر علیه السلام، قال رسول اللّه صلی اللّه علیه والسلم یقول اللّه عزّ وجلَّ وعزَّتی وجلالی وعظمتی و کبْریلئی ونوری وعُلُوّی ارْتفاع مکانی لا یُؤَثرُ عَبْدٌ هواه علی هوایَ الّا شَتَّتُ علیه امره ولَبَسْتُ علیه دنیاه وشَغَلْتُ قلبه بها ولم أُته منها إلّا ما قَدْرْتُ له وعزَّتی وجلالی وعظمتی ونوری وعُلُوّی و إرْتفاع مکانی لا یُؤَثرُ عبدٌ هوایَ علی هواه إلْا اسْتَحْفَظَه ملائکتی وکفَلْتَ السّماوات والْأَرْضین رزقه وکنتُ له من وراء تجاره کُلَ تاجرٍ و آتته الدُّنیا و هی راغمه(۳)؛

ص: ۲۰۸

۱- البدایه و النهایه ج ۹ ص ۱۰۶، حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۶ طبع سعاده مصر، ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری ص ۴۱۳ چاپ خطی ، مطالب السوول ص ۷۸، نور الابصار ص ۱۲۹ طبع عثمانی مصر؛ الفاضل، ابو العباس مبرد ص ۱۰۵ طبع طراز الکتب مصر؛ طبقات الکبری، محمّد بن منیع بن سعد ج ۵ ص ۲۱۶، منهاج السنه، علامه ابن تمیمه ج ۴ ص ۱۴۴ ، ارشاد شیخ مفید ص ۲۷۵ ، بحار الانوار ج ۴۶ ص ۵۷.

۲- ر.ک. همان.

۳- / کافی، ج۲، باب اتباع الهوی

این روایت که دو قسمت دارد. خداوند در قسمت اولش به هفت چیز بسیار با عظمت سوگند یاد نموده و همچنین در قسمت دومش؛ یعنی خداوند به اسماء وحُسْنای خویش سوگند یاد نموده و فرموده هیچ بنده ای میل و اراده خویش را بر میل و اراده من مقدم نمی کند مگر در چهار مورد:

امر اول: اگر کسی میل خود را بر اراده خدوند مقدم کند، خداوند امور زندگانیش را مضطرب می کند؛ زیرا دنیا طلبان همیشه گرفتار امور بی ارزش هستند.

امر دوم: دنیا را بر او مشتبه قرار می دهم تا بین حق وباطل تشخیص ندهد.

امر سوم: قلبش را همیشه مشغول به دنیا می کنم. اگر قلب مشغول به امور دنیا شود. دیگر انسان نمی تواند برای آخرت خود عملی را انجام دهد.

امر چهارم: رزق انسان مقدر است؛ پس تلاش برای چیست؟

مالك بن أنس در الموطا: أختلفت الی جعفر بن محمّد زماناً فما کنت أراه الّا علی احدی ثلاث خصال: اما مصلّا واما صائم و اما یقرأ القرآن(۱) وما رأت عینٌ ولا سمعتُ أُذُنٌ ولا خطر عَلی قلب بشر أفضل من جعفر بن محمّد الصّادق علماً و عباده و ورعاً(۲)

۱- تهذیب التهذیب، ج۲، ص۱۰۴

۲- المجلس السنیه، ج۵، التوسل والوسیله ابن یتمیه، ص۵۲

أهميّت اعضای بدن

قـال رسول اللّه(ص): یـا أبـاذر إغتنم خمساً قبـل خمسٍ: شـبابک قبل هرمک [هـدمک] وصـحّتک قبل سُـقمِک، وغنائک قبل فقرک، وفراغک قبل شُغْلِک و حیاتک قبل موتک(۱).

قال رسول اللّه(ص): نعمتان مغبون فیهما کثیر من النّاس الصحّحه والفراغ(۲)

قـال رسول اللّه(ص): یا أباذر کن علی عمرک اشـح منک علی درهمک ودینارک؛ لاتنظر الی صـغر الخطئه ولکن انظر الی من عصیت(۳)

قال امیر المؤمنین علیه السـلام: ألا انّ من النِّعَم سِعَه المال، و أفضل من من سِعَه المال، صـحّه البـدن، و أفضل من صـحّه البدن، تقوی القلب(۴). وفی حکمه داوود(ع): العافیّه ملک الخفیّ. (همان)

قال الصّادق علیه السلام: ترک الفرص غصص، الفرص تمرّ مرّ السّحاب(۵).

قال علیّ علیه السلام: التّثَبُّتْ خیرٌ من العَجَلهِ الّا فی الفرص(۶).

ص: ۲۱۰

۱- / بحار الأنوار، ج۸۱ ص۱۳۷.

۲- / همان

۳- . امالی، شیخ صدوق

۴- / همان

۵- / المستدرک، ج۱۲ المیزا نوری

۶- / همان

قال علی علیه السلام: الفرصه سریعه الفوت و بطئه العود. (همان).

ص: ۲۱۱

گفتار سوّم :کرامات رهبران دینی

اشاره

ص: ۲۱۳

شب «بدر»

در شب «بدر» رسول اللّه سه مرتبه به اصحاب فرمود: «کیست که از چاه بدر آب آورد؟» همه اصحاب سکوت کردند! و امیرالمؤمنین شبانه کنار چاه رفت و مشک را پرآب کرد. هنگام برگشت ناگهان سه مرتبه باد شدیدی آمد، بطور که از شدّت باد توقف کرده وبعد از لحظه ی حرکت می نمود. هنگام که نزد رسول اللّه(ص) آمد، حضرت فرمود: «یا أباالحسن دیر آمدی؟» عرض کرد: سه مرتبه باد شدیدی وزیدن گرفت و من مجبور به توقف بودم تا آنکه بر طرف شود. حضرت فرمود: «آیا دانستی که آنها چه بوده اند؟ فرمود: خیر. رسول اللّه فرمود: «باد اولی جبرائیل و دومیّ میکائیل و سوّمی اسرافیل بودند که هر کدام با هزار فرشته برای یاری «تو» حاضر شدند. بهمین سبب می گویند در یک شب به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه هزار فرشته نازل شده است.

شفای نابیان

هنگام که نادر شاه افشار به عراق حمله کرد و عراق را از تحت سلطه عثمانیها در آورد. آنگاه برای زیارت رفت! همین که وارد حرم «نجف» شد، نابینای را دید که داخل صحن حرم نشسته و گدائی می کند. به او گفت: ای مرد چند سال است که در این جا هستی؟ گفت: بیست سال! نادرشاه گفت: آیا در این مدت هنوز شفایت را از امیرالمؤمنین

نگرفته ای!؟ اکنون «من» به حرم می روم و برمی گردم. اگر بازهم شفا نگیری، تو را به دار می آویزم. همین که شاه به حرم رفت، گدا از ترس شروع به ناله و زاری نمود. وقتی که نادرشاه از حرم بیرون آمد دید که مرد کور، بیناشده است (۱)

مرزبان گمرک

زوراری به قصد زیارت «نجف» حرکت کرد وقتی به «گمرک» رسید. مسؤل گمرک او را اذیت کرده. و او گفت: من نزد علی از «تو» شکایت می کنم. مرزبان گفت: من از کسی هراسی ندارم. وقتی زوّار نزد قبر «علی» آمد فریاد زد: یا امیر المؤمنین انتقام مرا از نگهبان بگیر. شب آقائی را در خواب دید که زوّار را به اسمش صدا زد و فرمود: «ای مرد من علیم آیا شکایتی داری؟» عرض کرد بله، ای مولا ـ جان مرا نگهبان به واسطه دوستی با «شما» اذیت کرده است. حضرت دو شب در خواب به زوار فرمود: «به خاطر من از گناه او بگذر». ولی زوّار بر خواسته خود اصرارورزید؛ اما در شب سوم حضرت به او فرمود: ای زوار نگهبان را ببخش که او کاری انجام داده و «من» می خواهم جبران کنم». زورا پرسید: ای مولای «من» او چه کاری کرده است؟

حضرت فرمود: «چند ماه قبل در فلان روز و ساعت بهمراه لشکر از «سماوه» به سمت «بغداد» می رفت. همین که چشمش به گنبد «من»

۱- کرامات علویه، ص۶۲

افتـاد به احترام «من» از اسب پیاده شـد و با پاهای برهنه حرکت نمود تا این که حرمم از نظرش پنهان شـد»، پس او را ببخش و من در روز قیـامت عمـل تو را جبران می کنم و زوار او را بخشـید». وقتی به طرف خانه برگشت، نگهبان از او پرسـید شـکایت کردی یانه؟ پاسـخ داد: آری اما، امامم «تو» را به خاطر آن أدب واحترامی که به ایشان نموده بودی آمرزید!! نگهبان فهمید که خواب او واقعیت دارد. بلنـد شـد سـر وصورت زوار را بوسـید وگفت: به خدا قسم هر چه امامت فرموده حق است. سـپس توبه کرد وشـیعه شـدو تمـام زائرین را سه روز دعـوت کرد وهمراه زائرین به زیـارت قـبر امیر المؤمنین(ع) رفتنـد و در «نجف» هزار دینار بین فقرای شیعه تقسیم نمود.(۱)

درخت خشک، خرّم شد

امام صادق فرمود: جدم در سـفر مکّه زیر درخت خشک نشسته و عبداللّه زبیر نیز زیر همان درخت آرمیده بود؛ عبداللّه گفت: ای کاش الآن این درخت سبز و میوه دارد بود! جـدم دست به دعا بر داشت و آن درخت سبز و میوه دار شـد. مردی که شتران خود را برای حجاج کرایه کرده بود گفت: به خدا قسم این عمل سحر است. حضرت در جوابش

۱- کرامات علوی، ص۵۶

فرمود: «وای بر تو این عمل أثر استجابت دعای پسر پیامبر است؛ چون «من» دعا کردم خدا هم مستحاب نمود...(۱)»

حیات پس از مرگ

شاه چین دختر با أدبی داشت و وزیرش نیز پسری زیبا وبا أدبی داشت. روزی در میان آن دو جوان شعله عشق بر قرار شدند. هنگام شاه با خبر شد. هر دو را کشتند. بعد از گذشت زمانی پشیمان شد. آن وقت وزراء و دانشمندان را طلبید که با تدبیری آن دختر و پسر را زنده کنند. عرض کردند: کسی نمی تواند مرده را زنده کند. مگر شخص بزرگواری بنام حسن مجتبی که در مدینه است. شاه گفت: تا مدینه چقدر راه است؟ گفتند «شش ماه». آن وقت یک قاصد را طلبید و گفت:

به مدت یک ماه باید حسن بن علی را بیاوری و گرنه تو را بقتل می رسانم. قاصد با خواند دو رکعت در حال سجده دید که آقای به پای مبارک به آن اشاره کرد «بلند شو». قاصد ایستاد؛ عرض کرد «آقا شما کیستی؟» فرمود: «من حسن بن علی هستم.» قاصد شادمان شد و بهمراه امام حسن نزد شاه آمدند. وقتی که شاه به دستور امام حسن علیه السلام «جنازه دختر و پسر را آورد با دعای حضرت آنها زنده شدند و پادشاه دختر را به ازدواج پسر در آورد(۲).

۱- اصول کافی ج۱ص۴۲۶ حدیث ۴ نفس مسیحی

۲- اثبات الهداه حر عامل ج ۲ ص۵۶

معجزات فاطمه زهرا علیها السلام

عـالمی می گویـد: همسرم به بیمـاری صـعب العلاـج مبتلاـ شـد بطور که أطباء تشـخیص داده که قابل علاج نیست. بنا چار به حضـرت زهرا (علیهـا السـلام) متوسـل شـدم و در أثر دل شکسـتگی در حال خواب حضـرت فاطمه را بر بالین مریضم دیـدم و ناگهان از خواب بیـدار شـده و امیـدوار شدم در همان لحظه حال مریضم بهبود یافت؛ پس از چند روزی دیگر نزد طبیب رفتیم «او» با تعجب گفت: این مریض شما هیچگونه کسالتی ندارد!.(۱)

شفا درد سر

شیـخ عبـدالنّبی انصاری دارابی می گویـد: «من» دچار سـر درد شدید بودم وچند مرتبه در شـیراز و چند مرتبه چند در تهران به دکترهای متخصِّص مراجعه نمودم؛ ولی أثری نداشت تا یکی از شـبها به منزل یکی از علما (بهجت) برای نماز جماعت رفتم و در بین نماز،

بیحال شـدم و یکی از رفقها فهمیـده و پرسـید، فلانی ناراحت هستی؟! گفتم: یک سال است که چنین هسـتم و هیچ دارو برایم تـأثیری نـدارد. او فرمود: «مـا» دکترهـای فوق تخصصـی داریم بایـد آنهـا مراجعه کنیـد. حرف ایشـان بر «من» أثر کرد. به حرم حضـرت «معصومه» رفتم و سپس به منزل آمده و در یک گوشه ای به تَضَرّع و گریه نمودم و حضرت زهرا را واسطه قرار دادم و بعد خوابیدم. در نیمه های شب در عالم خواب دیدم که مجلسی بر قرار

۱- چشمه در بستر ص ۳۵۷

شد و چند نفر از سادات هم در آن شرکت داشتند و یکی از آنها بلند شد و برایم

دعا کرد. صبح هنگام که از خواب بیدار شدم و سرم را تکان دادم، ناگهان دیدم که هیچ آثاری از درد سر ندارم! فوراً مجلس روضه بر قرار نمودم و ان شاء اللّه که این عمل را تا پایان عمر خواهم داشت (۱)

خبر از تعداد میوه درخت

روزی معاویه سؤال کرد: ای آبا محمّد شنیده ام که رسول خدا از عالَم غیب خبر می داد و می فرمود: مثلا؛ این درخت خرما، چه مقدار میوه ی خرما دارد! آیا شما نیز در این امور معلوماتی دارید ؟!

امام حسن(ع) فرمود: اگر رسول خدا مقدار و وزن درختان ومیوه ها را تعیین می کرد. من نیز می توانم بصورت دقیق وزن وحتّی تعداد میوه ها را تعیین نمایم. معاویه سؤال کرد: «آیا این درخت چند دانه خرما دارد؟» حضرت فرمود: « چهار هزار و چهار عددا!». به دستور معاویه خراما های درخت بررسی نمودند چهار هزار و سه عدد شد. امام حسن (ع) فرمود: «ببینید که هرگز کم نیست؛ سپس با بررسی دیدند که یک دانه خرما را عبداللّه بن عامر در دست خود نگهداشته است! بعد امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: «ای معاویه تعجب نکن تو در آینده «زیاد بن امیّه» را برادر

۱- داستانهای شگفت ص ۲۰۲

خود می خوانی، و «حُجْر بنُ عَدی» را مظلومانه به قتل می رسانی وسرهای بریده را از شهرهای دیگر برای تو حمل می کنند!!(۱)

شفای بیماری چشم

نقل شده که آقای بروجردی به درد چشم مبتلا شد و پزشکان از بهبودی او را مأیوس کردند!. او هنگام که عزادران حسینی از جلوی منزلش عبور می کردند به عزداران نگاه نموده وبه شدّت گریه می کرده. گویی به من الهام شد که قدری از آن گل های که عزادران به سر و صورت شان می مالند بر دارم وبه چشمم بمالم!. همین که چنین کردم؛ ناگهان متوجه شدم که دیگر خبری از درد چشم نیست. ودیگر تا سن ۹۰ سالگی با این همه مطالعه ونوشتن أثری از ضعف چشم را ندیدم.(۲)

مناظره با طاووس یمانی

ابو بصیر می گوید: در کنار کعبه باجمعی از دوستان در محضر امام باقر نشسته بودیم طاووس یمانی با جمعی از اصحابش به محضر امام آمد و عرض کرد آیا اجازه می دهی چند سؤال کنم؟ امام باقر فرمود: بلی.

طاووس: خبر بده در چه زمان یک سوم انساها مردند؟

۱- بحار الانوار ج۴۳، ص۳۲۹ حدیث۹

۲- منهاج الدموع، قرنی ص۲۰۶

امـام: اشـتباه کردی؛ بگو در چه زمـانی یک چهارم انسانها مردنـد. و پاسـخش این است که هنگام قابیل؛ آبیل را کشت؛ همراه آدم و حوا چهار نفر بودند.

طاووس: هابیل پدر انسانهای بعدی است یا قابیل؟

امام: هیچ کدام. پدر انسانهای بعد، شیث بن آدم است.

طاووس: اول چه کسی دروغ گفته است؟

امام: ابلیس که آدم را سجده نکردن وگفت: من از آتشم و آدم از گِل.

طاووس: پرنده ای که قرآن فرموده یک بار پرید؛ و دیگر نپرید چه بود؟

امام:قسمتی از کوه طور که معلّق در فضا قرار گرفت تا آن که بنی اسرائیل تورات را پذیرفت.(۱)

طاووس: رسولی در قرآن آمده، نه انس بود ونه جن و از فرشتگان کیست؟

امام: کلاغ که به قابیل دفن هابیل را نشان داد.(۲)

طاووس: رهبر که در قرآن قوم خود را ترسانیده نه انس بوده، نه جن ونه فرشته. بگو چیست؟

امام: او مورچه است که به قوم خود دستور داد وارد لانه هاتان شوید تالشکرسلیمان از روی نا آگاهی شما را زیر پا نکنند(۳)

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۱

۲- سوره مائده، آیه۳۱

۳- سوره نمل، آیه ۱۸

طاووس: موجودی که نه انسان است، نه جن و فرشته و به او نسبت دروغ دادند؟.

امام: گرگی که برادران یوسف گفتند: گرگ یوسف را خورد.(۱)

طاووس: چیزی که اندکش حلال و بسیارش حرام است چیست؟

امام: نهی حضرت طالوت «نماینده حضرت موسی» که به لشکر خود گفت: از آب این نهر جز اندکی (یک کف دست) نیاشامید.(۲)

طاووس: صلاه که نداشتن وضو و روزه که خوردن به آن ضرر ندارد کدام است؟

امام: صلوات به پیامبر و روزه ای سکوت حضرت مریم(۳)

طاووس: چیزی که کم و زیاد می شود، و چیزی که فقط زیاد می شود و کم نمی شود، و چیزی که فقط کم می شود و زیاد نمی شود چیست؟

امام: «ماه» کم و زیاد می شود؛ اما آن که زیاد می شود وکم نمی شود آب دریاهاست. و آن که کم می شود و زیاد نمی شود «عُمْرِ» است.(۴)

۱- سوره یوسف، آیه۱۷

۲- سوره بقره، آیه۲۴۹

۳- سوره مریم، آیه۲۶

۴- سیره چهارده معصوم، محمّد اشتهاردی به نقل از احتجاج طبرسی،ج۲،ص۶۴

ابوصباح کنانی

ابو صباح کنانی گفت: روزی به در خانه أبا جعفر رفتم و در را دقلباب کردم که کنیزش در را باز کرد. دستم را بر سینه او زدم وگفتم به آقایت بگو ابوصباح آمده است. ناگهان أبا جعفر از میان خانه با صدای بلند فرمود: «أدخل لا اُمٌّ لک» ای مادر مرده وارد شو. من وارد شدم وگفتم: قصد گناه نداشتم بلکه می خواستم بدانم که شما از پشت پرده ها اطلاع دارید یانه؟

امام باقر فرمود: اگر گمان می کنی این دیوارها جلوی درک ما را بگیرد؛ بین ما و شما فرق نخواهد بود. لذا از تکرار چنین گناه بپرهیز(۱)

سؤال از مردگان

شخصی خدمت امام باقر آمد وگفت: من اهل شام و از ارادتمندان شمایم و پدرم از طرفداران بنی امیّه بود، در هنگام مرگ اموالش را پنهان کرده و مرا محروم نمود أکنون من در نهایت فقر زندگی می کنم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: دوست داری از پدرت مکان اموالش مخفی کرده را سؤال کنی؟ گفت: بلی. حضرت (علیه السلام) نامه نوشت و آن را مهر کرده به او داد و فرمود: أمشب به قبرستان بقیع برو، وقتی وسط قبرستان رفتی صدا بزن یا «دَرْ جان!» شخصی با عمامه نزد تو می آید این نامه را به

۱- کشف الغمه، ج۲،ص۳۵۳

او بده وحاجت خود را از او بخواه و به او بگو من پیک محمّد بن علی بن الحسین هستم.»

مرد شامی نامه را گرفت و به قبرستان آمد و «در جان» را صدا زد که شخصی عمامه به سر آمد. سپس نامه امام را به او داد. آن شخص گفت: آیا می خواهی پدرت را ببینی؟ مرد شیعه گفت: آری. آن شخص گفت: منتظر باش من أکنون بر می گردم پدرت در «ضجنان» است.(۱)

او رفت و همراه مردی سیاه چهره با زنجیر در گردنش مانند سگی تشنه زبانش بیرون ولَهْ لَه می زد و لباسی برگشت وگفت: این پدر توست هر چه می خواهی از او بپرس! من با تعجب گفتم: این پدرم نیست! یکوقت دیدم آن مرد سیاه صورت گفت: پسرم! من پدر تو هستم دشمنی آل محمّد و طرفداری با بنی امیّه مرا به اینجا کشانده است!

أکنون پشیمانم برو اموالم زیر درخت زیتون در فلان باغ پنهان است، از آن ۱۵۰ دینار بردار و پنجاه هزار آن را به امام باقر تحویل بده و به او سلام مرابرسان.

آن مرد به آن باغ رفت وپول ها را گرفت وسهم امام را داد. امام باقر(علیه السلام) فرمود: اظهار پشیمانی پدرت موجب خردسندی ما شد و در آخرت باعث نفع او شد(۲).

۱- ضجنان کوهی است درنزدیکی مکه

۲- بحار الانوار، ج۴۶، ص۲۴۵، ح۳۳۳، مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۴،ص۱۹۳ اثبات الهداه حرّ عاملی، ج۳،ص۵۴

شکست اسقف مسیحی

غرور خلیفه اموی «هشام بن عبدالملک» باعث شد تا امام محمّد باقر را از مدینه به شام تبعید کند و از رفت و آمد مردم جلوگیری کند. امام باقر روزی در شام دید گروهی از نصاری به سوی کوهی طور می روند، حضرت سؤال کرد آیا امروز عید نصاری است که به این طور کوه می روید؟ گفتند: خیر، یکی از دانشمندان نصاری در آن کوه است که مسیحیان می گویند او از حواریون و شاگرد حضرت عیسی را درک کرده است. لذا هر سال در چنین روزی به دیدار آن می روند ومسائل خود را از او سؤال می کنند.

حضرت نیز به همراهانش به طرف کوه حرکت کردند، و قتی به آنجا رسید، نصاری او را از میان غار بیرون آورده وبروی تخت نشاندند و او که از شدت پیری ابروهایش به روی چشمانش افتاده بود؛ ابروهایش را با حریر به سرش بست. حضرت وسایر مردم به به دور او حلقه زدند وقتی آن عالم چشم باز کرد مجذوب امام باقر(علیه السلام)شد رو به آن حضرت کرد وگفت: آیا شما از نصاری هستید یا از امت مرحومه (پیامبر اسلام)؟ امام فرمود: از امت مرحومه.

عالم: آیا از دانشمندان هستی یا از نادانان.

امام: از نادانان نیستم.

عالم: شما سؤال می کنید یا من سؤال کنم؟

امام: هرچه می خواهی سؤال کن من آماده پاسخم. آن عالم رو به نصاری کرد و گفت: این مرد می گوید: هرچه سؤال داری من آماده پاسخم. لذا من چند سؤال دارم:

عالم: آن چه ساعتی است که نه شب است ونه روز؟

امام: از طلوع فجر تا طلوع خورشید.

عالم: چه چیز در دنیا مانند ساکنان بهشت خوردن و آشامند دارند و تخلیه ندارد؟

امام: جنین در شکم مادر.

عالم: در دنیا مانند میوه های بهشت چیست که هر چند خورده شود کم نشود؟

امام: شمع افروخته یا چراغ که هزاران چراغ روشن شود نورش کم نمی شود همچنان قرآن وتورات که مردم را هدایت می کند و تمام نمی شود.

عالم: دو قلوی که در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت از دنیا رفتند ولی یکی صدوپنجاه سال و دیگری پنجاه سال عمر کرد کیستند؟

امام: عُزَیْر و عزیز در یک ساعت متولد شدند وبا هم سی سال زندگی کردند. آنوقت عزیر یکصد سال مرد و عزیز در دنیا بود؛ پس از صد سال عزیر زنده شد و بیست سال با عزیز زندگی کرد و سپس با هم در یک ساعت از دنیا رفتند. در اینصورت عزیز پنجاه سال و عزیر صدوپنجاه سال عمر کرد. عالم نصرانی از علم امام تعجب کرد و گفت: از

من داناتر را آورده ایـد تا مرا رسوا نمایند به خداوند قسم تا این بزرگوار در شام است من با شـما سـخن نمی گویم. بعد از آن از امام باقر می پرسـیدند وجواب می گرفتند. هشام از این وحشت که مردم شام شـیفته امام باقر (علیه السـلام) نشوند دستورداد آن حضرت و پسرش (علیهما السلام) را تحت محافظ به مدینه بازگرداند(۱).

حیوانات در مکه

ابو بصـیر می گویـد: در مراسم حـج مشـغول طواف بودم که نـاله هـای زائرین بیت اللّه مرا تحت تـأثیر مناجات خود قرار داد و مشـکوک شدم که مسـلمان، با شـیعه چه تفاوتی دارند؛ زیرا آنان از نظر عیش ونوش دنیا از ما بهترند و به عبادت الهی هم می پردازند؛ پس ما، چرا خود را

۱- / عن أبی بصیر قال: مررت {کنت} بالشّام و أنا متوجّه الی بعض ملوک {خلفاء} بنی امیّه فإذاً قوم یمرون فی جانبی؛ فقلت: أیْن تریدون؟ قالوا: الی عالم لنا، لم نر مثله! یخبرنا بمصـلحه شأننا. قال(ع): فأتبعتم حتّی دخلوا برجاء {بهوا با یهوا: البیت المقدم امام البیوت} عظیماً، فیه بشرٍ کثیر، فلم ألبث أن خرج شیخ کبیر متوکیء علی رجلین، قد سقط حاجباه علی عینیه، فشدّ هما{ قد شـدّ حـاجبیه} حتّی بـدن {ای ظهر} عینـاه فنظر الیّ فقـال: أمنـا أنت أمّن الامه المرحومه؟ قال : قلت: من الامّه المرحومه. فقال : أمن علمائهـا او من جهالهـا؟ قـال : قلت: لاـمن علمائهـا {نسـخه بـدل؛ من علمائهـا؛ لست من جهالها} ولا من جهالها. فقال: أنتم الّذین تزعمون انّکم تـذهبون الی الجنّه فتأکلون وتشـربون ولا تحـدثون؟! قال: قلت: نعم. قال: فهات علی هذا برهانا. قال: قلت: الجنین یأکل فی بطن امّه من طعامها و یشـرب من شـرابها ولا یحدث. قال: ألیس زعمت انّک لست من علمائها؟ قال: قلت لک: ولاـ من جهالهـا. قـال فـأخبرنی عن سـاعه لیست من النّهـار ولاـ من اللّیـل؟ قـال: قلت: هـذه سـاعه هی من طلوع الفجر الی طلوع الشّـمس، ... ثمّ قـال: اما واللّه لأسـلنّک عن مسأله ترتطم فیها {مسأله ی که نتوان جواب داد} اخبرنی عن رجلین ولـدا فی ساعه واحده و ماتا فی ساعه واحده، عاشا أحدهما خمسـین ومأئه سـته و عاشا الآخر خمسـین سنه . قال: قلت: .. ذلک عُزَیر و عُزْره ... فقال النصرانی: لا واللّه لا أُکلمکم کلمه ولا رأیتم لیّ وجهاً اثنی عشر شهراً غضباً اذا أدخلْتم هذا علیّ. (دلائل الامامه)

بهتر و أفضل از آنان می دانیم!؟ و این سؤال را از جعفر بن محمّـد پرسـیدم و ایشان فرمودند: «ابو بصـیر! ناله ها و مناجات زیاد توجه تو را به خود جلب کرده است؛ ولی حـاجی واقعی کم است!! سوگنـد به خـدا این عبـادت ها را خـدا نمی پزیرد. قسم به روح پـاک پیـامبر پروردگـار عـالم فقط أعمال شـما شـیعیان را می پـذیرد یکوقت دست مبارکش را بر چشـمانم کشـید. ناگاه مشاهده کردم حاجی ها به صورت «خوک» و «چهار پا» و «میمون» دیده می شدند و افراد معدودی به صورت انسان به چشـمم می خورد ومن از دیدن این صـحنه وحشت کردم و آن حضـرت فوراً دست مبارکش را به چهره ام کشـید و آنان را به صورت انسان دیدم، آنگاه جعفر بن محمّد قسم یاد کرد که از شما حتّی یک نفر در آتش جهنم نخواهند بود(۱)

گاو مرده زنده شد

مفضل بن عمر از اصحاب خاصّ امام صادق می گوید: در مکّه در حضور آن حضرت، به نزدیک «زنی» رسیدم که همراه بچه ای خرد سالش در کنار گاوی مرده با صدای بلند گریه می کردند و آن گاو تنها وسـیله امرار معاش آنان بود. امام بطرف آنان رفت و سـبب گریه شـان را پرسـید، وآنگـاه فرمود: آیـا می خواهیـد این گـاو را به اذن الهی زنـده کنم؟ آن زن در حال گریه گفت:

۱- بحار الانوار ج ۲۷ ص ۲۹ ح -۲ نظر همین داستان در حالات ابا بصیر با امام باقر نیز آمده است.

آیا مرا با این همه گرفتاری مسخره می کنی؟! حضرت فرمود: من أهل باطل و تمسخر نیستم. آنگاه دعای خواند و به پاپا، به آن گاو زد و آن زنده شد. زن غرق در حیرت شده و فریاد بر آورد، مردم! به خدا قسم این مرد همان عیسی بن مریم است که مرد گان را زنده می کند. حضرت بدون این که خود را معرّف نماید، داخل جمعیت شد و از آن محل گذشت(۱)

همسر غلام زنده شد

همسری غلام «صفوان بن یحیی» همانند غلام به امام صادق(علیه السلام) اراده خاصیّ داشت. روزی به او گفت: اگر مقدور است به زیارت خانه خدا شتافته و به محضر جعفر بن محمّد مشرّف می شویم؛ چون مدت زیادی است که آن را زیارت نکرده ایم. غلام گفت: ما هزینه راه نداریم. زن گفت: این لباسها و زیور آلات «مرا!» بفروش تا به دیدار آقایم برویم. غلام لباسها را فروخت و عازم مدینه شد. نزدیک به دیدار امام زن بیمار شد آن وقت شوهرش مأیوس گردید و زن را در حال احتضار رها کرد، به امید دعای امام(علیه السلام) رها ساخت و نزد آن حضرت رفت و جریان همسرش را به آن امام رساند. امام فرمود: «محزون مباش از خداوند خاستم او را عاقبت دهد؛ هم أکنون به خیمه أت برگرد کنیزت کاملا سالم

۱- محجه البیضاء، فیض کاشانی، ج ۴ ص ۲۶۴-

است!» او با عجله برگشت و همسرش را سالم دید وقتی سؤال کرد، همسرش گفت:

«من در حال که عزرائیل مرا قبض روح می کرد، مردی وارد شد از احوال من سؤال نمود وسپس به عزرائیل فرمود: «یا ملک الموت!» او جواب داد لبیّک ایّهاالامام! فرمود: مگر خداوند شما را مطیع ما نساخته است؟ جواب داد. بلی، فرمود: «قبض روح این زن را تا بیست سال دیگر بتأخیر بیانداز! عزرائیل قبول کرد. شوهرش گفت: «او» امام صادق است.

اژدها در قصر منصور

محمّد بن عبداللّه اسکندری: من از مَحْرَم اسرار منصور بودم روزی نزد او رفتم و او بسیار اندوهناک بود وآه می کشید! گفتم: ایّهاالا میر سبب اندوه شما چیست؟ گفت: بسیاری از اولاد «فاطمه» را هلاک کردم و رهبر بزرگ ایشان هنوز مانده و نمی دانم با او چه کنم؟ گفتم: کیست؟

گفت: جعفر بن محمد. گفتم: او را اشتغال به قرب و محبت خدا از طلب دنیا و ریاست غافل کرده است. گفت: می دانم «تو» اعتقاد به امامت او داری؛ ولی «من» سوگند یاد کرده ام که پیش از رسیدن «شب» او را خلاص کنم. آنگاه جلاد را طلبید و گفت: همین که جعفر بن محمّد وارد مجلس شد و من کلاه خود را از سر بر داشتم، بی درنگ گردن او را بزن. سپس پیک خود را به دنبال حضرت فرستاد. همین که جعفر بن محمّد داخل قصر شد، دیدم که قصر مانند «پَرِکاه» در میان امواج به

حرکت در آمد و منصور با سر و پای برهنه به استقبال حضرت دوید وبدنش می لرزید و آن حضرت را بسیار احترام کرده و بر روی تخت خودنشانید و دو زانو مانند بنده ای که در خدمت آقای خود بنشیند در خدمت جعفر بن محمّد نشست و با صدای لرزان گفت یا بن رسول اللّه به چه سبب در این وقت

تشریف آورده اید؟! حضرت فرمود: برای اجابت دعوت تو. گفت: من شما را نطلبیدم گویا پیک اشتباه کرده است، أکنون اگر حاجتی دارید در خدمت شما هستیم. حضرت فرمود: حاجتم آن است که «مرا» بدون ضرورت طلب ننمایی. گفت: چشم معذرت می خواهم آنگاه حضرت بر خاست و از قصر خارج شد. بعد منصور بیمار شد و تا نیمه شب خوابید و چون بحال عادی بر گشت گفت: هنگامی که جعفر بن محمّد داخل قصر شد. دیدم اژدهای عظیم پیدا شد، کام بالای خود را بر بالای قصر وکام پائین خود را در زیر قصر گذاشت و «دُم» خود را به دور قصر گردانید و به زبان عربی فصیح گفت: اگر نسبت به امام، کوچکترین اراده بد نمای تو وقصرت را یکجا فرو می برم و به همین خاطر بود که عقل «من» پریشان شد و تمام وجودم به لرزه در آمد. را وی می گوید. من گفتم: اینها از او عجیب نیست زیرا که نزد او اسما و دعاهای هست که اگر بر شب بخواند، روز می شود و اگر بر روز بخواند شب می شود و اگر بر موج دریا بخواند ساکن می گردد(۱)

۱- بحار الانوار ج ۴۷ ص ۲۰۲-

ارزش انسان

فخرازی در نفسیر خود در ذیل آیه (و علم آدم الاسـما کلّها..) گفت: مردی عرب خدمت حسین بن علی(علیه السلام) آمده و حاجت خود را به آن حضرت عرض کرد و چنین گفت: از جدت شنیدم می فرمود: حاجت خود را پیش چهار کس ببرید:

یک) عرب شریف. دو) مولای کریم. سه) حامل قرآن. چهار) صاحب عمل درخشان.

می دانم که عرب با جد « تو» شرافت یافته است.

و کرامت و بزرگواری هم عادت و سیره شماست.

قرآن در خانه های شما نازل شده است

و در باره سیمای روشن از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «اگر می خواهی به من نگاه کنید حسن و حسین را بنگرید».

امام حسـین فرمود: «از پـدرم علی شـنیدم که می فرمود: قیمت هر مرد به انـدازه معلومات او است و نیز از جـدم شـنیدم که می فرمود: احسـان و بخشـش به انـدازه معرفت اشـخاص است. پس از تو سه مسأله سؤال می کنم اگر به یکی از آنها جواب دادی یـک سوم مال پیش ماست و اگر جواب دو تا را گفتی دو ثلث آن را اگر به هر سه سوال جواب دادی همه آن را به تو خواهم بخشـید که همـان یـک کیسه ای مهرشـده از عراق برای من رسـیده است. اعرابی گفت: سوال کنیـد به حول وقوه الهی جواب خواهم داد!! امام حسین (ع) سؤال کرد: (۱)

ص: ۲۳۳

۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ذیل آیه ۳۱، سوره بقره

کدام یک از اعمال افضل است؟ اعرابی: ایمان به خدا.

امام: موجب رهائی از مهالک است؟ اعرابی: اعتماد به خدا.

امام: زینت مرد در چیست؟ اعرابی: علم توام با حلم.

امام: اگر علم نباشد؟ اعرابی: مالی توام با سخاوت.

امام: اگر مال هم نباشد؟ اعرابی: فقری توام با صبر.

امام: اگر آن هم نباشد؟ اعرابی: صاعقه ای بر سرش فرو بیاید و او را بسوزاند. امام حسین لبخند زد و کیسه را به سوی او انداخت که هزار دینار داشت»(۱)

عجز هارون رشید

لمّا دخل هارون الرّشید حرم مکّه ابتدء بالطواف و منع النّاس من الطّواف، فسبق أعرابیٌ و جعل یطوف معه، فشقّ ذلک علی أمیر المؤمنین و التفت الی حاجبه

کالمنکر علیه یا أعرابی خلّ الطّواف لیطوف أمیر المؤمنین، فقال: الأعرابی: انّ الله ساوی بین الأنام فی هذا المقام و البیت الحرام، فقال تعالی: سواءٌ العاکف فیه و البادی و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب ألیم.(۲) فلمّا سمع الرّشید ذلک من الأعرابی أمَرَ حاجبه بالکفّ عنه، ثمّ جاء الرّشید الی الحجر الأسود لیستلمه، فسبقه الأعرابی، فاستلمه، ثمّ أتی الی المقام لیصلّی فیه، فسبقه فصلّی فیه. فلمّا فرغ الرّشید من طوافه، قال للحاجب أتینی بالاعرابی، فأتی الحاجب الأعرابی و قال له: أجب أمیر

۱- صفوری شافعی بغدادی، نزهه المجالس، ج۲، ص۲۳۳، ط قاهره

۲- سوره حج، آیه ۲۵.

المؤمنين. ما لی الیه حاجه ان کانت له حاجه، فهو أحق بالقیام الیها، فانصرف الحاجب مغضباً ثمّ قصّ علی امیر المؤمنین حدیثه، فقـال: صـدق نحن أحق بالقیام و السـعی الیه ثمّ نهض أمیر المؤمنین و الحاجب بین یـدیه حتّی وقف بازاء الأعرابی و سلّم علیه، فردّ علیه السـلام». فقـال له الرشـید: یـا أخـا العرب أجلس هیهنـا بـأمرک؟ فقـال له الأعرابی: لیس البیت بیتی، و لا الحرم حرمی، البیت بیت الله و الحرم حرم الله و کلّنا فیه سواءٌ ان شئتَ تجلس و ان شئت تنصرف.

قـال: فعظم ذلک علی الرّشـید حیث سـمع ما لم یخطر فی أذنه و ما ظنّ أحـداً یواجهه بمثل ذلک، فجلس الی جانبه و قال له: یا أعرابی اریـد أن أسـئلک عن فرضـک، فـان قمت به فـأنت بغیره أقوم، و ان عجزت عنه، فـأنت عن غیره أعجز. قم و اجلس مقام السائـل من المسؤل قال: فقام الرّشـید و جثاً علی رکبتیه بین یـدی الأعرابی، فقال له: قـد جلستُ سل عمّا بـدالک، فقال: أخبرنی عمّا فرض الله علیک، فقال له: تسـئلنی عن أیّ فرضٌ؟ واحدٌ أم عن خمسه فروض أم عن سـبعه عشـر فرضاً أم عن اربعه و ثلاثین فرضـاً أم عن اربعه و تسـعین فرضـاً أم عن واحـده من أربعین، أم عن واحـده فی طول العمر، أم عن خمسه من مأتین. فضـحکت الرّشید مستهزاءً ثمّ قال: سئلتُک عن فرض، فأُتیتنی بحساب الدّهر!

قـال، یا هارون لولا أنّ الـدین حساب لما أخـذ الله الخلائق بالحساب یوم القیامه قال تعالی: فلا تظلم نفس شـیاءً و ان کان مثقال حبّه من خردل أتینا بها و کفی بنا حاسبین.

فظهر الغضب فی وجه أمیر المؤمنین و تغیّر من حال الی حال حین قال له: یا هارون و لم یقل له: یا أمیر المؤمنین و بلغ منه ذلک مبلغاً شدیداً غیر أن الله عصـمه من ذلک الغضب ورجع الی عقله لما علم أن الله هو الذی أنطقه بذلک. ثمّ قال له الرشید: و تربه أبائی و أجدادی ان لم تفسّر لی ما قلت أمرت بضرب عنقک بین الصّفاء و المروه.

فقـال له الحاجب: یا امیر المومنین اعف عنه و هبه لله تعالی لأجل هـذا المقام الشـریف، قال: فضـحک الأعرابی من قولهما حتّی استلقی علی قفاه، فقال له الرّشـید: ممّ تضحک؟ قال: عجبّا منکما، فان احد کما یستوهب أجلا قد حضر، و الآخر یستعجل أجلا لم

يحضر. فلمّا سمع الرّشيد ما سمع منه هانت عليه الدّنيا ثمّ قال: سئلتک بالله الّا ما فسرت لی ما قلتُ فقد تشوّقت نفسی الی شرحه.

امّا سوالک عمّا فرض الله علیّ، فقد فرض الله فروضاً کثیره، فقولی لک عن فرض واحد، هو دین الاسلام، و امّا قولی لک عن خمسه فروض، فهی الصلواه الخمس، و اما قولی لک عن سبعه عشر، فهی سبعه عشره رکعه فی الیوم و اللیله، و اما قولی لک عن من أربع و ثلاثین، فهی السجدات، و اما قولی لک عن أربع و تسعین، فهی التکبیرات، و اما قولی لک عن واحده عن أربعین، فهی الزکاه دینار من أربعین دیناراً و اما قولی لک عن واحده فهی حجّ فی طول العمر علی الانسان، واما قولی لک عن خمسه و مأتین فهی الزکاه ورق. فامتلاء الرّشید فرحاً و سروراً من تفسیره هذه المسائل، و من حُسْن کلام الأعرابی وعظم فطنته، و استعظمه فی عینه. ثمّ ان الأعرابی قال للرّشید: سئلتنی فأجبتک فاذاً سئلتک أن أتجبنی؟

فقال الرّشید: سل، فقال له الأعرابی: ما یقول أمیر المؤمنین فی رجل نظر الی امرائه وقت الصباح، فکانت حرمت علیه، فاذا کان المغرب حلّت له، فاذاً کان العشاء حرمت علیه، فاذا کان الفجر حلّت له، فاذاً کان الظهر حرمت علیه، فلمّا کان العصر حلّت له، کلّما کان المغرب حرمت علیه، فلمّا کان العشاء حلّت له. فقال الرّشید: فقد اوقعتنی فی بحر لا یخلصنی منه غیرک.

فقال الأعرابی: أنت امیر المؤمنین و لیس احد فوقک!! و لا ینبغی أن تعجز عن شیءً، فکیف تعجز!! عن مسئلتی، فقال الرّشید: لقد عظم قدرک العلم و رفع ذکرک، فارید أن تفسّر الیّ ما ذکرت اکراماً لی و لهذا البیت الشریف. فقال الاعرابی: حیّاً و کرامهً، اما قولی لک فی رجل: نَظَرَ الی امرائه وقت الصبح، فکانت علیه حراماً فهذا رجل نظر الی أمه غیره فهی حرام، فلمّا کان الظهر اشتراها فحلّت له، فلمّا کان العصر اعتقها فحرمت علیه، فلمّا کان المغرب تزوّجهافحلّت له، فلمّا کان العشاء طلّقها فحرمت علیه، فلمّا کان الفجر راجعها فحلّت له، فلمّا کان الظهر ارتد عن الاسلام فحرمت علیه، فلمّا کان العصر استتیب فرجع

فحلّت له، فلمّا کان المغرب ارتـدَتْ هی حرمت علیه، فلمّا کان العشاء اسـتتیب فرجعت فحلّت له. بعد شـعیب می گوید: فتعجّب الرّشید و فرح به و اشتدّ عجبه ثمّ أمر بعثره آلاف درهم، فلمّا حضرت قال: لا حاجه لی بها ردّها الی اصحاب بها. قال: فهل ترید أن أجری لک جرایه تکفیک مدّه حیاتک؟ قال: الّذی أجری علیک یجری علیّ قال: فان کان علیک دین قضـیناه، فلم یقبل منه شیاءً...سـال الرّشـید عنه و عن أهله و بلاـده، فـأخبروه أنّه موسـی الکاظم بن جعفر الصادق... کان تزیی بـذی الأعراب زهـداً فی الدّنیا و تورّعاً عنها، فقام و قبّله بین عینیه ثمّ قرء: الله أعلم حیث یجعل رسالته.(۱)

دخـل موسـی الکـاظم علی الرّشـید فقـال له: لِمَ زعمتم أنّکم أقرب الی رسول الله منّا؟ فقـال: لو أن رسول الله حیّ فخطب الیک کریمتـک هـل کنت تجیبه؟ قال سـبحان الله! و کنت أفتخر بـذلک علی العرب والعجم. فقال لکنّه لا یخطب الیّ و لا اُزوجّه لأنّه ولدنا و لم یلدکم.

جاسوسی غلام

طبرسـی در اعلام الوری می نویسـد: عبـدالله بن سـنان گفت: برای هارون الرشـید لباس های فاخر و گران قیمتی آورده بودنـد. هـارون آنهـا را به علی بن یقطین وزیرخود بخشـید. در میـان آنهـا لباس های دراعه ی (جامه ی که جلوی آن باز است و روی لبـاس است) بود که از خز و طلاـ بافته بودنـد و با لباس شاهان شـباهت داشت. علی بن یقطین آن لباس ها را با اضافه ی اموال دیگری برای موسی بن جعفر در مدینه فرستاد. امام دراعه را توسط شخص دیگری غیر از آورنده برای خودش فرستاد . علی

۱- روضه الفائق فی المواعظ و الرقاق، شیخ شعیب أبو مدین بن سعد بن عبد الفانی مصری، ص ۶۵ طبع استقامت قاهره.

بن یقطین از برگرداند آن دراعه شک کرد و علت آن را نمی دانست حضرت در نامهای نوشتن دراعه را نگهدار و از منزل خارج مکن روزی بکارت خواهد آمد علی بن یقطین آنرا نگهداشت؛ پس از چند روز بر یکی از غلامان خود خشم کرد و او را از خدمت بر کنار کرد. همان غلام نزد هارون رفت و گفت علی بن یقطین به امامت موسی بن جعفر اعتقاد دارد و خمس اموال خود را هر سال برای او می فرستند و همان دراعه که امیر المؤمنین به اوبخشیدند در فلان روز برای موسی بن جعفر فرستاد است.

هارون بسیار خشمگین شد گفت باید رمز این رویداد را کشف کنم. همان دم شخص را به دنبال علی بن یقطین فرستاد هنگام که آمد گفت: آن دراعه را که به تو دادم چه کردی؟ گفت: در خانه است و آن را در پارچه ای پیچیده ام و هر روز صبح و شام باز می کنم و در آن می نگرم و به جهت تبرک آن را می بوسم. هارون گفت: هم اکنون آن را بیار. علی بن یقطین یکی از خدمتکزاران خود را فرستاد و گفت در فلان اتاق داخل فلان صندوق دراعه ای در پارچه ای پیچیده است فورا بیاور. غلام رفت و آورد. هارون دید دراعه در میان پارچه ای عطر آگین است. خشم او فرونشست و گفت آن را به منزل خود برگردان دیگر سخن کسی را در مورد تو نمی پذیرم. و پاداش فراوانی نیز به او بخشید و دستور داد غلام

سخن چین را ۱۰۰۰ تازیانه بزنند هنوز بیش از پانصد تازیانه نخورده که جان باخت. لذا امامان معصوم همیشه به یاد پیروانش هستند(۱).

بنده است یا ازاد؟!

در بغداد روزی موسی بن جعفر از درب خانه «بشر حافی» می گذشت. صدای ساز و آواز و رقاصی از داخل خانه به گوش می رسید، امام صدازد: این خانه ی کیست؟ کنیزی از خانه بیرون آمد. امام از آن سؤال کرد آیا صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز گفت: آزاد است! امام فرمود: «صَدَقْتِ لوکان عبداً خافَ مِنْ مَوْلاهُ» آری اگر بنده

ص: ۲۳۹

۱- / عن عبدالله بن صباغ... حمل الرّشید فی بعض الایّام الی علیّ بن یقطین ثیاباً فاخره اکرمه بها و من جملتها دراعه منسوجه بالذهب من لباس الخلفاء فأنفذ بها علیّ بن یقطین الی موسی الکاظم(علیه السلام) فردّها الامام الیه، و کتب الیه احتفظ بها و لاتخرجها عن یدک فسیکون لک بها شأن، تحتاج معه الیها فأرتاب علیّ ابن یقطین بردّها علیه، و لم یدری سبب کلامه ذلک، ثمّ احتفظ بالدراعه و جعلها فی سفط و ختم علیها. فلمّا کان بعد ذلک بمدّه یسیره تغیّر علیّ بن یقطین علی بعض غلمانه ممّن کان یختصّ باموره و یطلع علیها فصرفه عن خدمته و طرده لأمر أوجب ذلک منه. فسعی الغلام بعلیّ بن یقطین الی الرّشید و قال له: انّ علیّ بن یقطین یقول بامامه موسی الکاظم، و أنّه یحمل الیه فی کلّ سنه زکاه ماله، و الهدایا، و التحف و قد حمل الیه فی هذه السنه ذلک، و صحبته الدراعه السوداء الّتی أکرمه بها أمیر المؤمنین فی وقت کذا، فاستشارط الرّشید لذلک غضباً شدیداً و قال لأکشفنّ عن ذلک، فان کان الأمر علی ما ذکرت أزهقت روحه، و ذلک من بعض جزائه، فأنفذ فی الوقت و الحین، أیحضر علیّ بن یقطین فلمّا مثّل بین یدیه، قال: ما فعلت بالدراعه السوداء الّتی کسوتکها و اختصصتک بها من مدّه من بین سائر خواصی؟ قال: هی عندی یا أمیر المؤمنین فی سفط فی طیب مختوم علیها. فقال: أحضرها الساعه، فقال: نعم یا أمیر المؤمنین السمع و الطاعه، فاستدعی بعض خدمه فقال: أمض و خذ مفتاح البیت الفلانی من الداری، و افتح الصندوق الفلانی و ائتینی بالسفط الّذی فی علی حالته بختمه، فلم یلبث الخادم الّا قلیلا حتّی عاد و فی صبحته السفط مختوماً علی حالته بختمه فوضع بین یدی الرّشید فأمر بفکّ ختمه ففکّ، و فتح السفط فاذاً بالدّراعه فیه مطویّه، و مدفونه بالطیب علی حالها لم تلبس و لم تدنس و لم یصیبها شیءٌ من الاشیاء. فقال لعلیّ بن یقطین: ردّها الی مکانها، و خذها و انصرف راشداً، فلن نصدّق بعدها علیک ساعیاً، و أمر أن یتبع بجائزه سنیه و أمر اَنْ یضرب الساعی ألف سوط، فضر فلمّا بلغوا الی خمسمأه سوط مات تحت الضرب قبل ألالف (ابن شهر اشوب مناقب آل ابی طالب ج۳ص۴۰۸ و محمد بن حریر طبری دلایل الامامه ص۳۲۲)

بـود، از مولاـیش می ترسـید و بـه فسـق و فجـور نمی پرداخـت. کنیز همین که به خـانه بر گشت. «بشـر» پرسـید: «ای کنیز! چرا دیرکردی ؟». کنیز جریان را تعریف نمود. ناگهان بشر، با پای برهنه دوید و اظهار شرمندگی وعذر خواهی فراوان نمود(۱)

و به دست امام به سعادت دنیا و آخرت نائل گشت. از آنجا که او هنگام توبه، پا برهنه بود، به او «بشر حافی» گفتند.

معجزات موسی بن جعفر علیه السلام

در مدینه، مردی اهل عبادت و شجاع نزد موسی بن جعفر(علیهما السلام) آمد، مسائلی را پرسید و جواب شنید. بعد سؤال کرد: امام به حق کیست؟

امام فرمود: «من هستم». عابد گفت: دلیل شما چیست؟

حضرت فرمود: «نزد آن درخت برو و بگو موسی بن جعفر می گوید نزد من بیا». مرد عابد نزد درخت رفت و پیام امام را با آن ابلاـغ کرد. ناگهان درخت زمین را شـکافت و پیش امام حاضـر شـد. آنگاه امام به درخت اشاره کرد وفرمود: «به جای خود بر گرد». درخت اطاعت کرد. آن عابد به امامت امام کاظم اعتراف نمود(۲)

۱- منهاج الکرامه فی معرّف الامامه، علامه حلّی- الکنی والالقاب، محدث قمی، ج ۲ ص ۱۶۸
۲- رصول کافی، ج ۱ ص ۳۵۲

دعابرای شیر

علی بن حمزه بطائنی می گوید همراه موسی بن جعفر بودم ناگهان دیدم که یک شیر آمد و دست خود را بر کَفَل استری امام نهاد «ما» از شدّت ترس میخکوب شدیم ولی استر حضرت آرام ایستاد و امام به همه شیر گوش نهاد. همین که حضرت به شیر نگاه کرد، شیر کنار رفت و امام دعای خواند. آنگاه با دست خود به شیر اشاره نمود. (یعنی برو) شیر همهه طولانی کرد و امام آمین گفت و شیر رفت. من غرق در تعجب شده وپرسیدم: یا بن رسول اللّه «فدایت شوم» قصّه عجیبی بود! مرا نیز از این آگاه کن.» حضرت فرمود: «این شیر از سختی زایمان ماده اش شکایت کرد و من از خداوند خواستم که درد زایمان را برای

همسرش آسان نماید و به آن گفتم، بچه همسرت «نر» است. (۱)

زنجیرها بازشد

عمرو بن واقد می گوید: موسی بن جعفر علیه السلام سه روز قبل از شهادت خود مسیّب بن زهیر را طلب کرد و فرمود: ای مسیّب امشب به مدینه جدم می روم و فرزندم «رضا» را وصی خود می نمایم چنانکه امامت را پدرم به من سپرد. گفتم!! ای پسر رسول خدا! درها محکم بسته و نگهبانان نشسته اند چگونه می روی؟

۱- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ج ۴ ص ۲۹۰

فرمود: «ای مسیّب مگر شک داری خداوند که درهای علوم اولین و آخرین را بر ما گشوده، قادر نیست مرا از اینجا به مدینه از در بسته ببرد؟»

گفتم: آقا جان! دعا کن خدا مرا بر ایمان ثابت بدارد. حضرت دعا کرد و فرمود: اکنون می خواهم خدا را با آن اسمی بخوانم که آصف بن برخیا (وزیرسلیمان) خواند و تخت بلقیس را از دوماه نزد سلیمان حاضر گردانید. آنوقت حضرت مشغول دعا شد، نظر کردم در مصلی یش (محل نماز) ندیدم، زنجیرها و بندها بر زمین افتاده بود! متحیّر در میان خانه ایستاده و در فکر بودم. بعد از لحظه دیدم آقا در مصلیش و زنجیرها را به پا بست بود!! من به سجده در آمده و خدا را شکر کردم که مرا از قدرت آن حضرت آگاه گردانید. حضرت فرمود: «ای مسیب سر بردار وبدان که من سه روز دیگر رحلت می کنم.» چون این خبر را شنیدم قطرات أشک از چشمم سرازیر شد.(۱)

شفای نابینا

شخصی به زیارت حضرت رضا(علیه السلام) می رفت در منزلی کور مادر زاد را دید که خواهش کرد؛ به هنگام مراجعت قدری خاک از روضه آن بزرگوار برایم بیاور، شاید خداوند به برکت آن چشمان مرا شفا

۱- جلا العیون، مجلس ص ۵۳۳.

دهد. شحص زوّار قبول کرد، امّا پس بازگشت وصیّت او را فراموش کرد، و قتی که به منزل نابینا رسید هزینه ی او تمام شد و مجبور به توقف شد. نابینا نزدش آمد وخاک را طلب کرد. زوّار از جا برخاست ومقداری خاک از همان مکان برداشت و به نابینا داد. مرد نابینا همین که خاک را گرفت و با خلوص نیت بر چشمان خود مالید، چشمانش بیناشد وهدایای فراوان به آن زوار داد و آن زائر به برکت وجود مقدس امام هشتم مخارج راهش تأمین شد.(۱)

آب وضوی امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام روزی از بغداد به مدینه می رفت همین که به «باب الکوفه» رسید؛ برای نماز به مسجدی «مسیّب»، رفت، دید که در حیاط مسجد درخت سدر خشک شده. حضرت در پای آن درخت وضو گرفت و وارد مسجد شد، در رکعت اول بعد از حمد سوره «نصر» و در رکعت دوم بعد از حمد سوره «توحید» را قرائت کرد، سپس از حیاط مسجد خارج شد. وقتی مردم در حیاط مسجد آمدند دیدند که درخت سبز شده و میوه کرده است!! مردم در همان مکان با امام و داع نمودند و آن حضرت به مدینه تا وقتی که معتصم عباسی حضرت را به بغداد فراخواند، ماندن(۲).

ص: ۲۴۳

۱- کرامات رضوی، ج۱،ص۲۵۱

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۹

علی بن خالـد می گویـد: روزی به ملاقات یک زنـدانی رفتم دیـدم که نگهبانان مضـطرب است! گفتم: چه خبر است؟ گفتند: «آن زنـدانی دیشب بـا وجود غـل و زنجیرغائب شـده! من دانسـتم که او از انفاس قدسـیه حضـرت جواد الائمه(ع) آزادی یافته است(۱)»

ص: ۲۴۴

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۴۹۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص۳۸

گفتار چهارم :توسل به رهبران دینی

اشاره

ص: ۲۴۵

ذکر مصیبت علی(ع)

آخرین ماه رمضان که بر علیّ گذشت، یک رمضان دیگری بود و برای بچه ها و خاندان «علی» یک

صفای دیگری داشت. این ماه از همان روز اوّل، توأم با اضطراب بود؛ چون عادت علی در این ماه با رمضانهای دیگر تفاوت داشت. علی در این ماه، هر شب مهمان یکی از فرزندانش بود، در روز سیزدهم ماه رمضان، سخنی را فرمود که بیشتر قلب فرزندانش مضطرب شد. ظاهراً روز جمعه بوده که برای مردم سخن می گفت: یک مرتبه خطاب به امام حسن فرمود: فرزندم حسن! چند روز دیگر از این ماه مانده است؟ امام حسن عرض کرد بابا جان، هفده روز. آنگاه علی دست به محاسن خود کشید و فرمود: چیزی نمانده است که این محاسنم به خون سرم خضاب شود(۱)

امیر المؤمنین در شب نوزدهم که مهمان دخترش امّ کلثوم بوده و بیش از هر شبی آثار انتظار در وجودش هویدا شد. امّ کلثوم می گوید بابایم با مقدار نان جو و نمک افطار نمود. و بسیار بیرون رفته و بر می گشت و به اطراف آسمان نظاره می کرد و سوره «یاسین» را خوانده ومی فرمود: «اللّهمّ بارک لیّ فی الموت» و بسیارمی فرمود: «انّا للّه و انّا الیه را جعون» و جمله «لا حول و لا قوه الا با اللّه العلی العظیم» را بسیار تکرار می نمود(۲) و قتی که وارد صحن خانه شد، مرغابیان پیش روی حضرت صیحه می زدند. بعضی خواستند مرغابیان را

۱- مقتل مطهر (روخه های شهید مطهری) ص -۳۲ ۲۸

۲- متهی الا مال ج ۱ ص ۱۷۲

دور کند. حضرت فرمود: «الآن در این خانه صیحه مرغان است؛ ولی لحظه بعد صدا و شیون انسانها بلند می شود. آنگاه به امّ کلثوم سفاش کرد که مبادا مرغابیان گرسنه یا تشنه بمانند. و خود حرکت کرد وقتی بر در خانه رسید، قُلاب «دَرْ» کمربند آقا را گرفت و حضرت کمر را محکم بست وفرمود:

أُشْدُد حَيَا زِيَمْكِ لِلْمَوت علیه السّلام علیه السّلام فانّ الموتَ لاقِيكا ولاتَجْزَعْ عَن الموْت علیه السّلام علیه السّلام اذا حلَّ بِوْادِيْكا (۱)

علی بن ابیطالب که در سیزده رجب [ده سال قبل از بعثت پیامبر] در خانه کعبه متولد شد و سحر شب نوزده هم رمضان [چهلم هجری] طبق معمول برای نماز بسوی مسجد کوفه رفته و بعد از آذان که خفتگان کوفه را بیدار کرد آمده مشغول نماز شد. وقتی خواست سر از سجده رکعت اول بر دارد، ابن ملجم ضربه ی بر فرق آقا فرود آورد که فرق حضرت را تا نزدیک پیشانی شکافت. حضرت فرمود: «بسم اللّه و باللّه و علی مله رسول اللّه فزت و رب الکعبه»؛ یعنی به نام خدا، وبرای خدا، و بر دین رسول خدا، به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم» (۲)

و سپس مقداری از خاک محراب را برداشته و به روی زخم سرش پاشید و فرمود «منها خلقناکم وفیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری (۳)» «ما شما را از خاک آفریدم، و در آن باز می گردانم، و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون

ص: ۲۴۸

۱- ای علی کمرت را برای مرگ ببند که مرگ به سراغت خواهد آمد، وقتی تو را در یابد از مرگ جزع مکن،
۲- امیرالمؤمنین در هیچ یک از کارهای بزرگ خویش مانند فتوحات و... نفرموده است فزت و رب الکعبه ولی در مورد شهادت این جمله را فرموده اند!!
۳- سوره ی، طه ۵۵

می آورم.» در هنگام ضربت «ابن ملجم» ملعون، جبرائیل میان آسمان و زمین ندا می کرد: «تَهْدِمَتْ واللّه اَرْکان الهُدی وَالنّطَمَسَتْ أَعْلامُ التُّقی وَ انْفَصَمَتْ العُرْوَهُ الوُثْقی قُتِلَ اِبْنُ عَمِ المُصْطَفی قُتِلَ وَصِیُ المُجْتَبی قُتِلَ عَلِیُ المُرْتَضی قَتَلَهُ أَشْقَی الْأَشْقِیا»؛ به خدا سوگند ارکان هدایت در هم شکسته و تاریک شد، نشانه های پرهیزگاری بریده شد وایمان محکم الهی کشته شد، پسر عموی مصطفی و وصی برگزیده او کشته شد، علی مرتضی را شقی ترین اشقیا کشتن (۱).

فرزندانش وقتی صدای ملکوتی جبرائیل را شنیدند به سوی مسجد دویدند و صدای «وا أبتا وا علیا» را بلند کردند؛ چون نزدیک محراب رسیدند. «یا زهرا، یازهرای» پدر بزرگوارشان را دیدند که در میان محراب افتاده و خون از سر و صورت آن حضرت جاری است. سر پدر را به دامن گرفت و خون را از سر و صورت ایشان پاک کرد و بدن مطهر بابا را میان بُریا (تابوت) گذاشتند و به طرف خانه حرکت دادند. «یا صاحب الزمان معذرت می خواهم»؛ وقتی که نزدیک خانه رسیدند. حضرت فرمود، حسنم؛ مرا پیاده کن تا به پای خود بروم. امام حسن فرمود: بابا جان شما حال راه رفتن را ندارید. حضرت فرمود: حسنم، زینب دخترم منتظر من است، نمی خواهم مرا به این حالت ببیند؛ اما یا امیرالمؤمنین در کربلا جای شما خالیست در آن لحظه که زینب کبری بر روی «تلّ» زینبیه قرار گرفت، دید «والشّمر جالسُ علی صَدرِ الحسین...»

۱- منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۷۳

حضرت زینب می گوید: هنگام که پدرم، برأثر ضربت ابن ملجم مرادی بستری شد. نشانه های مرگ را در رخسارش دیدم، عرض کردم بابا جان، امّ ایمن به من حدیث کرده که پنج «تن» در یک جا جمع بوده اند و پیامبر ناگهان غمگین شد و قتی که علت آن را پرسیدن، جریان شهادت حضرت زهرا، علی، حسن و حسین(علیهم السلام) را شرح داد. می خواهم آن را از شما بشنوم؟ فرمود: دخترم حدیث امّ ایمن صحیح است گویا «تو» و دختران رسول خدا را می بینم که به صورت اسیر وارد شهر کوفه می کنند و مردم شما را مورد آزار و طعن قرار می دهند «فصبر صبراً جمیلا»(۱)

این سخن امیرالمؤمنین را زینب وقتی فهمید، که در میان شهر کوفه دید سر بریده برادر را بالای نیزه کردند با سوز دل خطاب بر آن سر بریده وعرضه داشت.

یاهِلالا لَما اسْتَتَّمَ کمال

غالَهُ خَسَفُهُ فَابْداء غُرُوبا

ماتَوَهّمَت یا شَقِیقَ فُؤادی

کان هذا مُقَدّرا مَکْتُوباً

یا اخیِ! فاطمهِ الصَغِیرَهَ کَلِّمْها

فقد کادَ قَلْبُها أَنْ یَذُوبا

ای هلال من به کمال خود نرسیده وغروب کردی؛ ای براردرم من هرگز گمان نمی کردم که چنین روزی سرنوشت ما را رقم می زند. ای برادرم اگر با من حرف نمی زنی مزن؛ ولی، با این دختر کوچکت فاطمه سخن بگو که نزدیک است قلب او ازشدت این مصیبت آب گردد(۲)

یعنی حسین جان! اگر چه پدرم از جدّم؛ خبر شهادت تو را به ما داده بود، ومی دانستم که روزی ما را به اسیری می برند؛ ولی فکر نمی کردم که سر «تو»

۱- کامل الزیارات ص ۲۶۶ – طبق نقل بحار، ج۴۵ ص ۱۸۳ با تلخص

۲- بحار ج۴۵ ص۳۹ ص۱۱۵

در پیشاپیش محمل «ما» بالای نیزه بلند شود، من و بچه ها به دنبال سر بریده ی «تو» از این شهر به آن شهر برویم. زبان حال حضرت با دخترش:

بیا زینب کنارم، که من جز تو پرستاری ندارم

بیا زهرای خانه، به سوی مادرت باشم روانه

بیا زینب به بالین سر من، که داری بوی زهرا دختر من

بیا زینب دیگر از عمر سیرم، دعاکن دخترم دیگر بمیرم

بیا زینب به تو دارم وصیت، که بعد از من بسی گردی اذیت

بیاز زینب حسن را یاوری کن، برای اهل خانه مادری کن

شب بیست و یکم رمضان

سلام بر بیمار شبِ بیست و یکم ماه رمضان؛ سلام بر پیشانی بسته او، سلام بر مهمان سرشکسته که میزبانش با پهلوی شکسته به استقبالش خواهد آمد. حضرت علی در بستر خابیده، بچه ها برای معاینه زخمهایش طبیب (ایثر بن عمرو) آورده اند:

طبیا وامکن زخم سرم را مسوزان قلب زینب دخترم را

طبیبا کار از درمان گذشته که زهرش آب کرده پیکرم را

ببند آنگونه فرقم را که در قبر نبیند فاطمه زخم سرم را

من آن یارم که شستم در دل شب تن خونین تنها یاورم را

«یا زهرا یا زهرا» طبیب بعد از معاینه فهمید که زهر در بدن آقا أثر کرده است و اظهار عجز کرد. معمولا احوال مریض ناعلاج را به

اطرافیان می گویند؛ اما علی کسی نیست که احوالش را به دیگران بگوید. طبیب عرض کرد یا امیرالمؤمنین اگر وصیتی دارید بفرمایید: حضرت فرمود: آیا به اسیرتان غذا داده اید؟ آیا به او آب داده اید؟ آیا به او رسیدگی کرده اید؟ کاسه شیری را که بچه ها برای مولا آوردند؛ مقداری را نوشید و فرمود: باقی را به آن مرد (ابن ملجم) بدهید تا بنوشد و گرسنه نماند. مردم ببینید، مرادنگی علی را ببینید انسانیت علی را در لحضات أخیر

که بچه ها دور بستر آقا را گرفته و زهر نیز در بدن آقا أثر کرده؛ هنوز برای دیگران نصحیت می کند. بچه ها متوجّه لبهای آقا است تا ببینند بابا چه می گوید. یکوقت مولا نگاه کرد، دید همه گریه می کند؛ اما امام حسین بیش از همه گریه می کند. فرمود: حسینم، تو چرا گریه می کنی؟ من که بیش از یک ضربت نخوردم اگر آب می خواهم شیر می دهید و مردم به عیادتم میاید. عزیزم برای غریبی خود گریه کن که در وقت شهادت هرچند صدا می زنی ای مردم جگرم از تشنگی می سوزد؛ کسی آب نمی دهد. یکوقت دیدند صدای علی بلند شد «أشهد ان لااله الّا اللّه وأشهد أن محمداً عبده ورسوله(۱)» یا رسول اللّه امشب بهمراه فاطمه در انتظار مهمان عزیزی نشسته اید. از طرف شما امشب گریان هستید؛ چون فرزندان شما با شنیدن آخرین جمله ی پدر؛ اشکشان جاری شدند؛ وگرد یتیمی بار دیگر بر صورت هایشان نشستند. زهرا جان اشک یتیمانت را نگاه کن، زهر جان فرزندانت اگر مادر می داشتند سر به دامن مادر می گذاشتند و مادر دست نوازش بر سر آنان می کشد؛ اما یتیمان علی که

۱- مقتل مطهر. روضه های شهید مطهری ص۵۱-۴۷

امشب، مادر ندارد، بچه های فاطمه را با از دست دادن مارد؛

بابا یش آرام می کردند؛ اما امشب چگونه آرام بگیرند؟ امشب برادران، خواهران را دلداری دهند و خواهران، برادران را دلداری دهند «یازهرا یازهرا» علی بعد از نیمه شب از دنیا رفت، امام حسن وامام حسین و... طبق وصیت پدر؛ پدر را غسل داد وکفن کرد ونماز خواند وبا احترام در «نجف» دفن کرد؛ اما «لایوم کیومک یا اباعبداللّه ملقاً ثلثاً بلا غسل ولا کفن» کسی نیامد این بدنهای را دفن کند. بنی اسد آمدند اما نمی شناسد - یازهرا یازهرا- یا بن الحسن معذرت می خواهم چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد یا از لباس؛ امام زمان جد غریبت که سر در بدن نداشت، حسین فاطمه که لباس بر تن نداشت. یکوقت دیدند سوار نقاب دار می آید. دیدن زین العابدین است، فرمود: بنی اسد، بروید کنار که من این بدنها را خوب می شناسم. این بدنِ بُرَیْد است وآن بدن زُهَیْر است و آن بدن عمویم عباس است واین بدنِ بابایم حسین است و...»

شب بیست دوّم رمضان

لاـ حول ولاـ قوه الا باللّه العلی العظیم. الحمد للّه الذی علی فی تَوَحُدِه ودَنا فی تَفَرُّ دِه وجَلّ فی سُلطانِه وعُزُم فی أَرْكانِه، فَطَرَ الْخَلایِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ رِیاحَ بِرَحْمَتِهِ وَوَتَدَ بِشُخُور مَیادِیْن أَرْضِه، ثُمَّ الصّلوهُ والسّلامُ علی حَبِیْبِهِ وَخِیَرَتِه و حافِظِ سِرّه ومُبَلِّغ رِسالَتِه، سَیِّدِنا...

ص: ۲۵۳

دیشب بیست و سوم بچه های علی چه شبی را گذراندنـد. خـدا نکند بابای نزد بچه هایش جان دهد و روبقبله باشد. نمی دانیم دیشب بر زینب چه گـذشت، بر حسن وحسـین چه گـذشت. چقـدر گریه ونـاله کردنـد. امّ کلثوم نزد ابن ملجم نـا نجیب رفت وگفت خوشـحال مبـاش مـا پزشـک آوردیم وبابایم خوب می شود. آن ملعون گفت زهری که من با این شمشـیر زده ام دیگر بابـایت برنمی خیزد. بچه ها نگاه به دهان پزشک می کننـد یکوقت پزشک به امام حسن گفت: به بابایت بگو تا وصـیت کنـد. علی جلوی بچه ها پرپر می زد، علی شجاع در میادین نبرد:

دیشب حسن پراهنی خود چاک می کرد

خون آبه را از فرق بابا پاک می کرد

دیشب حسینش مَهْدِ غم را تاب می داد

هنگام جاندادن بابا را آب می داد.

دیشب علی در حال اِغْما ناله می کرد

گُوئِی او یاد از یار هیجده ساله می کرد.

دیشب علی بر دختر خود نُوش می داد

زینب سخن های بابا را گوش می داد.

می گفت با دختر که ای آرام جانم

بابا فردا سلامت را به مادر می رسانم.

دیشب بدن علی را غُسل داده وکفن کردند، زخمهای که در تبوک و صـفّین و اُحد و أنبون های که شب ها می کشـید وجود داشت، علی را از خانه چهار نفر بیرون آورد. علی که رائیس و خلیفه مسلمین

ص: ۲۵۴

است. اگر یک رائیس بمیرد اعلام می کننـد و مردم جمع می شوند. دلها بسوزد بر آن بدن که شب غریبانه تشیع شد، چرا که اگر خوارج می فهمیـد قبر را شـکافته وبـدن را می سوزانیـد! علی گفت: اگر فاطمه جان پهلویت شـکست، فرقم شـکست. اگر بدنت شـبانه دفن شد، بدنم نیز شبانه دفن شد. اوّل روضه خوانی علی صعصعه است، صعصعه خیلی به آقا ارادت دارد. انشا اللّه «مسـجد سـهله» بیروید، کنارش مسـجد صعصـعه است وقتی کنار قبر علی آمد، یک دست را روی قلبش گذاشت و انگشت را زیر خاک قبر علی برد وخاک ها را بر سر می ریخت و می گفت: «بأبی أنت و امّی» یا امیر المؤمنین

بابایم بقربانت یا علی پدرم بقربانت. صعصعه می خواند و امام حسن وامام حسین و زینب گریه می کردند. ای عاشقان حرم أبا عبـداللّه یک جمله هم از کربلا بگوییم: صعصـعه اول کنار قبر امیر المؤمنین روضه خوانـد وبچه های علی گریه می کردند؛ اما در کربلاـ اوّل روضه خوان حضـرت زینب بود؛ ولی گریه کن دوست ودشـمن بود: «فواللّه بکت وأبکت کـلّ عـدّو والصّـدیق» حُمَیْد بن مسلم می گوید: دیدم هنگام که زینب شروع به روضه خوانی کرد دوست و دشمن گریه وناله می کردند.

شب بیست وسوم رمضان

سه شب است که، مسـجد و مهراب کوفه در عزای «علی» داغدار است. سـلام بر مولای که آسـمانیان مشتاق دیدار اویند. سلام بر آن آقای که اهل آسمانها و زمین او را می شناسد. سؤال شد یا رسول اللّه در شب

معراج خداوند باچه کلامی با «تو» سخن گفت: فرمود: با کلام علی بن ابیطالب، بعد فرمود: من با تعجب عرض کردم. پروردگارا «تو» به من حرف می زنی یا علی؟ خداوند فرمود: ای احمد تو را از نور خودم و علی را از نور «تو». آفریدم می دانم در قلب تو کسی محبوب تر از علی نیست. لذا با لحن و زبان علی با تو سخن گفتم تا قلبت آرام گیرد(۱).

خوب است دوستان و محبین اهلبیت باهم دلها را روانه کوفه گردانند با بچه های ماتم زده ای علی هماهنگ گریه کند. امشب با فرزندان دل شکسته هم ناله شوید.

بعضی نقل کرده اند امام علی وصیت کرد. پس از آنکه از دنیا رفتم، مرا در میان تابوت بگذارید، سپس از خانه بیرون آورید عقب تابوت را بگرید ولی جلو تابوت خود حمل می شود. مرا به سر زمین غری (نجف) ببرید در آنجا سنگ سفیدی بسیار درخشانی را می بیند، همانجا را حفر کنید، لوحی می بیند، آن را بر دارید و مرا دفن کنید. امام حسن بنابر سفارش پدر بزرگوارش با کمک برادران شبانه بدن مطهر پدر را غسل داد وحنوط وکفن نموده ونماز خواند وسپس در میان تابوت گذاشتند دنبال تابوت را بلند کرده، جلو تابوت خود بلند شد. حسن وحسین وعبداللّه بن جعفر ومحمّد بن حنیفه همین چهار نفر شبانه جنازه را به سر زمین نجف آوردند ناگهان در آنجا سنگ سفیدی درخشانی را یافتند و آن جا را کندن ناگهان لوحی پیدا شد که در آن نوشته بود «این قبری است که نوح

۱- تفسیر صافی ج۳ ص۱۷۷

آن را برای علی بن ابیطالب ذخیره کرده است»

جنازه را همانجا به خاک سپردند و زمین قبر را هموار ساخته وبه کوفه بازگشتند(۱)

این وصیت برای آن بود که قبر آنحضرت از نبش واهانت دشمنان محفوظ بماند. طبق بعضی از روایات قبر آنحضرت تازمان امام صادق وبه قول تا زمان هارون الرشید مکتوم بود(۲)

روایت شده هنگامی که امام حسن وامام حسین از دفن پدر باز گشتند نزدیک دروازه شهر کوفه کنار ویرانه ای بیمار و نابینای را دیدند که خشتی زیر سر نهاده و ناله میکند از او پرسیدند کیستی و چرا این گونه گریه و ناله میکنی؟ او گفت: غریبی بینوا و نابینا هستم. نه مونسی دارم و نه غمخواری یکسال است که من دراین شهر هستم هر روز مردی مهربان و دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رساند، مونس و مهربانی بود ولی اکنون سه روز است که او نزد من نیامده است و از حال من جویا نشده است.

امام : نام او را میدانی؟ نابینا. خیر.

امام: آیا نپرسیدی که نامش چیست؟

پرسیدم فرمود: «من» برای خدا از تو سر پرستی میکنم.

امام : ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟

نابینا:

نمیدانم رنگ و شکل او چکونه بود.

امام : هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟

۱- اصول کافی ج۱ ص۴۵۸
۲- اصول کافی ج۱ ص۴۵۶ حدیث ۵و۶

نابینا: پیوسته زبان او، بذکر خدا مشغول بود و وقتی که او تسبح و تهلیل می گوفت زمین و زمان، در و دیوار با او هم صدا می شدند وقتی کنار من می نشست می فرمود: «مسکینَ جالِسَ مسکیناً غریب جالِسَ غریبا». در مانده با در ماندای نشسته، غریبی همنشین غریبی شده است. یکوقت حسن و حسین فرمودند: ای مرد این نشانه های بابای ما علی است. آن مرد گفت: الآن او کجاست که در این سه شب و روز سراغ من نمی آید؟ فرمودند: حسنین فرمودند: آن آقا را گشتند و ما الآن از مراسم دفنش بر می گردیم. ناله آن مرد بلند شد و هر چند دلداری میدادند آرام نمی گرفت. یکوقت به دامن حسن و حسین چسپید که مرا کنار قبر آن آقا ببرید. حسنین او را کنار فبر بابا آوردند، آن مرد آنقدر گریه کرد که از دنیا رفت. حسنین جنازه آن را غسل داده و گفتن کردو نماز خواند و او را در همان جا به خاک سپردند(۱).

من نمیدانم چه سرّ استکه زهرا وصیت کرد: «یا علی غسلنی و کفنی و دفنی با اللیل» و هم امیر المؤمنین آیا بر حسنین در آن شب سخت گذشت یا آن شب که عقب جنازه مادر بود؟ سلمان می گوید: نیمه های شب دیدم در می زند امدم کیستی؟ دیدم امام حسین سر به دیوار گذاشته و گریه می کند. گفتم چه خبر است؟ فرمود: اگر می خواهی جنازه ی مادرم را بر داری بیا؛ اگر می خواهی به بابایم کمک کنی بیا، هفت نفر جنازه زهرا را برداشتند. سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار وحسینین هم دو لیف خرما را روشن کرده و جلوی جنازه مادر حرکت می کردند. یک وقت

۱- روضه الشهدا، ص ۱۷۲

شنیدنـد که صـدای از پشت سـر می آید نگاه کردند که زینب چهار ساله به دنبال جنازه ی مادر می آید. مادر وقتی یتیمی من خیلی زود بود، مـادر چگونه خـانه داری نمـایم، مـادر جای خالی تو را چگونه ببینم، مادر را نیمه های شب آوردنـد و در بقیع دفن نمودنـد و تمام غم های عالم به روی قلب نازنین علی جا گرفتنـد. یک نگاه به آسـمان و یک نگاه به قبر فاطمه ی زهرا و یک نگاه به قبر پیامبر کرد و صدا زد.

یا رسو ل اللّه این همان امانتی است که در شب زفاف به علی داده ای»

عیادت کنندگان

امیر المؤمنین در بیستر بیماری است و جمعیت زیادی در خانه علی آمدند و اجازه ملاقات خواسـتند، امام حسن به بعضی اجازه داده و بعضی را ردّ کرده و به بعضی می فرمود: از بابایم کم سؤال کنید. یکی از کسانی که امروز آمده «حُجْر بن عدی» عاشق امیرالمؤمنین است. حُجر از نواده حاتم طائی و خانواده اش بسـیار به علی علاقه دارد. وقتی که حُجر داخل خانه آمد حضرت از هوش رفته بود. حُجر در حال گریه وناله چند بیت شعر به زبان عربی خواند. حضرت چشمهایش را باز کرد وفرمود: حسنم این کیست؟ فرمود: بابا حُجر است. حضـرت فرمود: ای حُجر جلو بیا وگریه مکن که امام تو راحت شـد.حُجر می گوید، گفتم: آقا جان من برای تو گریه نمی کنم بلکه برای غریبی خودم گریه می کنم. حضرت فرمود:

ص: ۲۵۹

حُجر می شود از شما یک سؤال کنم؟ فرموده آقاجان بفرمایید. حضرت فرمود: ای حُجر اگر یک روز برای تو بگویند برای علی ناسزا بگو! می گویی یانه؟ علی می دانست که بعد از آن معاویه چه می کند. گفتم: آقا جان این چه سؤالی است؟ «لو قُتِلَت بالسیف» اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کند و آتش بزند به شما ناسزا نمی گویم. حضرت فرمود: ای حُجر اگر مجبور شدی ناسزا بگو؛ ولی برائت مجو.

حجر هم وفا کرد؛ چون در جلوش قبر کنده را دید ولی حاضر نشد ناسزا بگوید. گفت اول پسرش و بعد خودش وهفت تن از یارانش را شهید کردند. امام حسن یکی یکی مردم را بیرون کرد ولی مردم از پشت در نمی رفتند و سرها را به دیوار گذاشته وگریه می کردند. دیشب صدای «یا مولای یا مولا أنت القوّی وأنا ضعیف و هل یرحم الضعیف الی القوّی» از زبان علی شنیده نمی شود. و صدای «یا مولای یا مولای أنت المعافی وأنا المبتلاـ یا مولای یا مولای أنت الغنی وأنا الفقیر»؛ را از زبان علی نشنیدند. فرمود: حسنم برو مردم را بگو بروید. حسن پشت در آمد فرمود: متفرق شوید. مردم متفرق شدند و من برگشتم در خانه آمدم دیدم صدای

گریه وناله می آید. در را باز کردم دیدم أصبغ بن نباته(۱)،سر را به دیوار گذاشته! گفتم: ای أصبغ آقا فرمود: بروید. أصبغ گفت: آقا زانوهایم یاری نمی کند که تا از اینجا بروم. خوش به حال کسانی که در این روزها در نجف آمده اند در پشت در خانه علی مثل أصبغ گریه وناله می کنند «یابقیه اللّه» أصبغ می گوید وارد خانه علی شدم دیدم آقا بر

۱- شورطه الخمیس کسانی است که در دفاع تا ریختن خون شان حاضر بودند

بالش تکیه داده و دستمال زرد بر سرش بسته وحال آقا مساعد نیست. همین که أصبغ وارد شد، خود را به روی پاها امیرالمؤمنین انداخت و صدا می زد یا مولای. آقا چشمها را باز کرد وفرمود: أصبغ؛ أصبغ. بلند بلند گریه مکن که زینبم صدای ناله تو را می شنود. گفتم آقا جان برای غریبی خودم گریه می کنم. باید بگویم علی جان؛ طاقت نداشتی که زینب صدای گریه وناله أصبغ را بشنود. وقتی علی دید بچه هایش در اطرفش گریه می کند چشمها را به چشمان حسین دوخت و فرمود: حسینم اگر همه گریه می کنند بکنند؛ اما تو گریه مکن. حسینم «لاتجزع علی أبیك» حسینم گریه کنان عالم برای تو گریه کنند.

امام حسن هم فرمود: برادرم تو گریه مکن قَتِلُ العبرات توی و گریه مال توست. ای امیرالمؤمنین در کربلا نبودیی آن وقتی که أهلبیت در قتلگاه جمع شدند. زینب از بالای تلّ به پایین آمد، دید دشمنان دور تا دور قتلگاه حلقه زدند! زینب صدا زد «طَرَّقوا طَرَّقوا» ای لشکرراه را باز کنید، راه را باز کنید آخر جاندادن که تماشا ندارد! برادرم دارد جان می دهد.

مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

السلام علیكِ یا بنتَ رسول اللّه، السلام علیكِ یا سیده نسا العالمین من الاولین و آلاخرین؛ السلام علیكِ ایّتها الصّدیقه الشهیده؛ السلام علیكِ ایّتها المظلومه المعصومه و... سلام بر تو ای همیشه را ستگو عالم زهرا جان!

ص: ۲۶۱

سلام بر محسن شش ماهه ات که در راه امامت به شهادت رسید. سلام بر تو ای کسی که حقت را غصب کردند و در بین کوچه ها سیلی خوردی و در دفاع از امامت و ولایت غلاف شمشیر و تازیانه زدند. شیخ طوسی از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا هنگام وفات آنقدر گریه کرد که آب دیده گانش بر محاسن مبارکش جاری شد. سؤال کردند یارسول اللّه! سبب گریه ی شما چیست؟

فرمود برای فرزندانم گریه می کنم. یعنی می بینیم بعد از من به فاطمه دخترم ستم می کنند و او صدا می زند «یا ابتا» ولی کس او را کمک نمی کند(۱)!

در مقاتل ابن عطیه آمده است: هنگام که رائیس حمله کنندگان دستور داد خانه حضرت زهرا، را به آتش بکشید. فاطمه پشت در آمد تا آنان را دور سازد. آن ملعون در پشت در حضرت فاطمه چنان فشار داد که محسن را در رحم داشت سقط شد و میخ «دَرْ» به سینه اش فرو رفت. در اینجا بود که حضرت زهرا صدا می زد «یا ابتا» کسی نبود که او را کمک کند و از آن ضربت تا هنگام رحلت در بستر بیمار ی افتاد بود(۲).

کاش روز حادثه در پشت در زهرا نبود

شاهد پهلو شکستن زینب کبری نبود

کاش وقت در شکستن پای دشمن می شکست

تا که میخ در نشان سینه ی زهرا نبود

ص: ۲۶۲

۱- منتهی الامال ج۱ ص۱۳۷

۲- الخلافه و الامامه - المقاتل ابن عطیه ص ۵۰۵

در میان کوچه وقت خوردن سیلی زخصم

مجتبی همراه زهرا بود گر مولا نبود

این شنیدم مادر سادات را سیلی زدند

کاش وقت خوردن سیلی حسن آنجا نبود

کاش یک تن بود آنجا می گفت این سخن

کشتن شش ماه پاداش ذوی القربی نبود

اما چگونه میخ «دَرْ» به پهلوی زهرا، اصابت کرد. [ای امام زمان معذرت می خواهم. آقا جان نمی خواستم جمله را بیگویم که قلب شما بسوزد و می دانم شما طاقت شنیدن این ماجرا، را ندارید.] یکی از سادات می گوید:

من طاقت این جمله را که «میخ در بر سینه ی مادرم فرو رفته» را ندارم و همیشه با خود می اندیشیدم که این میخ چگونه بوده است و چطور در سینه حضرت زهرا فرو رفته و سینه اش را شکافته است. شبی در خواب دیدم که عده ای ایستاده اند و امام زمان (عج) بر اسبی سوار و برای آن جمع سخنرانی می کنند. ناگهان دیدم همه ی نگاهها به طرفی بر گشت و من مشاهده نمودم دیدم پیر مردی آمد؛ و در کنار حضرت ایستاد و چیزی را از جیبش در آورده و به امام زمان (عج) داد. آقا با دیدن آن بسیار غمگین و گریان شد. من ناراحت شده و گفتم: این کی بود و چه چیزی را به آقا داد که آقا را منقلب نمود. یکی در کنار من ایستاده بود گفت: ای سیّد این پیر مرد سلمان است و آن چیزی را که به امام زمان داد میخی بود که در سینه ی مادرت زهرا فرو رفته بود. آقا امام زمان (عج)

ص: ۲۶۳

طاقت نـدارد که میـخ همراهشان باشد. لذا این میخ در دست سـلمان است و گاهی او قات آن را به امام زمان (عج) می دهد و امام مقداری گریه می کند و آن را به سلمان بر می گرداند(۱)

ای امام زمان شـما نبودید اما مردم مدینه باچشم خود دیدند که عده مسلمان نما هیزم به دست گرفتند در خانه ای را که رسول خـدا اجـازه می گرفت وارد می شـد، آتش زدنـد صـدای ناله فاطمه بلنـد شـد «یا فضّه خزینی فقـد واللّه قُتِل ما فی احشائی مِن حَمْل» فضه به خدا محسنم سقط شد(۲)

ای پدر بنشین بما قصه مادر بگو

ماجرای محسن شش ماهه مادر بگو

خانه ما، را کامین ظالمی آتش زدند

نکته نکته شرح آنرا با من مضطر بگو

من نمی دانم چرا زمیخ در خون می چکید؟

گر تو می دانی پدر اسرار میخ در بگو

فضه با من گفت شرح پهلوی بشکسته را

تو بیا از ماجرای قنفذ کافر بگو.

می دانم دلهـای شـما کجـا رفت اگر آن روز سـیلی به صـورت پـاره ی تن رسول خـدا نمی زدنـد در کربلاـ فرزنـدان پیـامبر و دختران ابا عبداللّه را سیلی نمی زدند. اگر آن روز درب خانه ی امیرالمؤمنین را آتش نمی زدند، در کربلا خیمه ها آتش نمی گرفت. اگر آن روز دستهای

۱- شمیم اهلبیت ص ۱۷۶ تألیف علی سلطانی.

۲- رنجها و فریادای فاطمه)(ترجمه بت الاحزان- ص ۹۴۹

امیرالمؤمنین را نمی بستند. اهلبیت امام حسین را دست بسته وارد کوفه و شام نمی کردند. اگر آن روز بدن فاطمه را کبود نمی کردند، در کربلاهم، بدن ناز نین رقیه از ضرب شلاق کبود نمی شد. اگر آن روز سینه ی حضرت زهرا را بین در و دیوار نمی شکستند. سینه ی امام حسین هم زیر سم اسبان خورد نمی شد.

پایان عمر حضرت زهرا علیها السلام

اسـماء بنت عمیس از آن زنهـای بـا وفـا که در کنـار بستر خـدیجه بود و به وصایـای خـدیجه گوش داد، شب عروسـی فـاطمه بنابرسـفارش خـدیجه در لحظه آخر کنار بستر فاطمه بود. یا امام زمان آقا معذرت می خواهم. امیرالمؤمنین به مسـجد رفته بود، حسن و حسـین بیرون از منزل بودند. اسـماء کنار بستر بی بی نشـته است یکوقت زهرا فرمود: «اسماء خیلی زحمت کشیدی من راضـی به زحمت شـما نبودم اگر زحمت نمی شود مقداری آب تهیه کن». اسماء آب تهیه کرد. بی بی بلند شد وضو گرفت و به روایتی غسل کرد، لباس نو پوشـید، سـپس پای خود را رو به قبله کرد خوابید و فرمود: اسماء ساعتی صبر کن، بعد صدا بزن اگر جواب ندادم علی را خبر کن. اسماء پس از مدتی بالای سر بی بی آمد صدا زد «امّ الحسنین»؛ جواب نیامد، صدا زد فاطمه جان، جواب نیامد. خود را به روی بدن مبارك زهرا انداخت او را می بوسـید و می گفت: وقتی به حضور پیامبر رسیدی سلام اسماء را به او بر سان. در این حال حسنین از در وارد

شدند و گفتند: ای اسماء! مادرمان چرا در این وقت خوابیده است؟ اسماء گفت: عزیزان فاطمه مادر شما از دنیا رفته است. امام حسن خود را به روی مادر انداخته و صورت مادر را می بوسید ومی گفت: ای مادر منم حسن تو با من حرف بزن. امام حسین بر روی پای مادر افتاد و می بوسید و می گفت: مادر منم حسین فرزند تو با من حرف بزن. اسماء به بچه های زهرا گفت: بروید پدر بزرگوار خود را خبر کنید. بچه ها وقتی که به مسجد رسیدند، فریاد می زدند: «یا محمدا! یا احمد الیَوم جُدِّدَ لَنا مَوتُکَ اذا اماتَت اُمُّنا » آه ای محمّدآه ای احمد! امروز با رحلت مادرمان مصیبت فقدان تو برای ما تجدید شد» آن وقت امیرالمؤمنین، به بالین فاطمه آمد و صدا زد ای دختر پیامبر. جواب نیامد. صدا زد «امّ الحسنین»، جواب نیامد. صدا زد ای فاطمه من پسر عمّت علی مظلومم!! یک وقت فاطمه چشمان مبارک را باز کرد، دیدند که علی آمده است. فرمود: علی جان «هذافراق بینی و بینک».

علی به بالین فاطمه نشست و پرده را از روی صورت وی برداشت، سر فاطمه را به دامن گرفت. نگاه کرد، دید که حضرت فاطمه در وصیّت نامه ای خود بعد از «بسم اللّه الرحمن الرحیم» نوشته است یا علی «غَسِّلْنِی وحَنِطْنِی وکَفِّنِی و دَفِّنِی فی للّیل»(۱) امیر المؤمنین فاطمه زهرا را در نیمه های شب غسل داد وکفن کرد وبه بچه های فاطمه سفارش کردن که مبادا صدای گریه شما بلند شود. اسماء می گوید: من آب می ریختم و علی بدن زهرا را غسل می داد وبچه های فاطمه تماشا می کرد. یک وقت

۱- بحار الانوار ج۴۳ ص۲۱۴

دیـدم علی سـر به دیوار گذاشـته بلنـد بلنـد گریه می کنـد! مولاـ جـان! در عرب رسم است کسـی برای همسـرش گریه نکنـد. امیرالمؤمنین فرمود: اسماء دستم به پهلوی شکسته زهرا رسید. وقتی

می خواست بند کفن را ببندد بچه ها را صدا زد:

«هلّموا تزوّدُوا مِن اُمّکم» بیایید از دیدن مادرتان توشه بگیرید. امیرالمؤمنین فرمود: «انّی اُشـهِدُ اللّه اَنّها قد حنَّت(۱) وانت ومدَّت یـدیها وضَـمَّتهما الی صـدرها» خـدا را شاهـد می گیرم که فاطمه ناله ای غمگینانه و دردمندانه نمود و دسـتهایش را دراز کرد وحسنین را به سینه چسپانید. در آن لحظه که حسنین روی سینه مادر قرار داشت ناگهان هاتفی در آسمان صدا می زد:

یا «اَبَاالحَسَن ارْفعُمُا عنها فَلَقَـدْ اَبْکیا واللّهِ ملائکهُ السّـماء!» ای علی جان؛ حسـنین را از روی سـینه مادرشان بلند کن که به خدا سوگند که ملائکه های آسـمان طاقت دیدن این حالت را ندارد. آخر سینه زهرا شکسته بود. آنگاه حسنین را از سینه مادرشان بلند کرد(۲)

تشییع جنازه ی حضرت زهرا علیها السلام

سلمان می گوید: نیمه های شب دیدم که یکی «در» می زند. پشت در آمدم دیدم که امام حسـین سـر بر دیوار گذاشـته اشک می ریزد.

۱- حنّت = صدای از روی حزن نمود. انَّت صدای از روی درد نمود. المنجد ج۱

۲- در سوک عزیزان حضرت زهرا۳ ص۵۷ و۵۸ با کمی تغییر در الفاظ

گفتم آقازاده چه خبر است؟ فرمود: ای سلمان اگر می خواهی در تشییع جنازه مادرم شرکت کنی بیا. هفت نفر به دنبال جنازه فاطمه زهرا {سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار ، علی، حسنین} حرکت نمودییم و حسنین یک وقت دیدن که از پشت سر صدایی زینب چهار ساله می آید و می گوید: ای مادر چگونه خانه داری کنم مادر، چگونه بچه داری کنم. مادر جای خالی تو را چگونه ببینم مادر، مادر، مادر

نیمه های شب خواستن جنازه فاطمه زهرا را به داخل قبر بگذارند. مولا یک نگاهی به اطرافش کرد. دید فاطمه زهرا محرمی ندارد که او را داخل قبر بگذارند. آخر فرزندان فاطمه کوچک است؛ سلمان، عمّار، مقداد و ابوذر نامحرمند. آخر در دنیا رسم است که وقتی زنی از دنیا می رود عده ای افراد «مَحْرَم» دور قبر او را می گیرند؛ اما من به قربانت ای آقای غریب که محارم همسرت یتیمان کوچکش بودند.

مدینه گریه کن با من که من تنها ی تنهایم

زسوز سینه می سوزم ولی در فکر زهرایم

همین که جنازه را وارد قبر کرد، دو دست مشابه دستان رسول خدا را مشاهده کرد وبه حضرت علی کمک کرد(۱)

شبانه دفن کردم همسرم را چه گویم من جواب دخترم را.

گلستان گشته خاکستر ز آتش زدند آتش نهال پرپرم را

هنگام که بدن همسرش را در میان قبر نهاد همین که خواست روی بدن فاطمه زهرا خاک بریزد تمام غمهای عالم روی دل علی جای

ص: ۲۶۸

۱- منتهی الآمال ج۱ ص۲۶۵ با کمی تغییر در الفاظ

گرفت. یک نگاه به قبر فاطمه ویک نگاه به قبر پیغمبر نموده وصدا زد یا رسول اللّه این امانتی بود که در شب زفاف به علی داده ای. فاطمه جان چگونه بی تو به خانه بر گردم و جواب بچه های تو را چه بدهم وچگونه جای خالی تو را ببینم. «من» می گویم گر چه علیّ پیکر مطهر فاطمه را شبانه ومخفیانه با عده ی کمی تشییع کرد وبه خاک سپرد، اما دیگر نگذاشتند که آن پیکر مطهر به روی زمین بماند:ا

ای بقیع بما بگو آن لاله أحمر کجاست

تربت زهرا یگانه دخت پیغمبر کجاست؟

آنکه از بعد پدر از کینه نمرودیان

سوختُ باب خانه أش در شعله آتش کجاست؟

گو چرا مخفی بوَدْ قبر غریبی فاطمه

گو حریم اقدس آن بانوی اطهر کجاست؟

آن که گشته محسن شش ماهه اش از کین شهید

آن که آزرده شده پهلو ز ضرب در کجاست؟

مادر سبطین باشد در کجا مدفون بقیع؟

همسر نیک اختر شیر خدا حیدر کجاست؟

آخرین فرزند او باید نماید آشکار

مهدی صاحب زمان گیرنده کیفر کجاست؟

ص: ۲۶۹

مصیبت کریم أهلبیت(ع)

السـلام علیـک یـا حسن بن علی ایّهـا المجتبی یـابن رسول اللّه؛ السـلام علیک ایّها المسـموم الشـهید یابن فاطمه الزهرا؛ السـلام علیک یا حجّه اللّه علی خلقه؛ یا سیّدنا و مولنا انّا توجّهنا... روایت شده است؛ هنگام زهر در بدن حضرت سرایت نمود، رنگش سبز شد. آباعبداللّه عرض کرد

برادرم چرا رنگت سبز شـده است؟ فرمود: « برادر؛ حـدیث جدّم که در حق «من» و «تو» فرمود، درست است.» آباعبداللّه عرض کرد آیـا جـدم چه فرموده است؟ فرمود: «در شب معراج به داخـل بهشت دو قصـری را یکی از زبرجـد سبز و دیگری از یاقوت سرخ دیدم و از جبرئیل سؤال کردم اینها از کیست؟

فرمود: «یکی از حسن و دیگری از حسین است» گفتم: چرا به رنگهای سبز وسرخ؟ جبرئیل سکوت کرد. گفتم: آیا سخنی نمی گویی؟ فرمود: قصر حسن سبز است چون به سبب زهر صورتش سبز می شود؛ اما قصر حسین سرخ است؛ چون او را می کشند و رنگش از خون سرخ می شود. آن وقت از صدا و ناله ی پیامبر و جبرئیل صدا و شیون حاضرین بلند شدند(۱)

آری، در یـک روز گرمـای شدیـد که کریم اهلبیت روزه دار بود، در وقت افطـار همسـر نـانجیبش «جَعْـدَه» بـا نیرنگ معاویه، شیری زهر آلوده را به آن حضرت داد که به محض آشامیدن احساس کرد شیر زهرآلوده

۱- بحار ج۴۴، ص۱۴۵ طبق نقل از حفاتص الحسینیه

است و لذا کلمه ی «استرجاع» را بر زبان جاری فرموده: «اناللّه وانا الیه راجعون». به قول دو روز(۱)

وبه قول چهل روز در بستر بیماری قرار داشت. آه بمیرم همین که شیر از گلویش پایین رفت؛ صدا زد آه جگرم. مردم هر دردی دارد با همسرش در میان می گذارد و میدانید که زنها یاور ومونس مرد است؛ اما بمیرم برایت ای پسر فاطمه (علیها السلام) که در خانه غریب است. همین که آب از گلویش پایین رفت، به جای این که همسرش را صدا زند، یکوقت صدا زد کنیزم برو، زینبم را بگو تا بیاید! زینب آمد و صدا زد حسنم چه خبر است؟ فرمود خواهرم، حالم منقلب است، برو حسینم و عباس و جعفر را خبر کن. یک وقت حضرت زینب در محله بنی هاشم دویدن و صدا می زد ای حسین جان بیا، عباس جان بیا، همه آمدند کنار بستر برادر نشستند یک وقت امام حسن فرمود: «همه بیرون بروید فقط حسینم بماند می خواهم وصیت کنم». همه رفتند یکوقت فرمود:

«دلم می خواهد مرا در کنار قبر جدم دفن کنید. اگر نگذاشتند مرا در بقیع کنار قبر مادرم دفن کنید برادر! راضی نیستم پای جنازه ام خون ریخته شود».

بعد فرمود: «خواهرم طشتِ برایم بیاور. زینب طشت آورد. امام حسن سر را میان طشت گذاشت بعد از لحظه سر را بلند کرد. زینب دید پاره های جگر برادر در میان تشت ریخته است. من نمی دانم آیا اینجا بر زینب سخت گذاشت یا در مجلس یزید وقتی نگاه کرد دید سر بریده

۱- منتهی الآمال ج ۱، ص۲۳۵

برادر در میان طشت قرار دارد و یزید با چوب خضـران بر لب و دنداهای امام حسـین می زند... امام حسـین بدن برادر را غسـل داد، کفن کرد و به طرف حرم پیامبر حرکت داد؛ بعض آمدنـد بدن حضـرت را تیر باران کردند. به نقل هفتاد چوبه تیر بر بدن مبارکش اصابت کرده بود و به قبرستان بقیع منتقل کردند و در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند(۱)

یااللّه! یا زهرا! از همین مجلس دلها را روانه مـدینه کنیـد. آنهای که آرزوی مـدینه را دارند و سـر به دیوار بقیع بگذارند و ناله کنـد وببینـد که همه مـدینه چراغان است؛ اما بقیع تاریک است. حالا که قلب همه به مـدینه رفتند امیدوارم کنار قبر رسول اللّه بروید که فرمود: «هرچشم که برای حسـنم گریه کند، فردای قیامت کور وارد محشـر نمی شود». آیا بر امام حسین(علیه السلام) وقتی کنار جنازه تیر باران شده برادر آمد چه گذشت؟ حضرت در حال ناله فرمود: «برادرم حسن جان عهد کردم که بعد از تو شـانه به گیسوانم نزنم و همیشه عزادار بـاشم و عطر نزنم؛ امـا وقـتی کنـار نهر علقمه نزد بـدن قطعه قطعه برادرش ابالفضـل آمد چیزی دیگری فرمود: «الآن انکسر ظهری وقلّت صلّتی».

۱- منتهی الامال ج۱ ص۲۳۵ (اندک تغییر در الفاظ)

مصیبت امام حسین علیه السلام

السَّلامُ عَلَیْکَ یا أباعبداللّه، السَّلامُ عَلَیْکَ یابن رسول اللّه، السَّلامُ عَلَیْکَ یابن امیر المؤمنین وابن سیّد الوصیّن، السَّلامُ عَلَیْک یابن فاطمه سیده نساء العالمین، السلام علیه یا حجّه اللّه علی خلقه، یا سیّدنا و مولنا انّا توجّهنا و توسلنا بک الی و قدمناک بین یدی حاجاتنا ...

یکی از مصائب جانسوز واقعه عاشورا، مصیبت و داع ابی عبداللّه است. شیخ عباس قمی در «منتهی آلامال» می گوید: میرزا یحیی ابهر در عالم خواب دید که علامه مجلسی در صحن مطهر سیّدالشّهداء نشسته ومشغول تدریس است و سپس مشغول موعظه شد و چون خواست شروع به مصیبت کند کس آمد و گفت: صدیقه طاهره (علیها السلام) می فرماید: «أُذْکُرِ الْمَصائب المُشْتَمِلَه عَلی وِداعِ وَلَدِیَ الشَّهید» مصائب را ذکر کن که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد. (۱)

روز عاشورا وقتی جوانان بنی هاشم واصحاب همه به شهادت رسید. امام حسین به در خیمه ها آمد و خواست با اهل وعیالش وداع کند؛ همین که به چشمان أشکالود سکینه، رقیه، فاطمه، زینب وامّ کلثوم می نگریست، جرأت نمی کرد خدا حافظی کند. بالآخره مرتبه اول برای و داع به سوی خیام آمد وفرمود: «یا سکینه یا فاطمه یا زینب! یا ام کلثوم علیکنّ منّی السلام...» سکینه فریاد بر آورد: ای پدر جان آیا «تن» به مرگ داده ای؟ امام فرمود: چگونه چنین نباشد کسی که نه کمک کننده ای دارد ونه

ص: ۲۷۳

۱- منتهی الامال، ج۱، ص۲۶۸ (چاپ قدیم)

یاوری. سکینه گفت: ای پدر ما را به حرم جدمان بر گردان؟ امام فرمود: اگر مرغ قطا را رها می کردند می خوابیدند؛ یعنی راه بازگشت نیست. زنهای حرم با شنیدن سخنان امام حسین به گریه وشیون پرداختند. امام حسین آنها را ساکت نمود. هنگامی که با اهل حرم وداع کرد و به طرف میدان روان شد. صورت دختر سه ساله خود را بوسید و آن طفل از شدّت تشنگی فریاد برآورد: «یا ابتا العطش» ای پدر تشنه ام. حضرت فرمود: ای دختر کوچک من صبر کن تا برایت آب بیاورم. حضرت روانه فرات شد مردی از سپاه کوفه صدا زد: ای حسین لشکر به خیمه ها ریختند. حضرت خود را به سرعت به خیمه ها رسانید وآن دختر کوچک به استقبال بابا آمد وگفت: بابا جان برایم آب آورده ای؟ أشک امام حسین از شنیدن این سخن جاری شد و فرمود: عزیزم به خدا سوگند که تحمّل تشنگی تو بر من دشوار است؛ پس انگشت خود را در دهان آن طفل گذاشت و دست بر پیشانی او کشید و او را تسلّی داد وچون امام خواست از خیمه بیرون رود آن طفل به سوی امام دوید و دامان بابا را گرفت و امام فرمود: ای فرزندم نزد توخواهم آمد.(۱)

بعضی نقل کرده اند: چون امام حسین چند قدمی از خیمه ها دور شد، حضرت زینب از خیمه بیرون آمد، صدا زد: برادرم لحظه صبر کن که وصیّت مادرم را انجام دهم «قالت یا اخا مهلا مهلا یابن زهراء ». حضرت فرمود: وصیت مادرم چیست؟ عرض کرد، مادرم به من فرموده: هنگامی که نور چشمم حسین روانه میدان شد، عوض من زیر گلوی او را ببوس.

۱- مخزن البکاء، ملا برغانی، مجلس نهم طبق نقل قصه کربلا، ص۳۵۹

آن گاه زینب کبری گلوی برادر را بوسید وبه خیمه بازگشت(۱)

امام حسین آمد عده ی را کشته «ثُمَّ وَدَّع أَهْل بیته ثانیاً» سپس برای وداع با أهل بیت به خیمه ها برگشت.(۲)

مرحوم مطهری: امام در وداع فرمود: اهلبیت من مطمئن باشید که بعد از این اسیر می شوید؛ اما مبادا کلمه ای به زبان آورید که از اجر شما بکاهد. دو باره خدا حافظی کرد، به امر أبا عبداللّه أهلبیت از خیمه ها بیرون نیامدند. بعد از مدتی باز صدای شیحه ای اسب أبا عبداللّه را شنیدند. فکر کردند امام حسین برای بار سوم آمده است تا با اهل بیتش خدا حافظی کند؛ ولی وقتی بیرون آمدند دیدن که اسب بی صاحب ابا عبداللّه را دیدند. امام زمان (عج) می فرماید: «یا جّدا» همه مصائب تو در روز عاشورا برای من سنگین است؛ اما یادم نمی رود آن لحظه ای که اسب بی صاحبت از میدان برگشت. چقدر مصیبت سنگین بود؛ اهلبیت داغ دیده و مصیبت دیده وقتی که صدای شیحه ای ذوالجناح را شنیدند همه از خیمه ها بیرون آمدند که بابا آمده وآب آورده است. یابن الحسن از شما معذرت می خواهم، اما وقتی آمدند دیدن اسب بی صاحب آمده است؛ ولی بابا نیامده است. اسب با زین واژه گون ویال غرق به خون آمده است.

همه از خیمه های دویدند

ولی سالار زینب را ندیدند

یگی گفتا فرس بابای ما کو؟

یگی گفتا فرس مولای ماکو؟

ص: ۲۷۵

۱- اقتباس از دیوان کمپانی، ص۱۶۴، طبق نقل سوگنامه آل محمد، ص۳۴۴

۲- مقتل مطهر(روضه های شهید مطهری)، ص۲۴۹

دور اسب را گرفتند هر کدام سخنی با اسب می گوید: اما دختر کوچک أبا عبداللّه می گوید: «یا جواد أبی، هل سقی أبی أم قُتِل عطشاناً». یک منظره ی دیگری که قلب مقدّس امام زمان (عج) را آتش می زند. وَاسْرَعَ فَرَسَکَ شارِداً مُحَمْحِماً باکیاً فَلَمّا رأَین النِّساء جوادک مخزیاً... والشّمر جالس علی صدرک.

ص: ۲۷۶

روضه ی امام زمان(عج)

امام زمان فرمود: ای جد بزرگوار، اهلبیت به امر تو از خیمه بیرون نیامدند؛ اما وقتی که اسب بی صاحب را دیدند موها را پریشان کردند وسیلی به صورت زدند وفریادشان بلند بود با این حال به سوی قتلگاه شتافتند. دیدند شمر روی سینه أت نشسته و شمشیرش را بر گلویت نهاده تا سرت را جداکند.(۱) «صبراً علی قضائِك لا معبود سِواكَ یا غیاثَ المستغیثین(۲).

جنگ کربلا با یک تیر شروع شد و با یک تیر خاتمه یافت. با تیری که عمر بن سعد انداخت شروع شد. آیا می دانید با چه تیری خاتمه یافت؟ أباعبداللّه در میدان ایستاده بود، ناگهان سنگی به پیشانی مبارکش اصابت کرد. أبا عبداللّه پیراهن را بالا زد تا خون را از صورتش پاک کند. نا گهان تیر زهرآلودِ سه شعبه ای به سینه مبارکش وارد شد و کار مبارزه امام حسین در آنجا پایان یافت. دیدند امام حسین دیگر سفارش جنگ نمی دهد. بسم اللّه وباللّه وعلی ملّه رسول اللّه (۳) آن وقت سر حضرت را برید در پیشاپیش أسرای بر نیزه استوار نمود. شاید فرموده باشد:

ای برادر جان سرَتْ قرآن تلاوت می کند

خواهرت از آیه ای قرآن حمایت می کند

ای برادر جان حسین قربانِ جسمِ بِی سرت

ص: ۲۷۷

۱- مقتل مطهر (روضه های شهید مطهری)، ص۲۵۱ - ۲۴۹

۲- تظلم الزهرا، ص۲۱۱، طبق نقل قصه کربلا، ص۳۶۸

۳- مقتل مطهر (روضه های شهید مطهری)، ص۱۲۲

از نوک نِیْ کن نظر بر حال زینب خواهرت

از یتیمانت حسین، خواهر پرستاری کند

همراهی این خواهرت، زهرا عذاداری کند

در شب هفت عزایت، کربلا گلگون شده

قلب زار کودکا وقلب زینب خون شده.

روضه حضرت مسلم علیه السلام

هنگام که کاروان امام حسین از مدینه حرکت نمودند، همین که در مکه رسید، مردم کوفه حدود دوازده هزار نامه فرستادند. آن وقت امام حسین سر باز شجاع و وفادار خود مسلم را به سوی کوفه فرستاد. همین که مسلم وارد کوفه شد، «هیجده هزار یا بر نقل دیگر چهل هزار» نفر برای مسلم بیعت نمودند. وقتی که این خبر برای یزید بن معاویه رسید،فوراً برای عبیداللّه بن زیاد نامه نوشت تا این که در کوفه برود، و او بطور مکّارانه همین که وارد کوفه شد، عده ای را دستگیر و زندان نمود و به عده ای وعده ای مژدگانی داد و عده ای را تهدید نمود. لذا جمعیت کم کم اطراف مسلم را رها نمودند، بطور که تا نماز شب بیش از «سی» نفر در اطراف مسلم باقی نماندند. وقتی که مسلم به سوی منطقه «کِنْده» رفت وبر گشت، تنها در میان کوچه ها راه می رفت! و نمی دانست دَرِ کدام خانه را قُلباب نماید!. در آخر به در خانه خانم بنام «طوعه» رسید، سلام کرده و مقدار آب طلب نمود، وقتی که طوعه ظرف آب را آورد، و مسلم

ص: ۲۷۸

آب را نوشید. طوعه گفت: ای مرد بر خیز به خانه أت برو. مسلم پاسخی نداد!! طوعه دوباره تکرار کرد ومسلم پاسخی نداد. طوعه ناراحت شد وگفت: ای مرد برو من رضایت ندارم مرد نامحرم به در خانه من بنشیند! آن وقت مسلم از جا برخاست و فرمود: «یا أمه اللّه» من مردی غریبم و در این شهر خانه ندارم. طوعه گوفت: شما کیستید؟ فرمود: من مسلم بن عقیلم که مردم کوفه با من بی وفایی کرده اند. طوعه مسلم را به خانه بردند و مسلم آن شب را به عبادت پرداخت و شاید مسلم فرموده باشد:

مسلم بن عقیل در حال خواب عمویش امیر المؤمنین را دید که فرمود: «به زودی بما ملحق می شوی». هنگام که عبید اللّه فهمید سربازان را به در خانه طوعه فرستادند و مسلم از این جهت که مبادا خانه طوعه را آتش بزند از خانه بیرون رفت و بعد از مبارزه شدید در أثر جراحات فراون دستگیر شد. بعد از اسارت برای عمرو سعد فرمود: من سه وصیّت دارم:

اوّل: هفتصد درهم در کوفه بدهکارم، زره مرا بفروش وقرضهایم را بده.

دوّم: هنگام مرا کشتند بدن مرا دفن خاک کن.

سوّم: برای امام حسین نامه بنویس که مردم کوفه وفا ندارند.

وقتی که مسلم نا امید شد، أشک از چشمانش جاری شد! «عبیداللّه بن عباس سلمی» گفت: چنین شخصیّتی نباید گریه کند؟! مسلم فرمود: من بر احوال خودم گریه نمی کنم. بلکه گریه ای من برای مولایم حسین است. آن وقت بکیر بن حمران به دستور عبید اللّه؛ مسلم را در

بـازار کفّاشـان برده و سـر او را از بـدنش جـدا کرده و بـدنش را از بالای بام بزیر انـداخت، پاهای مسـلم وهانی را بسـته و در بازارهای کوفه کشاندن. شاید مسلم فرموده باشد:

میا کوفه گل زهرا ببین شد مسلمت تنها

خدا حافظ خدا حافظ شوم قربانیت مولا

نگر آروزی دارم غم عشقت به دل دارم

ببین احرام خون بستم که حجّم را به جا آرم

صفا ومروه ام باشی

منا وکعبه ام باشی

مقام وحجر ورکن من حریم قبله ام باشی

بوَد ذکر لبم یار بگیرید چشم من امشب

که با این کوفه ویران چه سازد خواهرت زینب.

امام حسـین وقتی خبر شـهادت مسـلم را شـنید، دست های مبارک را به صورت دخترش کشـیده و دلداری می کرد؛ اما لا یومٌ کیومک یا أبا عبداللّه بعد از شهادت «تو» دختر ناز دانه أت را چگونه نوازش دادند؟

توبه حرّ ریاحی

حر نخستین کسـی است که با هزار نفر راه را بر امام حسـین بست و اهلبیت را ترساندند! «علی بن طعان» یکی از لشکریان «حر» می گوید: در منزلگاه «ذوحتم» أبی عبداللّه برای اصـحاب دستور داد که خیمه ها را بر پا نمایید. حر با هزار سوار هنگام ظهر بر اصحاب امام حسین وارد شدند.

آن وقت امام حسین برای اصحاب دستور داد که این گروه و اسبانشان را سیر آب کنید. اصحاب امر اباعبدالله را اطاعت نمود و «من» آخرین نفری از لشکر حر و در آخرین لحظه آمدم، دیدم که امام حسین خود دهان مشک را گرفت، من واسبم را سیر آب نمود. بعد از نماز ظهر وعصر بین امام حسین و حر گفتگویی شدیدی رخ داد، امام حسین و یارانش وقتی حرکت نمودند، حر با لشکر خود آنان را منزل به منزل تحت تعقیب قرار داد تا این که در کربلا رسیدند و محاصره کامل نمودند. به دستور امام حسین وقتی که خیمه ها بر پاشد، چون تعداد دشمن زیاد بود و حر تصوّر نمی کرد بین دو گروه جنگ در گیر شود. وقتی دو گروه رو برو شد، حر نگران شده و می لرزید! مردی سؤال کرد: ای حر چه حالتی است که در «تو» می بینم؟ حر گفت: به خدا قسم که «من» الآن خودم را میان بهشت و دزخ می بینم و به خدا سوگند گرچه مرا پاره پاره کنند و در آتش بسوزانند! دست از یاری حسین بر نمی دارم. لذا بر اسب حرکت کرده به امام حسین و یارانش پیوست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا من کسی بودم که بسیار بر شما سخت گیری نمودم وبه خدا سوگند اگر می دانستم که این گروه با شما چنین می کنند هر گز مرتکب این کار نمی شدم. آقا جان أکنون از آنچه که انجام داده ام پشیمانم، توبه من پذیرفته می شود یانه؟ امام حسین فرمود: آری. از اسب پیاده شو. شاید زبان حال حرّ بن زیاد ریاحی این باشد:

جان حر باشد بقربان وفایت یاحسین

آمدم تا سر نِهَم بر خاک پایت یاحسین

آمدم همچون گدایان بر در احسان تو

کن نظر شاها در این دم بر گدایت یا حسین

از گناه زشت خود شاها پشیمان گشته ام

جویم امید و عنایت از سخایت یا حسین

بعضی گفته اند گرچه حرّ میل داشت از اسب پایین شود و نزد امام حسین بنشیند، می هراسید که یکی از اطفال امام حسین او را بشناسند و بگویند: این همان کسی است که روز اول آب را بر ما بست!! و حر شرمنده شود. لذا اصرار نمود تا اجازه میدان بگیرد. وقتی که امام حسین اصرار حرّ را دید، اجازه میدان داد. همین حرّدر میدان آمد صدا زد: ای مردم کوفه آبی که برای همه موجودات جاندار، حلال است، شما برای فرزندان پیامبر بسته اید؟!! راوی می گوید: وقتی که حرّ به شهادت رسید، أبی عبداللّه خود را بر پیکر حرّ رساند و خون را از سر و صورت حرّ پاک کرد. شاید حر گفته باشد:

جان حر باشد بقربان وفایت یاحسین

آمدم تا سر نِهَم بر خاک پایت یاحسین

آمدم همچون گدایان بر در احسان تو

کن نظر شاها در این دم بر گدایت یا حسین

از گناه زشت خود شاها پشیمان گشته ام

جویم امید و عنایت از سخایت یا حسین

ص: ۲۸۲

مولا جان! ای حسین فاطمه! از این که توبه مرا پذیرفتی و در آخرین لحظه بر بالینم آمدی متشکرم؛ اما از این که بچه هایت را ترساندم معذرت می خواهم و از طرف من برای خواهران و فرزندانت، سلام برسان. مولاـ جان خون های صورتم را پاک مکن، بگذار که در روز قیامت با همین صورت خونین با مادرت زهرا ملاقات کنم. حسین جان اکنون که خون صورتم را پاک کردی، بگو ببینم چه کسی خون صورت تو را پاک خواهد کرد؟ چه کسی سر تو را در دامن خواهد گرفت؟ ای کاش آن وقت که زینب لبهایش را به رگهای بریده گلویت گذاشته بود و دخترت روی بدن پاره پاره و نازنینت افتاده بود، من بودم که دشمن را از اطرافشان پراکنده می کردم و نمی گذاشتم که سکینه را با تازیانه از روی بدنت جدا می کرد.

عصر تاسوعا

السلام علیک یا انصار أبی عبداللّه، السّلام علیک یا انصار دین اللّه. امام سجّاد فرموده: در عصر تاسوعا وقتی آزمایش الهی در کربلا قطعی شد، پدرم اصحاب را به دور خویش جمع کرد، بعد از درود و ثنا. گفت: «أحمده

علی السّرا» ستایش می کنم خداوندی را بر شادیها ی که بر بالین جدم می نشستم و بهترین جوانان اهل بهشت بودم « و الضّراء» وهچنان بر سختیهای امروز..

بعـد فرمود: «انّی لاـ أعلم اصـحاباً خیراً ولا اوفی من اصـحابیِ ولا أهل بیتی»؛ یعنی، «من« پیروانی، در شـجاعت، اسـتفامت و وفا داری بر تر از اصـحابم نمی بینم، اصـحاب جـدم که در «أحد« و «خندق» شـهید شدند، چنین وفاداری نداشـتند. بعد فرمود: ای مردم «من» به همه اصـحاب و اهلـبیتم اعلاـم می کنم که بیعتم را از شـما بر داشـتم و هرکس که می خواهیـد از تـاریکی شـب اسـتفاده کرده و با فرزندانم بروید. یکدفعه دیدم که أهل بیت و اصحابم شروع به گریه وناله نمودند!! یکی می فرمود: آقا جان «مـا» کجـا برویم و شـما را تنها بگـذاریم! به خـدا قسم که یک جان ارزش شـما را نـدارد. یکی می گفت: دلم می خواهـد که دشـمن مرا بکشـند و جنازه ام را بسوزاننـد و خاکسترم را به باد دهـد، باز دو باره زنده شوم و در راه «تو» کشـته شوم. یکی می گقت: آقا جان من دوست دارم هزار جان داشته باشم و در راه تو کشته شوم.

اوّلین کسـی که اظهار جانثاری کرد، باب الحوائج أبالفضل العباس بود. آنوقت أبی عبـداللّه فرمود: ای یاورانم، بدانید که فردا همه ای تان شـهید می شویـد! یکدفعه همه ای اصـحاب باشوق بسـیار و با صدای بلند فرمودند: «الحمد اللّه ربّ العالمین». روز عـاشورا تـا آخرین نفر از اصـحاب زنـده بودنـد، امـام حسـین برای فرزنـدان، برادران برادر زادگان و عموزادگان اجازه میـدان ندادنـد؛ امـا همین که آخرین نفر اصـحاب شـهید شـد. یـک مرتبه در میـان جوانان بنی هاشـیم ولوله افتاد و همه از جا حرکت کردنـد و با یکدیگر خدا حافظی می کردند. یکی با مادر و یکی با برادر و یکی با پسر عمو ...؛ اما اوّلین بار علی اکبر نزد بابا آمد و اجازه میدان خاست. امام

حسین برای او اجازه داد ثم نظر الیه آیس منه و سپس با یک نگاه مأیوسانه به اندام جدان انداخت و أشک از چشمانش جاری شد و فرمود:

«اللّهم أشّهَد فقد برزالیهم غلامٌ أشبه النّاس خَلْقاً و خُلْقاً و منطقاً برسولك و کنّا اذا اشتقنا نبیّك نظرنا الی وجهه اللّهمّ أمنعهم برکات الأرض و فرقّهم تفریقاً...

وقتی که علی اکبر از میان لشکر [رجع الی أبیه و قد أصابته جراحات کثیره] با زخمهای فراوان به سوی بابا آمد و فرمود: «یا أبتا العطش قد قتلنی و ثِقْلُ الحَدِید قد أجهدنی فهل الی شربه من الماء»، بابا جان تشنگی و عطش مرا کشته، سنگینی صلاح مرا به زحمت انداخته. آیا جرعه ای آب داری یانه؟

حضرت فرمود: «خذ هذالخاتم فی فك و ارجع الی قتال عدوّك فان ارجو أنّك لا تمسی حتّی یسقِك جدك بكاسه الأوفی» فرمود: نور دیده این انگشتر را در دهان خود بگذار و به سوی دشمن برو تا از دست جدت سیر آب شوی.

بعض نوشته اند: که امام حسین فرمود: نور دیده، زبان خود را نزدیک بیاور و بعد زبان علی اکبر را در دهان خود گرفت، یعنی، ای نور دیده؛ بدان که بابایت نیز تشنه لبان است، برو تا از دست جدت سیر آب شوی». علی اکبر برگشت وقتی که میان لشکر قرار گرفت، لشکر عمرو سعد از هر طرف او را محاصره کرده و با ضربات فراوان او را قطعه قطعه نمودند: «فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً» علی اکبر صدا زد « یا اتباه ادرکنی». راوی میگوید دیدم که امام حسین مانند مرغ بال شکسته ببالین علی آمد و علی را در بغل گرفت قلبش آرام نشد، به روی سینه چسبانید قلبش آرام

ص: ۲۸۵

نشـد! چکار کرد؟ می گوید خم شد وخم شد صورت را به صورت خون آلود علی اکبر گذاشت «وَوَضَع خَده علی خَدِه فقال: قتل اللّه قوماً قَتَلُك و علی الـدّنیا و بعـدك القَفا و لقد اِسْتَرَحتْ مِن هَمّ الدّنیا و غَمّها وبَقِیَ ابُوك وحیداً فریداً»، فرمود نور دیده ای بابا رفتی و آزاد شدی ولی بابای خود را در میان دشمنان تنها گذاشتی. در بعض روایت آمده:

«ووضع ولـده فی حجره وجعل یمسح الدّم عن ثنایاه...و یقول یا ولدی أما أنت لقد استرحت من همّ الدّنیا و غمها و بقی ابوك وحیداً فریداً:

به گوشم آید از میدان صدای اکبرم زینب

حرم را لاله باران کن برای اکبرم زینب

مرا ذکر علی بر لب علی بابا صدا می زد

خودم دیدم خودم دیدم جوانم دستو پا می زد

علی افتاده خاموش و سخن با من نمی گوید

سراپا گوشمواما دگر بابا نمی گوید

عدو از داغ فرزندم به زخم دل شفا داده

به خونین لاله ام آب ازدم تیغ جفا داده

علی جان چشم خودبگشا که داغت قاتلم گشته

تو خفی خنده دشمنت تسلای دلم گشته.

روضه باب الحوئج علیه السلام

امـام سـجّاد فرمود: «انّ للعبـاس عنـد اللّه منزلهً یَغْبِطه بهـا جمیع الشّـهدا یوم القیـامه» می دانیـد که سه نفر ملقب به باب الحوائج است؛ موسی بن جعفر، علی اصغر؛ و ابوالفضل اللعباس. قربان ابالفضل العبّاس که هرحاجتی را بر آورده کردی و می کند، جز یک حاجتی که در روز عاشورا هنگام که رفت تا برای اطفال حسین آب بیاورد، موفق نشد، چون دشمنان دست هایش را قطع کردنـد. می گویند: وقتی که ابالفضل برادر را تنها دید آمد عرض کرد: برادر مرا اجازه می دهی تا به میدان بروم؟ امام حسـین فرمـود: ای برادر تـو علمـدار منی! تـو سـپاه سالاـر منی؟ عرض کرد: دلـم بسـیار تنـگ شـده اسـت، می خـواهم از این منافقـان خونخواهی کنم. امـام حسـین فرمود: حالاـ که می خواهی به میـدان بروی برای این کودکان کمی آب بیاور. هین که ابالفضـل وارد میـدان شـد، هرچنـد لشـکر عمرو سـعد را مـوعظه کرد؛ أثری نـداشت. آقـا بر گشت و جریـان را بـا أبی عبـداللّه در میـان گذاشت. همین که صدای العطش، العطش اهلبیت را شـنید، مشک و نیزه را بر داشته و به سوی شط فُرات حرکت نمود. همین که به میدان رسـید چهار هزار لشکر دور آقا را محاصره کردند. ابالفضل با مبارزه شدید آنها را پراکنده نمود و خود را به شط فرات رسانید. با کف دست آب بر داشت تا بیاشامد یکدفعه یادش از لب تشـنه امام حسـین واطفالش آمد، آب را به روی آب ریخت ومشـک را پر آب کرده و بر شانه راست قرار داد، لشـکر کوفه او را محاصـره کرد، «نوفل ازرق» دست راسـتش را قطع کرد. آنگاه مشک را بر دوش چپ نهاد و پرچم را بر دست چپ گرفت و فرمود:

«واللّه ان قطعتمونی یمنی أنّی احامی أبداً عن دینی» تا این که «نوفل ازرق» ملعون (بقول حکیم بن طفیل) دست چپش را نیزقطع نمود. آنگاه مشک را بر دندان گرفت که ناگهان تیری بر مشک آب رسید و تیری دیگری بر سینه آقا اصابت کرد. راوی می گوید: هنگام که نوفل ارزق ملعون عمود آهنین را بر فرق آقا فرود آورد، و آن حضرت از اسب پایین آمد و صدا زد برادر جان مرا دریاب. یکدفعه دیدم که أباعبداللّه به بالین برادرش آمد و فرمود: «الأن ان کسر ظهری»

چرا ای غرقه خون از خاک صحرا بر نمی خیزی

حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمی خیزی

خیام کودکان خالِیْ از آبست وپرفغان

چرا سقّای من از پیش دریا برنمی خیزی

منم تنها وتنهایی، عزیزانم به خون غلطان

را بریارئِی فرزند زهرا برنمی خیزی

شکست از مرگ تو پشتم، برادر داغ تو کُشْتم

که می دانی دیگر از خاک صحرا بر نمی خیزی.

آن وقت خبر شهادت عباس را به زنان نرساند بلکه آمد عمود خیمه عباس را خوابانید و زنان دانستند که صاحب خیمه به شهادت رسیده؛ اما سکینه آمد و گفت: پدر جان آیا از عمویم خبر داری یانه؟ او رفته

تا برایم آب بیاورد؟ امام حسین فرمود عمویت کشته شد. آنوقت صدای گریه سکینه بلندشد.

واعلموا انماالحیوه الدنیا لعب ولهو وزینه وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد... ومالحیوه الدنیا الامتاع الغرور(حدید۲۰)

امیر المومنین فرمود: طوبی لمن لم یقتله قاتلات الغرور. خدونـد فرموده که دین شـعاران روز قیامت با مؤمنین چنین گفتگو می کنند: ینادونهم الم نکن معکم؟ قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسـکم وتربصـتم وارتبتم وغرتکم الامانی حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور(۱۴ حدید). همچنان فرموده: یا ایها الناس ما غرک بربک الکریم(انفطار).

قال رسول اللّه(ص): یا ابن مسـعود: لاتغترن بالله (یهود گویند: لن تمسـنا النار) ولا بصـلاحک ولا بعلمک ولا بعلمک ولا یرک ولا بعبادتک

امام صادق علیه السـلام فرمود: السّـلام علیک یا أبالفضل العباس، ایّهاالعَبْدُ الصّالِح ألمُطِیعُ للّه ولِرَسوله... أَشْهد أنّک قد مَضَیْتَ عَلی ما مضـی به البَـدریّون والمجاهدون فی السّبیل اللّه المُناصِـحون له فی جهاد أَعْدائه، المُبالغون فی نُصْـرَهِ أولیاءَ، أَلذّابُون عن أحِبّائِه. فوق کلّ بر برٌ، جز شـهادت در راه خدا. چنانکه امام سـجّاد فرمود: «انّ للعباس عند اللّه منزلهٌ یَغْبِطُهُ بها جمیع الشُّهدا الی یوم القیـامه»؛ یعنی همه شـهدا از زمـان هابیل تا روز قیامت به مقام عباس غبطه می خورنـد. گرچه روضه برای أبالفضل العباس زیاد گفته شـده. می دانیـد که هیـچ روضه خوانی به انـدازه مادر نمی تواند برای بچه أش روضه بخواند، چون مادر دل سوخته است. می گوید وقتی که خبر شهادت فرزند را، به مادر می دهد، همه بدن مادر می سوزد! من نمی دانم

خانم، امّ البنین چگونه در بقیع نشسته و روضه می خواندند؛ اما نوشته اند، هنگام روضه خوانِیِ امّ البنین، مروان دشمن اهلبیت وقتی که از راه می گذشت، می ایستاد و گریه می کرد. انشاءاللّه بروید بقیع در آن دروازه سمت چپ که مشهور به قبر امّ البنین است.

امّ البنین می آمد، چهار صورت قبر درست می کرد و می فرمود: عباسم، «یا لَیْتَ شِعْرِ کما أُخْبِرْنا بِأَنَّ الْعَبّاس اِنْقَطَعَ

الْیُمْنی» مادر، من در کربلا نبودم، مادر. مادر می گویند، دستت را از بدن قطع کردند، ما در. مادر می گویند «عَمُود آهنِین» را به فرق سرت زدند، مادر. آری خانم، شما در کربلا نبودی؛ امّا برادرش أبی عبداللّه در کربلا بود(۱).

یکی از عزیزان فاضل (در سوریه) نقل می کرد که یکسال در حرم أباالفضل العباس آمدم، تا روضه بخوانم. کاروان را جمع کردم. یک بچه فلجی به روی دست مادرش در کنار حرم ابوالفضل العباس بود که نه تَکان می خورد ونه حرکت می کرد(۲)وقتی که من به خواندن روضه أبالفضل العبّاس شروع کردم، آن بچه به روی دست مادرش بود، خواندمُ خواندم، وقتی که یک جمله را گفتم. مادر بچه یک ضجّه زد! یک وقت دیدم بچه از روی دست مادر، به روی زمین افتاد و روی پاهایش ایستاد!! در حرم أبالفضل العباس مردم به دنبال آن بچه می دویدند. من در اتاق دیدم که تمام لباسهایش را مردم بردند و یک تکّه از لباسش را من گرفتم. من (آقای رفیعی) گفتم: آقاجان چه روضه خواندی که آن بچه شفا گرفت؟! گفت: گفتم وقتی که

۱- (ناقل آن شخص روضه خوانی در حرم أبالفضل العباس آقای رفیعی است.

۲- اسم و آدرس بچه را آن شخص به من (رفعیی) داد و یک تکّه از لباس آن بچه فلج را همراه داشت.گفت:

حسین کنار بدن عباس آمد، یک نانجیبی صدا زد: ای لشکر برگردید جاندادن عباس را تماشا کنید! ای لشکر برگردید که عباس چگونه در میان خون غلطانند! ای لشکر برگردید وببینید که عباس چگونه در میان خون دست وپا می زند! ای لشکر بر گردید و ببینید که عباس چگونه دارد جان می دهد! لشکر آمدند دور تا دور بدن أباالفضل العبّاس حلقه زدند. حسین بالای سر عباس ولشکر دور تا دور علقمه. «یا بقیه اللّه؛ یا بقیه اللّه» حسین نتوانست با علمدارش سخن بگوید؛ ولی دشمن از جان دادن عباس لذّت می بردند. یک وقت حسین دستها را به کمر گرفته وفرمود: برادرم، عباسم، کمرم را شکستی ای برادر کمرم را شکستی ومرا بیاور نمودی:.

شام غریبان

لشکر عمرو سعد عصر عاشورا بعد از شهادت أبا عبداللّه آمدند خیمه ها را غارت کرده وآتش زدند. در شام غریبان از یک سو بدن های پاره پاره وسرهای بریده به روی خاک گرم کربلاء افتاده است. و از سوی دیگر بانوان وکودکان حرم رسول اللّه به سوی بیابانها پراکنده شدند. امام سجّاد در یک خیمه ای نیم سوخته در بستربیماری افتاده است. به نقل از ابن جوزی در مفاتیح الغیب وقتی که دشمن خیمه ها را آتش زدند یکی از سربازان دشمن به نام «صالح بن عبداللّه» می گوید: دختر کوچکی را دیدم که جامه ای او را آتش گرفته بود وبه این سو و آن سو می دوید، دلم سوخت و به سوی او رفتم و از اسب پیاده شدم وقتی مرا دید بسیار

مضطرب شد. من او را گرفته و نوازش کرده وگفتم مترس «من» آمده ام تا آتش لباست را خاموش کنم. همین که آتش دامنش را خاموش کردم، آرام گرفت وگفت اندکی آب داری برایم بده! وقتی که آب را دادم گفت: ای مرد بابایم تشنه به میدان رفته بود آیا می دانی وقت کشته شد، برایش آب دادند یا نه؟ همین که گفتم: آب ندادند، یک مرتبه دیدم که آب را نیاشامید و به طرف قتلگاه حرکت کرد! و زینب دختر بزرگ علی را دیدم که بانوان وکودکان پراکنده را جمع آوری می کرد و هر کدامی سخنی می گفت: یکی می گفت:

عمه جان پدرم کجاست؟ دیگری می گفت عمه جان عمویم عباس کجاست؟ ویکی می گفت عمه جان علیّ اصغرم کجاست؟ یکی می گفت قاسمم کجاست. بی بی زینب در این میان پس از بررسی دیدن که دو کودکی از آنها گم شده است. زینب وامّ کلثوم برای یافتن آن دو کودک سر به بیابان نهادند. بعد از گردش فراوان دیدند که آن دو در زیربوته خار مغیلان از ترس دشمن دست در گردن هم نهادند و از دنیا رفتند.

صدای ناله می آید، زطفلان حرم زینب

یتیمان را نوازش کنن، تو جای مادرم زینب

ببین خواهر پریشانم، رسیده بر لبم جانم

دگر من می روم خواهر، تو وجان یتیمانم

ببین خواهر حسینت را، غریب بی کس وتنها

چه سازم یکه وتنها، میان این همه اعداء

بین بر روی دست من، علیّ اصغرم پرپر

نیاید صوت قرآنی، علی اکبرم دیگر

ورود أهلبیت به شام

امام باقر فرمود: از پـدرم علی بن الحسـین سؤال کردم که چگونه أهلبیت شـما را از کوفه به شام آوردنـد؟ فرمود: مرا با دسـت وپـای بسـته بر شتر عُریـان و سـایر أسـراء را بر قاطرهـای برهنه سوار کردنـد و سـرهای عزیزان مـا، را بر سـر نیزهـا کرده در بین محملهایمان آورده واطراف ما، را نیزه داران احاطه کردند و هر کسی گریه می کردند با نیزه می زدند. یکی از اصحاب رسول اللّه به نام سـهل ساعدی می گوید: من به سوی بیت المقدس حرکت کردم تا به دمشق رسـیدم، شـهرِ را با رود خانه های پر از آب و درختـان سـر سبز دیـدم که بر سـر در و دیوارهـایش پرچمهای آویخته است! دکانها را آذین کرده و مردم شـهر در حال شادمانی و سـرودند! و زنان در حال رقاصی وپایکوبی است! با خود گفتم مگر برای شامیان عیدی باشد که من اطلاعی ندارم. بعـد گروهی را دیـدم که بایکـدیگر سـخن می گفتند. به آنها گفتم: مگر برای شامیان عیدی است که من از آن خبری ندارم؟ گفتنـد: ای پیر مرد! تو مرد بیانگرد هستی!! گفتم: من سـهل ساعدی هسـتم که محمّد(ص) را ملاقات کردم. گفتند: ای سـهل! تعجب نمی کنی که چرا از آسـمان خون نمی بارد و زمین ساکنان خود را فرو نمی برد؟ گفتم: مگر چه خبر است؟ گفتند: این شادمانی برای سر حسین فرزند محمّد است که امروز از عراق به شام به آرمغان می آورند!! گفتم: واعجبا

سر حسـین را می اوردنـد و مردم شادمـانی می کننـد؟! آیـا از کـدام در وازه آنان را وارد شام می کننـد؟ آنان اشاره به دروازه نمودنـد که آن را «بـاب الساعات» می گفتنـد. در هنگام که با آنان در گفتگو بودم، دیـدم پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شد. اوّل یک سـر نورانی و زیبای را بر سر نیزه دیدم و احساس کردم دارد می خندد و آن سر أبوالفضل العباس بود، سپس سر دیگری را بر سـر نیزه عمرو بن منذر دیدم در حال تلاوت قرآن و شباهت به رسول اللّه داشت و در بین اسیران در حال حرکت بودند. شاید حضـرت زینب فرمود ای برادرم از پدرم شنیدم که بعد از شهادت تو اسیر می شوم ولی گمان نداشتم که سرت را در پیشاپیش اسیران بر سر نیزه ببینم:

ای برادرجان سرت قرآن تلاوت می کند

خواهرت از آیه قرآن حمایت می کند

ای برادرجان حسین قربان جسمی بی سرت

از نوک نِیْ کن نظر بر حال زینب خواهرت

از یتیمانت حسین خواهر پرستاری کند

همراه این خواهرت زهراء عذاداری کند

درشب هفت عزایت کربلاء گلگون شده

قلب زار کودکا وقلب زینب خون شده

بعد امّ کلثوم را دیدم که یک چادر کهنه را بر صورتش بسته. هنگام که سر شهدا را نزد دروازه دمشق آوردند، امّ

کلثوم شمر ملعون را صدا زد، ای شمر، ما، را از دروازه وارد کن که اجتماع مردم کم باشند وسر

شهـدا را از بین محملهای مان بیرون کن تا نظر نا محرمان به أهلبیت رسول اللّه جلب نشونـد. شـمر بر خلاف خواسـته امّ کلثوم کاروان أهلبیت را در روز اوّل ماه صـفر از در وازه «ساعات» که محل تجمع هسـتند وارد دمشق کرد و سـرهای شهدا را در آن دروازه سه شبانه روز نگهداشـتند تا این که در معرض تماشای مردم قرار گیرند. و سـپس در «مسـجد جامع» شـهر در جای که اسـیران را نگهـداری می کردنـد نگهـداشت. من یک وقت امام سـجّاد را دیـدم بعد از سـلام خود را معرّفی نمودم، فرمود: ای سهـل اگر می توانی چیزی برای آن نیزه دار بـده تـا این که سـر بابایم را از بین ما جلوتر ببرد که ما از کف زدن تماشاچیان در عذابیم. من رفته یکصد درهم به نیزه دار دادم و او جلوتر رفت. شاید فرزندان أبا عبداللّه فرموده باشد:

فاطمه بالای نِی قُرص قمرها را ببین

بر سَرِ در وازه ساعات وسرها را ببین

آه از آن ساعت که زیر حلقه زنجیر کین

چشم سهل ساعدی أفتد به زین العابدی

آفتاب بر جان زین العابدین آذر مریز

بر سر دخت علیّ اینقدر خاکستر مریز

نوک نِیْ گردد حسین از هر طرف چشم تَرَش

شمر دُون سیلیّ مزن به رخ ماه دخترش

یوسف زهرا ببین از دور چنگت می زند

اینقدر قرآن مخوان بر نیزه سنگد می زند.

روز سوم شهادت أمیرالمومنین

روز سوم شهادت أمیرالمومنین مولی الموحدین علی ابن ابیطالب آلاف التّحیّه والثّنا است. السّلام علیک یا أباالحسن یا أمیرالمومنین... دلها را روانه «نجف» کنیم و آن ایوانی که بالایش نوشته

«عَلِیٌ حُبُّهُ جُنَّه قَسِیْمُ النّارِ وَ الْجَنَّه».

«وَصِّیِ الْمُصْطَفی حَقا امامُ اِلانْسِ وَالْجِنَّه».

همین که شب بیست و یکم رمضان بدن امیرالمؤمنین را به خاک سپردند خبر شهادتش یکی یکی به شهرها ابلاغ شد؛ امّا وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین در شام

رسید، معاویه لباس های نُو پوشید و اطرافیانش را جمع کرده و جشن بر گذار نمود!! وقتی وزراء پرسیدند چه خبر است؟ معاویه گفت: امروز خبر شهادت علی بن ابیطالب به من رسیده!! بروید خواننده مرا بیاورید. همین که خواننده آمد، از معاویه سؤال کرد ای معاویه در این ماه صفر که عیدی نیست، چرا جشن گرفته ای؟ معاویه گفت:

خبر شهادت علی بن ابیطالب به من رسیده است! آن زن أشک در چمانش حلقه زد و گفت: ای معاویه می دانی علی به شهادت رسیده است به خدا قسم من نمی خوانم. معاویه وقتی آن زن را بسیار تازیانه زد، گفت: نزنید حالا که چنین است می خوانم بلند شد با سه بیت شعر مجلس معاویه را چنان به عذا تبدیل کرد که همه وزراء و مردم أشک ریختن و گفت:

ألا أَبلِغْ معاویَهَ بْنَ حَرْب فما قَرَّت عُیونُ شْامِتِیْنا.

ص: ۲۹۶

ومن بعد النّبیّ فخیر نفس

ابوالحسن وخیر شام

وکنا قبل مهلکه بخیر نری فینا وصی المسلمینا.

فلاتشمت معاویه بن حرب

فانّ بقیّه الخلفا فینا.

ای معاویه شادی نکن، بخدا قسم هر وقت قلبمان برای پیغمبر تنگ می شدند،علی را تماشا می کردیم، ای معاویه هنوز مناجات علی از یادمان نرفته است. علی که جان ونفس پیامبر بود چگونه در رحلت او شادمانی کنیم؟ باید بگوییم که رسم مردم شام همیشه چنین بودند که در مصیبات اولاد رسول اللّه شادی می کردند. یک روز دیگر سر مقدّس أباعبداللّه و یارانش را وارد شام کردند! سهل ساعدی می گوید: من در «ماه صفر» از بیت المقدّس آمدم و وارد شام شدم، دیدم شام را تزئین کردند و مغازه ها را آذین بستند و کوچه ها را آب و جارو کردند مأموران لباسهای نو پوشیدند!! هر چه فکر کردم دیدم در ماه صفر عیدی نیست، رفتم پیش یکی از مغازه داران سؤال کردم چه خبر است؟ چرا در ماه صفر شام تزئین شده است؟

گفت: مگر نمی دانی امروز قرار است أُسرا را وارد شام کنند، سرهای بریده را وارد شام کنند؟! سهل می گوید: خدایا این ها سرهای کیست که امروز مرکز حکومت اسلامی چنین تزئین شده است؟! آمدم و آمدم به دروازه «ساعات» رسیدم یک وقت دیدم تعدادی سر نورانی را در بالای «نیزه ها» قرار دادند. جلو رفتم و رفتم، یک وقت دیدم این سر عباس است و آن سر قاسم است... جلوی آنها یک سر نورانی بودند «رَأسٌ قَمَرِیٌ» و آن سر مثل ماه می درخشید ولبهایش مشغول تلاوت قرآن بود.

خدایا این سرها را که می شناسم! این سر حسین است و آن سر عباس است که آثار سجده در پیشانی دارد... گشتم و گشتم. گفتم ای ساربان رائیس این کاروان کیست؟

یک وقت امام سجّاد را به من معرّفی کرد. جلو رفته و گفتم: آقا من سهل غلام شمایم ای کاش مرده بودم و سر حسین را بالای «نِیْ» نمی دیدم. به خدا قسم نمی دانستم چه شده؛ اما هر کاری داری در خدمت شما ییم. دیدم که حضرت زینب و رُبابَه را به أسارت آورده. فرمودند ای سهل برو قدر پول به نیزه داران بده و بگو سرهای که چهل منزل بهمراهی ما بوده است از مقابل این کجاوها ببرد تا مردم به نوامیس رسول اللّه نگاه نکنند.

روضه باب الحوئج علیه السلام

السّلام علیك یا أبالفضل العباس، ایّها العَبْدُ الصّالِح ألمُطِیعُ للّه ولِرَسوله... أَشْهد أنّك قد مَضَیْتَ عَلی ما مضی به البَدریّون والمجاهدون فی السّبیل اللّه المُناصِحون له فی جهاد أَعْدائه، المُبالغون فی نُصْرَهِ أولیاءَ، أَلذّابُون عن أحِبّائِه. نمی دانم کربلا رفته أید یا نه؟ چقدر مریض و گرفتار را در کنار حرم أبالفضل العباس می آورد. أبالفضل باب الحوائج است، أبالفضل عموی بزرگوار امام زمان است. أبالفضل کسی است که امام حسین در عصر تاسوعا به او فرمود: برادرم «بِنَفْسِی أَنْتَ». ای عباس، حسین به قربانت، برادر به قربانت. عزیزان می دانید که مقام شهید، بالاترینی مقامها است،

همه دنیا به مقام شـهید «غِبْطَه» می خورند؛ ولی، تمام شـهدا تا روز قیامت به مقام أبالفضل عباس غِبْطَه می خورند. چنانکه امام سجّاد فرمود: «انّ للعباس عنـد اللّه منزلهً یَغْبِطُهُ بها جمیع الشُّهدا الی یوم القیامه»، یعنی همه شـهدا از زمان هابیل تا روز قیامت به مقام عباس غبطه می خورنـد. گرچه روضه برای عباس زیاد خوانـده شده و می دانید که هیچ روضه خوانی به اندازه مادر نمی توانـد برای بچه أش روضه بخوانـد، چون مادر دل سوخته است. می گویـد وقتی که خبر شـهادت فرزنـد را، به مادر می دهـد، همه بدن مادر می سوزد! من نمی دانم خانم، امّ البنین چگونه در بقیع نشسته و روضه می خواندند، اما نوشته اند، هنگام روضه خوانِیِ امّ البنین، مروان دشمن اهلبیت وقتی که ردّ می شد، می ایستاد وگریه می کرد. انشاءاللّه بروید بقیع در آن دروازه سمت چپ که مشهور به قبر امّ البنین است. امّ البنین

می آمد، چهار صورت قبر درست می کرد و می فرمود: عباسم، «یا لَیْتَ شِعْرِ کما أُخْبِرْنا بِأَنَّ الْعَبّاس اِنْقَطَعَ الْیُمْنی» مادر، من در کربلا نبودم، مادر. مادر می گویند، دستت را از بدن قطع کردند، ما در.

مادر می گویند «عَمُود آهنِین» را به فرق سـرت زدند، مادر. آری خانم، شما در کربلا نبودی، امّا برادرش أبی عبداللّه در کربلا بود(۱).

یکی از عزیزان فاضـل (در سوریه) نقـل می کرد که یکسال در حرم أباالفضل العباس آمـدم، تا روضه بخوانم. کاروان را جمع کردم. یک بچه فلجی به روی دست مادرش در کنار حرم ابوالفضل العباس بود که نه تَکان

ص: ۲۹۹

۱- (ناقل آن شخص روضه خوانی در حرم أبالفضل العباس آقای رفیعی است.

می خورد ونه حرکت می کرد(۱)وقتی که من به خوانـدن روضه أبالفضل العبّاس شـروع کردم، آن بچه به روی دست مادرش بود، خوانـدمُ خواندم، وقتی که یک جمله را گفتم. مادر بچه یک ضـجّه زد! یک وقت دیدم بچه از روی دست مادر، به روی زمین افتـاد و روی پاهـایش ایسـتاد!! در حرم أبالفضـل العبـاس مردم به دنبـال آن بچه می دویدنـد. من در اتـاق دیـدم که تمام لباسهایش را مردم بردند و یک تکّه از لباسش را من گرفتم. من [آقای رفیعی]

گفتم: آقاجان چه روضه خوانـدی که آن بچه شـفا گرفت؟! گفت: گفتم وقتی که حسـین کنار بـدن عباس آمد، یک نانجیبی صدا زد لشـکر برگردید جاندادن عباس را تماشا کنید. لشکر برگردید که عباس چگونه در میان خون غلطانند. لشکر برگردید وببینید که عباس چگونه در میان خون دست وپا می زند، لشـکر بر گردید و ببینید که عباس چگونه دارد جان می دهد. لشـکر آمدند دور تا دور بدن أبالفضل العبّاس حلقه زدند. حسـین بالای سـر عباس ولشـکر دور تا دور علقمه. «یا بقیه اللّه؛ یا بقیه اللّه» حسـین نتوانست با برادرش و علمدارش سـخن بگوید؛ ولی دشمن از جان دادن عباس لذّت می بردند. یک وقت حسین دستها را به کمر گرفته وفرمود: برادرم، عباسم، کمرم را شکستی ای برادر کمرم را شکستی ومرا بیاور نمودی:.

چرا ای غرقه خون، از خاک صحرا بر نمی خیزی

حسین آمد ببالِیْنَتْ، تو از جا بر نمی خیزی؟

خِیامِی کودکان خالِیُ از آبُ ویُرْ أفغان

ص: ۳۰۰

۱- اسم و آدرس بچه را آن شخص به من (رفعیی) داد و یک تکّه از لباس آن بچه فلج را همراه داشت.گفت:

چرا سَقّایِ مَن، از پیش دریا برنمی خیزی؟

منم تنها وتنهایی، جوانانم به خون غلطان

چرا بر یاریی، فرزند زهراء بر نمی خیزی؟

شکست از مرگِ تُو پُشْتَمْ، برادر داغ تو کُشْتَمْ

که می دانی دیگر از خاک صحرا بر نمی خیزی.؟

اللهمّ صلّ علی فاطمةَ و أبیها وبعلها وبنیها و سِرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فیها. امروز عباس را واسطه کردم این دستها را بالا بیاورید و هر چه حاجت دارید از خدا بخواهید. بِاِسْمِکَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَم بالحسین وأخیه العباس یااللّه یااللّه، یا حمیدُ بحقّ محمّد...

روضه امّ المصائب زینب علیها السلام

حضرت زینب مصایب زیادی را یکی پس از دیگری دیده است؛ اول مصیبت مادر؛ بعد مصیبت پدر و برادران را دیدند؛ اما الآن دلها را بر حاشیه شهر دمشق کنار مرقد مطهر زینب کبری بفرستیم. یا در کربلا روی «تلّ زینبیه»؛ چون پرچم حضرت زینب در همه جا استوار است. اگر قریه شام برویم، قبر زینب است. اگر به روی تلّ زینبیه بیروییم جای پای زینب است. اگر مدینه در محله بنی هاشم [در خانه حضرت زهرا] برویم آنجا شاهد کوتک خوردن مادر است. اگر محلّه بنی هاشم درِخانه امام حسن برویم، شاهد ریختن جگر پاره پاره برادرش امام حسن است.اگر در قتلگاه برویم نظاره گری بدنهای قطعه قطعه عزیزان است؛ پس هر جا بیروییم

می گوید زینب!! اگر خیمه گاه برویم می گوید زینب. اگر شام بیروییم می گوید زینب!! من نمی دانم هر مصیبت که خوانده شود چرا آخرش به اسم زینب ختم می شود؟ و نامی عقیله بنی هاشم در میان می آید؟!! حضرت زینب دختر امام است، خواهر امام است، فرزند امام است، خواهر شهید است، مادر شهید است، عمه شهید است. عقیله بنی هاشم یک روز دیدند که در پیش چشمش پیامبر را غسل می دهد أشک ریخت. یک شب دیدند

که بابایش در نیمه های شب مادرش از زیر لباس غسل می دهد، چون مادرش فرموده بود: مرا شبانه غسل بده وشب کفن کن وشبانه به خاک بسپار. در شب بیست ویکم رمضان دیدند که حسن وحسین بابا را با فرق شکافته از مسجد می آورند، یکروز دیدند که چهره امام حسن زرد شده و خون از گلویش می آید. حضرت زینب چهار مصیبت را، یکی پس از دیگری مشاهده کرد؛ اما در کربلا دست از یاری حسین بر نداشت و او را تا آخر رها نکرد و هر جا حسین رفت، زینب به همرایش بود. اگر حسین به کوفه آمد زینب بهمراه حسین بود اگر حسین کربلا آمد زینب بهمراه حسین بود. اگر حسین به مکه آمد زینب به همراه حسین بود. در همه جا برادر را دنبال کرد «یا بقیه اللّه» یابن الحسن یابن الحسن؛ اما یک روز زینب می بیند که سر أبا عبداللّه بالای نیزه بروی در وازه کوفه قرار دارد. صدا زد برادرم، حسینم!! هر مصیبتی را دیدم اُمیدم بر تو بود ای برادر. یک روز مادر را بین در و دیوار دیدم، یک روز بابایم را با فرق شکافته و محاسن خون آلود دیدم، یک روز برادرم را با جگر پاره پاره و قطعه های خون دیدم؛ اما هرگز سر بریده را بر سر نیزه ندیده بودم!! این سر بریده

بالای «نی» و این فصل الخطاب مصیبت زینب است. دیگر زینب کبری در اینجا نتواست سکوت کند بلکه صدا زد ای برادرم «یا أخی فاطمه صغیرهٌ تُکَلِّم ها» ای برادر یک جمله با دختر کوچولویت فاطمه سخن بگو.

در تلاوت قرآن از دو لب درخشان

سنگ کوفیان بود، مُزد خواندن قران.

روضه وداع

السّلام علیک یا أهل بیت النُّبوه. باید چند جمله راجع به و داع بگوییم. وداع با چیزی با ارزش خیلی مشکل است. و

داع با مسافری که دیگر نبینید، مشکل است. همین را من مقدمه قرار می دهم برای و داع حضرت زینب با برادرش حسین در روز یازدهم عاشورا. گرچه زینب کبری مصائب فراوان دیده است؛ اما و داع جداشدنِ از حسین، از همه برایش مشکل تر است. رها کردن بیمار، در بیمارستان سخت است؛ ولی هر وقت کسی میّتی را دفن می کند بستگانش می گویند، بگذارید ما امشب کنار قبرش بمانیم و بچه هایش می گویند ما چگونه بابایمان را در قبرستان تنها بگذاریم. وقتی که بدن حسین قطعه قطعه به ر روی زمین است. بدن عباس قطعه قطعه در کنار نحر علقمه است و بدن علی اکبر و قاسم بر روی زمین مانده است. بدن بچه های حضرت زینب روی زمین مانده است. چگونه أهل بیت امام حسین از روی بدنهای قطعه قطعه جدا شوند. می گویند: حضرت زینب هنگام که هر یتمی را با صبر وتحمّل بر

محمل ها سوار می کرد، آنها خود را از ناقه به روی یکی از بـدنهای قطعه قطعه می انداختنـد و می گفت، عمه جان بگـذار ما در اینجا بمانیم. حضـرت زینب می گویـد: یک لحظه دیر آمـدم دیـدم عزیز برادرم امام سـجّاد دارد جان می دهد. گفتم عزیز برادر «مـالی ارأک تَجُـِدُ بنفسـک» ای نور چشم عمه چرا نـاله می کنی؟ امـام سـجّاد شایـد فرموده باشـد. عمه جـان این گروه، بدنهایشان را جمع کردند، اما بدن عزیزان زهرا و جوانانش بروی زمین مانده است. عمه جان من چگونه این بدنها را رها کنم؟

حضـرت زینب امام سـجّاد را آرام کرد و فرمود: ای یادگار برادرم، این بدنها دفن می شود و قبرسـتان اینها زیارت گاه شـیعیان می شود و شـیعیان در آینـده کنار قبر بابایت حسـین و عمویت عباس و برادرت علی اکبر و... عرض ارادت می کنند. حضـرت زینب همه را یکی یکی سوار ناقه کرده و خود را کنترل می کرد، حالا خودش می خواهد سوار شود. یک روز وقتی که عقیله بنی هاشم می خواست از ناقه پیاده شود. عباس می آمـد، قاسم می آمد و علی اکبر آمد محرم های زینب دور او را می گرفتند و هر کـدام می گفتند عمه جان پاهایت را روی زانوهای مان بگذار و پیاده شو؛ ولی، امروز محرمی ندارد. حضـرت زینب همه را سوار کرد و در قتلگاه آمد و صدا زد، برادرم. حسـینم برخیز و ببین کسی نیست خواهرت را سوار کند. کسی نیست زیر بغل زینب را بگیرد. «غُرَّهَ بْنَ قَیْس» می گویـد حضـرت زینب یک روضه خوانـد دیـدم دوست و دشـمن دارد گریه می کنند گفت حسینم برادرم، بسوی شامُ کوفَه چه ظالمانه می برد

ص: ۳۰۴

نمی روم وَلِی مرا با تازیانه می برد.

حسینم، برادرم من نمی خواهم بدنهای تان را تنها بگذارم و خودم بروم ولی ما را با تازیانه از تو جدا می کند.

برادرم سَرِ تو را به نیزه ای نشانده دشمن علی

نمی روم ولی مرا به این بهانه می برد.

روضه غلام سیاه ابوذر.

محبّ، محبوب را رها نمی کند و همه جا به دنبالش است. در شب عاشورا چگونه بعض امام حسین را رها کردند؛ چون آنها حسین نمی خواستند بلکه حکومت می خواستند. «عبیداللّه حرٌّ جُوفِی» تا دید جانش در خطر است حسین را رها کرد. هجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کرد هیچکس وفا نکردند و مسلم تنها و تنها در میان کوچه های کوفه راه می رود! امام حسین فرمود: «النّاس عبیدالدّنیا و دینُ لَعقُ علی أَلسنتهم» تا می گوید جان، می گوید خدا حافظ. تا می گوید مال، دین را رها می کند. ثعلبه که علاقمند به نبی مکرّم اسلام بود، همین که گفت: زکات بده.گفت: در اسلام زکات نیست. لذا مرتد شد؛ اما در شب عاشورا وقتی که امام حسین فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم بروید، أشک از چشمان أصحاب می ریزد وناله می کنند. تلاش دارد تا زنده است به امامش لطمه وارد نشود. غلام سیاه أبی ذر؛ در روز عاشورا وقتی دید مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و عابث یکی یکی به میدان رفتند با خود

گفت، نکند «من» جزو اینها نباشم. لذا خواست بیرود اجازه بگیرد. ای جوانان ببیند امام حسین با این غلام سیاه چه کرد. وقتی اجازه خواست امام حسین فرمود: «أَنْتَ فی اِذْن مِنِّی» همین که آقا فرمود: من بیعتم را از تو برداشتم «تو» آزادی و می توانی برگردی. أشک بر چشمان غلام سیاه جاری شد!! وگفت: یا أبا عبداللّه شما را رها کرده و کجا بروم؟! این حلقه که برگردنم أفکندی مرا به دنبال شما می کَشاند! آقا جان مرا بر می گردانی چون رنگم سیاه هست! آقا جان مرا بر می گردانی چون خونم مثل خون بنی هاشم نیست! امام حسین فرمود: نه غلام، پیش ما رنگ سیاه وسفید فرق نمی کند. پیش ما خون بنی هاشم و غیر بنی هاشم فرق نمی کند. حال که اصرار داری به میدان جنگ برو. غلام سیاه آنقدر خوشحال شد که دیگر نگفت: بابایم کیست؟ ونگفت اسمم چیست؟ و خود را در میدان جنگ به اسم

ارباب معرّفی کرد وگفت: ای مردم ارباب و آقایم حسین است. وقتی روی زمین افتاد مثل مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر امام را صدا نزد حسین را صدا نزد. شاید با خود گفته است، همین که آقا واربابیم به من اجازه میدان داده، بَسَمْ است، دیگر شاید من لایق نباشم که آقایم حسین ببالینم بیاید..

راوی می گوید وقتی که غلام سیاه به روی زمین افتاد، یکدفعه دیدم که أبی عبداللّه به سرعت ببالای سر غلام آمد! دوست و دشمن دارد تماشا می کردند که ارباب با نوکر چه می کند! حسین با غلام سیاه چه می کند! دیدند امام حسین نشست و سر غلام را روی زانو گذاشت وخونها را از چشمان غلام پاک کرد، خم شد وخم شد، صورتش را بر

ص: ۳۰۶

روی صورت غلام گذاشت. غلام چشمها را باز کرد، حسین را نشناخت با خود گفت من که در کربلا کسی را نداشتم و کسی را هم صدا نکردم. این کیست که سرم را به دامن گذاشته! یکوقت غلام سیاه دیدند که صورت حسین است!! غلام یک لبخندی زد و یک جمله را گفت که آرزویی همه ما در وقت جان دادن است. غلام گفت: «من مَثْلِ ابن رسول اللّه وَضَعَ خَدَه علی خده» ای دنیا چه کسی مانند من افتخار دارد که پسر پیغمبر صورتش را به روی صورت او بگذارد. عرض می کنم ای غلام سیاه، این افتخار یک بار دیگر هم در کربلا اتفاق افتاد؛ وقتی که بدن جوانش «علی اکبر» بر روی زمین افتاده بود، أبا عبداللّه کنار بدن پاره پاره علی اکر آمد، خم شد وخم شد وصورت را به روی صورت علی اکر گذاشت.

حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام

نحمده ونستعینه ونشکره ونستغفره ونتوسل الیه ونتوکل علیه ونسلی ونسلم علی خِیَرَته فی خَلْقه أبی القاسم المصطفی محمّد... حافظ سرّه ومبلغ رسالاته. شب عاشورا وقتی که امام حسین برای اصحاب فرمود: فردا شهید می شوید. قاسم بن الحسن شک داشت که شهادت نسیبی او می شود یانه! فرمود: عمو جان من هم شهید می شوم؟ امام حسین فرمود: عموجان مرگ نزد تو چگونه است؟ فرمود: «أحلا من العسل» عموجان مرگ شیرین تر از عسل است! امام باقر فرمود: شهدای کربلا درد را هرگز احساس نمی کردند «لم یجدوا ألم الحدید». روز عاشورا هنگام که

حضرت قاسم نزد عمویش آمد اجازه میدان خواست. امام حسین فرمود نور دیده مادرت این جاست برگرد شاید مادرت راضی نباشد(۱)

می گویند وقتی قاسم بن الحسن نزد مادرش آمد، آن بانوی رشیده به داخل خیمه رفت تا مبادا نگاه امام حسین به او بیفتد وخجالت بکشد، بعد فرمود پسرم نزد عمویت برو زیرا امام وآقایت تنهاست. وقتی قاسم در نزد عمویش آمد، فرمود: عموجان اجازه میدان می دهی؟

ای امام زمان من نمی دانم که جگر پاره پاره امام حسن بیادش آمد یا آن روز که دشمنان بدن برادرش را تیر وباران کرد؟ یا آن روز که برادر سفارش بچه ها را با امام حسین می کرد. لذا أبا عبداللّه این جمله را گفت که «ای یادگار برادر چگونه به تو اجازه دهم»، آن وقت قاسم را در آغوش گرفت آنقدر گریه کرد تا هر دو غش کردند. وقتی قاسم اجازه گرفت و به میدان رفت. حُمَید بن مسلم می گوید: همین که قاسم به میدان آمد صدا زد هر کسی مرا نمی شناسد من یتیم حسنم وبابایم را باید بشناسید و بعضی از شما بودند که بدن بابایم را تیروباران کردند. «حُمَیْد» می گوید لشکر دور قاسم را گرفت یک وقت دیدم که قاسم صدا زد عموجان مرا دریاب. أباعبداللّه آمد دشمنان را از اطراف قاسم دور کرد وقتی غبار جنگ نشست دیدم امام حسین بالای سر قاسم ایستاده و گفت ای عزیز برادرم، این دشمنان مزد بابایت حسن را به تو داده است و این ها به بابایت کینه داشتند و بدن تو را زیر سم اسبان کردند و اسبان را بر بدن تو تاختند. ای کاش عمو پیکرت را چنین نمی دید تا که برد هدیه

۱- عبداللّه بن الحسن شش ماه و قاسم ۳ ساله از پدر مانده بوده

بر مادرت. عمو جان این بدن تو را چگونه پیش مادرت ببرم. امام حسین خم شد و خم شد «وضع صدره علی صدره».

زهرای پهلو شکسته علیها السلام

لاحول... نحمده ونستعینه ونستغفره ونشکره ونتوسل الیه ونتوکّل علیه ونسلی ونسلم علی خِیَرَته فی خَلْقه أبی القاسم المصطفی محمّد... حافظ سرّه ومبلغ رسالاته. یکی از حقوق خداوند محبَّت اهلبیت است «قل لا أسئلکم علیه أجراً الی المودّه فی القربی». حضرت امیر المؤمنین حق اللّه است و در روایت داریم «أللیله فاطمه» یعنی حقیقت لیله القدر فاطمه زهرا است، «من عرّفَ فاطمه حقّ معرفه ها فقد أدرک لیله القدر». یکی از مراجع فرمود: همه مصائب أهلبیت جانسوز است، ولی نمی دانم هر وقت روضه فاطمه زهرا خوانده می شود برایم تازه است! تا می گوید «دَرِ» شکسته، تا می گوید پهلوی شکسته، یا می گوید صورت کبود، یا می گوید بازوی کبود، أشکهایم بی اختیار جاری می شود. ای عزیزان چرا مصیبت مادر سادات برای سادات وغیر سادات تازه نباشد؟ نمی دانم این مصیبت چقدر شدید بود که حدود بیست قرن می گذارد هنوز از حجم وسوز آن کاسته نشده. مصیبت که امیر المؤمنین با شنیدنش از هوش رفت. مصیبت که تا حسنین در جلو مسجد گفتند بابا جان «ما» بی مادر شدیم، علی قهرمان جنگ «أُحُد» و قهرمان جنگ «خیبر وحُنَین» هنوز کسی در جنگهای شدید زمین خوردنش را ندیده وقتی شنید فاطمه اش کوتک

خورده، غش کرد و بر روی زمین افتاد! همین که چشمهایش را باز کرد. صدا زد فاطمه جان، دیگر علی با کِیْ درد دل کند؟ فاطمه جان دیگر با چه کسی خود را آرام کنم؟ وقتی غمها به علی فشار می آورد، در خانه آمده با فاطمه چند جمله می گفتم، قلبم آرام می شد، الآن فاطمه دیگر با علی سخن نمی گوید، و دیگر جواب سلام علی را نمی دهد! علی می گفت، تا به فاطمه نگاه می کنم، غمهای عالم از بین می رود. حال فاطمه را از دست داده چگونه به خانه بیاید؟ علی از مسجد کوفه قدم قدم آمدُ آمد، هر وقت می آمد سلام می کرد جواب می شنید؛ اما امروز دید یک روپوش سفید به روی بدن فاطمه است وفاطمه دیگر حرکت نمی کند! صدازد فاطمه جان من علیم، فاطمه جان «أنا علیٌ وأنا ابنُ عمک» بر خیز از داغ غم رهایم کن. بر خیز ابن عم صدایم کند. فاطمه یکبار دیگر بلند شو علی را صدا بزن. فاطمه جان کم در خانه علی مانده ای. فاطمه جان من با بچه های یتیم چه کنم؟ با این در و دیوار چکنم؟

ای صفای خانه ام الوداع، هرچیز که از دست برود آدم غصّه می خورد، امروز که فاطمه از دست رفته چرا علی غصّه نخورد!

ای صفای خانه ام الوداع...... گرمی ای کاشانه ام الوداع

الوداع ای یار هیجده ساله ام....الوداع ای همدم هم ناله ام

خواهشی دارم بتو ریحانه ام..... یک شب دیگر بمان در خانه ام

جان زهرا روز من را شب مکن.....چادر غم را بر سر زینب مکن

چگونه ببینم که زینب به روی سجّاده أت نماز بی خواند.

ص: ۳۱۰

ذکر مصائب امام سجاد علیه السلام

بپاغوغای روز واپسین است........که عاشورای زین العابدین است

بنی زهرا لباس غم بپوشید............. به مهدی تسلیت باید بگویدمدینه با دیگر شد سیه پوش......بقیع او را چو گل دارد در آغوش.

توجّه مردم حجاز به امام سجّاد موجب شد که در حکومت ولید بن عبدالملك؛ هشام بن عبدالملك نقشه قتل آن حضرت را ریخت و توسط افراد مرموز، آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رسانید. امام باقر فرمود: هنگامی وفات پدرم نزدیک شد، سه بار بیهوش شد و سپس چشم باز کرد و سوره واقعه را قرائت کرد و فرمود: سپاس خداوند را که وعده ی خود را با ما وفا کرد و زمین را به میراث ما قرار داد و در بهشت هر جا که بخواهیم اقامت می نمایم چه نیک است پاداش اهل عمل(۱)

سپس همانددم از دنیا رفت(۲)

می گوید امام باقر (علیه السلام) بعد از آنکه بدن بابا را غسل داد بسیار گریه وناله کرد. وقتی بعضی از اصحاب او را دلداری می دادند، فرمود: هنگام غسل دادن آثار غل و زنجیر را در بدن بابایم دیدم و به یاد مصایب اسارت بابابایم افتادم(۳).

یابن رسول اللّه! شما آثار غُلِ و زنجیر را در بدن بابایت دیدی، بلند بلند گریه وناله کردی. من هم یک آقایی را سراغ دارم که جای تازیانه دشمن را به بدن نازنین همسرش دید و سر به دیوار گذاشت، بلند بلند گریه می کرد و آن

ص: ۳۱۱

۱- سوره زمر آیه ۴-

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۴۸ بحار ج ۴۶ ص ۱۴۷

۳- سوگنامه ی آل محمّد ص ۷۶

امیرالمؤمنین بود. اسماء بنت عمیس می گوید: من آب می ریختم و امیرالمؤمنین بدن فاطمه زهرا را غسل می داد، به بچه های فاطمه سفارش کرد که ای فرزندانم من نمی گویم گریه نکنید ولی خواهش می کنم اگر گریه می کنید آرام آرام گریه کنید. یک وقت دیدم مولا خودش سر به دیوار گذاشته بلند بلند گریه وناله می کرد. گفتم آقا جان! در عرب رسم است کسی برای همسر گریه نمی کند. فرمود: اسماء دستم رسید به پهلوی شکسته زهرا!! آخر زهرا امانت پیامبر است(۱)

ذکر مصائب امام باقر علیه السلام

السلام علیک یا محمّد بن علی ایّها الباقر یابن رسول اللّه، یا حجَه اللَه علی خلقه، یا سیَدنا ومولنا انّا توجّهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللّه وقدّمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیه ... امام باقر همراه امام سجّاد در کربلا یا سه ساله یاچهار ساله بوده(۲) و صحنه های دلخراش عاشورا و آن مصائب بزرگ را مشاهده نموده و می داند که فرزندان أبی عبداللّه چه مصائب را تحمل کرده اند. امام باقر با چشم ناله های جانسوز رقیه، سکینه وفاطمه بنت الحسین را شنیده و بدن پاره پاره ی شهدا، آه وفغان عمه أش زینب کبری را؛ غل و زنجیر بسته به دستها و پاهای بابا را و اسارت أسرا را از شهری به شهر دیگر فراموش نمی کند.امام باقر با کرسی درس به همراه

۱- مؤلف

۲- کشف الغمه، ج۲وکافی ج۱، ص۴۶۹ سه ساله بوده وطبق نقل معالی السبطین، ج۲، ص۲۳ چهارساله بوده است.

فرزندش امام جعفر صادق در راه حفاظت از دین نهایت تلاش نمود و در روز دوشنبه هفتم ذیحجّه سال ۱۱۴ هجری قمری در مدینه به شهادت رسیده است. بعضی می گویند: «ابراهیم بن ولید نوه عبدالملک» و طبق بعضی روایات «زید بن حسن» به دستور هشام زهر را به زین اسب مالید و امام باقر(علیه السلام) را با اصرار سوار کرد و زهر در بدن حضرت أثر نمود و رانهای حضرت متورم شد. بطور که سه شبانه روز در بستر بیماری افتاد وسرانجام شهید شد. حضرت در آخرین لحظات به فرزندش وصیت کرد که بدنش را با پارچه های احرامش کفن کند(۱).

بیا تا سر کنیم ای دل، فغان آه و ماتم را

عزای باقر علم، رسول اللّه أعظم را

گل زهرا به زهر گین، جگر خون گشت وپرپر شد

غمش یاد آور داغ، جگر سوز پیامبر شد

مدینه شهر پیغمبر، سکوت و غربتش پیداست

بقیع و دسته گلهایش،(۲) در این شبها چرا تنهاست

امام باقر آن مولا، که فقه شیعه احیاء کرد

او اسلام حقیقی را، عَلَم بر خَلْقُ دنیا کرد

بنالید شیعه از این غم، که هر جا کربلا گشته

دمادم شیعه مظلوم، أسیر فتنه ها گشته.

ص: ۳۱۳

۱- منتهی الامال،ج۲،ص۷۹، چاپ قدیم

۲- گلهای بقیع: امام حسن، امام سجّاد، امام باقر وامام صادق(علیهم السلام)

من می گویم امام باقر (علیه السلام) هنگام که شما شربت شهادت را نوشیدید و فرزند بزرگوارت آمد شما را غسل داد و به پارچه ای احرام طبق وصیت شما را کفن کرد وبا احترام دفن کرد؛ اما لایوم کیومک یا أباعبداللّه؛ بدن أباعبداللّه «ملقاً ثلاثاً بلا غسل ولاکفن ولادفن» سه شبانه روز به روی زمین کربلا ماندن ولی کسی نیامد این بدنهای مطهر را به خاک بسپارد. بنی أسد آمدند تا بدنهای شهدا را به خاک بسپارد؛ اما نمی شناسند؛ چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد و یا از لباس. ای امام زمان جد غریبت که سر در بدن نداشت. زهرا جان حسین تو که لباس بر «تن» نداشت...(۱).

ذکر مصایب امام صادق علیه السلام

السلام علیک یا جعفر بن محمد أیها الصّادق یا بن رسول اللّه، یا حجَه اللَه علی خلقه، یا سیَدنا ومولنا انّا توجّهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی اللّه وقمناک بین یدی حاجاتنا... امام صادق را منصور بارها با وضع دلخراشی احضار کرد. محمّد بن ربیع می گوید وقتی که منصور ما را برای احضار فرستاد. ما از بام بالا رفته دیدیم که او با لباس سفید در حال نماز است، توقف کردیم بعد از سلام نماز گفتیم: عوت خلیفه را اجابت کن. خواست لباس بپوشد نگذاشتیم، تطهیر و غسل کند، نگذاشتیم! با سر،

۱- گریز از مؤلف

و پای برهنه بردیم [هفتاد سال داشت] حرکت دادیم وقتی که در راه ضعف بر او غلبه کرد، بر شتر سوار کردیم و پیش منصور رسیدیم(۱) معلوم می شود که قبل از ضعف امام را شانکشان می بردند این جسارتها را منصور بار ها انجام داده و دستور داده که تا خانه امام صادق را آتش زدند. می گوید یک روز پس از آن که خانه ی امام صادق را به دستور منصور آتش زدند، یکی از شیعیان به محضر امام صادق رسید وامام را غمگین دید. علت اندوه امام را پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمود: هنگامی که در دالان خانه ام آتش زبانه کشید، در خانه بودم و می دیدم که بانوان حرم از ترس و وحشت شیون زنان به این سو وآن سو می دوند تا آتش به آنها آسیبی نرساند به یاد آتش زدند خیمه های جدم حسین افتادم که دشمن روز عاشورا وقتی به خیمه ها حمله کردند منادی صدا می زد «احرقوا بیوت الظالمین».(۲).

یابن رسول اللّه گرچه منصور امام صادق را به وسیله ی انگور زهر آلودی مسموم؛ ولی، نزدیکان شما به دور شما حضور داشتند.

مرحوم کلینی از موسی بن جعفر روایت کرده است که پدر بزرگوارم را کفن کردم و دو جامه ی سفید مصری که در آنها احرام می بست و پیراهنی که می پوشید و عمامه ای امام سجاد دفن نمودیم(۳)

گشته پرپر از خزان اشقیا..........لاله دیگر زباغ مصطفی

ماتم او برده از دلها توان..........داغ او آتش زده بر قلب ما

۱- مجموعه زندگانی چهارده معصوم تک جلدی ص ۹۵۱-

۲- ماسات الحسین: تألفی شیخ ۰ عبدالوهاب اکاشی ص ۱۳۵- طبق نقل ره شته رمضان ۱۳۷۵ ه ش محممد اشهاردی-

۳- منتهی الامان ج ۲ ص ۱۵۷ - ۱۵۶- چاپ قویم تک جلدی

دشمنش او را به بیرون بارها ..... نیمه شب بیرون زخانه می کشید

طعنه بر او ظالمانه می زدند......... ضربه های وحشیانه می زدن

آه از آن روز که مثل مادرش.........آتشی بر در خانه می زدنداما لا یوم کیومک یا أبا عبداللّه، حسین جان تو را با چه کفن کردند؟ و با آن پیراهنی که پوشیده بودی چه کردند؟ درست است که مرا زجر دادند، شکنجه های روحی دادند؛ ولی من وقتی به یاد مصایب جدم حسین می افتادم تمام مصائب خودم را فراموش می کردم. گر من را سر بر هنه و پای برهنه بردند؛ ولی سربریده به من نشان ندادند، دستهایم را نسبته بودند، ولی آمان از اسیری عمه ام زینب آمان ازاسیری جدم زین العابدین. اگر به من زهر دادند؛ ولی فرزندانم را پس از شهادتم دلداری می دادند و آرام می کرده و مورد احترام قرار می دادند، ولی آمان از هنگام و داع فرزندان أبی عبداللّه بابدن پاره پاره ی که در آن موقع کسی نبود تا آنان را دلداری دهد(۱)

مصیبت موسی بن جعفر علیهما السلام

السلام علیک یا أبالحسن یا موسی بن جعفر أیّها الکاظم یابن رسول اللّه، یا حجّه اللّه علی خلقه، یا سیّدنا و مولانا انّا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی اللّه وقمناک بین یدی حاجاتنا یاوجیه عند اللّه ...

۱- اصول مداحی ج ۱ ص ۱۹۸- خانم ناصری نژاد

چرا امشب صدای ناله موسی نمی آید

چه رخ داده مناجاتش به گوش ما نمی آید

ندای بلبل دل خسته باشد بیشتر یارب

چرا پس ناله آن بلبل زهرا نمی آید

گمانم زیر زنجیر ستم جان داده او یاران

که دیگر بانگ آن بی مونس تنها نمی آید.

اللّهم صلّ علی.. المعَذَب فی قَعْرِ السُجُونِ وُ ظُلَمِ الْمَطامِیر ذِی الساقِ المَرْضُوضِ بِحِلَقِ القُیُود و الجِنازَهُ والمُنادی علیها بذُلِّ الاِسْتِخْفاف. سلام و درود بر آن شکنجه دیده در قعر زندآنها و سیاه چالها که ساق پاهایش به وسیله ی حلقه های زنجیر خرد شد. سلام بر آقای که جنازه اش را در نهایت غربت و اهانت حرکت دادند. «ظلم و المکامیر» یعنی زندانهای هارون زندان نبود بلکه سیاه چالهای بودند که نه جای خوابیدن داشت و نه امکان داشت که حضرت پاهای مبارکش را دراز کند. هارون به این نوع شکنجه نیز اکتفا نکرد. «اَلْمَرضْوضُ بحلق القیود» یعنی بر پاهای آن حضرت را طور غل و زنجیر بسته بود که استخوآنهای ساق پایش به وسیله حلقه های زنجیر خرد گردید. ای کاش به این مراحل اکتفا می کرد، ولی نکرد و امام شیعیان را زهر خورانید. «والجنازه المنادی علیها بذل الاستخفاف»؛ پس از واقعه شهادت جنازه آن حضرت را در میان تابوت نهاده و غریبانه از میان زندان بیرون آوردند:

کمتر ای صیاد بر زندانیت بیداد کن

یا بکش این صید را یا از قفس آزاد کن

ص: ۳۱۷

گرچه دور از خانه و اهل و عیالم کرده ای

آخر ای بیدار گراندیشه برمیعاد کن

دخترم چشم انتظارم چشم بر راه تو ام

گوشه زندان بیا و باب خودرا شاد کن

آمدی گر گنج زندان و مرا شناختی

علت آن را سؤال از حلقه فولاد کن

هارون وقت دیدند که روز به روز به عظمت موسی بن جعفر افزوده می شود وشیعیان بسیاری از او پیروی می کنند. احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را مسموم کند. مقدار «خرما» و کاسه طلبید.خرما ها را در میان کاسه گذاشت و سوزن را با نخ زهر آلوده کرد وبعد سوزن را همراه نخ از داخل خرما رد کرد و خرماها را زهر آلود کرد. خادم خرماها را در زندان نزد موسی بن جعفر آورده و آن حضرت مقدار از آن خرما را میل نمود(۱) بعضی می گوید: که سندی بن شاهک خرمای زهر آلود را نزد موسی بن جعفر گذاشت و آن حضرت «ده» دانه خرما را میل نمود. سندی بن شاهک ملعون گفت: بیشتر

بخورید. موسی بن جعفر فرمود: حَسبُک قَدْ بَلَغَتْ ما یَحْتاُج الیه فیما اُمِرتَ به. بر همین مقدار مأموریت تو انجام می شود. موسی بن جعفر پس از سه روز در زندان به شهادت رسید(۲). شیعیان در جلوی زندان منتظر بودند یک مرتبه دیدند

۱- اقتباس از عیون اجناز الرضاج۱ ص۱۰۰ بحار الانوار ج۴۸ ص۲۲۳

۲- بحارالنوار ج۴۸ ص۲۴۷

چهار نفر جنازه ای را به روی تخته از داخل زندان بیرون آوردند و یکی پیشاپیش جنازه فریاد می زد: «هذا امام الرّافِضَ ه فَأَعْرِفُوه.»

هارون دستور داد شیعیان بیاید! امام شما از دنیا رفته است. می گوید همین که یکی از شیعیان کنار جنازه ایستاد و گفت: آقا شما را کشتند یا با أجل طبیعی از دنیا رفتید؟ دیدند لبهای مبارک موسی بن جعفر به حرکت در آمد و سه مرتبه فرمود: «قتلا قتلا،سمّاً سمّاً(۱)». موسی بن جعفر در زندان وصیت کرد که مرا با همین غل و زنجیر دفن کنید؛ چون می خواهم در محضر خدا، هارون را به همین صورت محاکمه کنم. پس از شهادت آمدند جنازه را بر دارند دیدند جنازه سنگین است. همین که عبا را کنار زد، دیدند زنجیر بگردنش از دنیا رفته است.

هنگامی که موسی بن جعفر از دنیا رفت. زندانبانان هارون جنازه آن حضرت را به روی «پل» بعداد گذاشتند و به مردم اعلان کردند که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. وقتی که شیعیان آمدند، بدن موسی بن جعفر را غسل دادند و کفنی که تمام قرآن بر آن نوشته بود را آوردند با آن کفن نمودند و در بعداد (کاظمین) بخاک سپردند، اما لایوم کیومک یا أبا عبداللّه. بدن نازنین أبا عبداللّه سه شبانه روز در میان آفتاب گرم کربلا در میان خاکها ماندن کسی نیامد این بدنها را بخاک بسپارد. بنی أسد آمدند، اما بدنها را نمی شناسد؛ چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد یا از لباس. امام زمان (عج) جد غریبت که سر در بدن نداشت...

۱- شی حر عاملی اثباه الهداه ج۳ ص۲۱۲

ذکر مصیبت امام رضا علیه السلام

السّلام علی مَن أمَرَ أهلَهُ وعَیالَهُ بالنّیاحه علیه قَبلَ وصُول القَتلِ الیه ((۱)) وقتی امام رضا (علیه السلام) از مدینه حرکت کرد، چند بار کنار قبر رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) آمد و با صدای بلند گریه وناله می کرد که گویا دیگر بر نمی گردد. وقت خداحافظی أهل بیتش را به دور خودجمع کرد و فرمود: بیایید برای من گریه وناله کنید تا صدای گریه وناله شما را بشنوم!! آقا گریه وناله به دنبال مسافر میمنت ندارد. فرمود: گریه به دنبال مسافری میمنت ندارد که امید برگشتن را دارد اما من امید برگشتن را ندارم. فرزند پنج ساله اش جواد الأئمه را نیز در کنار قبر جدش سول اللّه(صلی الله علیه وآله)آورد و او را به به جدش رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) سپرد...(۲)

اباصلت می گوید: در محضر امام رضا(علیه السلام) نشسته بودم فرمود: فردا نزد مأمون می روم اگر با سر برهنه بیرون آمدم با من سخن بگو و اگر با سر پوشیده آمدم سخن مگو. روز بعد امام رضا(علیه السلام)در محراب عبادت منتظر بود که غلام مأمون آمد و حضرت را به در بار مأمون احضار کرد. من هم پشت سر امام رفتم، دیدم که حضرت نزد مأمون نشسته است و مأمون با اصرار انگور زهر آلود را به امام

۱- – قسمتی از زیارتنامه آن حضرت

۲- کشف الغم، ج۳، ص۱۴۱ وانوار البهیه۲۳۹ طبق نقل ره توشه رمضان، ش۱۳۷۵، ص۵۸۲

هشتم(علیه السلام) داد وامام(علیه السلام) سه دانه انگور را خورد. دیدم عبا بر کشیده بیرون آمد و وارد خانه شد و فرمود: ای أباصلت درها را ببند و فرشها را جمع کن که «من»می خواهم مثل جدم بروی خاک بمیرم. من درها رابستم و فرشها را جمع کردم، یکوقت دیدم حضرت مانند آدمِ مار گزیده به خود می پیچد و با خود زمزمه می کند. یک وقت جوانی را دیدم که بسیار شباهت به آقا داشت! به سوی او شتافتم وگفتم: من همه درها را بستم، از کجا وارد شده ای !؟ فرمود: همان خدایی که مرا از مدینه به خراسان آورده، از در بسته نیز وارد این خانه کرده. پرسیدم کیستی؟

فرمود: من حجّت خدا بر «تو»، محمّد بن علیم. وقتی حضرت فرزندش را دید، برخاست و او را به آغوش گرفت و روح امام رضا(علیه السلام) به لقاء اللّه پیوست. امام جواد بدن بابا را غسل داد، کفن کرد وجنازه ی مطهرش را میان تابوت نهاد وبا احترام دفن کرد.(۱) باید بگوییم در خراسان پسر ببالین پدر آمد و آرزوی هر پدر این است که آن لحظه آخر بچه هایم بیایند کنار بستر من بنشیند؛ ولی در کربلا أبا عبداللّه به بالین علی اکبر آمد. راوی می گوید: وقتی أباعبداللّه در کربلاء آمد، چند قدم بر بدن علی اکبر مانده از اسب پیاده شد وبا دو کُنْدَه زانو به بالین علی اکبر آمد ! چه کرد «خَم» شد وخم شد، سر علی اکبر را بر داشت بر دامَن گذاشت، قلبش آرام نشد، به سینه چسبانید، قلبش آرام نشد. «وَوَضَعَ خَدَّه عَلی خَدِه.

۱- ره توشه رمضان، ۱۳۸۰ه-ش، مقاله ای از محمّد اشتهاردی، ص۵۸۳

قال: قَتَل اللّه قَوماً قَتَلُوک وعلی الدّنیا وبعدک القفا ولقد اِسْتَرَحْت مِنْ هَمِ الدّنیا وغمها وبَقِیَ أبُوک وَحِداً فَرِیداً(۱)».

ذکر مصیبت امام جواد علیه السلام

السلام علیک یا أباجعفر یا محمد بن علی ایّها التّقی الجواد یابن رسول اللّه، یا حجّه اللّه علی خلقه، یا سیّدنا و مولانا انّا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی اللّه و قدمناک بین یدیه حاجاتنا ویا وجیه.. امام جواد را همسرش امّ الفضل با دستور معتصم هشتمین خلیفه بنی عباس مسموم کرد، با این هم «عُقده اش» خالی نشد. بعد در خانه را از پشت به روی امام جواد بست و اجازه نداد که کسی برای اوآب ببرد، و دستور داد کنیزها هیا هو کنند تا صدای امام جواد را کسی نشوند. یک وقت دیدند صدای امام جواد قطع شد. رفتند در را باز کردند دیدند مانند جدش

امام حسین با لب تشنه شهید شده است. بدن مطهر امام جواد مانند بدن جدش حسین سه روز روی زمین ماند؛ ولی وقتی شیعیان بغداد خبر شدند آمدند جنازه را بر دارند. آن بدن مطّهر را گلبارن کردن وسپس بدن نازنین آن حضرت را با احترام غسل دادند کفن کردند اما «لایوم کیومک یا ابا عبداللّه» در کربلا عوض گلباران کند آنقدر بربدن أبی عبداللّه اسب ها را تا ختن که خواهرش زینب وقتی به بالین برادر آمد شکسته نیزها و شکسته شمشیرها را کنار زد و برادرش را شناخت از روی تعجب گفت: «أنت أخی! أنت

۱- ترجمه لهوف، ص۱۲۵، قصه کربلا، ص۳۲۴

ابن امّی! أنت الحسـین». سـکینه دید عمه اش زینب با یک بدن قطعه قطعه دارد حرف می زند. «قالت عمتی هذا نعش مَنْ؟ این بدن کیست؟

«قالت هـذا نعش أبیک الحسـین» این بـدن بابایت حسـین است «ثم اعتنقت علی جسـد أبیها الحسـین» خود را روی بدن بابایش انـداخت بـا پـدر در دل می کنـد بابـا خیمه هـای مـا را آتش زدنـد «یـا ابتـا انظر الی رؤسـنا المکشوفه و عمتی المضـروبه» بـابا چادرهای ما را ربودند و عمه ام زینب را تازیانه زدند.

یابن الحسـین چه کرده بودند با این بدن نازنین. دختر بدن بابا را نشـناخت چون کشته را در میدان جنگ یا از سر می شناسد یا از لباس امام زمان جد غریبت که سـر در بدن نداشت و لباس بر تن نداشت. مردم کوفه و شام آمدند، سـکینه را از روی جنازه پـدرش بردارد هرکـار کردنـد نتواتست «ثم اجتمعت عـده من الاعراب حتّی جرّوها عنه». عـده با نیزه و شمشـیر آمدنـد چنان تا زیانه زدند که سکینه فریاد زدند بابا خدا حافظ من رفتم(۱).

۱- سوگند نامه با کمی تغیرات در الفاظ

مصیبت امام هادی علیه السلام

السلام علیک یا علی بن محمّد أیّها الهادی النّقی یا بن رسول اللّه، یا حجّه اللّه علی خلقه، یاسیّدنا و مولنا انّا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللّه وقدمناک بین یدیه...

سلام و درود بر مولای که در طول سی و سه سال امامت از مدینه به سامرا تبعید و به او اهانت کرده گاه در کاروان سرای گدایان و گاهی میان درندگان باغ وحش می اندختند؛ ولی درندگان باذن خداوند آسیبی به آن حضرت نرسانیدند. پانزده سال از امامت آن بزرگوار در خلافت متوکل عباسی یکی از خون خوارترین خلفای عباسی واقع شده که یکی از شیعیان بنام ابن اورمه می گوید:

در شهر سامرا رفتم شنیدم که اما هادی در زندان است. وقتی که وارد زندان شدم دیدم که در کنارش قبری را آماده کرده تا آن حضرت را بکشد و در آن قبر دفن کند. سلام کردم با دیدن آن منظره دلم سوخت و گریه کردم. آن حضرت مرا دلداری داد و فرمود: گریه مکن آنها به منظور خود نمی رسند سوگند به خدا روز بعد از این واقعه متوکل به وسیله پسرش کشته شد. سلام بر آن امام که ۲۰ سال در تبعید و زندان به سر برد و در نهایت با زهر جفا به شهادت رسید؛ پس از شهادت امام هادی جمعیت زیادی برای تشییع جنازه آن حضرت حاضر شدند و امام عسکری آمد بر بدن بابا نماز خواند و حضرت را در منزلش دفن نمودند(۱).اما دلها بسوزد در کربلا کسی نیامد به امام سجّاد را تسلیت بگوید. بر عکس خیمه های عذا داران را آتش زدند...» السّلام علیک یا أهل بیت النّبوه

۱- مجموعه زندگان چهارده معصوم تک جلدی ص ۱۲۱۳ تالیف حسین عمادزاده وراه توشه راهیان نور رمضان ۱۳۷۵ ص ۵۸۹ باتلخیص

مصیبت امام حسن عسکری(علیه السلام)

السـلام علیـک یـا أبا محمـد یا حسن بن علی ایّها العکری یا بن رسو ل اللّه. یا حجّه اللّه علی خلقه، یا سـیّدنا و مولانا انّا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی اللّه و قدمناک بین یدیه حاجاتنا ویا وجیه...

فاطمه امشب به سامراء عزا بر پا کند

دیده را یاد امام عسکری دریا کند

ای خوش آن چشمی که امشب با امام عصر خود

خون دل جاری به رخ در مرگ آن مولا کند

هیچ کس باور نمی کرد اینکه از داغ پدر

در سنین کودکی مهدی عزا بر پا کند.

امام حسن عسکری مثل موسی بن جعفر در زندانهای متعمد عباسی بسیار مورد شکنجه و أذیت قرار گرفت چنانکه می نویسد: «لایزال یُنْتَقَلُ من سجن الی سجن». همواره حضرت از این زندان به آن زندان می بردند.

در نهایت حضـرت را مسموم کرد و به شهادت رسانیدند «عُقَیْد» خادم آن حضرت می گوید: در ساعات آخر عمر آن حضرت کودکی را در اتاق دیگر در حال سـجده دیدم نزد او رفتم وقتی نمازش تمام شد، سلام نموده وعرض کردم: پدرت شما رامی طلبد. در این هنگام مادرش نزد او آمد و او را نزد پدرش برد. وقتی نگاه امام حسن عسکری به او افتاد

ص: ۳۲۵

و فرمود: ای سرور خاندان این آب را به من بنوشان و من به سوی پروردگارم خواهم رفت. آن کودک آب جوشانیده را به پدر نوشانید. امام حسن عسکری برای نماز آماده شد. کودک اعضای وضوی پدر را وضو داد و به سر و پاهای پدر مسح کشید. آنگاه امام حسن عسکری از ظهورش فرزندش بشارت داد به لقا اللّه پیوست.

گشت بابا تو مسموم از جفا یا بن الحسن

سوخت از زهر ستم سر تا به پایابن الحسن

من نمیدانم چه زهری بود آن زهر جفا

کرد او را از عزیزانش جدا یا بن الحسین

با انتشار خبر رحلت امام حسن عسکری شهر سامرا آنچنان آشفته شد که گویا قیامت بر پا شده است. ابوریان می گوید: یکوقت دیدم «جعفر کذّاب» برادر امام حسن عسکری [که ادعای امامت می کرد] با گروهی در کنار جنازه برای نماز آمدند! ناگاه کودکی ردای او را گرفت و فرمود: « عمو! عقب برگرد که من برای نماز بر جنازه بابایم سزاوارم وآن کودک آمد و نماز خواند(1) ای امام مظلوم گرچه شما را زندان بردند و شکنجه ها دادند و زهر دادند، ولی خانه ای شما را آتش نزدند. هنگام جان دادن فرزند بزرگوارت بالای سر شما آمدن و به شما آب داد و سر شما را در بغل گرفت؛ ولی جانها به فدای لبان خشکیده ای ابی عبداللّه(علیه السلام) که صدای العطش آن حضرت بلند بود لشکر جگرم از تشنگی می سوزد، قطره ای آب برایم دهی. آقا جان شما در لحظه آخر

۱- صدوق کمال الدین ج۱ ص ۱۰۲ و ب حار ج ۵۰ ص ۳۳۳ طبق نقل ره توشه رمضان ۱۳۷۹ ص ۵۹۲

سرت بـدامن فرزندت بود؛ ولی أبی عبداللّه سـرش به دامن شـمر. شـما را کفن کرد و دفن کرد ولی جدت را زیر سم سـتوران قرار دادند.

مصیبت حجت ابن الحسن علیهما السلام

السـلام علیـک یا وصـی الحسن أیّها القائم المنتظر المهـدی یابن رسول اللّه، یا حجّه اللّه علی خلقه، یا سیّدنا و مولانا انّا توجّهنا واستشفعنا وتوسلنا بک الی اللّه و قدمناک بین یدیه حاجاتنا ویا وجیه...

الا ای یوسف زهرا کجائی ** امید و دلبر جانها کجائی

همه روز و شب از هجرت غمینم ** دگر کی می شود جانابیای

چه می شد ای امید عالمینم **

زپشت پرده غیبت در آیی

منم آن بینوا زارو خسته ** تو تسکین دل هر بینوای

منم بیمـار و در مـان از تو خواهم * تو بر هر درد بی درمان دوای در زیارت نامه ناحیه، ولی عصـر (عـج) که [بنقل مجلسـی از کتاب «المزاز الکبیر»] فرازهای این زیارتنامه در مصـیبت جـدش ابا عبـداللّه و شـهدای کربلاست فرموده: « یا جـدا لئن اخر تَنِیَ الدُّهُوْرِ وَ عاقَنِی عَن نضـرک المقدور... فَلَاَنْدُبَنّک صَبِاحاً و مَساً و لاَبَکِنّ علیکَ بَدَلَ الدُّمُوْعِ دَمّاً...» اگر روزگار حضور من را به تأخیر انداخته و از یاری تو بازداشته نجنگیدم و در برابر دشمنان تو بر نخاستمریا،

اکنون شب و روز تا هنگام مرگ در مصائب تو ناله کرده و به جای اشک خون گریه می کنم. «و اَمَرَاللّعَیْنُ

ص: ۳۲۷

جُنُوْدَهُ فَمَنَعُوْكَ الماء...» یا جداه، فراموش نمی کنم هنگامی را که «عمر سعد معلون» به لشکر فرمان داد تا آب منع کنند و تو را هدف تیرها ونیزه ها قرار دادند... و فرشتگان از صبر و مقاومت تو تعجب کردند. دشمنان از هر سو تو را

محاصره نمودند و بر پیکرت زخمهای فراوان نشاندند..

«فَلَمّا رَأَیْن النِساءُ جوَارک مخْزِیّاً ونظَرْنَ سرجِك علیه مَلْوِیّاً، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ناشِراتِ الشُّعُورِ، عَلَی الْخُدُودِ لاطِماتٌ، اِلْوُجُوه سافراتٌ بِالْعَوِیْلِ داعِیاتٌ و بَعدَ الّعِزِّ مُذَلّلات وَاِلی مَصْرِعِکَ مُبارِراتٌ وَ الشِّمْرُجالِسٌ عَلی صَدْرِکَ..» یا جدا چگونه به یاد آورم آن هنگام را که بانوان حرم اسب بی صاحب تو را خوار و با زینی واژگون دیدند از خیمه ها بیرون دویدند در حالی که موهایشان پراکنده و صورتهایشان گشود و بر سر و صورت می زدند و ناله هایشان بلند بود و روزهای عزّت آنان به ذلّت تبدیل شده بود!! دوان دوان به سوی قتلگاه روانه شدند! و دیدن شمر بر روی سینه أت نشسته است...»

می گویند همین که امام حسین(علیه السلام) با اهلبیتش خداحافظی کرد؛ و روانه میدان شد. همه بچّه ها منتظرند کِیْ بابایشان از میدان بر می گردد. زینب(علیها السلام) یک وقت شنید صدای شیون ذوالجناح می آید؛ چون أبا عبداللّه(علیه السلام) چند مرتبه به میدان رفت و برگشت. زینب(علیها السلام) گمان کرد که برادرش برگشته است، صدا زد سَکِنیه، رُقَیّه، فاطمه بیایید بابا آمده است!! همه دویدند! [یا صاحب الزّمان، شما صاحب عزایید.]

دیدند که ذولجناح آمده، اما بابایشان نیامدن، ذوالجناح بازین واژگون و یال غرقه بخون. حسین جان من مگویم ذوالجناح چرا قلب زیبت را شکستی؟ چرا قلب سکینی را شکستی؟ چرا مستقیم به خیمه ها آمدی. اهلبیت دَوْرِ ذوالجناح را گرفتند. یکی می گوید ذو الجناح بابای من را چکردی!؟ یکی می گوید ذوالجناح عموی من را چه کردی!؟ یکی می گوید ذو الجناح برادرم را چه کردی!؟ رُباب آمدن؛ ذوالجناح شوهرم را چه کردی!؟ سکینه آمدن جمله ای را گفت که قلب همه را به آتش زد و سوزاندن گفت ذوالجناح بگو، وقتی بابایم به میدان رفت، تشنه لب بودند وخودم شنیدم که فریاد می زدند، ای لشکر، جگرم از تشنگی می سوزد. بگو وقتی که بابایم را کشتند، ایا برایشان آب دادند یا تشنه لب کشتند؟ «یا جَوادُ هَلْ سَقِیَ أَبِی أَمْ قَتَلُوْهُ عَطْشانا»

همه از خیمه ها برون دویدن * ولی سالار زینب را ندیدن

یکی گفتا فرس بابای ما کو * یکی گفتا فرس مولای ما کو

ذوالجناح سرش را پائین انداخته جلو اهلبیت حرکت کرد و اهلبیت امام حسین از پشت سرش آمدند بسوی قتلگاه.

حضرت زینب (علیها السلام) یک وقت آمد روی «تَلِّ زینبیه» نگاه کرد، والشّمر جالسٌ علی صدر الحسین:

خودم دیدم زبا لائی بلندی * که محبوب خدا را سر بریدن

خودم دیدم که صحرا لاله گون بود* زمین از خون یاران عرق خون بود

خودم دیدم فضایی آسمانها *پور از انّا الیه را جعون بود

خودم دیدم که نور چشم زهرا * جراحاتِ تنش از حد فزون بود.

ص: ۳۲۹

جنگ خندق

عمربن عبدود در جنگ خندق مبارز می خواست پیامبر سه مرتبه فرمود کیست که با او مبارزه کند؟ همه سکوت کرد و در هر سه بار علی علیه السلام حرکت نمود. در مرحله آخر هنگام که علی آمد، عمر بن عبدود از او سؤال کرد آیا نام تو چیست؟ حضرت فرمود: نامم حیدر کرار؛ چون مادر عمر به او گفته بود که «تو» را هیچکس با به زمین نخواهد زد مگر شخص به اسم حیدر کرار است.

عمر خواست طرفه رود و گفت: شما کوچک هستی و پدرم با پدر شما علاقه داشت و من به تو مبارزه نمی کنم ! حضرت دفرمود: من علاقه به مبارزه دارم(۱). آن وقت اول عمر به علی ضربت زد و در مرحله دوم حضرت او را دو شق نمود وقتی خواست سرش را جدا کند آن

ص: ۳۳۰

۱- / غزوه خندق (احزاب) در سال پنجم بین رسول خدا و همه قریش مکه و بنی النضیر که به دور مدینه با پیشنهاد سلمان حفر کندن و مدت ۲۰ روز طول کشید و جنگ با تیر و سنگ بود، یک روز عده ای مانند عمرو بن عبدود، نوفل بن عبدالله، هبیره بن ابی، وهب، عکر بن ابی جهل، ضرار بن الخطاب با اسب از تنگی حفر گذشتند و چون عمرو را «فارس یلیل» می گفتند و او را با هزار سوار برابر می دانستند، مبارز طلبید. هیچکسی جرأت نکرد و عمر بن الخطاب او را بسیار شجاع خواند و عبدالرحمن بن عوف گفت: بیایم پیامبر را دست بسته تحویل او دهیم و خودمان آسوده بمانیم. عمرو گفت: و لقد بحت من النداء...............بجمعکم هل من مبارز یعنی: بانک من درشت و خشن شد از بس در موقف مبارزه ایستاده و طلب مبارز کردم!!. امیرالمومنین اجازه گرفت و فرمود: لاـ تجعلن فقد اتک مجیب صوتک غیر عاجز. رسول خدا فرمود: برز الایمان کله الی الشرک کله. امیرالمومنین وقتی که در میدان مبارزه وارد شد،سه پیشنهاد کرد: ۱- اسلام بیاور ۲- یا دست از جنگ بردار ۳- یا از اسب پیاده شو؟ «عمرو» امر سوم را اختنیار کرد؛ اما در نهان تر سناک بود؛ ولی، با طرفند گفت:یا علی هنوز دهان تو بوی شیر می دهد... علی فرمود: من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم.همین که عمرو کشته شد بقیه فرار کردند و پیامبر فرمود: ضربت علی یو م الخندق افضل من عباده ثقلین

ملعون آب دهان به صورت حضرت انداخت و حضرت از روی سینه او برخواست و سه مرتبه دور زد. وقتی که قضیه را سؤال کردند، فرمود:

من در حال غضب ممکن بود کار من برای خدا نباسد. لذا از روی سینه ی او بر خواستم تا از خشم بمانم. عمر در حال وصیَت گفت: ای علی سرم را جدا کن؛ امَالباسهایم را از تنم بیرون نکن؛ سرم را بر روی نیزه نکن لشکریانم متاثر می شوند؛ مرا برهنه کرده زره و شمشیرم را بر مدار که خواهرم می آید خجالت می کشد. وقتی خواهر عمر آمد، گفت: برادر عمر می خواستم تا زنده بودم برایت گریه کنم؛ اما الآن دیگر گریه نمی کنم؛ چون قاتل تو مرد و شجاع بوده که لباسهایت را برنداشته، زره و شمشیر تو را بر نداشته و سر تو را بر نیزه استوار نکرد.

پیامبرفرمود، معصومین فرمود، امام صادق فرمود: جدم اولین مظلوم عالم بود. علی جان شما راضی نشدی لباس دشمن را بیرون آورید؛ امَا وقت خواهر عمر آمد گفت عمر برادر می خواستم تا زنده ام برایت گریه کنم؛ اما الآن گریه نمی کنم؛ چون هر کس تو را کشته شجاع و جوانمرد بوده ..

امَا یا امیرالمومنین مگر حسین فرزند شما نبود که در روز عاشورا آب را برای زینب کبری اجازه نداد تا برای حسین گریه کند. سرحسین را چهل منزل در جلو زینب کبری به روی نیز استوار کرد. حتی پیراهن کهنه را از بدن حسین در آورد. روز بیست و یکم رمضان علی صدا زد بچه های زهرا بمانند. زینب آمد، حسن آمد، امَ کلثوم آمد، دور بابا حلقه زدند. امیر المؤمنین یک نگاه بر زینب کرد، یک نگاه به ام کلثوم که دارد گریه

ص: ۳۳۱

می کند... وقتی همه ای بچه های علی دورهم جمع شدند. یک وقت علی با چشمهای خسته اش نگاه کرد، صدا زد: ای حسین ابوالفضل من کجاست؟!

همه هستند آیا عباس من کجاست؟ گفتند بابا، عباس سر بر دیوار گذاشته های های ناله می زند. رفتند ابوالفضل را صدا زد، وقتی که ابوالفضل آمد، علی از هوش رفته بود، آقا را بهوش آوردن و صدا زد بابا بلند شو عباست آمده! {بچه داران در وقت مسافرت با بچه ها چگونه خدا حافظی می کند، به خانم می گوئید مبادا کسی بچه ام را اذیت کند} صدا زد عباسم آرزو دارم سرم را بدامن خود قرار دهی. سر بابا را بر دامن گذاشت. صدا زد عباسم کجا رفته بودی؟ فرمود بابا جان شما فرمودید: فرزندان زهرا بیایید، آخر من دیدم مادر من ام البنین کنیز زهرا است، بخودم اجازه ندادم بمانم. علی فرمود عباس توهم فرزند زهرایی، فرزند منی. بعد علی فرمود: بچه ها همه بیرون بروند، فقط حسین و عباس بماند. وقتی که دیگران بیرون رفت. رسم است که دست کوچک را به دست بزرگ می دهد؛ امّا علی دست عباس و حسین را گرفت و دست حسین را به دست عباس داد و فرمود:

عباسم مبادا دست حسین برادرت را رها کنی. لذا در شط فرات باب الحوائج عباس وقتی که کف آب را برداشت. خواست بیاشامد یکدفعه وصیّت بابا بیادش آمد و گفت ای عباس فرزندان حسین تشنه است تو می خواهی آب بیاشامی! پیامبر بر همه شهدا آب دادن؛ اما وقتی

ص: ۳۳۲

عباس شهید شد، پیامبر آب آورد، ابوالفضل فرمود یا جدا مگر نمی دانی که فرزندان برادرم تشنه لبان هستند.

ورود اهل بیت به کوفه

بعد از ورود أهل بیت به کوفه، عبیدالله علیه لعنت الله علیه در مسجد کوفه خواست تأثیر کلمات ارزشمند حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام را خنثی و تأثیر حکومت پوشالی یزید را معرَفی کند! با یک حالت غرور و تکبر به مسجد آمد: «صعد المنبر و حمدالله و اثنی علیه و قال فی بعض کلامه الحمدالله الّذی أظهر الحق وأهله ونصر امیر المؤمنین [یزید] واشیاعه وقتل الکذاب ابن الکذاب فمازاد علی هذا الکلام شیاءً». همین که سخن آن ملعون به همین گستاخی رسید. یکمرتبه قبل از آنکه سخن دوم را شروع کند، «عبداللَه بن عفیف أزدی» که یک چشم را در جنگ «جمل» و چشم دیگری را در جنگ «صفین» در رکاب مولایش علی این ابیطالب علیه السلام از دست داده بودند و همیشه در مسجد کوفه مشغول عبادت بودند، بلند شد و در جواب آن ملعون فرمود:

«فقال یابن مرجانه، انَ الکذاب ابن الکذاب أنت و ابوک و من استعملک وابوه»؛ یعنی، ای پسر مرجانه! تو وپدرت وکسی که تو را امیر قرار داده است و پدرش معاویه کذَاب است. «یاعدواللَه، أتقتلون أولاد النبیَین وتتکلمون بهذا الکلام علی منابر المسلمین؟» ای دشمن خدا

ص: ۳۳۳

برمنابر مسلمین چنین گستاخی می کنی؟ «قال الراوی: وغضب ابن زیاد وقال من هذا المتکلم؟ فقال عبداللَه بن عفیف أنا المتکلم یا عدوی اللَه! أتتقلون الذرَیه الطَاهره الَتی قد اذهب اللَه عنها الرَجس وتزعم انک علی دین الاسلام؟!» همین که سخن به اینجا کشید. یک مرتبه عبداللَه بن عفیف فریاد کشید: «أین اولاد المهاجرین و الأنصار ینتقیمون منک ومن طاغیتک اللعین ابن اللعین علی لسان محمَد صلی اللَه علیه وآله رسول ربَ العالمین».

راوی می گوید: «فزاد غضب ابن زیاد اللعین انتفخت اوداجه» چنان عصبانی شد که رگهای گردنش از شدَت خشم ورم کردند. «وقال، علیّ به، وخلصوه من أیدی الجلاوزه و اخرجوا من باب المسجد واطلقوا به الی منزله...» یعنی، گفت او را نزدم بیاورید، بستگان عبداللَه او را از دست جلادان نجات دانید... در آخر بین «أشعث» فرمانده ابن زیاد و طرفداران عبداللَه بن عفیف جنگهای شدید رخ داد که در أثر جنگ مدافعان عبداللَه او را رها نمودند و ابن زیاد دست گیر کردند وگفت: «فقال

له ابن زیاد: ماذا تقول فی امیر المؤمنین عثمان بن عفان؟» عبداللَه بن عفیف بی درنگ فرمود: «یابن مرجانه ما أنت وعثمان بن عفیف، أساءُ أم أَحْسَن. أَصْلِح أم أَفْسِد، واللَه تعالی وَلِیُ خَلْقِه یَقْضِی بینهم وبین عثمان بالعدل والحق ولکن سَئَلَنِی عَنْکَ و عن أَبِیْکَ و عن یزید و عن أبیه. فقال ابن زیاد واللّه لا أسئلتک عن شیءٍ» به خدا! قسم از هیچ چیزی از تو سؤال نمی کنم، مگر این که مرگ را به تو بچشانم. عبداللَه گفت: الحمد للَه ربَ العالمین؛

یعنی، قبل از این که تو از مادر متولد شوی من از خداوند دو چیز خواسته بودم: اول؛ شهادت، دوم؛ شهادت به دست کثیفترین انسانها؛ ولی، هنگام که دو چشمم را از دست دادم از استجابت دعایم بسیار مأیوس شدم؛ امّا الآن بسیار خوشحالم که دعایم در نزد خداوند مستجاب شده است. «الحمد للّه الذی رزقنا ها بعد الیأس منها»

خطابه حضرت زینب در کوفه

سخنان شیوای امّ المصائب زینب کبری در شهر مسخ شده ی کوفه، چنین در قلوب مردم أثر کردند که راوی می گوید: پیره مردی را دیدم که در کنارم ایستاده و زار زار گریه کرده و می گفت: پدر ومادرم فدای شما خاندان باد، پیران شما بهترین پیران وجوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان ونسل شما بهترین نسلهاست.

راوی می گوید: به خدا قسم! همه ای مردم در حال گریه وسرگردان بودند و از شدّت گریه وناله دستهایشان را به دهان گذاشتند ومتحیَرانه به سخنان زینب کبری گوش داده و التماس می کرده و می گفتند: ای دختر پاکان دلهای ما را آتش زدی. بعد از حضرت زینب وفاطمه بنت الحسین سخن گفتند؛ امّا وقتی که سخنان أمّ کلثوم تمام شدند، فریاد گریه وناله بلند شد، یک وقت دیدم که زنها بی اختیار سرها را برهنه کردند و از زمین خاک برداشته برسرهایشان می پاشیدند وصورتهایشان را با پنجه جریحه دار کرده فریاد وامصیبتا سر می دادند و

مردها نیز بی اختیار محاسن شان را می کندند. در حالی که کوفه چنین روز را مشاهده نکرده بود.

بعد از سخنان امام سجاد در چهارمین بار اوضاع کوفه متحوّل شد یکی به دیگری می گفتند وای بر ما، بیچاره شدیم وبه هلاکت رسیدیم. راوی می گوید: رأیت شیخاً واقفاً الی جنبی یبکی حتَی أخضلت لحیته وهو یقول بأبی أنت وأمی کهولکم خیرالکهول، شبابکم خیر الشباب ونسائکم خیر النسا ونسلکم خیر النسل. لایخزی ولاینزی (خاندان نه از صحنه خارج می شود ونه شکست می خورند). راوی می گوید فقط بحث پیرمرد نبود: فوالله لقد رأیت الناس یومئذ حیاری وقد وضعوا ایدیهم فی افواهمم» بعد فاطمه بنت الحسن وقتی سخنرانی کرد : وارتفعت الاـصوات بالبکاء وقالوا حسبک یا بنت الطیبین فقد احرقت قلوبنا وانضجت نحورنا واضرمت اجوافنا"

بعد ام کلثوم وقتی سخن گفت: یکمرتبه فضجَ النَاس بالبکاء والنحیب والنوح ونشر النَساء شعورهنَ وحثین التَراب علی رئوسهنَ وخمشن وجوههنَ ولطمن حدودن و دعون بالویل والثبور وبکی الرجال وتنفر الحاهم فلم یر باکیه وباک اکثر من ذلک الیوم.

بعد از سخنان امام سجاد: فارتفعت اصوات الناس من کل ناحیأ ویقول بعضهم لبعض هلکتم وماتعلمون(۱)

۱- / لهوف صفحات۲۰۳- ۱۹۹- ۱۹۸.

پیام بشیر بن جذلم.

بشیر که از شام تا کربلا و از کربلا تا مدینه در خدمت امام سجاد علیه السلام بود، می گوید وقتی به مدینه نزدیک شدیم امام سجاد فرمود: خارج از مدینه خیمه ها را برپا کنید. بعد برایم فرمود:

ای بشیر بابایت شاعر بود. آیا تو نیز شعر می دانی؟ گفتم بلی، یابن رسول الله. فرمود: برو خبر شهادت بابایم را به مردم مدینه برسان. من سوار بر أسبم وقتی در مدینه [به مسجد پیامبر] رسیدم با صدای بلند صدا زدم: ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای ماندن نیست؛ چون حسین کشته شد. بدنش در کربلا غرق در خون و سر مبارکش را به روی نیزه ها از این شهر به آن شهر می برند! یک مرتبه دیدم که همه زنها از پشت پرده ها، با موهای باز وپریشان، وصورتهای خراشیده وارد کوچه ها شدند وفریاد شان بلند شدند ومی گفتند: ای پیام آور تو کیستی؟

گفتم من بشیر بن جذلمم وگفتم ای مردم امام سجاد با أهل بیت پدرش در بیرون مدینه آمده. یک مرتبه دیدم که همه مردم مدینه به طرف أهل بیت امام حسین حرکت کردند. همین که نزد امام سجاد رسیدند صدای جمعیت به گریه وناله بلند شدند. آن گاه امام سجاد فرمود ای مردم مدینه حسین و فرزندانش را شهید کردند. زنان وکودکانش را اسیر کردند. سر بابایم وجوانانش را در شهرها بالای نیزه گرداندند.

ص: ۳۳۷

یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعراً فهل تقدر علی شی منه ؟ قلت: بلی، انی شاعر قال: فادخل المدیند وانع (نعی یعنی خبر مرگ کسی را دادن) اباعبدالله قال بشیر: فرکبت فرسی ورکعنت حتی دخلت المدیناً أ فلَمابلغت مسجدالنَبی رفعت صوتی بالبکاء وانشأت اقول: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها *** قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مضرج *** الرأس منه علی القناه یداراً

هذا علی بن الحسن مع عماته واخواته قد حلوا بساحتکم ونزلوا بفنائکم وانا رسول الیکم واعرفکم مکانهم. فما بقیت فی المدینه مخدره ولامحجبه الاَ برزن من حذورهن مکشوفه شعورهن مخثمه وجوههن ضاربات حدودهن یدعون بالویل والثبور فلم ارباکیاً ولا باکیه اکثر من ذلک الیوم ولا یوماً امر علی المسلمین منه بعد وفاه رسول الله. ایَهاالنَاعی جددت حزننا بأبی عبدالله ما هو أنت؟ قلت أنا بشیر بن جذلم فارتبعت اصوات النَاس بالبکاء وحنین الجواری والنساء والنَاس من کل ناحیه تعزونه فضجت تلک البقعه ضجه شدیداً(۱).

۱- / لهوف چ اسوه ص۲۲۹

روضه وهب

و هب بن [و هب] عبداللّه که با مادر و همسر خود در لشکر أبا عبداللّه بود، روز عاشورا مادرش فرمود: ای فرزندم به یاری فرزند رسول خدا برخیز. وهب با ترغیب مادر به میدان رفت. بعد از آنکه عده ای را کشتند، نزد مادر و همسر برگشت و گفت: ای مادر الآن از «من» راضی هستی؟ مادرش فرمود: آنگاه از «تو» را ضی می شوم که در رکابه أباعبداللّه کشته شوی. می گوید: همسر وهب دامنش را گرفت و گفت: ای وهب مرا داغدار خود مکن؛ امّا مادرش گفت: فرزندم بر گرد و در رکاب فرزند پیامبر نبرد کن تا در قیامت خداوند شفیع تو باشد. هنگام که وهب به میدان بازگشت. دشمن اطراف او را محاصره کردند و هر دو دستهایش را قطع کردند. یکدفعه مادرش عمود خیمه را برداشته و بسوی میدان حرکت نمود و می گفت: پدر و مادرم بفدایت ای فرزند رسول اللَه، می خواهم برای دفاع از حرم تو به میدان بیروم. فرزندش خواست مادر را بر گرداند؛ ولی، مادرش دامن وهب را گرفت و فرمود هرگز برنمی گردم مگر کشته شوم؛ اما وقتی که امام حسین آمد، مادر وهب به فرمان آن حضرت به خیمه برگشت. أبا عبداللَه فرمود:

«یا امَ وهب اجلسی، فقد وضع اللّه الجهاد عن النساء انّک و ابنتک مع جدَی محمَد فی الجنَه» ای مادر وهب به خیمه بر گرد چون خدا وند جهاد را از زنهابرداشته است تو و پسرت با جدم محمَد در بهشت خواهید بود(۱).

ص: ۳۳۹

۱- / بحار الانوار، ج۴۵، ص۱۶

هنگام که وهب شـهید شدند، همسـرش به بالین او آمد تا خاک صورت وهب را پاک کند. شمر ملعون، غلامش را فرستاد که با عمود آهنین به فرق همسر وهب زد که اولین شهیده ای لشکر امام حسین است.

علامه مجلسی فرموده: وهب و مادرش نصرانی و به دست امام حسین مسلمان شد. هنگام که وهب در میدان دست گیر شد، او را نزد عمر بن سـعد بردنـد و آن ملعـون گفت: «مـا أشـدَ صولتـک»؛ یعنی، ای وهب عجیب شـجاعتی داری! انوقت دسـتور داد سرش را بریدن و بعد آن سـر را آورده به سوی لشـکر گاه امام حسین پرتاب نمود. مادرش سر وهب را برداشته و بوسید و بعد به سوی لشـکر عمر بن سـعد انداخت و گفت: ای عمر بن سـعد بدان سر که «من» در راه خدا داده ام دیگر نمی خواهم. آنگاه مـادر وهب بـا عمود خیمه حمله کرد؛ ولی، امـام حسـین به او فرمود: ارجعی یـا امَ وهب انتِ وابنتکِ مع الرسول الله فانَ الجهاد مرفوعٌ عن النَساء» ای مادر وهب! برگرد، تو و پسـرت با رسول اللَه(ص) هستید، همانان جهاد از زنها برداشته شده است. بعضی می نویسـند که همسـر وهب گفت ای وهب! من میـدانم تو کشـته می شوی و بهشت خواهی رفت و مرافراموش می کنی، باید نزد امام حسـین با من عهد و پیمان کن که در روز قیامت از من جدا نشوی. هر دو نزد امام حسـین رفتند و همسـر وهب گفت: یابن رسول اللّه من دو حاجت دارم:

حاجت اولم این است که این جوان کشته می شود و من تنهایم مرا به أهل بیت خود بسپارید. حاجت دومم این است که وهب شما را

گواه بگیرد که در روز قیامت مرا فراموش نکند. اما م حسین از شنیدن این سخنان گریه نمود و فرمودند: حاجت تو برآورده می شود(۱)

روضه علی اکبر علیه السلام

روضه علی اکبر علیه السلام (۲)

هنگامی که علی اکبر روانه میدان شد، أبا عبداللّه یک نگاه مأیوسانه به وجود نازنین جوانش نمود فرمود: «اللهمّ أشهَدْ علی هؤُلاءِ الْقُوم فَقَد بَرَزَ إِلَیْهِمْ غُلامُ أَشْبَه النّاس خَلْقاً وخُلْقاً ومَنْطِقاً بِرَسُولِکَ کُنّا إِذَا اشْتَقْنا ألی نَبِیَک نَظَرنا إِلی وَجْهِهِ».

بسیاری می نویسند وقتی که علی اکبر روانه میدان شد، امام فرمود: فرزندم برو به همراه مادر، برادر وعمه هایت خداحافظی کن.

علی اکبر به خیام حرم برگشت و با صدای بلند فرمود: «أَلسَّلامُ عَلَیْک یا أَخاه! وعَلَیْکُنَّ یا أَهْلَ بَیْتاه! هذا آخِرُ السَّلامِ وآخِرُ الّکَلامِ واللِّقاءُ فِی الْجَنَّهِ».

وقتی صدای علی اکبر به گوش پرده [خیمه] نشینان حرم أبا عبداللّه رسیدند، همه به دور او حلقه ی ماتم زدند وچنان گریه وناله کردند که همه بیهوش شدند.

امام سجّاد فرمود: من در روز عاشورا بشدّت مریض بودم، یک دفعه دیدم یکی آهسته آهسته، دست وپای مرا می بوسید. نگاه کردم دیدم، برادرم علی اکبر است. گفتم ای برادر، چرا به حالت دگرگون واشکت

۱- / فاسخ التواریخ ،ج ۲ف ص ۲۷۰

۲- / مادرش لیلا مره بن عروه بن مسعود ثقفی. سحاب رحمت، ص ۴۶۴/ ۴۶۶

ریزان است؟ فرمود: برادرم، پدرم تنهاست ویارانش همه کشته شده اند. اینک من هم قصد جان فدای دارم.

در کتاب «روضه الأحباب» آمـده که أبا عبـداللّه لباسـهای جنگی را بربدن علی اکبر پوشانید و علی اکبر روانه میدان شد. وقتی وارد میدان شد، از شدّت گرما، غلبه ای تشنگی و سنگینی أسلحه به خیمه گاه برگشت وصدا زد:

یـا أَبَهِ أَلْعَطَشْ قَـدْ قَتَلَنِی وَثِقْـلُ الْحَدِیْـدِ قَـدْ إِجْهَـدَنِی فَهَلْ الی شَـرْبَهِ مِنَ الْماءِ سَبِیْلُ! إِتَقَوّی بِها عَلی الأَعْـداء». بابا جان! تشـنگی وسـنگینی اسـلحه مرا به زحمت انداخته است. آیا جرعه ای آبی هست تا برای دفاع دشمن قدرت یابم؟ [حضرت فرمود: پسرم! برو اندکی مبارزه کن که بزودی از دست جدت رسول اللّه سیر آب می شوی.

بعضـی می نویسد که أبا عبداللّه زبان علی اکبر را در دهان خود گرفته و مکیدند و برای او فهماندند که بابایت نیز تشـنه است، بعضـی می گوید که أبا عبداللّه انگشتر خود را بر دهان علی اکر گذاشت و فرمود، فرزندم أکنون به سوی میدان برگرد. همین که علی اکبر به میدان آمد مُرَّهِ بْنَ مُنْقَذْ عَبْدِی کمین کرده وبا نیزه حواله کرد و او را به روی زمین انداخت. آنوقت لشـکر عمر سعـد دَوْرَ او را گرفته وبدن او را قطعه قطعه کردند [فَقَطَعُوا بِسُـیُفِهِمْ إِرْباً إِرْبا]. علی اکبر صدا زد، بابا جان! این جدم رسول اللّه است أکنون مرا سـیر آب نموده و دیگر تشنه نمی شوم؛ امَا سیّد إبن طاووس روایت کرده است که علی اکبر صدا زد بابا جان! خدا حافظ

این جدم رسول اللّه است، به تو سلام می رساند که هر چه زودتر نزد ما بیا. همین که أبا عبداللّه نزد پسرش آمد:

«وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلی خَدِهِ وقال: قَتَلَ اللّهُ قَوْماً قَتَلُوْکَ». بعضی می نویسد: وقتی أبا عبداللّه بر بالین علی اکبر رسید، علی اکبر چشم را باز کرد و فرمود: ای بابا جان! می بینم که الآن درهای آسمان باز شده وحوران بهشتی نازل می شوند وجامهای شربت بر کف دارند و مرا به سوی خویش صدا می زنند و من به سوی آنها سفر می کنم.

راوی می گوید: أبا عبداللّه آمد وآمد همین که در نزد علی اکبر نشست، گاهی سخن می گفت ولی حرفی نمی شنیدند، وگاهی خون ها را از لب و دندانش پاک می کرد وگاهی صورت خود را به زخمهای بدن علی اکبر می مالد وگاهی می گفت ای نور دیده ای بابا! تو راحت شدی ولی مرا تنها گذاردی.

حمید بن مسلم می گوید: جوانان بنی هاشم آمدند به دور او حلقه ی ماتم زدند؛ اما یک زنی را دیدم که از میان خیمه دویدند وصدای واویلا می کشید. پرسیدم این زن کیست؟ گفتند زینب دختر علی است. وقتی نزد علی اکبر آمد خود را به روی بدن او انداخت وأبا عبداللّه او را به خیمه ها بردند و صدا می زد "احملوا أخاکم" ای جوانان بیایید علی اکبر را به خیمه گاه ببرید(۱).

۱- / سحاب رحمت ص۴۵۸-۴۶۶

آتش زدن خیمه گاه

می نویسد وقتی که در عصر عاشورا خیمه ها را آتش زدند، بیست و سه طفل کوچک از خیمه ها بیرون آمدند که از شدّت تشنگی می لرزیدند. یکی از بزرگان لشکر، به عمر سعد گفت: اگر می خواهی اینها را نزد یزید ببری، هیچکدام آنها به شام نمی رسد. دستور بده تا برای آنها آب دهند که از تشنگی هلاک نشوند. وقتی آب آوردند وبرای رقیّه آب دادند، رقیّه آبا را گرفته روانه قتلگاه شد! گفتند ای دختر کجا می روی؟

فرمود بابایم هنگام که به میدان می رفت تشنه بود، می خواهم آب را برای بابایم ببرم(۱) شب یازدهم حضرت زینب دیدند که رقیّه در میان خیمه نیست، با امّ کُلثُوم در بیابان گردش می کرد، همین که وارد قتلگاه شدند، دیدند که رقیّه نازدانه خود را روی بابا انداخته و دستهای کوچک خود را بر سینه بابا چسبانیده، راز و نیاز می کند. عمه ها خواست او را با نوازش از بابایش جدا کند ولی رقیّه حاضر نشد. آن وقت حضرت زینب با امّ کلثوم فرمود: ای خواهرم به خیمه برو، سکینه را بیاور شاید او بتواند خواهرش را از روی بدن بابا جدا کند. همین که سکینه را آوردند، رقیّه را جدا کرد وخواست به طرف خیمه ها بیاید، در بین را، سکینه به رقیّه گفت: ای خواهرم! بابا را از کجا شناختی؟ رقیّه گفت: خواهر جان! من بابا بابا می کردم ومی گشتم، ناگهان صدای شنیدم که می گفت: رقیّه اینجا بیا. چون آمدم آمدم یک مرتبه دیدم که این جا قتلگاهی شهدا است. از حضرت سکینه نقل شده است که وقتی بابایم کشته شدند من بدن بابایم را

۱- / تمره الحیاه ج۲ص۳۱۶

در آغوش گرفته و بی هوش شدم و در همان حال شنیدم که بابایم فرمود: شِیعَتِی ما إِنْ شَرِبْتُم ماءَ عَذْبٍ فَاذْکُرونِی* أَوْسَمِعْتُمْ بِغَرِبٍ أَوْشَهِدٍ فَانْدُبُوْنِی.

راوی می گوید: همین که سکینه به هوش آمد در حال گریه وناله بود که عده ای آمدند او را با ضرب تازیانه از بابایش جدا کردند. امام زمان (عج اللّه...) در زیارت ناحیه فرموده: یا جدا! هر صبح وشام برایت گریه وناله می کنم و به جای أشک خون گریه می کنم. ملّا سلطانعلی یکی از وعاظ می گوید در خواب از حضرت سؤال کردم یابن الحسن آن مصیبت که برایش خون گریه می کنی آیا مصیبت علی اکبر است؟ فرمود: خیر، اگر علی اکبر بود او نیز خون گریه می کرد. آیا مصیبت عباس است؟

فرمود: خیر، اگر عباس هم بود او نیز خون گریه می کرد. آیا مصیبت سیّد شهدا است؟ فرمود: خیر، اگر او بود نیز خون گریه می کرد. عرض کردم؛ پس، کدام مصیبت است؟ فرمود: مصیبت اسیری زینب کبری است.

حضرت زینب برای امام سجاد فرمود: وقتی آثار مرگ را به صورت پدرم مشاهده کردم، عرض کردم بابا جان امّ ایمن به من حدیثی را نقل کرده است که دوست دارم از شما بشنوم؟ بابایم اضافه بر حدیث امّ ایمن فرمود: گویا می بینم تو و دیگر زنان اهل بیت را در کربلا دشمنان اسیر کرده وشهر به شهر می برد وچنان بیم دارید که غارتگران شما را می ربایند .. دخترم صبر وشکیبایی را پیشه قرار دهید

ص: ۳۴۵

دیر راهب

چون لشکر ابن زیاد شب در کنار دیر راهب ماندند، سر اباعبداللّه را در میان صندوق گذاشته بودند... نیمه های شب صدای به گوش راهب رسید؛ چون گوش داد، ذکر وتسبیح شنید، برخاست وسر از پنجره بیرون کرد، دیدند که صندوقی در کنار دیوار است ونور از میان آن به سوی آسمان بالا می رود، و از آسمان ملائکه ها دسته دسته به زمین می آیند و می گویند: السلام علیک یابن رسول الله! السلام علیک یا أبا عبدالله السلام علیک یابن فاطمه زهراء. از این منظره تعجب کردم وشب تا صبح صبر نمودم صبح به میان لشکر رفته وسؤال کردم آیا بزرگ لشکر کیست؟ گفتند: خولی. نزد خولی رفتم سؤال کردم آیا داخل صندوق چیست؟

گفت سر مرد خارجی است که او را ابن زیاد به قتل رسانیده . گفتم نام او چیست؟ گفت: نام او حسین بن علی است. گفتم: نام مادرش چیست؟ گفت: فاطمه زهرا

دختر محمد مصطفی! گفتم وای بر شما؛ علمای ما راست گفتند که هرگاه این مرد کشته شود از آسمان خون می بارد. اکنون از تو خواهش می کنم ساعتی این سر را به من بده. خولی گفت: این سر را بیرون نمی آورم مگر نزد یزید تا از او جایزه بگرم. گفتم: آیا جایزه تو چیست؟

گفت: ده هزار درهم. «مَن» آن مبلغ را دادم و آن سر مطهر را تا یکساعت از خولی گرفتم و آن سر مبارک را با آب گلاب و مشک شست و بر سجاده خویش گذاشتم شهادت جاری کردم و گفتم یا اباعبداللّه هر وقت جدت را ملاقات کردی گواهی بده که «من» در نزد «تو» مسلمان

ص: ۳۴۶

شدم و بعد از آن راهب به پارسای ادامه داد. بعضـی می گوید: راهب به سر مقدس عرض کرد: ای سر سرور عالم! گمان دارم تو از کسـانی باشـی که در تورات وانجیـل وصف آنهـا آمـده انـد. یکـدفعه از آن سـر صـدا بلنـد شـد: انا المظلوم، اناالمهموم! اناالمغموم ، اناالّذی بسـیف العـدوانی الظلم قتلت اناالـذی بحرب اهل البغی ظلمت ... آن نصـرانی گفت: ای سـر خود را بیشتر معرّفی کن آن سر فرمود: انا

ابن محمد مصطفی، انا ابن علی المرتضی، اناابن فاطمه الزهرا، انا ابن خدیجه الکبری، اناابن العروه الوثقی، انا شهید کربلاف انا قتیل کربلا...

آمدن أُسَرا در قتلگاه

عمر سعد ملعون روز عاشورا سر امام حسین را با دست خولی بن یزید وعمید بن مسلم داده و نزد عبیداللّه فرستاد، و دستور داد که سـرهای بقیه ای اصـحاب أباعبداللّه را جدا کند. بروایت شـیخ مفید (ه) هفتاد و دو سـر را بریدن و آنها را به همراه شمر بن ذی الجوشن وقیس بن أشـعث و عمرو بن حجّاج به کوفه فرسـتاد و عمر بن سـعد تا ظهر روز یازدهم در کربلا ماندند و کشـته هـای سـپاه خو را خاك کردنـد؛ اما بـدن عزیزان فاطمه زهرا و یارانش را عریان بر روی زمین گرم کربلا باقی گذاشـتند واهل بیت أعبـداللّه را بر شتران بی جهاز و با صورتها کشوده در میان سـپاه دشـمن بیرون آوردنـد! و با امام سـجّاد که با غل و زنجیر بسته بودن از راه قتلگاه عبور دادند.

ص: ۳۴۷

همین که نظر اسیران به بدن مبارک أباعبدالله و سایر کشته گان افتاد، صدای گریه و ناله ای شان بلند شد.

سیّد بن طاووس می نویسید: که زنان را با سرهای برهنه و پای برهنه گریه کنان از میان خیمه ها بیرون آوردند و با حالتی اسیری از راه قتلگاه عبور دادند همین که چشمهای اهل بیت بر شهدا افتادند، فریاد بر آوردند.

راوی میگوید: سوگند به خدا که صدای زینب دختر علی از یادم نمی رود که صدا می زد، ای محمّد که فرشتگان بر تو

درود می فرستند، این حسین توست که به خون آغشته است و اعضای او از هم جدا شده است. یا جدا این حسین توست که به روی خاک گرم بیابان افتاده و با دها خاک را بر پیکر او می پاشد. یا جدا! این فرزندان توست که با اسیری می برند! یا زهرا، این حسین توست که سرش را از تن جدا نمودند و لباسهایش را ا بدنش بیرون آوردند.

راوی میگوید: یک وقت دیدم فرمود: «یا أخی أأنت أخی، أأنت إبن أُمّی و إبن والدی؟» سنگ ها، کلوخ ها و نیزه شکسته ها را کنار زد و بدن برادر را از زیر آنها بیرون آورد، اول لبان را روی گلوی بریده ای برادر گذاشت وجای را بوسید که نه پیغمبر بوسیده بود و نه علی و نه فاطمه. کجا رابوسید؟

همان رگهای بریده را و از شدّت حزن خود را به روی بدن برادر انداخت و بدن خود را از خون برادر رنگین نمود و صدا زد: ای برادرم ای کاش کور شده بودم و تو را این گونه نمی دیدم. ای کاش به زیر خاک

ص: ۳۴۸

رفته بودم؛ لیتنی مِتُّ قبل هذا الیوم و لا أراک کما أنت علیه، لیتنی وُ سِدْتُ الثَری»؛ ای کاش قبل از این به خاک رفته بودم(۱).

می نویسد وقتی که صفیه شنید برادرش حمزه عموی پیامبر شهید شد، خواست نزد برادر برود، رسول اللّه به فرزندش زبیر فرمود: برو مادرت را برگردان تا اینکه برادرش را با این حالت نبیند... می گویند: پیامبر تمام بدن حمزه را پوشانید و نگذاشت حتی پاهای حمزه را ببیند؛ اما در صحرای کربلا کسی نبود که زینب کبری را دلداری کند و بجای تسلیت با تازیانه از بدن برادر جدا کردند. می نویسد: وقتی روی بدن برادر آمد و از زیر سنگها و چوبها بدن پاره پاره برادر را بیرون آورد، آنقدر زخم در بدن داشت که جای سالمی وجود نداشت. روای میگوید: ناگهان دیدم سکینه دختر اباعبداللّه خود را بر روی بدن بی سر بابا انداخت و بی هوش شد بعد از آنکه به هوش آمد شانه ی بابا را گرفت و انگشتان پدر را بر دل خود نهاد و گاهی بر چشمان خود می کشید و از خون بابا بر سر و صورت می مالد و می گفت:

ای بابا دشمن مرا در کوچکی یتیم کرده است. بابا هرگاه شب تاریک شود به که پناه ببرم. بابا اگر تشنه شوم کی مرا سیر آب میکند. پدرچان گوشواره وردایم را به یغما بردند: یا ابتاه انتظر الی رووسنا المشکوفه و الی اکبادنا الملهوفأ و الی عمتی المضروبه والی امّی المسجونه؛ پدرم آیا می نگری به سرهای برهنه ما، به دلهای غمزده ما،به عمه تازیانه خورده ما، و مادر اسرم؟!

ص: ۳۴۹

۱- / ریاض القدس، ج۲، ص۱۸۹

راوی میگوید: سکینه بدن بابا را رها نمی کرد وقتی شمر ملعون لباس هایش را گرفته و هر چند با تازیانه می زدند دست از بدن پدر برنمی داشت و باضرب تازیانه از بابایش جدا کرد.

گفتار پنجم :داستانهایی آموزنده از رهبران دینی

اشاره

ص: ۳۵۱

صبر ایوب

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا حضرت ایوب گرفتار بلا شد؟ حضرت فرمود: ایشان به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد. بلکه به خاطر شکران نعمت بود؛ زیرا شیطان هنگام که به پیشگاه خداوند عرض کرد: اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت های فراوان است که به او داده ای؛ اما اگر این نعمتها از او گرفته شود، او هرگز بنده ی شاکر نخواهد بود!

خداوند: برای اظهار اخلاص حضرت ایوب برای همگان و تا اینکه ایشان الگوی برای جهانیان باشد، که او به هنگام نعمت و رنج شاکر است، به شیطان اجازه داد تا بر دنیای او مسلط باشد. آن وقت ابلیس از خدا خواست: اموال، زراعت و فرزندان او از بین ببرد. لذا آفات در مدت کوتاهی آنها را از بین برد؛ ولی، نه تنها از شکر ایوب کاسته نشد. بلکه تعظیم و شکر او افزوده شد. بعد شیطان از خدا خواست تا بدن ایوب بیمار شود. به هر حال هنگام او به بیماری مبتلا شد. بیماری او هفت سال و بر روایتی هجده سال طول کشید و حتی نزدیکانش او را ترک کرده و او را از شهر بیرون نمودند، تنها همسرش «لیا» دختر «یعقوب» و طبق بعض نقل «حمید» وفاداری خود را با شوهر حفظ کرد.

سرانجام حضرت ایوب در این آزمایش الهی پیروز شد و خداوند دستور داد که پای خود را بر زمین بکوب، چشمهء آبی می جوشد که هم خنک برای شستشوی بدن

ص: ۳۵۳

است و هم گوارا برای نوشیدن: ارکض برجلك هذا مغتسل بارد و شراب(۱) بنا براین، حضرت ایوب طبق آیات شفا یافت و خاندانش دوباره به سوی او با ز گشتند: و وهبنا له اهله (همان).

تکبّر ممنوع

تکبر ممنوع(۲)!

موسی بن جعفر در شأن علی بن یقطین فرمود: «یا علی ان لِلّه تعالی اولیاءً مع اولیاءِ الظَّلَمه لِیَدْ فَعَ بهم عن اولِیائِه و أنت منهم». روز علی بن یقطین در مدینه مشرف شد و کسب اجازه نمود ولی حضرت اجازه ملاقات نداد! عرضه کرد: «فدایت شوم من در انجام و ظایف خود کوتاهی نکرده ام؟ امام فرمود: «گمان می کنی ما از اعمال شما بی خبریم! علی بن بقطین گفت: «تقصیرم چیست؟» امام فرمود: «چرا فلان روز در کوفه برای ابراهیم جمال (پرورش دهنده شتر) اجازه ملاقات ندادی؟ اکنون تا او را راضی نکنی به «تو» توجه نخواهم نمود.» عرض کرد: من اکنون به او

۱- / آیه ۴۲ سوره ص

۲- دفن شهدا: روز سوم وقتی که أسد آمدند بدن های شهدا را دفن کنند؛ چون کنار بدن أباعبدالّله آمدند هرچه کردند نتوانستند آن بدن مطهر را بردارند. گفتند: برویم اول بدنهای سایر شهدا را دفن کنیم. بزرگ آنها گفتند: اجساد که سر در بدن ندارند و لباس بر تن ندارد، نمی شناسیم و اگر کسی از ما سؤال کنند این بدنهای کیانند؟ جواب نداریم. یک دفعه سواری رادیدند که از طرف قبله آمد و خود را به روی بدن أبا عبدالّله انداخت و او می بوسید و گریه می کرد وصدا زد بیایید من این بدنها را می شناسم. این بدن قاسم است، آن بدن برادرم علی اکبر است. وقتی که بدنها را یکی یکی دفن خاك نمودند یك وقت دیدیم که امام سجّاد وارد قبر شد «ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ عَلی مِنْخَرِ الشَّرِیف وهُوَ یَبْکِی ویَقُول: طُبی لِأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الشَّرِیف؛ امَا الدَنْیا فَبَعْدَکَ مُظْلِمَهُ والْآخِرَهُ بِنُورِکَ مَشْرِقَهٌ..» صورت خویش را به حلقوم بریده ای بابا گذاشت و فرمود: خوشا به حال زمینی که بدن تو را در بر گرفته است. بابا! دنیا بعد از تو تاریک شد وآخرت به نور تو منور و روشن گردید.

دسترسی ندارم. حضرت فرمود: امشب در بقیع برو، شتری را خواهی دید، سوار شو، تو را به منزل ابراهیم می رساند وبعد به مدینه می آورد! علی بن بقطین می گوید: شب هنگام به بقیع رفتم، شتری را منتظر خود دیدم و بر آن سوار شدم که بعد از لحظه ای خود را مقابل درب منزل ابراهیم جمال دیدم! ابراهیم را صدا زدم، از خانه بیرون آمد و فوراً بر او سلام کرده و عذر خواهی نمودم. او از من گذشت ولی من گفتم: اکنون صورتم را بر زمین می گذارم به پای خویش صورتم را مالش ده تا باد غرور از من خارج شود. من صورتم را بر خاک نهادم و او به پای خود صورتم را فشار می داد و من با خود می گفتم: «سری که باد غرور ونخوت دارد سزاوار است که زیر قدم ها لیه و مالیده

شود، چون رضایت ابراهیم جمال حاصل شد؛ سوار شتر بلا فاصله به مدینه رسیدم و صبح در حضور موسی بن جعفر آمدم وحضرت مرا مورد لطف خویش قرار داد.(۱)

غلام خرد مند

یک روز سلطان می خواست به بهانه که وزیر مدیریت قوی نداشت، بر کنار کند، گفت: چند سؤال دارم باید جواب دهی:

۱) خداوند چه می خورد؟

۲) خداوند چه می پوشد؟

۱- منهاج الولایه، علی قرنی، ص ۴۶۷

۳) خداونـد چه کار می کنـد؟ وزیر مأیوسانه به خانه برگشت. غلامش پرسـید، بسـیار مأیوسـید؟ گفت: سـلطان چیزی را سؤال کرده که نمی دانم. غلام گفت: مشکل شما چیست بگو شاید من بدانم!! در آخر مسئله را برای غلام مطرح کرد و غلام گفت: این که خـدا چه می خورد؟ بگو خـدا فقـط غم وعصه بنـدگانش را می خورد. «یـا ایّهـا النّاس أنتم الفقراء الی اللّه». چنانکه در دعای جوشن کبیر می گوید: ملجاء کلّ مطرود...

این که کار خـدا چیست؟ بگو کار خداوند پوشاندن عیب بندگان است. قال علیّ،(علیه السـلام): «لوکاشـفتم ما، تدافنتم؛ چون ستّار العیوب است. جواب سوّم را نزد سلطان می گویم. وقتی که وزیر نزد سلطان آمد، جواب را داد. سلطان گفت: خودت یاد داشـتی یـا از کسـی سؤال کردی؟ گفت: از این غلامـ خود یـاد گرفتم! سـلطان مقـام وزیر و غلامـ را عوض کرد. آنوقت وزیر گفت: ای غلامـ جواب سوّم چیست؟ غلام گفت: کار خـدا همین است که در یک لحظه مقام «من» و «تو» را تغییر داد. چنانکه در قرآن فرموده: (اللّهمّ مالک الملک تؤتی الملک من تشأ و تنزع الملک ممن تشاء*...آل عمران)

سنگسارِ گنهکار

در من لایحضر، باب حدود آمده که روزی گناهکار خدمت حضرت عیسی آمد وگفت: مرا پاک کن! (مجرد ۸۰ ضربه شلاق و معیل سنگسار) بناشد او را سنگسار کند. روز موعید که جمعیّت آمدند، گناهکار

گفت: هرکس گناهکار است، به من سنگ نیندازند. همه جمعیّت پراکنده شدند. فقط حضرت عیسی و پسر خاله اش حضرت یحیی ماندند. آنوقت حضرت یحیی نزد گناهکار آمد و گفت: «یا مُذنب عِظْنِی» ای گناهکار مرا موعظه کن؟ گناهکار گفت:

۱) لا تُخْلِیَنَّ بین نفسِک وهواها، فَتُرْدِکَ. ۲) لاتغضب.

قال الصادق ان رجلاـ جاء الی بن مریم علیه السلام فقال له: یا روح الله انی زنت فطرنی عیسی(ع) ان ینادی فی الناس لا یبقی احد الاـ خرج لتطهیر فلاـن فلما اجتمع واجتمعوا وصار الرجل فی الحفره نادی الرجل لا یجدنی من لله فی جنبه حد، فانصرف الناس کلهم الاـ یحیی وعیسی فدنا منه یحیی فقال له: یا مذنب عظی. فقال له لاتخلین بین نفسک وبین هواها فتردیک، قال رونی، قال: لا تعیرن خاطبا خطئیه قال: زدنی، قال: لا تغضب، قال:حسبی

۳) لاـ تُعَیِّرَنّ خاطِئاً بِخَطِئَطِه. در روایت دارد: «مَن عَیّرَ مؤمناً وُبْتُلِیَ». هرکسی دیگری را سرزنش کند، خودش مبتلاـ می شود. خانمی می گوید: یکروز زنی آمد و گفت: فرزندم صرفه می کند و احتیاج به شیر الاغ دارد کمی شیر الاغ می خواهم! من او را مسخره کردم! روز دیگر پسرم با همان مرض مبتلا شد و احتیاج به شیرالاغ پیدا کرد، من که دیگر چاره نداشتم رفته شیرالاغ همسایه را بدون اجازه گرفتم. مسخره باعث شد که من مبتلا به کار حرام نیز شدم.

نطفه مُلْکُ جهانها حکمت است* پروبال مرغ جانها همّت است

هر که در یک زرّه لاشیء گم شود*کِیْ بود ممکن که او مردم شود

هر که راه یک زرّه همّت داده از*کردُ عالم را از آن یک زرّه بیش

من غلام آنس همّت پرست*کو بغیر کمیا نارت شکست

نردبان این جهان ما، و من، است* عاقبت این نردبان خواهد شکست

لاجرم هرکس که بالاتر نشست* استخوانش سختُ تر خواهد شکست

ص: ۳۵۸

داستان اصحاب صحفه

برای اصحاب «صُیحْفَه» چند روز خرما آورد، یکروز أسعد گفت: یا رسول اللّه چقدر خرما بخوریم، جگرم سوخت؟! پیامبر فرمود: «نار جهنم أشدّ حرّاً» یعنی اگر آتش جهنم را بدانی که چگونه میسوزاند. أسعد بسیار متأثِر شد و دیگر تا آخر عمر شکوه نکردند. یکروز امیرالمؤمین مبتلا به چشم درد شد. رسول خدا به عیادت آمد وفرمود: یا علی چه حالی داری؟» فرمود: چشمم درد شدیدی دارد. پیامبر فرمود: علی جان وقتی که کافران را در جهنم می برد، وسیخ های از آتش را در بدن شان عبور می دهد. چنان ناله می کند که اگر به أهل دنیا برسد تحمل نمی تواند. فوراً امیر المؤمنین فرمود: یا رسول اللّه در میان آنها مسلمان هم پیدا می شود یا همه مشرك است؟ حضرت فرمود: کسی ظلم کند نیز چنین است. امیرالمؤمنین از جا بلند شد و فرمود: یا رسول اللّه درد چشمم فراموش شد.

عبرت از دیگران

شخص زانو درد به همراه همسرش در بیمارستان شفایحیایان تهران، وقتی داخل چندین اتاق رفتند، دیدند که بعض قطع نخاع و بعض فلج و بعض فقط سرش تکان می خورد! بسیار ناراحت شد. وقتی خانمش

گفت: بیا دکتر بیرویم. گفت: خانم بیرویم درد زانویم از بین رفت، زیرا از من «بدتر» هم وجود دارد.

ص: ۳۶۰

داستان تریماه

تریماه بعد از خلافت امیرالمومنان نامه حضرت را در «شام» به در بار معاویه آورد، دید که عمروعاص آنجاست. وقتی عمروعاص سؤال کرد از کجا آمدی؟ فرمود: «مِن عِنْدِ اِمام زَکّی تَقِیٍّ نَقّی بِرٍّ رَضِیٍّ مَرْضِیٍّ مِنْ عِنْدِ امامِ الْمعصوم امیرالمومنین علی بن ابی طالب». در حال که در شام کسی جرئت نداشت از علی دفاع کند. عمروعاص گفت: معاویه جلسه دارد، هر چه داری به «من» بده. تریماه گفت: «تو» مالک دوزخ هستی، «من» با «تو» نگهبان دوزخ کاری ندارم!! بعد یزید آمد و گفت: پدرم جلسه دارد، اگر پیامِ داری به «من» بگو. تریماه فرمود: «عِنْدِ کِتابُ مَخْتُوْم مِنْ امام معصوم» یعنی ای یزید!! «من» یک نوشته عالی دارم از حجّت خدا علی بن ابی طالب است و آن را جز به پسر خوانده ابوسفیان (تردید کرد و نگفت پسر ابوسفیان) به کسی دیگر تحویل نمی دهم!! یزید گفت: «تو» به بابایم توهین کردی! تریماه فرمود: پس نامه را بر می گردانم! یزید گفت: بایست پدرم ألآن می آید. تریماه وقتی معاویه را دید فرمود: «السلام علیک أیّها الملک العاصیّ» سلام بر تو ای پادشاه گناهکار!! معاویه گفت: بگو: السّلام علیک یا امیرالمومنین!

تریماه فرمود: ای معاویه، مؤمن عمّار، سلمان، اویس، و مقداد هستند و آنها أصلا تو را قبول ندارند و اینهایی که دور تو می چرخند و بدور تو جمع شدند هیچکدام مؤمن نیستند. معاویه گفت: بگو چکار داری؟

ص: ۳۶۱

فرمود: نـامه امیرالمؤمنین علی بن ابیطـالب را آوردم و پیـام نـامه این است که خلاـقت را رها و به أهلش واگـذار کن. وقتی که معاویه برای تریماه پول آورد، فرمود: ای معاویه من از تو هدیه نمی پذیرم!!

بنابر این، حُجر در عَذْرای دمشق شـهید شد و تریماه چنین دفاع کرد، امّا زید بن عَدِی بخاطر این که دائی اش در جنگ صفین به دست سـپاه امیرالمؤمنین کشـته شد، به لشـکر معاویه پیوست، عَدِی او را از خود نفی کرده وفرمود: دیگر او را زید بن عدی نگوییـد و اگر من او را پیـدا کنم، خودم از بین می برم. پس عـالمماننـد «حجر» و فرزنـدانش در وقت ضـرورت بایـد از حق و اصول دفاع کند.

بیماری در أثر گناه

در کلمه ای طیّبه ذکر نموده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردند آقازاده تان حضرت اسماعیل ناگهان تب کرده و در بستر است! حضرت هنگام بلای سر

فرزندش آمد دید تب عارضی و مزاجی نیست بلکه به سبب خاصّی پیش آمده است؛ خواست حقیقت آن را بداند فرمود پسرم راست بگو امروز چه کار کرده ای؟ گفت: کنیزی را صـدا زدم او اعتنا نکرد و من دنباال کردم تا او را أدب کنم، پایش بدامن پرهنش گرفت و بر زمین خورد، من هم او را رهـا نمودم و بر گشـتم حالاـ می بینم تب کرده و افتاده ام. حضـرت فرمود: شـکر خدا را که تلافی فرزندم را در دنیا قرار داده است و به آخرت نیفتاده است.

شفقت گبر به پرندگان

بزرگی می نویسد بیرون صحرا رد می شدم دیدم گبری دامن پر از گندم در صحرایی پر از برف؛ برفها را عقب کرده و مقداری گندم می ریزد و رد می شود! نزد او رفتم و گفتم ای جناب گبر چکار می کنی؟ گفت امروز برف همه جا را گرفته است، من به فکر پرنده ها افتادم. من با او گفتم: «انَما یتقبَل اللَه من المتَقین» و تو که تقوی نداری، تو که أهل توحید نیستی، عمل تو فایده ندارد، این چکاریست که انجام می دهی؟ جواب خوبی داد و گفت من گبر هستم؛ اما خدای عالم که خالق این پرنده هاست وخالق من وهمه است، آیا می بیند یانه؟ گفتم البتَه می بیند. گفت برایم کافیست. طولی نکشید او را در مراسم حجَ مشاهده کردم به من رو کرد و گفت دیدی که خالق من و پرنده ها چگونه تلافی کرد و مرا با اسلام هدایت کرده.

مهرپرنده وجوجه هایش

در روایت دارد عربی در مدینه می خواست خدمت رسول اکرم (ص) بیاید در اثنایی راه زیر درختی چند جوجه ای پرنده بود و آنها را برداشت تا خدمت پیامبر هدیه ببرد و متوجَه نبود که ما در جوجه ها همراهش خواهد آمد. وقتی که به مسجد رسید، جوجه ها را جلو پیامبر

ص: ۳۶۳

گـذاشت. در این اثنا، مادر جوجه ها دانه ای در دهان داشت {آب یا گندم آورده بود} پائن آمد و منقارش را به دهان جوجه ها نمود و فرار کرد تا آن را نگیرد. باز به دنبال خوراکی دیگر رفت و مرتبه دوم نیز خودش را نزد جوجه ها انـداخت. در حال که پرنـدگان از آدم بیسار وحشت دارد پیامبر رو به اصـحاب نمود و فرمود؛ آیا مهر این پرنـده را با این بچه مشاهـده کردیـد؟ گفتنـد: «رأیئنا عجبا» فرمود؛ قسم به خـدای که مرا به پیامبری مبعوث کرده است خـدای عالم مهربانیش نسـبت به بنـدگان اش هزاران درجه از این پرنده نسبت به جوجه هایش بیش تر است. آن وقت اصحاب خوشحال شدند.

مسافرت امام باقر در شام

هشـام بن عبـدالملک همیشه از محبوبیت امام باقر (ع) در میان مردم نگران بود؛ و همواره تلاش می کرد تا مانع افزایش پیروان آن حضـرت گردد. یکسال امام باقر (علیه السـلام) همراه فرزنـدش «جعفر بن محمّـد» به زیارت خانه خـدا مشـرف شدنـد، امام صادق (علیه السلام) در بین جمعی راجع

به فضـیلت أهل بیت سـخن اراد فرمود که توسط مأمورین در مکه به هشام رسـید و هشام از این سـخن به شـدت ناراحت شـد؛ ولی در مراسم حـج متعرض امام و فرزنـدش (علیهما السـلام) نگردید، اما وقتی که به پایتخت خود (دمشق) بازگشت به حاکم مدینه دستور داد که امام باقر و فرزندش به

ص: ۳۶۴

شـام بفرست. امـام ناگزیر همراه فرزنـدش به شام آمدنـد. هشام که می خواست عظمت خود را اظهار کنـد وضـمناً از مقام آن حضـرت بکاهد، سه روز به مردم اجازه ملاقات نداد. با توجّه به این که در حکومت هشام جز کانون شـعرا، کانون دانشـمندان وجود نداشت. او نتوانست

دانشـمندانی را برای مناظره دعوت کند. لذا مسابقه تیر اندازی تشـکیل داده و امام (علیه السـلام)را در آن مسابقه خواست تا به واسـطه شـکست در مسـابقه از عظمت امـام کاسـته شود، هنگام که امام باقر (علیه السـلام) وارد مجلس شـد، هشام با اصـرار و همزمان به یکی از تیر انـدازان بنی امیّه اشاره کرد که تیر وکمان خود را به آن حضـرت بدهد. امام باقر (علیه السـلام) کمان را گرفـت و تیرهـا را پشـت سـرهم در چلـه کمـان نهـاد بطـور کـه تیر اوّل را بـه هـدف زد وهشت تیر دیگر را به چوبه تیر قبلی. حاضـرین به شـدّت تحت تـأثیر تیر انـازی امـام بـاقر (ع) قرار گرفت و هشـام که نقشه ای خود را خُنثی دیـد، بی اختیـار گفت: آفرین بر «تو» ای اباجعفر تو سـر آمـد تیر انـدازان «عرب» و «عجم» هستی!! امام باقر و فرزنـدش را در کنار خود نشاند و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسـته سروری بر عرب وعجم است آیا این تیراندازی را چه کسی به «تو» آموزش داده است و در چه مدتی آن رافرا گرفته ای؟

حضـرت فرمود: «ما» خانـدان اکمال دین و تمام نعمتیم (الیوم أکملت لکم دینکم* مائـده ۳) وکمال را از یکـدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از چنین افرادی (حجت) خالی نمی ماند.(۱).

۱- محمّد بن جزیر بن رستم الطبری، دلائل الامامه

مادر جعفر بر مکی در طلب پوست گوسفند

محمـد بن حنـان می گویـد روز عیـد قربـان در خـانه مـا یک زن محترمه ای به دیـدن مادرم آمـد. از مادرم سؤال کردم ایشان کیست؟ فرمود: مادر جعفر بر مکی است. تا فهمیدم مادر جعفر است، سـلام کرده و بعد گفتم بی بی شـما سرد و گرم روزگار را زیـاد چشـیده ای، عبرتی برای مـا بگو؟ گفت: چه بگویم؟ بهترین عبرتها حال خود من است؛ چون در یکی از روز های عید قربان شـماره غلامان و کنیزان «من» حـدود چهار صد نفر بودند، آنگاه جعفر امر کرد به عدد هر غلام و کنیز یک قربانی کنم! مـن همـان سـال از جعفر گِله کردم که تشرسـفات مرا کم کرده است و امروز که نیز عیـد قربـان است، منزل شـما آمـده ام که پوست قربانی تا نرا برایم دهید تا زیر پایم بیندازم

برمکی در حمام

برای فضل بن یحیی برمکی رئیس الوزراء هارون پسـری متولـد شـد، رفت شاعری را آورد و گفت خداونـد به من پسـری داده است می خواهم برایش مولودیه بگوییـد. شاعر سه تا شـعر گفت: «ویفرح بالمولود من آل برمکی » فضل از بس خوشـش آمد یکصد هزار در هم به شاعر داد و یک قبالهء ملک را هم بنام او کرد و آن شب شاعر غنی شد. شاعر

ص: ۳۶۶

خوشـش آمد که شـعر بخوانر همان سه شـعر برای پسـر برمکی را شـروع کرد و خواندن . دید یکوقت کیسه کش صـیحه زد و غش کرد بعـد از دقـایقی بهوش آمـد آنگـاه شـاعر جریـان را سوال کرد که چرا یکـدفعه غش کردی؟ گریه کرد و گفت این شعرهـا را برای چه کسـی گفته شـد گفت برای پسـر فضل بن یحیی برمکی وقتی بـدنیا آمـده بود ما آن شب این چنـد شـعر را خواندم و برایم ثروتی زیاد داد. کسـیه کشـس گفت من بدبخت همان پسـر فضل هسـتم که روزگار به جایی رسـیده که کسیه کشی نم . ای عقلاء این نتیجه دنیاست

ازدواج عابد با دختر اشراف زاده

عابـد ابو مسـیر که در عباده قوی بود و در مسـجد « براثا» شب و روز سـرگرم عبادت بود. یک روز عبور دختر یکی از اشـراف زادگان در آن مکان افتاد. همینکه چشمش به عابد افتاد منقلب شد و نزد عابد آمد. بعد از احوال پرسی عابد به او گفت: «من» دیـدم که دنیـا آخرش فـانی است؛ پس چه بهتر که از اول رهـا کنم. دختر گفت: ممکن است مرا به همسـر ی خود در آوری؟ عابد گفت: بلی با یک شرط ، و

آن این است که با همین حصـیر بسازی و گرنه با این وضع اشـرافی «تو» ازدواج ما سازگار نیست. دختر پذیرفت و مراسم عقد بسادگی برگزار شد. وقتی که وارد حجله شد ند، دختر دید زیر پای ابو مسیر یک حصیر است، گفت: ابومسیر اگر می خواهی با همدیگر باشیم و برای خدا کار کنیم، بین بدنمان و خاک

هیچگونه فاصله ای نباید باشد و این حصیر راهم کنار بگذار تا روی خاک مثل شب اول قبر عروسی کنیم.

گناه شب پاک می شود.

در کتاب لوامع البیَنات می نویسد که جوانی تا ئب رو به خدا نمود وهمیشه یک دفتر جیبی با خود داشت و روزها اگر گناهی از او با زبان ، چشم، دست یا پا

سرمی زد، آن گناه را ثبت می کرد و سحر گاه درِ خانه ای خداوند آن گناه را بیاد می آورد و از صمیم قلب می گفت: «الهی العفو» وقتی عادت این جوان صالح این بود؛ یکوقت گناهی از او سرزد، او دفتر را در آورد تا گناهی خود را بنویسید، دید تمام صفحه های گناهانش پاک است و سر جایش آیات فرآن « اولئک یبدل الله سیئاتیهم حسنات » نوشته شده است. لذا رسو ل خدا فرمود: بعد از نماز دستها رااو به سوی خدا بلند کرده و بگوئید «بک یا الله»

جسد تازه هزار ساله.

در کتاب روح وریحان آمده که در زمان ناصر الَدین شاه قاجار قبر علی بن بابویه در شهرری در أثر آمدن سیل منهدم شد و نیاز به تعمیر پیدا کرد، وقتی که برای تعمیر آن مبلغی معین شد و می خواستند شالوده بریزید قبری آشکار شد و دید بدن ابن بابویه قمی پس از هزار سال تازه

ص: ۳۶۸

بود حتی نـا خنهای شـیخ که حنا بسـته بود، رنگ حنای ناخن هم از بین نرفته است. به ناصـرالّدین شاه خبر دادن و او گفته بود خودم مایلم بیایم این منظره را ببینم، شاه می آید و بعد بناء را تعمیر می کنند که همان تعمیر هنوز باقی است

توبنده ای من هستی!

در سابق سـلطانی با طمطراق می گـذشت به عالمی رسـید که نشسـته بود، عالم از جایش حرکت نکرد، سـلطان ناراحت شد و دور زد نزدیک او بازآمـد و آن عالم از جا بلند نشد! گفت: مگر مرا نمی شناسـی؟ گفت: چرا شـما را خوب می شـناسم. شـما غلام کسـی هستی که من سـلطان آن هسـتم؛ یعنی،تو اسـیر ریاست و شهوتی، در حالیکه شهوت و ریاست مغلوب و اسیر «من» است، تو ذلیل پول و زرق برق دنیا هستی و من آنها را نمی خواهم.

ابوذر فریب نمی خورد!

وقتی ابوذر در شام تبلیغات ضد اموی را بدون ترس انجام می داد، و هر چه می توانست مقام علی را آشکار و بطلان معاویه را آشکار می کرد و از جلو کاخ معاویه می گذشت و فریاد می زد آیا این را ه و روش انسان است ؟

ص: ۳۶۹

معاویه هر چه تلاش کرد نتوانست ابوذر را ساکت کند. یکروز به این دو غلام دو صد اشرفی داد و گفت: اگر توانستید به ابوذر بقبولانید من شما را آزاد می کنم. آنها هم کیسه ای اشرفی را برداشتند و خدمت ابوذر آمدند و نشستند و پولها را جلو وی گذاشتند! ابوذر فرمود: این پول از کجاست؟

گفتند: از بیت المال است. ابوذر فرمود: به همه این اندازه پول داده اید ؟ گفتند: خیر، فقط برای شما است. ابوذر فرمود: بردارید که من احتیاج ندارم. اشاره به طغار کرد و فرمود: تا این هست احتیاجی ندارم . غلامها خیال کرد طغارپر از اشرفی است. وقتی که آمدند سرطغار را برداشتند، دیدند دو قرص نان جویی است. گفتند داخل آن چیزی نیست. ابوذر فرمود: یکی برای ظهر و دیگری برای شبم است؛ امّا فردا هم معلوم نیست که جزء عمر باشد. غلامها با التماس افتادند و گفتند: معاویه به ما دستور داد که اگر بتوانیم این پول را به شما بدهیم که دیگراسم علی را نبرید، شما را آزاد می کنتم . ابوذر فرمود: آیا من این پول را بگیرم که شما آزاد شوید وخودم بنده او شوم؟! (۱)

شریح قاضی اسیر کیسه زر

ابن زیاد برای قاضی شریح گفت: نظرتو درباره ی کشتن حسین چیست؟ دفعه اول قلمدان را به سرش زد که سرش شکست و گفت من

۱- / سفینه البحار،ج ۲، ص ۴۵۲

بـا قتـل حسـین فتوا دهم ؟ !! شب ابن زیاد دو یا سه کیسه ی زر که هر کـدام دارای صـد اشـرفی بود، برایش فرسـتاد و فردا در مجلس گفت: دربـاره حسـین چه فکری کرده ای ؟ آن خبیست بـا جرأت گفت: هر چه فکر کردم، دیـدم کشـتن حسـین لازم است؛ چون می خواهد فساد کند. ابن زیاد ملعون گفت: این فتوا را در مسـجد روی منبر بگو. وقتی قاضـی شریح درمسجد فتوا داد، همه ی مسلمانان برای رضاء خدا به جنگ حسین آمدند و کسی جز حبیب و مسلم بن عوسجه برای یاری حسین نماند.

جنازه سکندر و دستهای باز

می گویند اسـکندر ذو القرنین وقتی مردن وصـیَت کرد که جنازه مرا نپوشانید و دو دستم را نیزآشکار بگذارید و کسی نفهمد منظورش چیست؟ بعد از آنکه جنازه را حرکت دادند، دانشـمندان هر کدام جملاتی گفتند؛ ولی مادرش گفت: پسـرم در حال حیاتت خیلی خلق را موعظه می کردی لکن موعظه امروز تو از همه بالاتر است که می گویی دستی خالیم را به مردم نشان بده تا مردم ببینند من به دست خالی زیر خاک می روم؛ آدم باید شـعور پیدا کند و شـعور در وقت مرگ است که انسان می فهمد اشتباه کرده است.

ص: ۳۷۱

بهلول در گورستان

روز وزیرهارون از کنار قبرستان می گذشت، دید بهلول تنها در قبرستان استخوانها را جابجا می کند و عقب چیزی

می گردد! گفت: بهلول اینجا چکار می کنی؟ گفت امروز آمده ام اینها را از هم جدا کنم ومیان آنها بین وزیر، دبیر، سرهنگ، سرتیپ، تاجر، حمال و... فرق بگذارم ؛ یعنی، ببینم داخل اینها کدام وزیرند و... هرچه نگاه می کنم می بینم همه مثل هم هستند و اینها در دنیا بیخود سرهم می زدند! و زیر گفت: خوب بهلول تو چرا شهر را رها کرده و اینجا آمده ای، آیا اینجا ماندنی شده ای ؟ گفت: حقیقتش این است که در شهر مرا اذیت می کنند و در این جا کسی به من کار ندارد.

وزیر گفت آیا با مرده ها نیز گفتگو داری؟ گفت: بلی. گفت: آیا جوابت را هم می دهد؟ گفت: بلی. همه ای اینها برایم یک جواب می دهند؛ چون «من» با آنها می گویم: ای قافله ای با ر انداخته کی از اینجا حرکت می کنید؟ آنها هم می گویند: ما اینجا بار انداخته ایم و منتظر شما هستیم که تا باهم وارد صحرا محشر شویم. «متی ترحلون؟ حتی تجئون.

پاسخ به نامه منصور

منصور به امام صادق(علیه السلام) نامه نوشت که «چرا مانند دیگران در مجلس من من نمی آیی؟». امام صادق در پاسخ فرمود: «در نزد ما (از نظر مادّی)چیزی نیست که برای آن از تو هراسی داشته باشم، و در

نزد تو (از نظر اخروی) چیزی نیست که به طمع آن به تو امیدوار باشم؛ یعنی نزد تو نه نعمتی وجود دارد که بیایم و برای آن به تو تبریک گویم، و نه تو خود را در بلا و معصیّت می بینی که من بیاییم و به جهت آن به تو تسلیت بگویم؛ پس به چه جهت نزد تو بیایم؟

منصور گفت: «نزد ما بیا ما را نصیحت کن.!!» امام صادق فرمود: «کسی که علاقه به دنیا دارد، نزد تو می آید؛ زیرا ثروتش به خطر می افتد، و اگر آخرت خواه باشد، نزد تو نمی آید.» منصور گفت: «سوگند به خدا او با این جواب، دنیا خواهان را از آخرت خواهان، مشخّص نمود، و او، که در اطراف من نمی آید، آخرت خواه است، اما کاری به دنیا ندارد.(۱)

شیطان و دو دینار

عده ای از بنی اسرائیل درختی را عبادت می کرند، عابدی متوجَه شد، تبر را بر داشت تا درخت را قطع کند. شیطان

پیوسته او را منع کرده و می گفت چرا دست از عبادت بر داشته و این کار بدون سود را انجام می دهی؟ تا این که هر دو در کشمکش واقع شد و شیطان مغلوب شده بر زمین افتاد. عابد بر سینه او نشست. شیطان گفت مرا رها کن یک پیشنهادی دارم اگر قبول نکردی هر کاری داری بکن.

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۱۸۴.

شیطان در مقام پیشنهاد گفت: من روز دو دینار زیر بالش تو می گذارم بر دار، صرف خود و مستمندان دیگر کن و دست از قطع درخت بر دار! عابد پذیرفت و شیطان تا دو روز بر این پیمان عمل نمود، روز سوَم عابد هر چند زیر بالش را جستجو نمود چیزی نیافت و بار دوم تبر را بر داشت تا این که برود درخت را قطع کند. وقتی با شیطان بر خورد نمود در حال کشمکش عابد مغلوب شد و بر زمین افتاد! آنوقت شیطان که بر سینه ای عابد نشسته بود گفت:

اگر دست از قطع کردن درخت بر نداری تو را می کشم. عابد سوال کرد چرا در مرتبه اول مغلوب و در مرتبه دوَم غالب شدی؟ شیطان گفت در بار اول هدف تو خدا بود؛ اما بار دوم هدف تو دنیار بود!!

از محبوبم جدا مکن

شخصی می گوید: در مدینه چند سال قحطی بود، هر چند مردم نماز باران خواندند، باران نیامد. یک روز غلامی را

در یک دامنه ای کوه دیدم که در حال راز ونیاز است و می گفت: خدایا! ما که چنین هستیم؛ امّا «تو» رحمتت را از ما قطع مکن. یک دفعه دیدم که اوضاع تغییر کرد. یقین کردم که تأثیر دعای غلام است. او را دنبال کردم تا ببینم کیست. دیدم غلام امام سجَاد علیه السلام است. گفتم هر طور باشد او می خرم و خدمتگذار او می شوم. نزد امام سَجاد رفتم عرض کردم آقا یکی از غلامهای شما را می خواهم. فرمود کدام یکی را؟ وقتی غلام را پیدا کردم ناراحت شد وگفت ای مرد مرا از «محبوبم» جدا می کنی؟

ص: ۳۷۴

گفتم تو را می برم تـا این که خدمتگـذار تو بـاشم؛ چون در فلان مکان دیـدم دعا می کردی و خداونـد در أثر دعای تو باران رحمت را فرستاد. غلام تا این جمله را شنید گفت: خدایا! من نمی خواستم راز بین «من» و «تو» را دیگران بداننـد و حال که دیگران نیز متوجَه شده است مرا از این دنیا ببر! این دعا را گفت و از دنیا رفت.

صبر در امانت

روز پسر ابو طلحه انصاری از یاران پیامبر(ص) مریض شد. همین که همسر ایشان احساس کرد بچه اش از دنیا می رود، به بهانه ای ابوطلحه را نزد پیامبر فرستاد. وقتی ابوطلحه از در وازه خارج شد پسرش از دنیا رفت. امَ سلیم جسد پسرش را در پارچه ای پیچید و در گوشه ای خانه گذاشت و به اعضای خانه گفت: خبر مرگ بچه را به پدرش مگوئید. بعد غذای مطبوعی را تهیَه نمود وقتی ابوطلحه آمد، سؤال کرد فرزندم چگونه است؟ امَ سلیم گفت: استراحت نموده است. بعد از صرف غذا یی مطبوع گفت: ای ابو طلحه! اگر کسی نزد «ما» امانتی بگذارد و او را به صاحبش بر گردانیم ناراحت می شوی؟ ابو طلحه گفت: سبحان اللَه. وظیفه ای ما همین است. همسرش گفت: پسر که از طرف خداوند نزد ما امانت بود، او امروز امانتی خود را گفته است. ابوطلحه گفت: اکنون من به صبر از تو که مادر او هستی سزاوار ترم.

ص: ۳۷۵

ابوطلحه بعـد از دفن فرزند نزد پیامبر رفته وجریان را به حضـرت بیان نمود. حضـرت فرمود سپاس خداوند را که در میان امَت من نیز زنی هماننـد زن بنی اسـرائیل صـبور قرار داده است. سؤال شـد صـبر آن زن چه بـوده است؟ حضـرت فرمـود: زن برای مهمانـان غـذا را آمـاده نمود. در وقت صـرف غـذا نگهـان دو فرزنـدش داخل چاه افتادنـد اما زن جنازه ها را بیرون آورد و در پـارچه قرار داد و در گوشه خـانه گـذاشت و برای مهمانان خبر نـداد تا مهمانان نارا حت شود! بعـد از رفتن مهمانان، شوهرش سؤال نمود بچه هاکجاینـد؟ زن گفت: در اتـاق دیگر. همین که مرد بچه ها را صـدا زد، ناگهان آن دو کودک زنـده شدنـد و بسوی پدر و مادر آمدند وقتی زن این منظره را دیدند گفت: سبحان اللَّه! این هردو مرده بود و خداوند به خاطر صبر «من» آنها را زنده کرده است(۱).

بخشاینده گنهکاران

روز حضـرت موسی در کوه طور عرض نمود: ای خدای عارفان! ندا آمد لبیک. سپس عرض کرد ای خدای اطاعت کنندگان! ندا آمد: لبیک. صدا نمود ای خدای گنهکاران؟ سه مرتبه پاسخ داد لبیک لبیم لبیک!

حضـرت موسـی سؤال کرد پروردگارا! حکمت چه بود که به اسا می نیکو یاد کردم یک بار پاسخ آمد؛ امَا تا گفتم ای خدای گنهکـاران سه مرتبه پاسـخ شـنیدم؟! نـدا رسـید ای موسـی عارفان با معرفت خود و نیکو کاران به اطاعت خود اعتماد دارد؛ امَا گنهکاران جز فضل و رحمت «من» راهی

۱- / بحار الانوار، ج۲، ص ۹۰

ندارد. اگر من آنها را از در رحمت خویش نا امید کنم با در چه کسی پناه آورند(۱).

انفاق های بی منَت

امام حسین علیه السلام درویشی را دید و سؤال نمود: ای مرد اسمت چیست و فرزند کیستی؟ درویش گفت: فلان فرزند فلان. حضرت فرمود مدَتی است که در پی تو راه می روم؛ چون در میان یاد داشتهای پدرم دیدم که چندین درهم از تو بدهکار است و أکنون می خواهم پدرم را از دین شما برء الذمَه نمایم. لذا در این صورت با فقیر کمک نمود

* مرد فقیر در یک نامه نزد امام حسین علیه السلام اظهار حاجت نمود؛ امَا حضرت قبل از خواندن نامه حاجت او را بر آورده نمود. شخصی به حضرت گفت: بهتر بود با خواندن نامه حاجت او را بر آور ده مر کردی!

حضرت فرمود: همین که تا خواندن نامه نزدم بایستد، مورد سؤال خداوند خواهم قرار گرفت.

ص: ۳۷۷

۱- / قصص التَوابیین، ص۱۹۸

خضر را فقیر فروخت!

یک روز در بازار بنی اسرائل چشم فقیر به حضرت خضر افتاد و گفت: برایم کمک کن. خضر گفت ندارم. فقیر گفت: «بوجه اللّه لما تصدقت علیَ» خضر گفت تو الآن که مرا به «وجه؛ یعنی عظمت».خداوند سوگند داده ای ومن چیزی ندارم و نمی خواهم تو را نا امید کنم. لذا مرا به عنوان غلام بفروشی! فقیر او را آورد به چهار صد درهم فروخت؛ ولی خریدار به او کاری را واگذار نمی کرد که او ناتوان است. روز خضر گفت بر من هیچکاری زحمت ندارد. خریدار گفت: پس این سنگها را به فلان مکان ببر. برای جابجای آن سنگها که در یک روز چندین نفر لازم بود خضر تنها در یک ساعت منتقل کرد. روز دیگری که خریدار مسافرت می رفت به در خواست خضر، خریدار گفت مقداری خشت بزن؛ امَا خضر هم خشت زد و هم یک اتاق ساخت وقتی خریدار آمد تعجب کرد و گفت: تو را به خدا قسم کیستی؟ خضر جریان فروختنش را بیان کرد. آنوقت خریدار عذر خواهی نمود و خضر گفت مرا رها کن دوست دارم خدا را عبادت کنم. وقتی آزاد شد فرمود: سپاس خداوند را که بعد از بردگی مرا آزاد نموده است.

غلامم بندگی را می داند

غلامی دید که مولایش بسیار اندوهگین است! گفت: ای مولا چرا غصَه داری؟ مولا گفت: بدهکارم. غلام گفت مرا بفروش و دین را اداء

ص: ۳۷۸

کن. مولا گفت: قیمت تو چیزی نیست. غلام گفت قیمت مرا به انـدازه بـدهکاری خود بگو و هر که گفت چرا این قدر قیمت بگو این بندگی را خوب می

دانـد. وقتی مولا در بازار صـدا می زد همگان خنده می کرد. شخصـی آمد وقتی سـبب گرانی را جویاشد. مولا گفت او طریق بنـدگی را خوب می دانـد. خریـدار با همان شـرط خریـد وبه خانه آورد و دسـتور داد او را شـلاق بزنند. غلام در حال خوردن تازیانه، نه گیریه می کرد ونه علت تازیانه را سؤال می نمود! خریدار دستور داد رهایش کنند. بعد از رهایی مولا از غلام سؤال نمـود آیـا مگر احساس درد نمی کردی؟ گفت چرا. مولاـ گفت: مگر بی جهت کتـک نمی خـوردی؟ غلاـم گفت چرا. مـولا گفت: پس چرا اعتراض نکردی؟ گفت: «من» عبد و «تو» مولایی! شایسته نیست که عبد در مقابل مولا چون وچرا کند.

پیروی شایسته

روزی شاه بهمراهی وزیر بیرون شـهر می رفتنـد. دیوانه ای را دیدند که یک سـگی را نزد خود نشانده و دارد بازی می کند. با وزیر گفت کمی تأمل کن تا همراه این دیوانه شوخی کنیم! وزیر گفت می ترسم دیوانه بی ادبی کند. شاه گفت: باکی نیست. آن وقت شاه نزد دیوانه آمـد وگفت: ای آزاد مرد «تو» بهتری یا «سـگت»؟ دیوانه گفت: سگ هر گز از فرمان این گـدا {من} تخلف نمی کند؛ پس اگر «شاه» و «گدا» از فرمان

ص: ۳۷۹

خداوند اطاعت کنند البتّه، از سگ بهترند؛ امّا اگرنافرمانی کنند مسلماً سگ از هر دوی آنها بهترند.

مناظره امام رضا

شیخ صدوق می نویسد: مأمون از متکلمان و گروهای مختلف افراد را دعوت می کرد تا بر علیه امام رضا(علیه السلام) غلبه کنند؛ چون مأمون بر وجود امام حسد میورزید؛ اما، امام(علیه السلام) با هر کسی بحث می کرد، به عظمت امام رضا(علیه السلام) اعتراف می کردند.(۱)نوفلی می گوید: مأمون عبّاسی به فضل بن سهل دستور داد که دانشمندان مذاهب مختلف همچون: «جاثلیق» (رئیس اسقفهای مسیحی) و «رأس الجالوت» (رئیس علمای یهود). «عمران صابی» (بزرگ فرشته پرستان یا ستاره پرستان). «هربذ اکبر» (قاضی آتش پرستان) و پیروان زرتشت. «نسطای رومی» (پزشک رومی) و متکلمان را جمع کند. وقتی که فضل بن سهل آنها را گرد آورد، مأمون عبّاسی به وسیله ی «یاسر» متصدّی امور امام رضا(علیه السلام) از امام تقاضا کرد، که در صورت تمایل با سران مذاهب مختلف سخن بگوید، و امام رضا(علیه السلام) پاسخ داد که فردا خواهم آمد، چون وقتی که «یاسر» برگشت، امام(علیه السلام)به من (یعنی نوفلی) فرمود: ای نوفلی! تو عراقی هستی و

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۵.

عراقی فهمیده است؛ از این که مأمون این مشرکان و صاحبان عقاید را گرد آور ده است چه می فهمی؟»

من در جواب امام(علیه السلام) عرض کردم: فدایت گردم، می خواهد شما را بیازماید و میزان دانشتان را بشناسد... امام(علیه السلام) فرمود: «آیا می هراسی آنها دلیل مرا باطل کند؟»

عرض کردم: نه، به خدا سوگند، هرگز چنین هراسی ندارم، و امیدوارم خداوند تو را بر آنها غالب و پیروز گرداند. امام(علیه السلام) فرمود: «ای نوفلی!دوست داری بدانی مأمون چه وقت پشیمان می شود؟» گفتم: آری. امام(علیه السلام) فرمود: «آن وقت که من بر أهل تورات با توراتشان، و بر أهل انجیل با انجیلشان، و بر أهل زبور با زبورشان، و بر صابئین با زبان عبری شان، و بر هربُذان با زبان پارسیشان، و بر رومیان با زبان خودشان، و بر اصحاب مقالات با لغت شان استدلال کنم، آنگاه هر دسته ی را محکوم و دلیل آنها را باطل کردم، و دست از عقیده و گفتارش برداشتند و به سخن من اعتراف کرد، مأمون می فهمد مسندی که بر آن تکیه کرده است، حق اونیست و در این هنگام مأمون پشیمان می گردد.» بعد امام(علیه السلام) فرمود:

«وَ لا ـ حَولَ وَ لا ـ قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ العَظیم». بامداد دیگر امام رضا(علیه السلام) به مجلس آنان آمد...، «رأس الجالوت» عالم یهودی گفت: ما از تو جز تورات، أنجیل، زبور و صحف ابراهیم و موسی نمی پذیریم، امام(علیه السلام) قبول کرد و برای اثبات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به همان کتب استدلال فرمود. وقتی که آنها امام(علیه

السلام) را تصدیق کردند، امام رضا(علیه السلام) فرمود: «ای گروه اگر در میان شما کسی مخالف است و پرسشی دارد بی شرم و بیم بگوید». عمران صابی که در علم کلام نظیری نداشت گفت: ای دانشمند! اگر خودت به پرسش دعوت نمی کردی، سؤال نمی کردم؛ زیرا من به کوفه، شام، بصره و جزیره رفتم، و با متکلمان آن ها سخن گفتم، کسی را نیافتم که وحدانیت خدا را بر من ثابت کند. وقتی که امام رضا(علیه السلام) وحدانیت خدا را اثبات کرد، عمران قانع شد و گفت:

سرور م گواهی می دهم که خدا چنان است که شما فرمودی و محمد بنده اوست که برای هدایت مبعوث گردیده است، آن گاه رو به قبله کرد و به سجده افتاد و اسلام را اختیار کرد. وقتی که متکلمان سخن عمران را شنیدند دیگر چیزی سؤال نکردند و مأمون شرمسار گردید.(۱)

علم امام جواد علیه السلام

هنگام مأمون خواست دخترش را به امام جواد ازدواج کند بنی عباس آمدند وگفتند: یا امیر المؤمنین هل تزوج قره عینك صبیّاً لم یتفقه فی الدّین اللّه ولا یعرف فریضه ولا سنّه ولا یمیز بین الحلال والحرام. فقال المأمون والله انّه لَأَفقه منکم وأعلم بالله و برسوله ... واعلمکم بکتاب الله ... فسالوا....فقال یحیی بن اکثم یا اباجعفر اصطحك الله ما

۱- توحید، صدوق، ص ۴۲۹؛ اثبات الهداء، ج ۶، ص ۴۵.

تقول فی محرم قتل صیدا؟ فقال: قتله فی حل اوحرم؛ عالماً وجاهلاً؛ عمداً اوخطاً؛ عبداً اوحراً؛ صغیراً او کبیراً؛ مبدیاً او معیداً؛ من ذوات الطیر او غیرها؛ من صغار الطیر اوکبارها؛ مصراً علیها او نادماً؛ محرما للعمره اوللحج.

بعد از پاسخ به این شقوق متعدد!! مأمون گفت: احسنت یا اباجعفر نسأل یحیی عن مسأله: فقال علیه السلام ماتقول: فی رجل نظر الی امرأه اول نهار حرماً ثم حلت له ارتفاعه؛ ثم حرمت علیه عندالظهر ثم حلت له عندالعصر؛ ثم حرمت علیه عند المغرب ثم حلت له العشا؛ ثم حرمت علیه نصف الیل ثم حلت له عندالفجر؟ فقال یحیی لاـ ادری؟ بعد از عجز یحی بن أکثم، مأمون پاسخ را از امام جواد چنین دریافت نمود: هی امه نظرها اجنبی بشهوه و هو حرام؛ ثم اشترا ها ارتفاع النّهار؛ و اعتقها الظهر و تزوجها عصر؛ و ظاهر ها المغرب وکفر العشا؛ و طلقها رجعیاً نصف الیل و رجعها الفجر. قال المؤ نین للعباسیون قد عرفتم ماکنتم تنکرون!! ثم تزوج ابنته ام الفضل ذلک المحل

آثار انفاق

اما رضا علیه السلام فرمود: در بنی اسرائیل سالیان پی در پی قحطی شدیدی آمد، یکروز زنی نان را در دهان گذاشت که سائلی او را صدا زد «من» گرسنه ام؟ زن لقمه ی نان را از دهان خود بیرون آورد و به

سائل داد. ناگهان بچه کوچکی او را در بیابان گرگ به دهان گرفته و فرار کرد! مادرش به دنبال گرگ در حال دویدنـد صدا می زد. خداونـد جبرئیـل را فرسـتاد و بچه را از دهـا ن گرگ گرفت و به مادر تحویل داد و فرمود «یا امه الله» این لقمه به جای آن لقمه ی توست

تأخیر مرگ

روزی حضـرت عیسـی برای حواریون گفت: این مرد ساعتی دیگری فوت می کند، آماده باشید تا براو نماز بخوانیم. مرد رفت و بعد از چند ساعتی برگشت. حواریون گفتند: یا نبی اللّه، آن مرد هنوز زنده است؟ حضـرت عیسـی از مرد سؤال کرد ای مرد چه کار خیری انجام داده ای؟ گفت: به درویش گرسـنه دو قرص نان دادم. حضرت عیسی گفت بعد از آن چه دیدی؟ گفت: پشـته ای هیزم داشـتم که از میان آن یک مار سـیاه بیرون آمد. حضرت عیسی گفت: مار مأمور کشتن او بوده منتها وقتی که او صدقه داده است خداوند او را آن بلا نجات داده است.

ص: ۳۸۴

گفتار ششم :توسل و بندگی در ماه رمضان

اشاره

از آنجا که ماه رمضان طبق آیات وروایات یکی از مهمّترین ماهها است. لذا بسیار مناسب است که در این گفتار ششم به تفسیر بخشی از ادعیه آن بپردازیم؛ زیرا در عظمت این ماه همین بس، که قرآن معیار تشخیص حق از باطل و بیان کننده دستورات سعادت آدمی است در این ماه نازل شده است، همچنان طبق روایات همه کتابهای بزرگ آسمانی مانند تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن در این ماه نازل شده اند. چنان که رسول خدا صل اللّه علیه وآله در آخرین جمعه ماه شعبان به آصحابش فرمود: «ای مردم! ماه خدا با برکت، آمرزش و رحمت به سوی شما رو می آورد، این ماه بر ترین ماهها است، روز های آن بر ترین روز ها است، لحظات و ساعات آن بر ترین ساعات است و در این ماه به ضیافت خداوند دعوت شده اید و جزو کسانی هستید که مورد اکرام خداوند قرار گرفته اید.. (۱)

از خداوند استدعا داریم که بحق محمّد و آل محمّد علیهم السلام، اموات خونندگان محترم و اموات این حقیر را نیز مشمول ثواب این آیات و ادعیه بگرداند. .

۱- / وسایل الشیعه، ج۷، باب ۸۱، ابواب احکام شهر رمضان

دعای روز اول رمضان

اللَهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین وقیام فیه قیام القائمین ونبهنی فیه عن نومه الغافلین وهب لی جرمی فیه یا اله العالمین واعف عنی یا عافیاً عن المجرمین:

خدا یا! روزه ام را در این ماه روزهء روزه داران واقعی وقیام را قیام، قیام کنندگان راستین قرار ده، مرا از خواب غفلت بیدار و از گناهانم در گذر ای خدای بخشنده ای گنه کاران.

روزه وعبادت واقعی آن است که با خشوع قلب وتمام اعضا وجوارح باشد. در شناخت غفلت امیرالمومنینی فرمود: کفی بالمرء غفله أن یصرف همَته فی مالایعیینه؛ یعنی ریا، در کارهای که هدف واقعی او نیست تلاش می کند. یا «کفی بالرجل غفله أن یضیع عمره فی مالاینجیه»؛ یعنی عمر خویش را در عمل ضایع می کند که مایه ای نجات او نباشد. (مدرک غررالحکم)

بدیهی است که رضایت خداوند در سایه ای اطاعت او است که در این مورد محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام عن آبائه عن علی قال : ان الله اخفی اربعه فی اربعه اخفی رضاه فی طاعته فلاتستصغرنَ شیئأ من معصیته فربما وافق سخطه وانت لاتعلم واخفی اجابته فی دعوته فلاتستصغرن عبدا من عباده فربما یکون ولیه وانت لاتعلم (۱)

۱- / وسایل ج۱ ص۱۱۶

دعای سوم رمضان

اللهمَ ارزقنی فیه الـذَهن والتنـبیه وباعـدنی فیه من السـفاهه والتمـوئه واجعـل لی نصـیباً من کـل خیر تنزل فیه بجـودک یـا أجود الأجودین

خدا در این ماه فهم و قدرت عقلانی و آگاه کردن دیگران را روزی ام کن و مرا از جهل و نادانی و عدم درک صحیح مسائل دور ساز. ذهن؛ یعنی فهم در لغت: القوَه فی العقل؛ ذهن یعنی توانمنـدی عقلانی. تنبیه؛ یعنی آگاه کردن دیگران و نقطه مقابل این دو سـفاهت و تمویه (فریب) است؛ پس سـفاهت، نـادانی و کنـد فهمی و عـدم قوَت در عقل و تمویه یعنی امر را بر خلاف حـق جلوه دادن و همچنـان تکـبر نیز از مصـداق سـفاهت است و خداونـد فرموده: ولا ـتمش فی الا ـرض مرحـا انَک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولاً(۱). به نخوت گام برندار زیرا، نه می توانی زمین را بشگافی و نه در بلند کوها توانی رسید.

قال رسول اللَه(ص): ان ابعد کم یوم القیامه منی الثر ثارون وهم المتکبرون؛ یعنی دور ترین شما از من در روز قیامت پر گویان یعنی همان متکبران هستند.

قال علی (ع): عجبت للمتکبر الَذی کان بالامس نطفه ویکون غذا جیفه.

ص: ۳۹۰

۱- / سوره اسرا، آیه ۳۷.

قال السَّجاد (ع): وقع بین سلمان الفارسی وبین رجل خصومه فقال له الرجل: من أنت یا سلمان! فقال سلمان: اما اولی واولک فنطفه قذره واما آخری واخرک فجیفته منتنه. فاذا کان من یوم القیامه ووضعت الموازین فمن ثقلت میزانه فهو الکریم ومن خفَّ میزانه فهو الئم (امالی صدوق)

امام صادق: ما من رجل تکبر او تجبَر الا لذلَه وجدها فی نفسه(الکافی ج۲)

دعای روز پنجم رمضان

اللهمَ اجعلنی فیه ن المستغفرین و اجعلنی فیه من عبادک الصالحین القانتین...

خدایا، مرا از استغفار کنندگان و در زمره بندگان صالح و مطیع خویش قرار ده. راغب اصفهانی در مفردات می گوید: المغفره من الله هو أن یصون العبد من أن یمسَه العذاب؛ یعنی، مغفرت از جانب خدا؛ یعنی در خواست بنده از خدا برای مصونیت و محفوظ ماندن از عذاب است. بنابراین، استغفار؛ یعنی در خواست بر طرف کردن عذاب است.

عن ایوب بن نوح قال: قال رضا، سبعه اشیاء من الاستهزا: من استغفر بلسانه و لم یندم بقلبه، فقد استهزء بنفسه (کسیکه با زبانن از خدا طلب مغفرت کند؛ ولی در قلب و عمل از گناه نادیم نشود خود را به مسخره گرفته است) و من سئال الله التَوفیق و لم یجتهد، فقد استهزاء بنفسه و من استحزم ولم یحذر فقد استحزء بنفسه؛ و من سأل الله الجنَه و لم یصبر

علی الشدائد فقد استهزا ء بنفسه، و من تعوذ بالله من النَار و لم یترک شهوات الدَنیا فقد استهزاء بنفسه، و من ذکر الله و لم یسبق الی لقائه فقد استهزاء بنفسه شرط استغفار هماهنگی بین اعضاء و جوارح است(۱).

منظور از بنده ء صالح و قانت در فراز دوم دعا؛ صالح ؛ یعنی شایسته؛ اما قانت؛ یعنی خاضع از ماده قنوت؛ یعنی لزوم اطاعت با خشوع؛ چون گاهی ممکن است عبادت از روی میل و رغبت کامل نباشد. لذا در قرآن فرموده اقامه ی نماز برای کسانی که خاشع نباشد سنگین است «انها لکبیره الاَ علی الخاشعین». لذا گاهی می گوییم نماز را خواندم و بارم سبک شد در حالی که صالحین نماز را بار نمی دانند بلکه نماز را دوبال به سوی عروج و سیر الی الله می دانند چنانکه در روایت آمده: « انَ الصلاه معراج المؤمن» نماز که وسیلهء پرواز روح انسان به سوی خداوند است. آیا بال بر پرندگان سنگینی می کند ؟ خیر . بلکه اگر بال نباشد پرنده نخواهد بود.

پیامبر روز گوسفندی را ذبح کرد و به یکی از همسرانش فرمود گوشتها را برای نیازمندان تقسیم کن. همسرش بعد از تقسیم گوشت نزد پیامبر آمد و فرمود: یا رسول الله همه ی گوشتها تمام شد فقط یک سر گوسفند باقی مانده است. پیامبر فرمود: در حقیقت همه ی گوشتها باقی است فقط یک سر آن از بین رفته است. لذا قانت کسی است که با خضوع و تسلیم خدا را عبادت کند

ص: ۳۹۲

۱- / بحار الانوار ، ج ، ۷۵، ص ۳۵۶

دعای روز هفتم

اللهم اغنی فیه علی صیامه و قیامی و جنبنی فیه من هفواته و آثامه و ارزقنی فیه دکرک بدوامه بتو فیقک یاهادی المظلین..

خدایا! در انجام روزه و عبادت این ماه یاریم ده و مرا از لغرش ها و گناها دور بدار و ذکر و یاد مدام خودت را به من روزی ده، به توفیقت ای هدایت کنندهء گمراهان. مهمترین أثر عمل انسان در ماه رمضان در سایه روزه گرفتن و انجام

عبادات و طاعات، تقوی است که در قرآن آمده: «یا ایها الَذین آمنوا کتب علیکم الصیام .... (سوره بقره، آیه ۱۸۳).

در فراز دوم دعا آمده: وجَنبنی فیه من هفواته وآثامه. هفوات جمع هفوه به معنای لغزش است وآثم جمع أثم به معنای گناه است. گاهی لغزش ها گرچه گناه هم نباشد آثار منفی اجتماعی اش بیشتر از گناه است و باعث ذلت انسان می شود.

امیر المؤمنین فرموده: «اصل السَلامه من الزلل قبل الفعل والرویه قبل الکلام» ریشه سالم ماندن از خطا اندیشیدن قبل از کار و مطالعه و بررسی قبل ازسخن است . در روایت دیگری فرموده: «الاستبداد برأیک یزلك و یهورك فی المهاوی» استبداد در رأی و نظر تو، را در لغزش قرار می دهد و باعث حیران تو در امور می شود.

ص: ۳۹۳

در روایت دیگر دارد: «کثیره العجل یزل الانسان» زیادی عجله و شتاب انسان را در خطا قرار می دهد و اساساً عنصر دوام در هر کاری رمز موفقیّت در آن کار است. لذا در دعا دارد: «ورزقنی ذکرک بدوامه»:

ره رو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

لذا امیر المؤمنین فرموده: «قلیل یدوم خیر من کثیر منقطع» کمی ادامه دار از زیادی که قطعشود بهتر است در جای دیگر فرمود: «دوام الذکر ینیر القلب و الفکر»؛ ذکر مداوم باعث روشن شدن قلب و اندیشه می شود.

قال رسول الله (ص): قال الله کلَ عمل ابن آدم هو، له. غیر الصَیام هو، لیَ وأنا اجزء به. (خصال صدوق)

قال رسول اللَه (ص): علیکم بالصَوم، فانَه محسمه للعروق ومذهبه للأثر: بر شما باد روزه گرفتن که آن رگها را می برد (شهوات را کم می کند) و سر مستی را می برد.

قال علی(ع): فرض الله الصَیام ابتلاء لاخلاص الخلق.

قال علی(ع): حرس الله عباده المؤمنین بالصَلوه والزَکاه ومجاهدت الصَیام تسکیناً لِأطرافهم وتخشیعاً لابصارهم وتذیلیلا لنفوسهم وتحفیظاً لقلوبهم: روزه برای آرام کردن اعضا وجوارح وخشوع دیدگان وفروتنی جانهاشان وخضوع دلهاشان می باشد.

قال رسول اللَه (ص): الصَوم جنَه مالم یخرقها؛ یعنی روزه سپهرست اگر آن را با عمل بد از بین نبرد.

قال الصَادق (ع): نوم الصَائم عباده وصمته تسبیح وعمله مستقبل و دعاؤه مستجاب.)

قال رسول اللَه (ص): من صام یوماً فلو اعطی ملء الارض ذهباً ما وفیی اجره دون یوم الحساب؛ یعنی، هر کسی یک روز داوطلبانه روزه بگیرد. اگر با اندازه زمین به او طلا داده شود، اجر خود را کامل دریافت نکرده و فقط در روز قیامت اجر کامل را دریافت می کند. (معانی الاخبار)

قال علی: صوم الجسد امساک عن الاغذیه باراده واختیار خوفاً من العقاب ورغبه فی الثواب والاجر صوم النفس امساک الحواس الخمس عن سائر الماثم وخلو القلب عن جمیع اسباب الشر (عزر)؛ یعنی، روزه نفس نگهداشتن حواس پنجگانه از دیگر گناهان وخالی کردن دل از دیگر عوامل زشت وبد است.

قال الصادق: اذا اصبحت صالحا فلیصم سمعک وبصرک من الحرام وجارحتک وجمیع اعضائک من القبیح...

قال رسول اللَه(ص): یقول الله من لم تصم جوارحه عن محارمی فلا حاجه لی فی ان یدع طعامه وشرابه من اجلی. کسی از حرامی من دوری نکند لازم نیست از طعام وشراب دوری کند.

قال صادق: اذا صمت فلیصم صمعک وبصرک وشعرک وجلدک...

ص: ۳۹۵

دعای روز هشتم

اللهم ارزقنی فیه رحمه الایتام و اطعا الطعام و افشاء السلام و صحبه الکرام بطولک ... خدایا رحم به ایتام و توجه مهربانانه به یتیمان را روزی ام بدار و توفیق اطعام به گرسنگان و آشکار نمودن سلام و همنشینی با نیکان را به من عطا کن به فضل و عطایت ای پناه گاه امیدواران.

قال رسول اللّه صلی علیه وآله فرمود: «من مسح یده علی رأس یتیم ترحماً له اعطاه الله عزوجل بکل شعره نور یوم القیامه. هرکس دست مهربانی روی سر یتیم بگذارد خداوند به اندازه هرمویی که از زیر دست او عبور می کند در روز قیامت به او ثواب عطا می کند.(من لایحضر ج۴ص۳۷۱)

و نیز فرموده: «من مسح یده علی رأس یتیم ترحماً له کتب الله له بکل شعره علیه یده حسنه»؛ هرکس دست مهربانی خود را بر روی سر یتیمی بگذارد. خداوند برای او در مقابل هر مویی که دست او بر روی آن قرار گرفته است، حسنه ای قرار می دهد .

سأل هشام بن حکم أباعبدالله علیه السلام عن عله الصیام: فقال انَما فرض الله الصَیام لیستوی به الغنی الفقیر و ذلک انَ الغنی لم یکن یجد مس الجوع فیرحم الفقیر؛ یعنی، برای اینکه ثروتمند مزه گرسنگی را بچشد در نتیجه به هرکس نیازمندان باشد.

قال السّجاد علیه السلام: من سقاه المؤمن، سقاه اللّه من رحیق المختوم، و من أطعمه من جوعٍ، أطعمه اللّه مِن ثِمارالجنّه، ومن کساه من

عری، کساه اللّه من إستبرق وحیریر، ومن أخـدمه أخاه المؤمن، ماهنا بمهنه ویشـدّ به عضـده أخدمه اللّه من الولدان المخلدین، وأسکنه مع أولیائه الطاهرین(۱).

قال رسول اللّه(ص): من أغاث أخاه المسـلم حتّی یخجه من همّ وکربه... کتب اللّه له عشـر حسنات ومحا عنه عشر سیئات و رفع له یوم القیامه عشر الشّفاعات(۲)

قال الرسول اللّه(ص): ومن دکرم أخاه المؤمن المسلم بکلمه او لقمه فرج بها کربه [مشکلات] لم یزل فی ظلّ الممدود(۳)

دعای روز هفدهم

الهم اهـدنی فیه الی صالـح الاعمـال و اقض لی فیه الحوائـج والامـال یـامن لایحتـاج الی التفسـیر و السـئوال یـا عالما بماصـدور العـالمین صل علی محمـد... خـدا مرا در این ماه به انجام اعمال صالـح هـدایت کن و حاجات مرا در این ماه برآورده بفرما ای خدای که نیاز به تفسـیر و سؤال نداری و ای دانا به آنچه که در دلهای جهانیان است، برمحمد و آل محمد و دودومانش درود بفرست .

۱- / فقه الرّضا علی بن بابویه

۲- / ثواب الأعمال.

۳- / رساله السعدیه العلامه الحلی

قـال أبو جعفر الثـانی _ امـام جواد_ علیه السـلام: المؤمن یحتـاج الی ثلاث خصال: توفیق من الله و واعظ من نفسه و قبول ممن ینصحه.

بدون توفیق الهی گاهی کار بر حسب ظاهر خوب و بد از کار در می آیند چنان که امام صادق علیه السـلام به یکی از شـیعیان خود که در منازل مختلف سفر حج گوسفندی ذبخ می کرد و از حاجیان پذیرایی می کرد فرمود: و تذلَ المؤمنین؟ آیا مؤمنان را خوار می کنی؟ آن شـخص در پاسـخ گفت: یابن رسول الله من به قصـد خـدمت به حاجیان گوسـفندی ذبـح می کردم و از آنها پذیرایی می نمودم. امام به او فرمود: کسانی که دور سفره اطعام تو می نشستند به خود فکر می کردن که چرا چنین کاری از آنها ساخته نیست و احساس حقارت می کند.

عن حسـین بن ابی العلاء قال: خرجنا الی مکه نیفا و عشـرین رجلا فکنت اذبخ لهم فی کلَ منزل شاه فلما اردت أن ادخلی علی أبی عبدالله قال: یاحسین و تذلَ المؤمنین؟ فلت: أعوذ بالله من دلک. فقال: بلغنی انَک کنت تذبح لهم فی کل منزل شاه؟ فقلت: مااردت الاَ الله. قال: قال : اما عملت ان منهم من یحب ان یفعل مثل فعالک فلا تبلغ مقدرته فتقاصـر الیه نفسه. فقلت استغفرالله و لا اعود. (وسائل الشیعه ج۱۱ص۴۱۵ باب۳۳)

بنـابر این در ظـاهر خـدمت گرچه ارزش است امـا ممکن است همین کـار خوب دارای چنین آفتی هم باشـد. اگرچنین کـار به توفیق و هدایت الهی همراه باشد می توان در شکل دیگر نیاز مؤمنان را برآوده کرد که منجر به تحقیر نشود.

شخصی می گفت: سالها قبل در میدان شوش تهران سوار اتومبیلی شدم راننده شخصی را به من نشان داد که مشغول گدایی بود گفت: این شخص مدتی کاسب آبرومندی بود هر روز مقدار عدسی تهیه می کرد و در ساعت مشخص به کاسب ها و رهگذران گرسنه می فروخت و از این طریق امرار معاش می کرد. روز شخص ناخود آگاه به اوتنه زد و عدسی ها ریخت و ظرفش شکست. مردم محل از این وضع دلشان به رحم آمدند و به او کمک کردند. بعد از اتمام ماجرا مبلغ خوب به دست او آمد که چندید برابر فروش عدسی های هر روز او بود. لذا از آن روز به بعد چندید بار عمدا عدسی ها را ریخت و شکستند ظرف را تکرار کرد و در نهایت امروز کارش به گدایی رسیده است. در حال که روز اول اگر آنهایی که به این شخص کمک کرد؛ فکر می کرد کار خوبی کرده اند؛ ولی او را تبدیل به یک گدا کردند؛ اما اگر کسبه ها با هدایت الهی دور هم جمع می شدند و از او سؤال می کردند سرمایه ات چقدر بود؟ به میزان سرمایه اش به او کمک می کردند و او زندگی خود را آبرومندانهٔ می گذزاند. لذا انسان در کارهای زوزمره نیاز به توفیق خدادارد که در قرآن آمده: و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم و الله یعلم و انتم لاتعلمون. (بقره ۲۱۶)

سؤال: اگر جهاد مانند امور دیگر فطری است چگونه با طبع انسان ناخوشایند است؟

پاسخ: مسائل فطری هنگام در انسان تجلی می کند که با شناخت همراه باشد چون انسان فطرتا خواهان سود و متنفر از زیان است و این در

مورد است که مصداق سود وزیان را بداند؛ ولی اگر در تشخیص آن دچار تردید شود و موضوع سودمندی را زیان آور پندارد بر اثر این برداشت

فطرت او گمراه خواهد شد و از امر مفید بیزار می شود. لذا جهاد و مصرف مال برای افراد سطحی نگر زیان محسوب می شود؛ اما افراد دور نگر که میدانند شرف و عظمت در ایثار وجهاد است و با آغوش باز استقبال می کنند. چنانکه افراد نا آگاه از داروی تلخ متنفرست؛ اما وقتی که بداند سلامت و نجاتشان در گرو مصرف آن است، بسیار با عشق و علاقه مصرف می کند.

علاوه بر این، وقتی یقیناً تسلیم امر خدا شویم که خداوند حکیم و آگاه از امور است، میپذیریم که خداوند در هر یک از دستورات خود مصلحتی را دیده که مایه ی نجات و سعادت بشر است و از بندگان دستورات را مانند داروی شفابخش با جان و دل پذیرا می شود .

دعای روز یازدهم رمضان

اللهمَ حبَ الی فیه الاحسان و کره الیَ فیه الفسوق و العصان و حرَم علیَ فیه السخط و النیران بعونک یا غیاث المستغیثین؛ خدایا احسان را در این ماه محبوب تر من قرارده و معصیت را در نظرم ناپسند قرار ده آتش غضبت ر ابر من حرام گردان.ای فریاد رس بیپناهان.

محدث نوری صاحب مستدرک می گوید: باتحقیق «من» بهترین احسان زیارت عاشوری و حوائج مومنین است .

ص: ۴۰۰

روز پیامبر از محلی عبور می کرد، دید شخصی در حال ذبح پاه را روی صورت حیوان گذاشته و مشغول تیز کردن کاردش است. پیامبر ناراحت شد و فرمود: می خواهی حیوان را دوبار ذبح کنید؟ چون پاه گذاشتن به صورت حیوان بدتر از ذبح آن است: ووضع رجله علی صفحه شاه فقال أتریدون أن تمتیها موتتین. بعد دستور کلی داد: «ان الله کتب علیکم الاحسان فی کل شی فاذا قتقلتم فاحسنوا القتله و اذا ذبحتم فاحسنوا الذبحه».

امیر المؤمنین فرمود: « لکل شی قیمه و قیمه کل امراء مایحسنه»: ارزش هر انسان به مقدار پختگی کار او است هرچه کار نیکوتر انجام شود ارزش آن کار و انجام دهنده اش بلا می رود .

علامه طباطبایی به همراهی عده ای مهمان بوده اند که میزبان خربزه ای را آورد و علامه تنها آن خربزه را میل نمود! درحال که در ظاهر چنین عمل از چنین شخصیت بعید است که هیچگونه توجَه به دیگران نکند. وقتی علت را سؤال کردند فرمود: خربزه تلخ بودریا، ترسیدم که اگر شما بخورید ممکن است سخنی بگویید و صاحب خانه ناراحت شود. لذا خواستم به این کار حیثیت و آبروی صاحب خانه را حفظ کنم.

ص: ۴۰۱

دعای روز دوازدهم رمضان

اللهم زینی فیه بـالستر والعفـاف واسـترنی فیه بلبـاس القنـوع والکفـاف واحملنی فیه علی العـدل و الانصـاف و آمنی فیه من کل ماا‌حاف بعصمتک یا عصمه الخائفین.

خـدایا مرا در این ماه با ستر وعفاف زینت ده و لباس قناعت را برانـدامم بپوشان و مرا در اجرای عدالت و انصاف سوق ده و از هرآنچه می هراسم ایمن ساز به عصمتت ای ملجا و پناه خائفین.

در قرآن زیباترین ماجرای حفظ عفت داستان حضرت یوسف است که خداوند به «احسن القصص» از وی تعبیر می کند.

در معنـای عفت گفته انـد: عـفَ: ای کـف عن مـا لایحـل و لایجعـل من قـول اوفعـل. عفت؛ یعنی خـود داری کردن از کـار یا گفتاری که جایز و یا زیبا نیست؛ پس معنای عفت محدود به دست برداشـتن و چشم پوشیدن از غرایز جنسی و شهوانی نیست. بلکه شامل کار و گفتار نامناسب و ناشایسته نیز می شود.

خداوند فرموده: ومن کان غنیّاً فلیستعفف (۱) همچنان فرموده: یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف(۲).

امام علی فرمود: ألا وان لکل مأموم اماما یقتـدی به ویستضـیء بنور علمه ألا وان امامکم قـد اکتفی من دنیاه بطمریه ومن طعامه بقرصیه ألا

۱- / سوره نساء، آیه ۶

۲- / بقره۲۷۳

وانکم لاتقدرون علی ذلک ولکن اعینونی بورع واجتهاد {تلاش در عبادت} وعفه وسداد

علی (ع) فرمود: ماالمجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجرا ممن قدر فعفَ

علی (ع) فرمود: عفت بزرگترین جوانمردی است.

قال رسول اللَه(ص): ثلاث اخافهن علی امتی من بعدی: الضلاله بعد المعرفه ومضلات الفتن وشهوه البطن والفرج. گمراهی بعد از شناخت فتنه های گمراه کننده وشهوت شکم ونفس.

قال علی(ع): الفضایل اربعه اجناس: احدها الحکمه وقوامها فی الفکره والثانی: العفه وقوامها فی الشهوه والثالث القوه وقوامها فی الغضب والرابع العدل وقوامها فی اعتدال قوَی النفس.

دعای روز هجدهم

اللهم نبهنی فیه لبرکات اسحاره و نور فیه قلبی بضیاء انواره و خذبکل اعضایی الی اتباع آثاره بنورک؛ خدایا در این ماه مرا از برکات سحرش آگاه کن و قلبم را از شعاع انوارش نورانی گردان و جوارحم را در جهت تبعیت آثار آن قرار ده، به روشنی نورت ای روشن کننده ی دل های عارفان .

ص: ۴۰۳

پیامبر (ص): بهترین اوقاف برای دعا، سحر هاست . آنگاه آیات مربوط به طلب بخشش فرزندان حضرت یعقوب را از پدرش به خاطر بدی که نبست به یوسف کرده بودند را تلاوت فرمود. فرزندان حضرت یعقوب گفتند: پدر برای گناه ماطلب بخشش کن، ما خطا کردیم. حضرت یعقوب فرمود: بزودی برای سشما طلب آمرزش می کنم (۱) اینکه حضرت یعقوب در همان لحظه دعا نکرد و فرمود بزودی برای شما طلب بخشش می کنم. برای این بود که در سحر دعا کند.

عن ابی عبدالله قال : قال رسول الله : خیر وقت دعوتم الله فیه الاسحار و تلاهذه الایه فی قول یعقوب سوف استغفر لکم ربی و قال اخر هم الی السحر(۲)

نیز رسول خدا در کلامی به امیذ المؤمنین فرمود: در دل شب نماز بخوان گرچهه به اندازه وقت دوشیدن گوسفند باشد و در سحرها دعاکن که دعای سحر بر نمیگردد و خداونددر صفات مؤمنین فرموده کسانی هستند که در سحرها مناجات می کند.

قال النَبی اهلی فی وصیته یا علی صل من الَیل و لو قدر حلب شاه و بالاسحار فادع فانَ عندک ذلک لاتردَ دعوه فانَ الله یقول والمستغفرین بالاسحا ر(۳)

ص: ۴۰۴

۱- / سوره یوسف آیه ۹۷-۹۸

۲- / اصول کافی ج۲ ص۴۷۷

۳- / بحار الانوار، ج۸۴، ص۱۶۷.

امـام صـادق : فرمود: طلبت نورالوجه، فوجـدته فی الصـلوه الیَل؛ طلبت الجنَه فوجـدتها فی السـخاء وطلبت العافیَه، فوجـدتها فی العزله (طلب سلامتی بودم در گوشه گیر یافتم) و طلبت ثقل المیزان، فوجوته فی شهاده أن لااله الااللَه محمَد رسول الله و طلبت السـرعه فی الدخول الی الجنَه فوجدتها فی العمل لله و طلبت حبَ الموت فوجدتها فی تقدیم المال بوجه الله (سـرعت به بهشـت را در کـار برای خود و دوستی مرگ را در انفق مـال برای خـدا یـافتم.) و طلبت حلاـوه العباده فوجـدتها فی ترک المعصـیه و طلبت رقه القلب فوجـدتها فی الجـوع و العطش و طلبت نـورالقلب فوجـدتها فی التفکر و البکـاء و طلبت الجـواز علی الصـراط فوجدته فی الصدیقه (۱)

دعای روز نوزدهم

اللهم و فرفیه خطی من برکاته و سهل سبیلی الی خیراته و لاتحرمنی قبول حسنانه: خدایا! بهره ام را از برکات ماه رمضان فراوان کن و راهم را برای جلب خیرات آسان گردان و مرا از قبول حسنات محروم مگردان ای هدایت گر بوی حق روشن و آشکار.

امام رضا فرموده: من قرا فی شهر رمضان آیه من کتاب الله کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهود(۲).

۱- / مستدرک الوسایل ج۱۲ص۱۷۳

۲- / بحار الانوار ج۹۳ ص ۳۴۱

در روایات برای کارهای غیر عادی آمده: انفاسکم

فیه تسبیح و نومکم فیه عباده. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که اگر گناه در ماه رمضان عفو نشود. در ما ههای دیگر عفو نمی شود «الا ان یشهد عرفه» مگر اینکه در ایَام حجَ در عرفات حضور پیدا کند. عن هشام بن الحکم عن ابی عبدالله قال: من لم یغفر له فی الشهر رمضان لم یغفر له الی قابل الا ان یشهد عرفه(۱)

پیامبر (ص) در پایان ما ه شعبان فرمود: ایَها النَاس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه والرحمه و المغفره دعیتم فیه الی ضیافه الله و جعلتم فیه من اهل کرامه الله.

آنکه در دعا آمده: وسهل سبیلی الی خیراته؛ چون گاه در عین تمکن مالی خیرشان به کسی نمیرسد و راه خیر را نمیدانند و گاهی انسان می خواهد کار خیر انجام دهد اما گره های قلبی را نمی دانند و گاهی خیر می شود و ماه رمضان آن گره ها را باز می کند. شخص نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت : یا رسول الله هرگاه فقیر نزدم آید احساس می کنم قطعه ای از آتش به روی من آورده است و از فقیر فرار می کنم.

می گویند شخص از را ه عبور می کرد، دید گرسنه ای از فرط گرسنگی گریه می کند. او نیز درحال که نان به دست داشت در کنار گرسنه نشت و به عنوان همدردی با او شروع به گریه نمود! شخص که از آنجا عبور می کرد از گرسنه سؤال کرد چرا گریه می کنی؟ گفت: از

۱- / کافی ج۴ص۶۶

گرسنگی. از آن کسی که نان دردست داشت سؤال کرد سبب گریه توچیست؟ گفت: من نیز برای گرسنگی او گریه می کنم؛ چون خرج ندارد.

گرچه برای تمثیل باشد؛ ولی بعض درجامعه وجود دارند که از کمک به مستمندان فقط به ابزار همدردی اکتفاء می کنند و از انجام کار خیر محرومند .

دعای روز بیستم

اللهم افتح لی فیه ابواب الجنان و اغلق عنی فیه ابواب النیران ووفقنی فیه لتلاوه القرآن یا منزل السکینه فی القلوب المؤمنین. خدایا، در این ماه درهای بهشت را به رویم بکشا و درهای جهنم را ببند و توفیق تلاوت قرآن به من عطا فرما، ای نازل کننده ی آرامش دلهای مؤمنین. توجَه به مسائل آخرت یکی از راههای اساسی در مسیر رسالت انبیاء است

چنانکه از توفیقات مهمَی برای بندگان ارتباط و انس با قرآن و شناخت مکتب است و فضای قرآن روح انسان را زنده و اگر باتدبر و تعمق باشد بهرهء بیشتری در این ماه نصیب روزه دار می شود.

در حدیثی از پیامبر آمده: «القرآن مأدبه الله» قرآن سفرهء آماده و گسترده خدا است. «مَأدُبَه» به سفره می گویند که غذا در آن چیده و برای پذیرایی مهمان آماده شده است. قرآن غذایی است که خداوند برای انسان ها در طول تاریخ و تا روز قیامت آماده کرده است. بعدفرمود: «فتعلموا مادبته مااستطعتم»؛ تا می توانید در شناخت این سفرهء عظیم تلاش کنید.

ص: ۴۰۷

قرآن معلم انسـان هـاست. ان هـذا القرآن هو حبـل الله وهو نور المبين و الشـفاء النـافع فـاقروه فـان الله یاجرکم علی تلاوته بکل حرف عشـر حسـنات، قرآن ریسـمان ارتباطی بین خالق و مخلوق و شـفایی سودمنـد است؛ پس آنرا بخوانیـد که خداونـد برای خوانـدن هر آیه ده حسـنه می دهـد. لذا هر سه بار خوا ند سوره توحید ثواب ختم قرآن را دارد و آیات همیشه تازه و باطراوت دارد.

از امـام صـادق رمز طراوت قرآن را پرسـیدند فرمود: لأـنَ الله لم یجعله لزمـانٍ دون زمـان و لنـاس دون لنـاس فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القیامه؛ یعنی قرآن برای زمان خاص و مردم خاصی نازل نشده است. در هر رمانی و نزد هر قومی تا روز قیامت طراوت دارد؛ پس از خدا می خواهیم که ووفقنی فیه لتلاوه القرآن. ..

دعای روز بیست و یکم

اللهمَ اجعـل لی فیه الی مرضـا تـک دلیلاـ و لاتجعـل للشـیطان فیه علیَ سبیلاـ و اجعـل الجنَه لی منزلاًـ ومقیلاًـ یـا قاضـی حوائج الطالبین. خدایا در این ماه دلیل خشنودیت را بر من قرار ده و شیطان را بر من مسلط مکن و بهشت را منزل و

جایگاه من قرار ده، ای برآورنده ی حاجات الطَالبین .

منظور از این درخواست که قرآن و ائمه اطهار در مورد رضایت خـدا راهنما و دلیل ماست؛ چون گاهی عوامل خارج از وجود ماست، ما را به راه خوب و بد سوق می دهد. گاهی رفیق خوب و بد در انسان تاثیر مثبت و منفی می گذارد. فضـیل بن غیاض که یک سارق بودند و منطقه را

ص: ۴۰۸

نـا أمن می کرد و همه از او وحشت داشت، روزی از پشت بـام منزلی به قصـد دزدی یا کاری دیگری به خانه ای دیگری نگاه می کرد، دیـد که صـاحب خـانه مشـغول تلاـوت این آیه است: «الم یـان للـذین امنوا ان تشـخع قلوبهم لـذکر الله» آیا وقت آن نرسیده است، کسانی که ایمان آورده اند، قلب شان در برابر یاد خداوند نرم شود؟(۱)

در قلب فضـیل باشـنیدن این آیه، یک جرقه ای وارد شد و فریاد کشـید خدایا وقت آن رسیده است. از همانجا برگشت و مسیر زندگی را عوض کرد و بعد ها معلم اخلاق بسیاری شد .

زهیر ابن قین از چهره هـای ارزشـمند و جز یـاران سیّد الشـهدا است. در تاریـخ می خوانیم «کـان عثمانیـاً» در مسـیر کربلا امام حسـین در مکـانی برای استراحت بار انداختنـد و زهیر در همان نزدیکی استراحت داشت. حضـرت برای او پیغام فرسـتاد. ابتـدا پیغام حضـرت را نادیـده گرفت. همسـرش فرمود: زهیر آیا به قاصـد فرزنـد پیغمبر پاسخ منفی می دهی؟! گفته ی همسـر در او تأثیر کرد و از جا حرکت نمود، وقتی با امام حسین ملاقات کرد. همین ملاقات وضع او را تغییر داد.

بنـابر این، گاهی همسـر وضع زنـدگی را تغییر می دهـد و دلیل راه حق می شود و گاهی یک دوست باعث می شود که انسان صالـح، گمراه می شود. امیرالمومنین دربـاره زبیر بن عوام دارد :زبیر همیشه از ما بود تا اینکه پسـر شوم و پسـرش عبـداله رشـد کرد و او باعث شد که پدرش از

۱- / سوره حدید آیه ۱۶

مسیر ما خارج شود. قال علی :مازال الزبیر رجلا منا اهل البیت حتی نشاء انبه المشوم عبدالله(۱)

می گوید: شخص هرگز اعتقاد به امام زمان (عج اللّه) نداشت. روزی از بازار تختهء فرش را خرید و با اتومبیلی به منزل می برد. با یک لحظه غفلت صاحب اتومبیل فرش را ربود، یک لحظه با خود آمد. خطاب با امام زمان چنین گفت: آقا من تاکنون با وجود شما اعتقاد نداشتم؛ ولی معتقدین شما می گویند: شما هستید و اگر کسی از شما یاری بخواهد جواب می دهید، نا امیدانه وارد منزل شدم لحظه ای بعد دیدم در می زند رفتم دیدم صاحب اتومبیل با فرش آمد و ماجرا را جویاشدم گفت: من فرنش را به مقصد سرقت بردم؛ ولی هر کار کردم در خانه باز نشد! اطمینان کردم این فرش قصه ای دارد. لذا آنرا برگرداندم

دعای روز بیست و دوم

اللَهمَ افتح لیَ فیه ابواب فضلك و انزل علیَ فیه برکاتك ووفقنی فیه لموجبات مرضاتك .. ممکن است کسی برای اهلبیت سفر های رنگارنگی بر گذار کنند؛ ولی، غافل از آنکه همسایه ای او یا یتیمی گرسنه خوابیده است. لذا پیامبر اکرم فرموده: قال اللَه یقول: انَ أحبَ الأعمال الی اللَه ادخال السرور علی المؤمن.

امام باقر در توضیح آن فرموده: شعبه مسلم او قضاء دینه.

ص: ۴۱۰

۱- / ابن ابی الحدید،شرح نهج البلاغه ، ج ۲۰، ص ۱۰۲

عن مفضل بن عمرو عن أبی عبداللَه علیه السلام قال: انَ اللَه خلق خلقاً من خلقه انتجبهم لقضاء حوائج فقراء شیعتینا لیصیبهم علی ذلک الجنَه فان استطت أن یکون منهم فکن. ثمَ قال لنا واللَه ربَ نعبده لا نشرک به شیاً(۱)

قال الصَادق علیه السلام: طلبت الجنَه فوجدته فی السخاء و طلبت السرَعه فی الدَخول الی الجنَه فوجدتها فی العمل للَه، کَل شیءٍ هالک الاَ لوجَه اللَه. و طلبت رقَه القلب فوجدتها فی الجوع والعطش.

قال اللَه لموسی: هل علمت لیَ عملاً صالحاً؟ قال: نعم. صلیت لک وصمت لک وسبحت وهللت لک. قال اللَه : الصَلاه لک جواز علی الصَراط، والصَوم لک جنَه من النَار،

والتَسبیح والتَهلیل لک درجات فی الجنَه. فبکی وقال: یاربَ دلَلنی علی عمل خالص لک؟ قال اللَه: هل نصرت مظلوماً؟ هل کسوت عریاناً؟ هل سقیت عطشاناً؟ هل اکرمت عالماً؟ هذه عمل خالص لیَ.

دعای روز هجدهم

اللَهمَ نبهنی فیه لبرکات اسحاره و نوَر فیه قلبی بیضاء انواره؛ خدایا مرا با برکات سحر آشنا وقلبم را با نورش منور کن.

۱. قال رسول اللَه: یا علی صل من اللیل ولو قدر حلب شاه .

۲. بهترین وقت دعا: خیر وقت دعوتم الله فیه الاسحار فان عند ذلک لا تردَ دعوه فان الله یقول:والمستغفرین بالاسحار

ص: ۴۱۱

۱- / ثمَ قال لنا واللَه ربَ نعبده لا نشرک به شیاً؛ یعنی، قسم به خداوند که ما پروردگار داریم که او را پرستش می کنیم و چیزی را شریک او قرار نمی دهیم.

۳. میزان عمل: امام صادق: طلبت ثقل المیزان فوجدته فی شهاده ان لااله الا الله محمد رسول الله

۴. نورانیت، امام صادق فرمود: وطلبت نور الوجه فوجدته فی صلاه اللَیل

۵. شیرینی عبادت؛ امام صادق فرمود: وطلبت حلاوه العباده فوجدته فی ترک لاالمعصیه

۶. قال رسول اللَه (ص): اربعه یخرجون من القبور ویدخلون فی النَار بغیر حساب: النائمون فی الغدات والغافلون فی العشیات (تارک نماز صبح وعشا) والمانعون الزَکات والمصرَون السیَئات.

ارتباط خالق با مخلوق

قیموالصلاه واتوالزَکاه ورکعوا مع الراکعین. نماز را به پاه دارید و زکات دهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید. در این آیه به نکات مهمَی اشاره شده است:

الف: نماز رابطه بین خالق ومخلوق؛

ب: رکوع رابطه جمعی مخلوق با خالق؛

ج: زکات رابطه بین مخلوقات است .

د: این که فرموده: نماز را به پا دارید ونفرموده نماز بخوانید؛ یعنی با قلب پاک و در حال خضوع و دسته جمعی روح نماز را بیاورید نه

ص: ۴۱۲

صرفاً اذکار نماز را؛ اما اینکه تنها از بین اذکار به رکوع اشاره کرده است؛ چون نماز یهود رکوع ندارد و در اسلام رکوع نماز یک از ارکان اصلی نماز است.

امام صادق فرموده: در غم واندوه شدید وضو بگیرید و در مسجد بروید نماز بخوانید چون خداوند فرموده: استعینوا بالصبر والصلاه.

امام صادق فرمود: کان امیرالمؤمنین اذا اهاله امر فزع قام الی الصلاه ثم تلاهذه الایه یا ایها الذین ءامنوا استعینوا بالصبر والصلاه ان الله مع الصابرین(۱).

پیامبر اکرم فرمود: ان الصلاه عمود الدین؛ لکلَ شیءٍ وجه ووجه دینکم الصَلاه.

قال الصادق علیه السلام: یا مفضل: من قضی لِأخیه المومن حاجّهً، قضی اللّه له یوم القیامه مأه ألف حاجه(۲)

قال الصادق علیه السلام: قضاءُ حاجه المؤمن خیرٌ من عتق ألف قبه. (همان)

قال الصادق علیه السلام: قضاء حاجه أمرء مؤمن أحبّ الی اللّه من عشرین حجّه...(همان)ۀ

قال أبان سمعت أبا عبداللّه علیه السلام: یقول: من طاف بالبیت أُسبوعاً کتب

۱- / سوره بقره، آیه ۱۵۲.

۲- / الکافی، ج۲،ص۱۹۳

اللّه له ستـه ألاـف حسـنه و محـا عنه سّه ألاـف سـيئه ورفع له ستّه درجه...ثمّ قال: قضاء حاجه المؤمن أفضل من طواف وطواف حتّی عد عشراً (همان).

دوستی با أهل بیت

قل لا أسئلکم علیه أجراً الاَ الموده فی القربی. بگو من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم(۱).

قال رسول اللَه(ص): من رزقه اللَه حبَ الأئمه من أهل بیتی فقـد أصاب خیر الدَنیا ولآخره؛ به هرکه خداوند محبَت أهل بیت مرا عنایت کند، خیر دنیا وآخرت را به او داده است (میزان الحکمه، حدیث ۳۲۰۲.)

قال رسول اللَه (ص): الزموا مودَتنا أهل البیت؛ همواره اهل بیت مرا دوست بدارید. (همان)

قال علیَ علیه السلام: انَ حبَنا رضی الرَبَ؛ یعنی، دوست داشتن ما مایهء خشنودی خداوند است. بحار الانوار، ج۶۸، ص۶۱.

کشتی نجات

یاایَهاالَذین آمنوا اطعوااللَه واطعوالرَسول و ولی الأمرمنکم...

ص: ۴۱۴

۱- / سوره شورای، آیه ۲۳

وقال الباقر علیه السلام: دخل الحیسن علی رسول اللَه (ص) و عنده أبی بن کعب، فقال رسول اللُه(ص): مرحبابک یا أبا عبد اللَه یا زین السَـماوات والأرض [أبی گفت! یا رسول اللَه مگر کسـی غیر از شـما می تواند زینت آسمان وزمین باشد؟] فقال رسول اللَه لأبی: یا أبی والَذی بعثنی بالحق نبیَاً انَ الحسین بن علی فی السَماء اکبر منه فی الأرض، فانَه مکتوب عن یمن العرش مصباح الهـدی و السَـفینه النَجاه وامام غیر وهن و عزَ و فخر بحرالعلوم و ذخراللَه رکب فی صـلبه نطفه طیَبه... امام حیسن از جهات مانند قرآن است:

الف: چهار آیه ای قرآن وقتی شنیدن، سبب سجده می شود، و شنیدن اسم حسین سبب گریه می شود؛

ب: زیارت قرآن زمان ومکان ندارد، گریه بر حسین زمان ومکان ندارد «کل یوم عاشور...»

ج: قرآن معرَف ظالم است، حسین دشمن ظالم است؛

د: کوچکترین سوره کوثر و کوچکترین مبارز علی اصغر است،

ه: پرچم قرآن آیه الکرسی و پرچم حسین باب الحوئج، ص: مبلَغ قرآن پیامبر و مبلَغ کربلا زینب و حضرت سجَاد است.

ص: ۴۱۵

دعای روز بیست و سوم

اللهمَ اغسـیلنی فیه من الـذنوب و طهَرنی فیه من العیوب و امتحن قلبی بتقوی القلوب یا مقیل عثرات المـذنبین؛ خدایا در این ماه گناهان مرا شسـتشوده و از عیوب پاک گردان و قلبم را به سوی تقوی برگردان، ای پذیرنده لغزشـهای گنه کاران. گناه که در عربی «ذنب-» گفته می شود، راغب در مفردات می گوید: الذنب فی الاصل الأخذ بذنب الشـی؛ یعنی، ذنب در لغت به گرفتن دم چیزی اطلاق می شود. به تعبیر دیگر ذنب دنباله گرفتن هر کاری را می گویند. دم فلان کار؛ یعنی عاقبت و خیم که در پی این کار متوجه انسان می شود.«یستعمل فی کل فعل یستو خم عقباه»؛ یعنی انجام هر کار که عاقبت و خیمی دارد ذنب است.

چون بدی کردی مشو ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

امیرالمومنین علیه السـلام فرمود: از گناهـان اجتنـاب کنیـد؛ «فمـا من بلیه و لاـ نقص رزق الاـ بالـذنب حتَی الخـدش و النکبه و المصیبه فان الله یقول: ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و بعفوا عن کثیر».

هیـچ گرفتاری و نقص و کمی رزق پیش نمی آیـد مگر در أثر گناه، حتیَ از خراش کوچک تا مصـیبت بزرگ و برای روشـن شدن مفهوم سخن حضرت به آیه قرآن استنماد نموده است.

حضـرت پیامبر (ص) به ابوذر فرمود: مومن گناه را مانند سنگی بالای سر خود می بیند که در هر لحظه بیم سقوط آن می رود؛ «اما غیر

مؤمن گناه را مانند مگسی می بینید که از کنار بینی اش می گذرد. انَ المؤمن لیری ذنبه کانَه تحت صخرت یخاف أن تقع علیه و الکافر لیری ذنبه کانَه ذباب مرَ علی أنفه»(۱)

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بدترین گناه آن است که گناه کار آن را سبک بشمارد. اشد الذنوب ما استخف به صاحبه(۲)

پیامبر اکرم فرمود: در شگفتم از کسی که به خاطر بیماری از بعضی غذاها اجتناب می کند؛ اما از ترس آتش جهنم از گناه دوری نمی کند! «عجبت لمن یحتسمی من الطعام فخافه الدّاء کیف لا یحتمی من الذنوب مخا فه النّار»(۳)

دعای بیست و پنجم

اللهم اجعلنی فیه محب لأولیائک و معادیا لِأعدائك مستناً بسنه خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النَبییَن؛ خدایا! مرا در این ماه دوست دوستانت و دشمن دشمنانت بدار و پیرو سنت خاتم پیامبر ان قرار ده، ای نگهدارندهء دلهای پیامبران.

عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال رسو ل الله (ص): لا صحابه: ایَ عری الایمان اوثق ؟ فقالوا: الله و رسوله أعلم: و قال بعضهم الصلاه و قال

۱- / مستدرک الوسائل ج ۱۱،ص ۳۲۹

۲- / وسائل الشیعه ،ج ۱۵، ص ۳۵۹

۳- / من لا یحضر، ج ۳، ص ۳۵۹

بعضهم الزکاه و قال بعضهم الصَیام و قال بعضهم الحج و العمره و قال بعضهم الجهاد، فقال رسول الله لکلَ ما قلتم فضل و لیس به و لکن اوثق عری الایمان الحبَ فی الله و البغض فی الله و التوالی اولیاء الله و التبری من اعدام الله(۱)

دوستی برخی دوستان خداوند شرط قبولی طاعت است و دوستی اهل بیت شرط ورود به بهشت است:

بی حب علی بهشت رضوان مطلب

بی روزه و بی نماز ایمان مطلب.

قال الصادق قال رسول الله : قال الله ما تحبب الی عبدی بشی احب الی من افترضته علیه؛ یعنی، هیچ وسیله ای برای دوستی من و بنده ام، بهتر از انجام واجبات نیست(۲)

دعای روز بیست و ششم

اللهم سعیی فیه مشکورا و ذنبی فیه مغفورا و عمله فیه مقبولا ـ و عیبی فیه مستورا یا اسمع السامعین: خدا در این ماه تلاشم را مشکور و گناهم را مغفور و عملم را مقبول و عیوبم را مستور قرار ده، ای شنووا ترین شنوایان.

۱- / کافی، ج ۲، ص ۱۲۵

۲- / بحار ، ج ۶۷، ص ۲۲

شناخت عمل مقبول وظیفه هر مومن در کارهای عبادی و صحیح می باشد .

امام صادق به شاگرد برجسته خویش اسحاق بن عمار فرمود: ای اسحاق هنگام پرداختن زکات مال خود چه میکنی؟ عرض کرد فقرا به خانه ام می آیند و زکات را به آنها می دهم. فرمود : ای اسحاق تو با این کارت مؤمنین را خار و ذلیل می کنی؛ پس بر حذر باش؛ بر حذر باش. هرکس مؤمن را خارکند به جنگ خدا آمده است.

عن اسحاق بن عمار قال: قال لیَ ابوعبدالله یا اسحاق کیف تصنع بزکاه مالک؟ اذا حضرت؟ قلت: یاتونی الی المنزلی فآعظیهم. فقال لی: ما اراک یا اسحاق الاَ قد اذللت المؤمنین. فایاک،ایاک. ان الله یقول من اذل لی ولیاً فقد ارصد لی بالمحاربه(۱)

بنابر این زکات مقبول آن است که دهنده ای زکات أادب پرداخت را رعایت کند و خود بپردازد و نه فقیر بیاید از او بگیرد. نماز مقبول آن است که با میل و تفکر باشد.

أبی حمزه ثمالی میگوید: رأیت علی بن الحسین یصلی فسقط رداه عن منکبه قال فلم یسوه حتی فرغ من صلاته فسألته عن ذلک فقال ویحک أتدری بین یدی من کنت ان العبد لایقبل منه صلوه الا ما اقبل منها فقلت جعلت فداک هلکنا؟ فقال کلا، ان متمم ذلک للمؤمنین بالنوافل

۱- / .وسائل الشیعه ج۹ص۳۱۵

قال رسول الله(ص): ثلاث خصال من كن فيه او واحده منهنَ كان فی ظلَ عرش الله یوم لاظلَ له الاَ ظله: رجل لم یعب اخاه المسلم بعیب حتَی ینفی ذلك العیب من نفسه، فانَه لاینفی منها عیباً الاَ بدا له عیب. وکفی بالمرء شغلا بنفسه عن النُاس امام علی(ع): ان سمت همتك لاصلاح النَاس فابدأ بنفسک فانَ تعاطیك اصلاح غیرك وانت فاسد اکبر العیب:

اگر قصد اصلاح داری از خود آغاز کن چون اصلاح دیگران با فساد نفس خودت بزرگترین عیب است .

قال رسول اللَه (ص) : من علم من أخیه سیئه فسترها سترالله علیه یوم القیامه

کتاب نامه

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶، فیض الاسلام، ص ۳۲۵؛ صبحی صالح، ص ۳۲۵.

۲- سخنرانی فاطمی گفتار دوم، ص ۱۲.

۳- آیات از قران کریم.

۴- مقتل خوارزمی،ج ۱،ص ۵۰،آخرفصل چهار

۵- الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۲.

۶- تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج۲، ص۲۱۱، طبع اول، چاپ حسینیه مصر.

۷- فضائل امیر المؤمنین مؤلف احمد حنبل حدیث ۲۵۹؛ فضائل صحابه احمد حنبل

۸- تاریخ خلفاء، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ص ۷۱.

۹- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۳، ص ۱۸۱

۱= لسان المیزان، ابن حجر، ج ۱، ص۱۹۸.

۱۱- شرح کبیر، ج ۱۰، عبدالرّحمن بن قدامه، ص۸۴

۱۲. عمده ابن بطریق، ص ۶۰

۱۳. جامع الصّغیر، مناوی، ج۳، ص ۶۱.

۱۴. سنن کبری، بیهقی، ج۶، ص۲۰۷.

۱۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۳، ص۲۱۸.

۱۶. فتح القدیر شوکانی، ج۳، ص۳۹۶

۱۷. کامل عبدالله بن عدی، ج ۷، ص ۶۱

۱۸. تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۴، ص ۲۹۰، ج۱۹، ص ۴۰۱، ج ۴۱، ص ۳۸۱، ج ۴۲، ۹۹.

۱۹. تهذیب الکمال المزی، ج۳۳، ص ۲۶۰.

۲۰. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص۱۴۳.

۲۱. البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج۵، ص۳۴۳.

۲۲. صواعق المحرقه، ص۱۶۲؛ نظم الدرر السمطین، ص۱۸۶، مجمع الزوائد؛ ج۹، ۲۳. ذخایر العقبی ص ۳۱،فرائد السمطین حموینی، ج ۱ ص ۹۰.

۲۴. مفتاح النجاح بد خشی، ص ۶۶ مخطوط

۲۵. بحرالمناقب، ابن حسنویه موصلی، ص۵۸

۲۶. اسعاف الراغبین، بن صبان شافعی، ص۱۳۱.

۲۷. سیر أعلام النبلاء، شمس الدّین محمد الشافعی، ج۸،ص ۲۰۵، (چ بیروت)

۲۸. فرائد المجوع، شوکانی، ص۳۴۸؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج۲، ص۳۱۲.

۲۹. فردوس دیلمی، ج۳، ص۶۴، جامع الصغیر السیوطی، ج۲، ص۱۷۰،

۳۰. ینابع الموده، ج۲ ، ص۹۶، موده القربا همدانی، ص ۴۲ چاپ لاهور

۳۱. لبدایه والنّهایه، ج،۳ ص ۲۶، ابن کثیر

۳۲. المغنی، ابن قدامه، ج۷، ص۲۲۳.

۳۳. لسان العرب، ابن منظور، ج۴، ص۱۰۳.

۳۴. رساله فی العداله، شهید الثانی، ص۲۲۷

۳۵. حدائق، محقق بحرانی، ج۵، ص۱۹۲

۳۶. مسند زید بن علی، ص۴

۳۷. من لایحضر الفقه، صدوق، ج۳، ص۴۹۳

۳۸. عیون اخبار رضا، ج۱، ص۹۲

۳۹. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۲۲۳

۴۰. الفضائل شاذان بن جبرئیل القمّی، ص۱۱۳

۴۱. المختصر، حسن بن سلیمان بلخی، ص۱۰۲

۴۲. ینابع الموده، سلیمان قندوزی حنفی، متوفی۱۲۹۴، طبع الاولی۱۴۱۶، نشر: دارالآسوه،ج۱، ص۴۶۴

۴۳. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، متوفی ۲۵۷ه تحقیق محمد فواد عبدالباقی، نشر: بیروت، ج۱، ص۴۴

۴۴. مستدرک، محمد بن محمد حاکم نیسابوری، متوفی ۴۰۵هجری، نشر: بیروت ۱۴۰۶، ج۳،ص ۱۱۱

ص: ۴۲۲

۴۵. مجمع الزواید، نور الدین ابوبکر هیثمی، متوفی ۸۰۷ ه، طبع ۱۴۰۸ه، نشر: بیروت، ج۹، ص۱۰۲

۴۶. سنن کبری، أبی عبدالرحمن أحمد بن شعیب نسائی، طبع الاولی۱۴۱۱ه ، متوفی ۳۰۳ه، نشر: بیروت، ج۵، ص۱۰۷، تحقیق دکتر عبدالغفار السلیمان البنداری

۴۷. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، طبع ۱۴۱۵هجری، نشر: دارالفکر، متوفی۵۷۱، تحقیق علی شیری، ج۴۲، ص۱۳۸.

۴۸. الاحاد والمثانی ابن ابی عاصم م ۲۸۷ هجری، تحقیق باسم فیصل احمد الجوابره، طبع الاولی ۱۴۱۱ هجری، نشر: دار الدرایه، ج ۱ ، ص۱۵۰.

۴۹. معجم الکبر سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی الطبرانی، متوفی ۲۶۰ هجری، طبع الثانیه: نشر مکتبه ابن تیمیه القاهره، ج ۱۱ ص۶۲

۵۰. نسائی شافعی؛ خصائص امیرالمومنین، م ۳۰۳ ه نشر مکتبه نینوی الحدیثه ص۱۰۴

۵۱. تاریخ بغداد، أبی بکر أحمد بن علی الخطیب البغدادی، متوفی ۴۶۳، طبع الاولی۱۴۱۷، نشر: محمد علی بیضون، دارالکتب بیروت، ج۴، ص۴۱۷

۵۲. سیر أعلام النبلاء، ذهبی، متوفی ۷۴۸هجری، طبع التاسعه۱۴۱۳، نشر: بیروت، ج۱۲، ص۵۰۹.

۵۳. تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه، ص۱۵۲، نظم درر المسطین، زرندی حنفی، ص۱۳۰؛ فتح الملک العلی، احمد ابن الصّدیق مغربی،

۵۴. معجم المناضرات، شیخ عبداللّه الحسن، ص ۱۷۴؛ سفینه البحار، ج۱، ص۴۳۶.

۵۵. مشارق الشموس، ج ۲، محقق خونساری، ص۴۴۱.

۵۶. سیوطی، تاریخ الخلفا، ص۱۷۱ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص۱۱

۵۷. المعجم الکبیر ج ۱۸، ص۱۱۰

۵۸. مناقب علی بن ابی طالب ابن معاذل ص۲۰۶، رقم ۲۴۴

۵۹.. ریاض النضره ج ۲، ص۲۲۶؛ مناقب علی بن ابی طالب ابن معاذلی ص۲۸۹

۶۰. مناقب علی بن ابیطالب، ابن معاذلی، ص ۱۸، رقم ۲۴.

۶۱. موطاء امام مالک بن انس فی طلاق المریض ص۳۶

۶۲. صنن بیهقی ج۷،ص۴۱۹ ،

۶۳. ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج۲، ص۵۸۹

۶۴. التقسیر والمفسرون محمّد ذهبی، ج۱

۶۵. نظم الدرر السمطین، جمال الدین محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد زرندی حنفی، متوفی۷۵۰ هجری، طبع الاولی۱۳۷۷، طبع ق مخطوط، مکتبه الامام علی الامیر المومنین، ج۱، ص۱۷۷؛

۶۶. أسد الغابه، ابن أثیر، متوفی ۶۳۰، ج۵، ص۵۲۲، نشر: اسماعلیان

۶۷. مجمع الزواید، نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی ج ۹، ص ۱۷۹.

۶۸. مناقب اهلبیت، مؤلف ابن شهر اشوب، فضائل امام حسن وامام حسین(علیهما السلام).

۶۹. سنن کبری، نسائی ج ۵، ص ۵۰ ص ۸۱ ص ۹۵ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰

۷۰. خصائص امیر المومنین، نسائی ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۳ و ۱۲۴

۷۱. صحیح ابن خبان، ج ۱۵، ص ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳

۷۲. حافظ ابوبکر احمّد بن الحسین الشافعی البیهقی «فی السنن الکبری»، ج ۷ ص ۶۵ طبع حیدر آباد الدکن،

ص: ۴۲۴

۷۳. ابو المؤید الموفق بن احمد أخطب حوارزم «فی المناقب»، ص ۲۵۳ طبع تبریز،

۷۴. سنن ترمذی، ج۵، ص۶۱۵، ابی عیسی محمد بن عیس بن سوره.

تفسیر الکبیر، فخر رازی

۷۵. مقتل حسین، ص۱۵۳، ط الغزی، علامه ابوالمؤید الموفق بن احمد

۷۶. تهذیب التهذیب، ابن حجر، متوفی ۸۵۳ هجری، طبع الاولی ۱۴۰۴، نشر: دارالفکر، ج۷، ص۲۶۹

۷۷. تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۷ ص ۳۰۶ طبع حیدر آباد

۷۸. فصل الخطاب علامه محمّد خواجه پارسای البخاری علی ینابع الموده ص ۳۷۷ طبع اسلامپول .

۷۹. طبقات کبری، عبد الوهاب شعرانی ج ۱ ص ۲۷ طبع قاهره

۸۰. مکاشفه القلوب، محمّد غزالی متوفی سنه ۵۰۵ ص ۳۵ طبع مصطفی ابراهیم طبع قاهره

۸۱. المختار فی مناقب الاخیار، مجد الدین بن أثیر جزری ص ۲۷ خطی.

۸۲. اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ۲۴۰ طبع عثمانی مصر.

۸۳. ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری ص ۴۱۳ چاپ خطی، مطالب السوول ص ۷۸

۸۴. منهاج السنه، ابن تمیمه ج ۴ ص ۱۴۴

۸۵. تهذیب الکمال، ابوالحجاج یوسف المزی، متوفی ۷۴۲ هجری، تحقیق دکتر بشار ، طبع الاولی۱۴۱۳، ۲۰،

ص۳۹۱

ص: ۴۲۵

۸۶. تذکره الخواص،؛ تاج المواليد، فی مواليد الائمه ووفياتهم، طبرسی، متوفی، ۵۴۸، طبع ۱۴۰۶ه طبع صدر.

۸۷. علل الشرايع، صدوق، م ۳۸۱ه نشر حيدريه نجف ۱۳۸۶ه، ج ۱، ص۲۳۳.

۸۸. الاهرام المصريه، مورخ ۱۸/۸/۱۹۷۸- ص ۱۰

۸۹. جواهر المضيئه، محیّ الدين عبد القادر بن أبی الوفا، ج، ۲ ص ۴۸۶ طبع حيدر آباد

۹۰. وسيله النجاه، مولوی محمد مبين هندی، ص ۳۵۴ طبع گلشن.۱۱[۱]

۹۱. البدايه و النهايه، حافظ بن کثير، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

۹۲. مطالب السؤل، ص۸۳ چاپ سنگی که با کتاب تذکره الخواص سبط ابن جوزی در ايران چاپ شده است.

۹۳. محاسن ، أحمد بن محد بن خال برقی، متوفی ۲۷۴هجری، تحقيق سيد جلال الدين، نشر: اسلامی، ج ۱، ص۲۸۹

۹۴. مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، متوفی ۱۱۱۱هجری، ج۶۷، ص۲۵، نشر: بيروت

۹۵. رسائل شهيد ثانی، متوفی ۹۶۶، نشر: بصيرتی_ قم، ص۲۹۳.

۹۶. ميزان الحکمه، ريشهری، محمد، تحقيق دارالحديث، طبع الاولی، ج۴، ص۳۴۷۵.

۹۷. الذريعه، آقا بزرگ تهرانی، متوفی، ۱۳۸۹، طبع الثانيه، ۱۴۰۳، نشر بيروت.

۹۸. الکافی، کلينی، متوفی ۳۲۹هجری، ج ۲، ص۱۸، طبع چهارم ۳۶۵هجری، طبع حيدريه

۹۹. معجم المناضرات، شیخ عبداللّه الحسن، ص ۱۷۴؛ سفینه البحار، ج۱، ص۴۳۶.

۱۰۰. الکافی، کلینی، دبی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، متوفی ۳۲۸- ۳۲۹ هجری، ج۴ کتاب الزکاه باب النوادر.

۱۰۱. مواعظه عددیه عربی، ص۷۹

۱۰۳. صیفات الشیعه، صدوق، متوفی ۳۸۱هجری، نشر عابدی تهران،

۱۰۴. مسند الرضاء داود بن سلیمان بن یوسف الغازی، متوفی ۲۰۳هجری، طبع الاولی ۱۴۱۸، ص۸۲

۱۰۵. معدن الجواهر، ابی الفتح علی کراجکی، طبع مهر استوار قم، طبع دوم، ص۳۴

۱۰۶. شرح اصول کاففی، محمد صالح مازندارانی، متوفی ۱۰۸۱هجری، ج۱، ص۳۴۴

۱۰۷. مستدرک سفینی البحار، علی نمازی، متوفی ۱۴۰۵هجری، نشر: جامعه مدرسین، ج۵، ص۱۷۴

۱۰۸. نهج البلاغه، امام علی، تحقیق محد عبده، طبع بیروت، ج۱، ص۱۵۴

۱۰۹. مهذب البارع، حلی ابن فهد، متوفی ۸۴۱، تحقیق مجتبی عراقی، طبع مدرسین، ج۳، ص۱۷۴

۱۱۰. مفاتح الجنان، قمی حاج شیخ عباس، مترجم أحمدیان، نشر: دارالعلم= قم، نوبت چاپ چهارم ۱۳۸۰

۱۱۱. شجره طوبی، محمد مهدی حائری، طبع الخامسه، حیدریه، ج۲، ص۳۶۷

۱۱۲. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، متوفی قرن چهارم، ص۳۵

۱۱۳. روضه الواعظین، محمد بن فتال نیسابوری، متوفی ۵۰۸هجری، ص۴۲۴

۱۱۴. رسائل، شهید ثانی، ص۲۱۰؛ لسان المیزان، بان حجر عسقلانی، ج۴،ص ۴۲۴

۱۱۵. کشف اللثام، اصفهانی، بهاالدین محمد بن الحسن بن محمد فاضل هندی، طبع ق، ج۲، ص۳۷۴

۱۱۶. مکاشفه القلوب، محمّد غزالی متوفی سنه ۵۰۵ ص ۳۵ طبع مصطفی ابراهیم تاج قاهره

۱۱۷. اسعاف راغبین، ابن صباغ مالکی به حاشیه نور الابصار ص ۲۴۰ طبع عثمانی مصر.

۱۱۸. ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری ص ۴۱۳ چاپ خطی،داستانهای شگفت ص ۲۰۲

۱۱۹. صفوری شافعی بغدادی، نزهه المجالس، ج۲، ص۲۳۳، ط قاهره

۱۲۰. روضه الفائق فی المواعظ و الرقاق، شیخ شعیب أبو مدین بن سعد بن عبد الفانی مصری، ص ۶۵ طبع استقامت قاهره.

۱۲۱. منهاج الکرامه فی معرّف الامامه، علامه حلّی- الکنی والالقاب، محدث قمی، ج ۲ ص ۱۶۸

۱۲۲. کامل الزیارات ص ۲۶۶ - طبق نقل بحار، ج۴۵ ص ۱۸۳ با تلخص

۱۲۳.رنجها و فریادای فاطمه، ترجمه بت الاحزان- ص ۹۴۹

۱۲۴. منتهی الامال، ج۱، ص۲۶۸ (چاپ قدیم)

۱۲۵. تظلم الزهرا، ص۲۱۱، طبق نقل قصه کربلا، ص۳۶۸

۱۲۶. سوگنامه ی آل محمّد ص ۷۶

۱۲۷. مجموعه زندگانی چهارده معصوم تک جلدی ص ۹۵۱-

۱۲۸. منتهی الامال ج ۲ ص ۱۵۷ - ۱۵۶- چاپ قویم تک جلدی

۱۲۹. اصول مداحی ج ۱ ص ۱۹۸- خانم ناصری نژاد

۱۳۰. کشف الغم، ج۳، ص۱۴۱ وانوار البهیه۲۳۹ طبق نقل ره توشه رمضان، ش۱۳۷۵، ص۵۸۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹